

آية الله العظمى مكارم شیرازی

پیام قرآن

روش تازه‌ای در تفسیر موضوعی قرآن

جلد دهم

با همکاری جمعی از دانشمندان

نبوت عامه در قرآن

فهرست مطالب

پیشگفتار	۱۴
تفسیر موضوعی چیست؟ و چه مشکلاتی را حل می‌کند؟	۱۴
«تفسیر ترتیبی» این مزایا را دارد:	۱۶
پیوند «امامت» و «حکومت»	۱۹
ضرورت حکومت برای مردم	۲۵
اشاره:	۲۵
ضرورت حکومت در روایات اسلامی	۳۲
ضرورت حکومت از دیدگاه عقل	۳۸
اهداف حکومت اسلامی	۴۵
انواع حکومت	۵۲
نقد و بررسی انواع حکومت	۶۲
آیا حکومت انتصابی است یا انتخابی؟	۶۶
ماهیت حکومت اسلامی	۷۲
ولایت خبری و انشائی	۷۸

حکومت و وکالت.....	۸۰
رابطهٔ «دین» و «حکومت» از دیدگاه قرآن.....	۸۳
دو گروه از طرح حکومت اسلامی وحشت دارند.....	۹۵
نقد و بررسی.....	۱۰۴
پایه‌های حکومت اسلامی.....	۱۱۵
مقدمه.....	۱۱۵
نظام قانون گذاری در اسلام.....	۱۱۹
اشاره.....	۱۱۹
ترجمه:.....	۱۲۳
تفسیر آیات.....	۱۲۴
آیا پیامبر ۹ و سایر معصومان حق تشریع دارند؟.....	۱۳۷
سؤال.....	۱۴۲
پاسخ.....	۱۴۳
مجلس شورا و انتخاب نمایندگان.....	۱۵۰
۱- اهمیت و لزوم مشورت.....	۱۵۰
اهمیت مشورت در احادیث اسلامی.....	۱۵۳

- شرایط مشاورین..... ۱۵۷
- چگونگی انطباق مجالس شوار بر موازین ۱۶۲
- مشورت اسلامی ۱۶۲
- مسئولیت اصلی مجلس قانون گذاری اسلامی ۱۶۷
- رکن دوم: نظام اجرائی ۱۷۱
- نظام اجرائی حکومت اسلامی در عصر پیامبر ۹..... ۱۷۸
- صفات و شرایط مسئولان اجرائی ۱۷۹
- شرایط کارگزاران حکومت در احادیث اسلامی ۱۸۲
- ۱- علم و آگاهی در بالاترین سطح..... ۱۸۲
- ۲- سعه صدر و گشادگی فکر و آمادگی پذیرش حوادث مختلف ۱۸۳
- ۳- آگاهی بر مسائل زمان ۱۸۳
- ۴- رعایت عدالت و عدم تبعیض در میان مردم..... ۱۸۳
- ۵- توجه به پاداش نیکوکاران و گذشت و اغماض نسبت به گنهکارانی که ۱۸۴
- امید به بازگشت و توبه آن می‌رود:..... ۱۸۴
- ۶- منافع مردم و خویش را یکسان دیدن! ۱۸۵
- ۷- پیوند عاطفی با مردم..... ۱۸۵

- ۸- دوری از بخل، جهل و نادانی، جفا و ستم ۱۸۶
- ۹- دوری از سازشکاری و هماهنگی با اهل باطل ۱۸۷
- ۱۰- نسبت به مقام و منصب خویش به چشم امانت بنگرد ۱۸۷
- ترکیب نظام اجرائی ۱۹۱
- نظام اجرائی در عالم آفرینش ۱۹۳
- نظام اجرائی در عصر پیامبر ۹ ۱۹۹
- طرز انتخاب رئیس نظام اجرائی و مسئولان دیگر ۲۰۱
- فرهنگ حاکم بر حکومت اسلامی ۲۰۶
- ۲- آداب اسلامی در جمع آوری مالیات ۲۱۶
- ۳- صرفه جویی در همه چیز ۲۱۸
- ۴- بزرگی در فضیلت است نه در سنّ و سال ۲۲۱
- ۵- رأفت و شفقت اسلامی نسبت به مردم ۲۲۱
- ۶- تکیه بر توده‌های مردم ۲۲۲
- ۷- رایزنی دائم با آگاهان ۲۲۴
- ۸- فرهنگ حاکم بر دستگاه قضائی ۲۲۵
- ۹- ارتباط مستقیم با مردم ۲۲۷

- ۱۰- توجّه دقیق به حال محرومان ۲۲۸
- جمع بندی ۲۳۰
- چگونگی انتخاب رئیس نظام اجرائی ۲۳۱
- رکن سوّم: نظام قضائی در حکومت اسلامی ۲۳۷
- اشاره ۲۳۷
- چه کسی حقّ داورى و قضاوت دارد؟ ۲۴۳
- اشاره ۲۴۳
- صفات قاضی ۲۵۰
- شرایط کمال ۲۵۴
- قرآن و صفات قاضی ۲۵۶
- نتیجه: ۲۵۹
- آداب قضاوت در اسلام ۲۵۹
- هشدار به قضات اسلامی ۲۶۵
- تفاوت کیفیتّ قضا در اسلام و مکاتب مادّی ۲۶۶
- حدود و تعزیرات در اسلام ۲۷۱
- فلسفه حدود و تعزیرات در اسلام ۲۷۱

- ۲- معنی حدّ و تعزیر ۲۷۴
- ۳- تعداد حدود اسلامی ۲۷۵
- ۱- حدّ زنا ۲۷۶
- ۲- حدّ سرقت ۲۷۶
- ۳- حدّ قذف ۲۷۷
- ۴- حدّ محارب ۲۷۸
- ۵- حدّ مرتد ۲۸۰
- این همه سخت گیری درباره مرتد برای چیست؟ ۲۸۲
- ۶- حدّ شرب خمر ۲۸۶
- ۷- حدّ لواط ۲۸۷
- ۸- حدّ مساحقه ۲۸۸
- ۹- حدّ قیادت ۲۸۹
- ۱۰- حدّ ساحر ۲۸۹
- چند موضوع مهم در تعزیرات اسلامی ۲۹۲
- ۱- وحدت رویه ۲۹۲
- ۲- تعزیر منحصر به شلاق نیست ۲۹۳

- ۳- معنی تخییر حاکم در تعزیرات ۲۹۶
- ۴- تعزیرات در قرآن مجید ۲۹۷
- الف . داستان متخلفان جنگ تبوك ۲۹۷
- ب - داستان ثعلبه ۳۰۰
- ج . آیه ایذاء ۳۰۲
- د- آیه نشوز ۳۰۳
- احکام زندان در اسلام ۳۰۹
- اشاره ۳۰۹
۱. تاریخچه زندان ۳۰۹
- نخستین زندان در زمان عمر تأسیس شد ۳۱۲
- زندان در عصر امیرالمؤمنین ۷ ۳۱۴
- ۲- فلسفه، و اقسام زندانها ۳۱۶
- ۱- زندان ایذایی و مجازاتی ۳۱۷
- ۲- زندان اصلاحی ۳۱۸
- ۳- زندان احتیاطی ۳۱۸
- ۴- زندان تأدیبی ۳۱۹

- ۵- زندان سیاسی ۳۱۹
- ۶- زندان استحقاقی ۳۲۰
- ۷- زندان حفاظتی ۳۲۰
- ۱- زندان انتقامی ۳۲۱
- ۲- زندان برای درهم شکستن مقاومت ها ۳۲۱
- ۳- زندان به منظور از بین بردن رابطه رهبری ۳۲۲
- ۴- زندان برای رفع مزاحمت ۳۲۲
- ۵- زندان بخاطر پاکی! ۳۲۳
- ۳- زندان از دیدگاه قرآن کریم ۳۲۴
- ۴- موارد زندان و روایات اسلامی ۳۲۷
- ۵- رفتار انسانی با زندانیان ۳۳۰
- طرح تاریخی ابویوسف در حمایت از زندانیان ۳۳۷
- اداره حَسَبه و امر به معروف و نهی از منکر ۳۴۴
- اشاره ۳۴۴
- ترجمه: ۳۴۷
- تفسیر و جمع بندی آیات گام مهمی در طریق اجرای احکام ۳۴۹

- ۳۵۹ امر به معروف ونهی از منکر در روایات اسلامی.
- ۳۶۷ تشکیلات حسبه و محتسب در حکومت اسلامی
- ۳۷۸ رکن چهارم: تعلیم و تربیت.
- ۳۷۸ اشاره:
- ۳۸۱ ۱- آموزش و پرورش در اسلام.
- ۳۸۲ ترجمه:
- ۳۹۴ ۲- اهمیت علم منحصر به علوم دینی نیست!
- ۴۰۰ ۳- فراگیری علوم مفید در روایات اسلامی
- ۴۰۸ ۴- مقام معلّم در اسلام.
- ۴۱۴ ۵- آموزش های مستقیم و غیر مستقیم.
- ۴۱۸ ۶- نماز جمعه و آثار آموزشی آن
- ۴۲۱ ۷- آثار فرهنگی کنگره عظیم حج
- ۴۲۴ تأثیر مساجد معروف و زیارتگاه ها
- ۴۲۸ نقش مطبوعات در حکومت اسلامی
- ۴۲۸ اشاره:
- ۴۲۹ ترجمه:

تفسیر و جمع بندی	۴۳۰
اهمیت کتاب و قلم در روایات اسلامی	۴۳۷
چند توصیه مهم به حکومت‌های اسلامی	۴۴۱
تشکیل کتابخانه‌ها	۴۴۳
نیروهای دفاعی و قوای مسلح	۴۵۰
اشاره	۴۵۰
ترجمه:	۴۵۴
تفسیر و جمع بندی	۴۵۷
روح جهاد دفاع است؛ نه تهاجم	۴۵۷
ارتش‌های منظم و بسیج مردمی	۴۷۶
آموزش‌های نظامی	۴۸۰
سبق و رمایه (مسابقهٔ سواری و تیر اندازی)	۴۸۱
آداب جهاد	۴۸۳
انواع جهاد	۴۸۸
۱- جهاد ابتدایی	۴۸۸
۲- جهاد برای خاموش کردن آتش فتنه	۴۹۰

۴۹۲	۳- جهاد برای حمایت از مظلومان
۴۹۵	حکومت اسلامی و مسأله صلح
۴۹۸	ترجمه:
۵۰۰	شرح و جمع بندی
۵۰۹	نتیجه
۵۱۲	اسیران جنگی
۵۱۲	اشاره
۵۱۴	ترجمه:
۵۱۴	تفسیر و جمع بندی
۵۲۲	روایات اسلامی درباره اسیران
۵۲۵	رابطه مسلمانان و غیر مسلمانان
۵۲۵	اقلیت‌های مذهبی در حکومت اسلامی
۵۲۵	اشاره
۵۲۷	ترجمه
۵۲۸	تفسیر و جمع بندی
۵۳۲	داستان «جزیه»

- انتخاب بهترین روش در بحث..... ۵۳۷
- دعوت به یک اصل اساسی مشترك..... ۵۴۱
- همزیستی با پیروان مذاهب دیگر در روایات اسلامی..... ۵۴۵
- رفتار مسلمین با غیر اهل ذمه..... ۵۵۱
- حکومت اسلامی و سازمان های اطلاعاتی..... ۵۵۴
- اشاره..... ۵۵۴
- داستان جاسوسی حاطب و ساره..... ۵۵۹
- ماجرای استخبار حذیفه..... ۵۶۱
- لزوم سازمان های اطلاعاتی در روایات اسلامی..... ۵۶۳
- استراق سمع..... ۵۷۳
- آزار بدنی برای کشف اطلاعات!..... ۵۷۶
- سؤال: آیا هدف وسیله را توجیه می کند؟..... ۵۸۰

پیشگفتار

تفسیر موضوعی چیست؟ و چه مشکلاتی را حل می‌کند؟

پاسخ به این دو سؤال مهم اثر عمیقی در فهم صحیح‌تر و بهتر کتابهایی چون کتاب حاضر دارد؛ و تا جواب این دو پرسش روشن نشود، نمی‌توان به خوبی دریافت که این گونه کتابها چه هدفی را تعقیب می‌کند؟

در پاسخ سؤال اول یادآور می‌شویم که: قرآن مجید کتابی است که در طول ۲۳ سال با توجه به نیازها و شرایط مختلف اجتماعی و حوادث گوناگون نازل شده، و همگام با پیشرفت جامعه اسلامی پیشروی کرده است.

آیات سوره‌هایی که در مکه نازل شده عمدتاً ناظر به تحکیم پایه‌های ایمان و اعتقاد نسبت به توحید و معاد، و مخصوصاً مبارزه شدید و پی‌گیر با شرک و بت پرستی است؛ در حالی که آیات سوره‌هایی که در مدینه نازل شده و طبعاً بعد از تشکیل حکومت اسلامی بوده، و ناظر به احکام اجتماعی و عبادی و سیاسی و تشکیل بیت المال و نظام قضایی اسلام و مسائل مربوط به جنگ و صلح و نبرد با منافقان و امثال آن می‌باشد؛ که اسلام با آن درگیر بوده.

بدیهی است که هیچ‌یک از این مسائل به صورت یک رسالهٔ علمیه، یا یک کتاب درسی و کلاسیک مطرح نشده، بلکه طبق نیازها و مناسبت‌ها، و ضرورت‌ها، آیات نازل گشته است؛ مثلاً ملاحظه می‌کنیم که احکام مربوط به جهاد و دستورات جنگی و عهدنامه‌ها و اسیران و غرامت‌های جنگ و مانند آن به طور پراکنده در هر غزوه به مناسبت آن غزوه نازل گشته؛ درست مانند نسخه‌های یک طبیب ماهر، که هر روز به تناسب حال بیمار می‌نویسد تا او را به سلامت کامل برساند.

حال اگر آیات قرآن را که در هر سوره از سوره‌ها نازل شده به ترتیب تفسیر کنیم، نام آن «تفسیر ترتیبی» خواهد بود؛ و اگر آیات مربوط به یک «موضوع» را از تمام قرآن جمع‌آوری نموده در کنار هم بچینیم، و آن را فصل‌بندی نموده و تفسیر کنیم نامش، «تفسیر موضوعی» است.

مثلاً هر گاه تمام آیات مربوط به جهاد که در طی ده سال در سوره‌های مدنی نازل شده، یا آیات مربوط به اسماء و صفات خداوند که در طی ۲۳ سال در تمام قرآن نازل گردیده، در در حالی که اگر هر آیه را در جای خود جداگانه مورد بحث و بررسی قرار دهیم، (تفسیر ترتیبی) است.

هریک از این دو نوع تفسیر، مزایا و آثاری دارد که ما را بی‌نیاز نمی‌سازد؛ و به مصداق «هر چیز به جای خویش نیکو است» هر دو نوع تفسیر برای پژوهندگان قرآن

ضروری و لازم است. (البته در آغازکار. تفسیر ترتیبی، سپس تفسیر موضوعی).

«تفسیر ترتیبی» این مزایا را دارد:

جایگاه هرآیه را با زمان و مکان نزولش، با آیات قبل و بعدش، با قرائن داخلی و خارجی آن روشن می‌سازد؛ که بدون اینها فهم دقیق معنی آیه ممکن نیست. به تعبیر دیگر (تفسیر ترتیبی)، هر آیه‌ای را درست در جای خود می‌بیند؛ و رابطه آن را با حیات جامعه اسلامی و پیشرفت و تکامل آن در نظر می‌گیرد. و این رابطه مسائل زیادی را کشف می‌کند.

در حالی که در (تفسیر موضوعی)، آیات از شکل حوادث عینی و جزئی در آمده و شکل کلی به خود می‌گیرند؛ و از جایگاه خود تا حدی دور می‌شوند.

ولی در عوض «تفسیر موضوعی» امتیازات مهمّ زیر را دارد:

۱- ابعاد پراکنده یک موضوع را که در آیات مختلف آمده، در کنار هم قرار می‌دهد؛ و موضوعات را به صورت چند بعدی و جامع می‌نگرد، و طبعاً حقایق تازه‌ای از آن کشف می‌کند.

۲- ابهاماتی که در بدو نظر در بعضی از آیات قرآن به چشم می‌خورد را، با توجه به اصل اساسی «القرآن یفسّر بعضه بعضاً»: (آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می‌کنند)

برطرف می‌سازد.

۳- جهان بینی اسلام، وبطور کلی، نگرش آن را در هر مسئله، و هر موضوع آشکار می‌سازد.

۴- بسیاری از اسرار نهفته قرآن را تنها با روش تفسیر موضوعی می‌توان آشکار ساخت؛ و به ژرفای آیات آن، تا آنجا که در حوصله استعداد انسانهاست؛ دست یافت. بنابراین هیچ مسلمان ژرف اندیش و آگاهی، بی‌نیاز از آن دو نوع تفسیر نیست؛ گرچه در قدیم ترین ایام، حتی از عصر ائمه هدی علیهم‌السلام «تفسیر موضوعی» مورد توجه بوده؛ و دانشمندان اسلام در این زمینه کتابها نوشته‌اند که نمونه روشن آن کتابهای «آیات الاحکام» است؛ ولی باید اعتراف کرد که «تفسیر موضوعی» از رشد شایسته خود بی‌نصیب بوده، و هنوز مراحل طفولیت خود را طی می‌کند؛ و باید در پرتو زحمات دانشمندان به محل شایسته خود برسد.

کتاب حاضر «پیام قرآن» که با ابداع یک روش کاملاً تازه در تفسیر موضوعی قرآن، گام‌های جدیدی را در این موضوع برداشته، -و بحمدالله از استقبال گسترده و حمایت روز افزون قشرهای وسیعی بهره‌مند بوده است، - هنوز در آغاز راه است؛ و نیاز به همکاری و هم‌فکری بیشتر از سوی علمای اسلام و مفسران عالی مقام دارد تا بتواند به هدف نهایی برسد؛ و ما همیشه در انتظار نظرات تکمیلی اهل نظر و

ارباب معرفت بوده و هستیم، و از خدای بزرگ توفیق و هدایت بیشتر را می‌طلبیم.

قم - حوزه علمیه

ناصر مکارم شیرازی

پیوند «امامت» و «حکومت»

در جلد سابق از پیام قرآن (جلد نهم)، سخن از مسأله «امامت و ولایت» از دیدگاه قرآن مجید در میان بود؛ و از آنجا که مسأله «امامت» از مسأله «حکومت» جدا نیست؛ بلکه از یک نظر، روح امامت و ولایت همان حاکمیت بر نفوس و ابدان، و هدایت آنها به صراط مستقیم و حرکت به سوی کمال و سعادت است؛ به همین دلیل لازم بود به دنبال بحث «امامت»، بحث «حکومت اسلامی» مورد تجزیه و تحلیل دقیق قرار گیرد؛ چرا که در غیر این صورت بحث امامت و ولایت کامل نخواهد شد.

مگر در مورد حضرت مهدی (عج) مهم‌ترین ویژگی را همان اقامه «حکومت واحد عدل جهانی» نمی‌شماریم؟ یعنی همان چیزی که پیامبر اسلام ﷺ و همه امامان معصوم در صدد آن بودند؛ و شرایط خاص زمان و مکان اجازه وصول به آن را نداد؛ هر چند پایه‌گذاری‌های لازم برای این کار انجام گرفت؛ آری همه به دنبال تشکیل حکومت عدل الهی بودند. با این حال چگونه می‌توان بحث «حکومت» را از

بحث «امامت» جدا ساخت؟ از این گذشته نخستین کاری که پیامبر اسلام ﷺ بعد از پیروزی های اولیه انجام داد: «تشکیل حکومت اسلامی» بود و آن را یکی از ارکان مهم اسلام بلکه ضامن اجرای تمام قوانین آن می شمرد. جانشینان پیامبر ﷺ چه آنها که به حق جانشین او بودند، و چه آنها که به ناحق بر کرسی خلافت تکیه زدند، همگی خود را موظف به تشکیل یا ادامه حکومت اسلامی می دانستند.

مردم کوفه از امام حسین ﷺ برای تشکیل حکومت حق و مبارزه با غاصبان حکومت دعوت کردند؛ و اگر آن حضرت با پیمان شکنی و سستی و بی وفایی آنها روبرو نمی شد؛ پرچم حکومت عدل اسلامی به دست با کفایت آن حضرت به اهتزاز در می آمد. لذا در روایات ائمه معصومین ﷺ و نهج البلاغه تعبیرات زیادی دیده میشود که نشان می دهد؛ دشمنان آنها حق آنان را غصب کردند؛ این حق چیزی جز «حکومت عدل اسلامی» نبود.

همه اینها و دلائل و شواهد بی شمار دیگری نشان می دهد؛ که مسأله «امامت» جدا از مسأله «خلافت» و «حکومت» نیست.

در روایت معروف هارون الرشید که به گمان خودش می خواست فدک را به امام موسی بن جعفر ﷺ بازگرداند، نکته جالبی دیده می شود؛ که مطلب مورد بحث را روشن تر می سازد.

فدك همانگونه که می‌دانیم؛ روستایی در نزدیکی خیبر که خرم و سرسبز بود؛ پیامبر اسلام ﷺ آن را در حیات خود به دخترش فاطمه زهرا ﷺ بخشید، و بلافاصله بعد از رحلت آن حضرت آن را غصب کردند، و غصب فدك همیشه مورد اعتراض علاقه‌مندان اهل بیت ﷺ بود؛ لذا بر اثر فشار افکار عمومی، هارون الرشید به فکر باز پس دادن آن به اولاد فاطمه ﷺ افتاد؛ هنگامی که به امام موسی بن جعفر ﷺ عرض کرد: «حُدُّ فَدَكًا حَتَّى أَرُدَّهَا إِلَيْكَ»: «حدود فدك را تعیین کن تا آن را به تو بازگردانم» امام از گفتن پاسخ ابا کرد، هارون پیوسته اصرار می‌ورزید، امام ﷺ فرمود: «من آن را جز با حدود واقعی‌اش نخواهم گرفت! هارون گفت: "حدود واقعی آن کدام است؟" امام ﷺ فرمود: "اگر من حدود آن را بازگویم، مسلماً تو موافقت نخواهی کرد!" هارون گفت: "به حق جدت (پیامبر ﷺ) سوگند، که حدودش را بیان کن" (خواهم داد).

امام ﷺ فرمود: "اما حد اول آن سرزمین عدن است! هنگامی که هارون این سخن را شنید، چهره‌اش دگرگون شد؛ و گفت: "عجب، عجب!"

امام ﷺ فرمود: "و حد دوم آن سمرقند است!"
آثار ناراحتی در صورت هارون بیشتر نمایان گشت.

امام عليه السلام فرمود: "و حد سوم، آفریقا است!"

در اینجا صورت هارون از شدت ناراحتی تیره شد، و گفت: "عجب ...!"

امام عليه السلام فرمود: "و حد چهارم آن سواحل دریای خزر و ارمنستان است!" ...

هارون گفت: "پس چیزی برای ما باقی نمی ماند، برخیز جای من بنشین، و بر

مردم حکومت کن!" - اشاره به اینکه آنچه گفتم تمام مرزهای کشور اسلام است.

امام عليه السلام فرمود: من به تو گفتم اگر حدود آن را تعیین کنم هرگز آن را باز پس

نخواهی داد - آری فدك به یک معنا، تمام قلمرو حکومت اسلامی است.

اینجا بود که هارون تصمیم گرفت، موسی بن جعفر عليه السلام را به قتل برساند. ^(۱)

این حدیث پر معنی، دلیل روشنی بر پیوستگی مسألة «فدك» با مسألة «خلافت»

است؛ و نشان می دهد آنچه در این زمینه مطرح بوده؛ غصب مقام خلافت رسول

الله صلی الله علیه و آله بوده که روستای فدك جزئی از آن محسوب می شده؛ و اگر هارون می خواست

فدك را تحویل بدهد، باید دست از خلافت بکشد؛ و همین او را متوجه ساخت که

امام موسی بن جعفر عليه السلام هر زمان قدرت پیدا کند، او را از تخت خلافت فرو

می کشد؛ لذا تصمیم بر قتل آن حضرت گرفت. ^(۲)

غرض اینکه آمیخته بودن مسائل امامت با بحث حکومت و زعامت مسلمین

۱. بحار الانوار، چاپ قدیم، ج ۸، ص ۱۰۶ (نقل از کتاب اخبار الخلفاء).

۲. زهرا برترین بانوی جهان، ص ۱۳۰.

مطلبی نیست که قابل شک و تردید باشد؛ زیرا در همه جا آثار آمیزش این دو به چشم می‌خورد؛ این امر در آیات و روایات اسلامی و در تاریخ زندگی شخص پیامبر ﷺ و پیشوایان بزرگ دین، و در طبیعت احکام اسلام به وضوح دیده می‌شود.

مباحث فقه اسلامی را در سه بخش خلاصه کرده‌اند: بخش «عبادات»، بخش «معاملات» و «سیاسات».

بخش «سیاسات» که ابواب مهمی از فقه را شامل می‌شود (مانند جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، قضا و شهادات، حدود و دیات و قصاص) بخشی است که از مسائل مربوط به حکومت سخن می‌گوید؛ چرا که جهاد و همچنین بعضی از مراحل امر به معروف و نهی از منکر، و نیز قضا و شهادات و اجرای حدود و قصاص، چیزی نیست که بدون حکومت قابل پیاده شدن باشد.

مسائل مربوط به انفال و خمس و زکات و اراضی خراجیه که شالودهٔ بیت المال اسلامی را تشکیل می‌دهد، نیز به روشنی بخشی از حکومت را ترسیم می‌کند. بنابراین فقه اسلام آن چنان با مسائل سیاسی و حکومتی آمیخته است که اجرای کامل آن، بدون تشکیل حکومت ممکن نیست.

اینها همه شواهد روشنی است بر اینکه «اسلام از حکومت و سیاست جدا

نمی‌باشد» و حکومت و سیاست به معنی تدبیر نظام جامعه چنان در تار و پود تعلیمات اسلامی نفوذ کرده که اگر بخواهیم آن دو را از هم جدا کنیم، اسلام نامفهوم خواهد بود؛ و کسانی که می‌کوشند این دو را از هم جدا کنند در حقیقت می‌خواهند «اسلام را از اسلام جدا سازند» و اسلام بدون اسلام تناقض آشکاری است.

از مجموع آنچه گفته شد؛ روشن می‌شود که چرا ما از مباحث امامت و ولایت - که در جلد قبل از آن بحث شد - به مسائل «حکومت و زعامت مسلمین» رسیدیم.

ضرورت حکومت برای مردم

اشاره:

پس از ملاحظه پیوند امامت و حکومت، به مسأله مهم دیگری نیز (ضرورت وجود حکومت) برای جوامع بشری می‌رسیم.

در تمام جوامع بشری تا آنجا که تاریخ نشان می‌دهد نوعی از حکومت وجود داشته است: حکومت قبیله‌گی، حکومت پادشاهان و سلاطین، و حکومت‌هایی از نوع آنچه در دنیای امروز وجود دارد؛ و این بدان معنی است که بشر در هر مرحله‌ای از علم و دانش و فرهنگ باشد، ضرورت وجود حکومت را درک می‌کند؛ و می‌داند زندگی اجتماعی بدون وجود نظم و قانون حاکمیت حتی یک روز هم امکان‌پذیر نیست.

به همین دلیل هنگامی که بعضی از حکومتها متزلزل شده و از هم فرو می‌پاشد و هنوز حاکمیت جدید استقرار نیافته، چنان هرج و مرجی در جامعه پیدا می‌شود که

همه چیز در آتش آن می‌سوزد و خاکستر می‌شود.

بنابراین هیچ عاقلی در ضرورت وجود حکومت برای جوامع انسانی نمی‌تواند تردید کند؛ و نیز به همین دلیل در آیات و روایات اسلامی تصریحات و اشارات فراوانی نسبت به این معنی آمده که به طور فشرده در ذیل از نظر می‌گذرد:

۱- در داستان بنی اسرائیل می‌خوانیم: هنگامی که بر اثر هرج و مرج داخلی و نداشتن حاکمیت قوی و لایق، گرفتار ضعف و فتور و شکست شدند، و دشمنان بر آنان مسلط گشتند، نزد پیامبر خویش آمدند و گفتند: (زاممداری برای ما انتخاب کن تا تحت فرماندهی او در راه خدا پیکار کنیم؛ پیامبرشان گفت: «شاید اگر دستور جهاد به شما داده شود سرپیچی نمایید؛ و در راه خدا پیکار نکنید» گفتند: «چگونه ممکن است در راه خدا جهاد نکنیم؛ در حالی که از خانه‌ها و فرزندانمان رانده شدیم؟» (شهرهای ما بوسیله دشمن اشغال، و فرزندان ما اسیر شده‌اند)

﴿الَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَالُنَا أَنْ لَا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا﴾. (۱)

اگر چه در این آیه به یکی از ابعاد و آثار وجود زاممدار برای یک قوم و ملت اشاره شده، و آن مسأله مبارزه با دشمنان خارجی و پاک کردن شهرها از لوث وجود

بیگانگان و آزادی اسیران است؛ ولی مسلم است که در ابعاد دیگر نیز این معنی صادق می‌باشد.

قرآن با این تعبیر نشان می‌دهد که بدون تشکیل حکومت با حاکمیت قوی رسیدن به آزادی و آرامش اجتماعی ممکن نیست؛ ممکن است تصور شود که درخواست بنی اسرائیل در اینجا تنها برای تعیین فرمانده لشکر بود، نه زمامدار؛ ولی باید توجه داشت که تعبیر به «ملک» به معنی زمامدار در تمام شئون است؛ هر چند برنامه بارز او در این ماجرا پیکار با دشمنان خارجی بوده است.

در حقیقت پیامبر آن زمان (اشموئیل) نقش رهبری را در آن جامعه به عهده داشت؛ و طالوت منتخب او نقش زمامدار و فرمانده لشکر.

۲- قرآن در ذیل همین ماجرا در چند آیه بعد، سخن از شکست لشکر جالوت در برابر بنی اسرائیل به میان آورده، و می‌گوید: ﴿فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾

«سپس به فرمان خدا، آنها دشمن را به هزیمت واداشتند، و داود» (جوان کم سن و سال و نیرومند شجاعی که در لشکر طالوت بود) «جالوت» (زمامدار دشمن) را کشت؛ و خداوند حکومت و دانش به او بخشید، و از آنچه می‌خواست به او تعلیم

داد. و اگر خداوند، بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی‌کرد زمین را فساد فرا می‌گرفت، ولی خداوند نسبت به جهانیان لطف و احسان دارد.^(۱)

جمله اخیر به خوبی نشان می‌دهد که اگر حکومت مقتدر و نیرومندی نباشد، و جلوی طاغیان و سرکشان را نگیرد، زمین پر از فساد می‌شود؛ به این ترتیب حکومت عادلانه یکی از عطایای بزرگ الهی است که جلو مفساد دینی و اجتماعی را می‌گیرد.

۳- شبیه همین معنی در آیه ۴۰ سوره حج نیز آمده است که بعد از اجازه جهاد در برابر دشمن، به مسلمین می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْذَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيْعٌ وَصَلَوَاتُ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرٌ﴾ همانها که ناحق از خانه و شهر خود بیرون رانده شدند، جز این که می‌گفتند: «پروردگار ما خدای یکتاست» و اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نکند، دیرها و صومعه‌ها، و معابد یهود و نصاری، و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده، می‌شود ویران می‌گردد

در اینجا نیز سخن از نقش حکومت در بعد جهاد است، ولی مسلم است که جهاد بدون یک تشکیلات منظم سیاسی و اجتماعی و اقتصادی امکان‌پذیر نیست، چرا که مجاهدان معمولاً از دو بخش تشکیل می‌شوند: نیروهای نظامی، و نیروهای اجتماعی

که در پشت جبهه‌ها پشتیبانی می‌کنند و در واقع تمام جامعه را زیر بال و پر می‌گیرند.

۴- در آیه بعد از آن (آیه ۴۱ حج) درباره مؤمنان راستین می‌خوانیم: «الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ»: «همان کسانی که هر گاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند».

این آیه نیز تلویحاً می‌رساند که برپا داشتن نماز و ادای زکات و امر به معروف و نهی از منکر -در مقیاس گسترده و عام- از طریق تشکیل حکومت میسر است؛ و لذا مؤمنان راستین را به این صفت توصیف می‌کند که آنها به هنگام قدرت یافتن و به حکومت رسیدن، این فرائض بزرگ الهی را برپا می‌دارند و اجرا می‌کنند؛ و از اینجا نقش حکومت در اصلاح جامعه از دیدگاه اسلام روشن می‌شود.

۵- در سوره یوسف از آیه ۴۳ - ۵۶ به ماجرای اشاره می‌کند؛ که ضرورت حکومت در لابلای آن به خوبی تبیین شده، و آن اینکه سلطان مصر خوابی می‌بیند و از یوسف که در زندان بود و به تعبیر صحیح خوابها کم کم مشهور شده بود؛ تعبیر آن را می‌خواهد؛ او تعبیری برای آینده کشور مصر می‌کند، که هفت سال بحرانی و قحطی در پیش دارند؛ و اگر از آن به سلامت بگذرند سالهای پر برکت و وفور نعمت فرا

خواهد رسید، سپس دستورهای لازم برای چگونگی مقابله با این سالهای سخت، و طرز تهیه و نگهدای آذوقه، و چگونگی صرفه جویی در مواد غذایی را به آنها یادمی‌دهد؛ و سلطان مصر او را از زندان آزاد کرده و سرپرست خزانه داری مصر می‌کند و مدیریت یوسف که در کنار سلطان مصر قرار گرفته بود، یک ملت عظیم از مرگ رهایی می‌یابد.

این داستان به خوبی ضرورت وجود حکومت مدیر و مدبر و آگاه را برای جوامع انسانی مخصوصاً در مواقع بحرانی روشن و آشکار می‌سازد؛ که اگر جامعه از چنین حکومتی محروم شود، به ضررهای عظیم و جبران ناپذیری گرفتار می‌شود.

۶- از آیات متعددی از قرآن مجید بر می‌آید؛ که حکومت الهی یکی از نعمت‌های بزرگ خداست؛ و این نیست مگر به خاطر نقش مهمی که در نظم جامعه انسانی و جلوگیری از مظالم و ستمها و فراهم ساختن شرایط تکامل انسانها دارد.

از جمله در آیه ۷۹ سوره انبیاء درباره حضرت داوود علیه السلام و فرزندش اسماعیل می‌خوانیم: ﴿وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا﴾: «به هر یک از آنان داوری و علم فراوان دادیم».

در آیه ۲۰ سوره مائده ضمن بر شمردن نعمت‌های الهی بر بنی اسرائیل می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَالًا يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ﴾:

« (به یاد آورید) هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: «ای قوم من! نعمت خدا را نسبت به خود متذکر شوید هنگامی که در میان شما، پیامبرانی قرار داد؛ (و زنجیر بندگی و اسارت فرعون را بشکست) و شما را حاکم و صاحب اختیار خود قرار داد؛ و به شما چیزهایی بخشید که به هیچ یک از جهانیان نداده بود».

البته همه بنی اسرائیل حاکم و سلطان نبودند؛ ولی هنگامی که از میان آنها حاکمانی بر می‌گزیند، چنین خطابی درباره آنان به عنوان یک قوم و ملت می‌کند که خداوند شما را حاکمان و پادشاهان قرار داد.

در آیه ۳۵ سوره ص از زبان حضرت سلیمان می‌خوانیم: «قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ»: «گفت پروردگارا مرا ببخش و حکومتی به من عطا کن که بعد از من سزاوار هیچ کس نباشد، که تو بسیار بخشنده‌ای!»!

آیات بعد از آن نشان می‌دهد که خداوند دعای او را مستجاب کرد، و حکومتی عظیم و مواهبی فراوان و بی نظیر به او بخشید. و در آیه ۵۴ نساء آمده است: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا».

«آیا اینکه نسبت به مردم (پیامبر و خاندانش) بر آنچه خدا از فضلش به آنها

بخشیده حسد! می‌ورزند یا اینکه ما به آل ابراهیم که یهود از خاندان او هستند) نیز کتاب و حکمت دادیم و حکومت عظیمی در اختیارشان قرار دادیم».

این مسأله به قدری اهمیت دارد، که خداوند بخشیدن حاکمیت را هم ردیف عزت و گرفتن آن را قرین ذلت شمرده است.

در آیه ۲۶ آل عمران می‌فرماید: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ يَبْدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾:

«بگو» بار الها! ای مالک حکومتها، به هر کس بخواهی، حکومت می‌بخشی، و از هر کس بخواهی، حکومت را می‌گیری؛ هر کس را، بخواهی عزت می‌دهی و هر کس را بخواهی، خوار می‌کنی تمام خوبی‌ها به دست تو است؛ تو بر هر چیزی قادری». از مجموع آیاتی که در بالا آمد، اهمیت حکومت برای جامعه بشری از دیدگاه قرآن مجید روشن می‌شود، و در واقع این آیات دریچه‌ای است به سوی جهان بسیار وسیع حکومت در جوامع انسانی.

مسأله «ضرورت حکومت در روایات اسلامی» نیز بازتاب گسترده‌ای دارد؛ و در آنها تصریح شده که مردم بدون حکومت نمی‌توانند زندگی کنند؛ و حتی یک حکومت ظالم، از هرج و مرج و بی‌حکومتی بهتر است!

نمونه‌ای از این روایات پر معنی را در ذیل با هم بررسی می‌کنیم:

۱- در نهج البلاغه در پاسخی که امیرمؤمنان علی علیه السلام به خوارج داد؛ که می‌گفتند: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»: «حکومت و حاکمیت و داوری مخصوص خدا است» - فرمود: «كَلِمَةٌ حَقٌّ يُرَادُ بِهَا الْبَاطِلُ»: «این سخن حقی است که از آن اراده باطل شده»، سپس فرمود: «نَعَمْ إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَلَكِنَّ هَؤُلَاءِ يَقُولُونَ لِأَمْرَةٍ إِلَّا لِلَّهِ»: «آری درست است که فرمانی جز فرمان خدا نیست، ولی اینها می‌گویند: حکومت و زمامداری مخصوص خدا است»، سپس فرمود: «وَإِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي أَمْرِهِ الْمُؤْمِنُ، وَيَسْتَمْتَعُ فِيهِ الْكَافِرُ، وَيُبَلِّغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ، وَيُجْمَعُ بِهِ الْفَيْءُ، وَيُقَاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ، وَتَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ، وَيُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوَى حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ وَيُسْتَرَاخَ مِنْ فَاجِرٍ»: «مردم به هر حال نیازمند به امیر و زمامداری هستند، خواه نیکوکار باشد یا بدکار! تا مؤمنان در سایه حکومتش به کار خویش مشغول باشند، و کافران نیز بهره‌مند شوند، و مردم در دوران حکومت او زندگی راحتی داشته باشند؛ به وسیله او

مردم به هر حال نیازمند به امیر و زمامداری هستند، خواه نیکوکار باشد یا بدکار! تا مؤمنان در سایه حکومتش به کار خویش مشغول باشند، و کافران نیز بهره‌مند شوند، و مردم در دوران حکومت او زندگی راحتی داشته باشند؛ به وسیله او

اموال بیت المال گردآوری شود، و به کمک او با دشمنان مبارزه کنند، جاده‌ها امن گردد، و حق ضعیفان از زورمندان گرفته شود؛ مردم نیکوکار در رفاه باشند و از دست بدکاران در امان.^(۱)

بدیهی است اینکه می‌فرماید: «امیری لازم است، خواه نیکوکار یا بدکار» مفهومی این نیست که این دو یکسانند، بلکه منظور این است که در درجهٔ اوّل باید زمامداری عادل و نیکوکار پیدا کرد؛ و اگر نشد وجود زمامدار ظالم از هرج و مرج بهتر است؛ و این امر منافات با حاکمیت خداوند بر کلّ جهان هستی ندارد، چرا که حاکمیت مانند نبوّت و قضاوت از ذات پاک او نشأت می‌گیرد. در این عبارت ضمناً ابعاد مختلف فلسفه‌های حکومت و دلائل ضرورت آن به طرز بسیار روشنی بیان شده است که شرح آن در بحث‌های آینده خواهد آمد.

۲- در روایات معروفی که فضل بن شاذان از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل کرده است، در بیان دلائل تعیین «اولوالامر» و حاکمیت بر اجتماع به سه نکته مهم اشاره فرموده؛ می‌گوید: «اگر کسی بگوید چرا اولوالامر قرار داده شده، و مردم مأمور به اطاعت حاکم الهی هستند؟» گفته می‌شود: «به دلائل زیاد از جمله اینکه هنگامی که برای مردم حدودی تعیین شود و دستور یابند که از آن حدود تجاوز نکنند، چون باعث فساد آنها می‌شود؛ این کار سامان نمی‌گیرد، مگر بوسیلهٔ حاکم امین در رأس

آنها؛ که آنان را از تعدّی و داخل شدن در امور ممنوعه باز دارد؛ زیرا اگر این موضوع نباشد، کسی لذّات و منافع خود را به خاطر فساد دیگران ترك نمی‌کند؛ و لذا سرپرستی برای آنها قرار داده شده که آنان را منع از فساد کند و حدود و احکام الهی را در میان آنها برپا دارد.

دیگر اینکه ما هیچ فرقه‌ای از فرق دنیا، و هیچ ملتی از ملل را نمی‌یابیم که بدون رئیس و رپرستی باقی مانده باشند، همان رئیس و سرپرستی که امر دین و دنیای آنها را سامان بخشد، پس در حکمت (خداوند) حکیم جایز نیست که خلق را بدون آنچه می‌داند برای آنان ضروری است رها سازد، سرپرستی که به کمک او با دشمنان بجنگند، و اموال بیت المار را به وسیله او تقسیم کنند، و جمعه و جماعت آنها را برپا دارد، و ظالم را از تعدّی بر مظلوم باز دارد، برای آنان تعیین نکند.

دیگر اینکه اگر مردم پیشوا و سرپرست امین و درستکاری نداشته باشند دین و آیین خدا بر باد می‌رود، و سنّت و احکام الهی تغییر می‌یابد، و بدعت‌گذاران چیزهایی از پیش خود بر آنها می‌افزایند، و مخالفان از آن کم می‌کنند، و امور را بر مسلمانان مشتبه می‌سازند»^(۱)

۳- در تفسیر نعمانی از امیر مؤمنان علی علیه السلام بعد از ذکر آیاتی از قرآن مانند آیه

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» ای کسانی که ایمان

۱. بحار الانوار، جلد ۶، صفحه ۶۰ - البته روایت طولانی است و ما تنها قسمتی از آن را نقل کردیم -

آورده‌اید اجابت کنید دعوت خدا و پیامبر را هنگامی که شما را دعوت می‌کنند به سوی چیزی که شما را زنده می‌سازد.^(۱) و آیه ﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ﴾^(۲) و در حدیثی می‌فرماید:

«وَفِي هَذَا أَوْضَحُ دَلِيلٍ عَلَى أَنَّهُ لَا بَدَّ لِلْأُمَّةِ مِنْ إِمَامٍ يَقُولُ بِأَمْرِهِمْ فَيَأْمُرُهُمْ وَيَنْهَاهُمْ، وَ يُقِيمُ فِيهِمُ الْحُدُودَ وَيُجَاهِدُ الْعَدُوَّ، وَيُقَسِّمُ الْغَنَائِمَ وَيُفْرِضُ الْفَرَائِضَ وَيَعْرِفُهُمْ أَبْوَابَ مَا فِيهِ صَلَاحُهُمْ وَيَحْذَرُهُمْ مَا فِيهِ مَضَارُّهُمْ، إِذْ كَانَ الْأَمْرُ وَالنَّهْيُ أَحَدَ أَسْبَابِ بَقَاءِ الْخَلْقِ، وَالْإِسْقَاطِ الرَّغْبَةُ وَالرَّهْبَةُ، وَلَمْ يُتَدَع، وَلَفْسَدِ التَّدْبِيرِ وَكَانَ ذَلِكَ سَبَبًا لِهَلَاكِ الْعِبَادِ»:

«در این آیات دلیل بسیار روشنی است بر اینکه امت باید امام و پیشوایی داشته باشند که قیام به کارهای آنها کند، و به آنها امر و نهی نماید، و حدود الهی را در میان آنها برپا دارد، با دشمن پیکار کند، و غنائم را عادلانه تقسیم نماید، واجبات را تحقق بخشد، و ابواب صلاح آنها را به آنان نشان دهد، و از آنچه برای آنان زیان بخش است برحذر دارد؛ زیرا امر و نهی یکی از اسباب بقای خلق است؛ و گر نه تشویق و ترس از بین می‌رود، و هیچ کس از گناه باز نمی‌ایستد، نظام جامعه فاسد می‌شود و این سبب هلاکت بندگان خدا است.»^(۳)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام چنین آمده است: «لَا يَسْتَعْنِي أَهْلُ كُلِّ بَلَدٍ عَنْ

۱. سورة انفال (۸)، آیه ۲۴.

۲. سورة بقره (۲)، آیه ۱۷۹.

۳. بحار الانوار، جلد ۹۰، صفحه ۴۱.

ثَلَاثَةٌ يُفْرَعُ إِلَيْهِ فِي أَمْرِ دُنْيَاهُمْ وَآخِرَتِهِمْ، فَإِنْ عَدِمُوا ذَلِكَ كَانُوا هَمَجًا؛ فَقِيهٌ عَالِمٌ وَرِعٌ، وَ
 أَمِيرٌ خَيْرٌ مُطَاعٌ، وَطَبِيبٌ بَصِيرٌ ثِقَّةٌ»:

«اهل هر شهری از سه چیز بی نیاز نیستند تا در امور دنیا و آخرت به آن پناه
 برند؛ اگر این‌ها را از دست دهند سقوط می‌کنند؛ فقیه آگاه و باتقوی، و امیر خوب
 مورد اطاعت، و طبیب بینا و معتمد».^(۱)

کرا را گفته‌ایم این مسأله در روایات اسلامی به اندازه‌ای اهمیت دارد، که حتی
 حکومت ظالم مقدم بر هرج و مرج و بی حکومتی شمرده شده؛ چنانکه از امیر
 مؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «وَالْظُلُومُ عَشُومٌ خَيْرٌ مِنْ فِتْنَةٍ تَدُومُ»؛ «زمامدار ظالم و
 ستمگر بهتر است از فتنه (و هرج و مرجی) که پیوسته در جامعه وجود داشته باشد».
 (۲) این به خاطر آن است که اگر دسترسی به حکومت عادل نباشد حداقل حکومت
 ظالم برای حفظ خویش مجبور است امنیت را حفظ کند و مرزهای کشورش را از
 تجاوز دشمنان محفوظ نگهدارد؛ در حالی که اگر قید و بند حکومت برداشته شود
 همه چیز به هم می‌ریزد؛ و افراد فاسد و مفسد، اموال مردم را به تاراج می‌برند؛ و
 خون بی‌گناهان را بی حساب می‌ریزند، و دشمنان به آسانی در قلمرو آن کشور نفوذ
 می‌کنند و آنها را تحت سلطه خویش در می‌آورند.

۱. بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۲۳۵.

۲. غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۷۸۴، حدیث ۵۰، باب واو.

ضرورت حکومت از دیدگاه عقل

آنچه در بالا آمد ضرورت حکومت از دیدگاه قرآن و روایات بود که به لزوم وجود حکومت برای جامعه انسانی و دلایل آن اشاره می‌کرد؛ با مراجعه به «دلائل عقلی» و منطق خرد این مسأله روشن تر می‌شود.

این دلائل گاه از دیدگاه یک فرد خداپرست عنوان می‌شود، و گاه از دیدگاه غیر خداپرستان؛ زیرا هر دو در «ضرورت حکومت» برای جامعه مشترکند؛ هر چند دلائل آنها در پاره‌ای از جهات متفاوت باشد.

دلایلی که از دیدگاه عموم می‌توان برای این موضوع ذکر کرد، این است که:

اولاً: زندگی انسان یک زندگی اجتماعی است؛ به گونه‌ای که اگر حیات انسانی از این ویژگی خالی شود به پایین‌ترین مراحل جاهلیت و بهیمیت سقوط می‌کند؛ چرا که تمام منافع و آثار مفید و سازنده در زندگی بشری، تمدنها و تکامل‌ها، و علوم و فنون و صنایع گوناگون، همه از برکات زندگی اجتماعی و همکاری و تعاون در جهات مختلف است. تا نیروهای کوچک فکری و بدنی به هم ضمیمه نشوند حرکت‌ها و جنبش‌های عظیم اجتماع، در هیچ قسمت صورت نمی‌گیرد. به تعبیر ساده‌تر: از یک سو انسان اگر از اجتماع جدا شود، هم ردیف حیوانات خواهد شد، و این تمایل و خواست درونی و حیات اجتماعی است که به او این همه قدرت و امکان پیرفت و

برتری بخشیده است، این از یک سو. از سوی دیگر واضح است که حیات انسان در درون جامعه علی رغم آن همه برکات و منافع مهمتی که در بر دارد خالی از کشمکشها و تنازعها و تصادم منافع نیست، نه تنها به خار غلبه خودخواهی و خود پرستی، بلکه به خاطر اینکه بسیار می شود که افراد جامعه در تشخیص «حدود» و «حقوق» خود گرفتار اختلاف و اشتباه می شوند، ایجا است که قوانینی لازم است تا حقوق هر کس را مشخص کند، و راه را بر تعدی و تجاوز و منازعات ببندد.

از سوی سوم مسلم است که این قوانین به تنهایی اثری در رفع تجاوز و تنازع ندارد، بلکه در صورتی مفید و مؤثر است که افراد مورد قبول جامعه آن را به اجرا در آورند، و به تعبیر دیگر تنها بوسیلهٔ ایجاد حکومت است که نظم در جامعه برقرار می شود و جلو فساد و خونریزی و غصب حقوق - هر چند به طور نسبی - گرفته می شود.

به همین دلیل از قدیمترین ایام اقوام بشری هر کدام حکومتی برای خود داشتند.

ثانیاً: به فرض که مردم بدون حکومت بتوانند با هم زندگی سالمی داشته باشند (امری که محال است) ولی پیشرفت و تکامل در علوم و دانشها و صنایع و شئون مختلف اجتماعی تنها در سایهٔ برنامه ریزی دقیق و مدیریت آگاه، امکان پذیر است و

برنامه ریزی و مدیریت عبارت دیگری از تشکیل حکومت است.

از این رو تمام عقلای جهان تأکید بر ضرورت تشکیل حکومت برای جوامع بشری می‌کنند، جز چیزی که احیاناً درکلمات بعضی طرفداران کمونیسم دیده می‌شود که اگر «کمون کامل» برای انسانها حاصل شود یعنی نظام طبقاتی کاملاً از میان برود، دیگر ضرورتی برای وجود حکومت نخواهد بود، چرا که به اعتقاد آنان، دولتها و حکومتها همیشه حافظ منافع طبقه و قشر سرمایه دار هستند، هنگامی که نظام طبقاتی برچیده شود دیگر دلیلی به لزوم حکومت باقی نخواهد بود!

ولی پیداست اینها اوهام و خیالاتی است که در ترازوی عقل و منطق وزن و ارزشی ندارد، چرا که رسیدن به مرحله‌ای که نظام طبقاتی از جهان برچیده شود، یا به تعبیر دیگر همه انسانها در یک سطح قرار گیرند، حداقل در شرایط کنونی جامعه بشری خواب و خیالی بیش نیست.

و به فرض که به چنان جامعه‌ای برسیم و جنگ طبقاتی و حکومتی که حافظ آن است برچیده شود، باز هم برای پیشرفت علوم و صنایع و حفظ سلامت مردم و حفظ نظم و آزادی و تأمین مواد غذایی و مسکن و سایر نیازمندیها، برنامه‌ریزی و مدیریت لازم است، آیا می‌توان مثلاً بدون وزارت علوم و آموزش و پرورش، برنامه‌صحیحی جهت تعلیم و تربیت جوانان و نوجوانان داشت؟ و آیا بدون وزارت صنایع ممکن

است به مسائل صنعتی سرو سامان بخشید؟ آیا بدون وزارت دفاع می‌توان ارتش نیرومندی برای جلوگیری از تهاجم‌های بیگانه به وجود آورد؟ و به فرض که در جهان هیچ جنگی نباشد آیا بدون نیروی انتظامی می‌توان نظم مطلوبی به جوامع بشری داد؟

به هر حال این نکته از بدیهیات است که هیچ گاه جامعه بشری حتی برای یک روز بدون حکومت نمی‌تواند زندگی سالمی داشته باشد، و منکران این امر نیز هرگز به آن نرسیدند، و از وسط راه با دستپاچگی و شتاب به صورت شرم آوری بازگشتند! درست است که حکومت‌های خودکامه و ظالم و ستمگر، مفسد بیشماری به وجود می‌آورند، و سرچشمه بدبختی‌های فراوانی در تمام طول تاریخ برای انسان‌ها بوده و هستند، ولی اگر لحظاتی را که نظام همین حکومت‌ها به هم ریخته و به طور موقت یک یا چند روز پیش از آنکه حکومت دیگری جایگزین شود در نوعی بی‌حکومتی به سر می‌بردند در نظر بگیریم و هرج و مرج عجیب و ناامنی شدید و در هم ریختن همه چیز و گسترش آشوب در تمام سطوح جامعه را به خاطر بیاوریم، باز ملاحظه می‌کنیم که آن حکومت ظالم نیز از بی‌حکومتی بهتر بود.

و اما از دیدگاه خدا پرستان یعنی آنها که معتقد به ارسال رسل و انزال کتب از سوی خداوند می‌باشند، ضرورت حکومت واضحت‌ر و آشکارتر است:

زیرا از یک سو اهدافی که برای بعثت انبیاء در منابع دینی آمده و دلایل عقلی نیز آن را تأیید می‌کند، بدون تشکیل حکومت غیر ممکن خواهد بود، مثلاً تعلیم و تربیت صحیح و تزکیه نفوس بدون تشکیل حکومت بسیار مشکل یا غیر ممکن است.

فکر کنید اگر تمام دارس و دانشگاهها در عصر و زمان ما در تیار یک حکومت ضد مذهبی یا بی تفاوت در برابر مذهب باشد، و وسائل ارتباط جمعی از قبیل رادیو و تلویزیون و مطبوعات نیز به همین شکل اداره شوند، و ما بخواهیم تنها با نصیحت و اندرز مردم و یا حداکثر، استفاده کردن از مساجد و منابر آنها به اهداف انبیاء و تعلیم و تربیت الهی نزدیک کنیم مطمئناً به جایی نمی‌رسیم، و تنها شعله‌ی ضعیفی از ایمان و تقوا در نقوس اقلیت باقی و برقرار خواهد بود، ولی هرگاه حکومتی بر مبنای ایمان و توحید و اعتقاد به خدا و مقدسات تشکیل شود، و تمام این مراکز حساس را در اختیار بگیرد آنگاه مسأله شکل دیگری به خود خواهد گرفت.

در مورد «عدالت اجتماعی» و «قیام ناس به قسط» که هدف دیگری است باز مطلب همین گونه است، چگونه ممکن است با وجود یک حکومت ظالم و فاقد دین و ایمان، یا وابسته به مستکبران و استعمارگران اقامه قسط و عدل نمود؟

کوتاه سخن اینکه هیچ یک از اهداف مقدس پیامبران الهی بدون تشکیل

حکومت جز در مقیاس محدود، تحقق نمی‌یابد، به همین دلیل پیامبر اسلام تا تکمیل حکومت نداد به اهداف والای خود نرسید، در میان سایر پیامبران نیز آنها که موفق به تشکیل حکومت الهی شدند، به پیروزی و موفقیت چشمگیری نائل گشتند، ولی آنها که این توفیق نصیبشان نشد شدیداً از سوی قشرهای فاسد و مفسد در محاصره قرار گرفتند.

و نیز به همین دلیل در آخر زمان، نیز گسترش توحید و عدل تنها از طریق تشکیل حکومت جهان مهدی (عج) صورت می‌گیرد؛ اینها هم از یک سو.

از سوی دیگر احکام اسلام منحصر به «عبادات» نیست، بلکه احکام فراوانی داریم که به شئون سیاسی و اجتماعی مسلمین مربوط است، مانند احکام حدود و دیات و خمس و زکات و انفال و مانند آنها.

آیا بدون تشکیل حکومت می‌توان حقوق نیازمندان را به عنوان زکات از همه اغنیاء گرفت؟ و یا قضاوت اسلامی را در تمام سطوح پیاده کرد؟ چه تضمینی برای اجرای حدود، و جلوگیری از فاسدان در دست داریم؟ و اگر دشمنی به کشور اسلام هجوم آورد چگونه بدون تشکیل حکومت و بسیج لشگرهای کار آزموده و تهیه سلاحهای مختلف، دفاع از حوزه اسلام و دفع هجوم خارجی امکان‌پذیر است؟!

کوتاه سخن اینکه: تا حکومتی عادلان و مردمی بر اساس اعتقادات الهی

تشکیل نشود قسمت عمده احکام اسلامی زمین می ماند، چرا که از بخشهای سه گانه احکام، «سیاسات» برنامه حکومت است و در متن حکومت قرار گرفته، و «معاملات» بدون پشتوانه حکومت صالح هرگز سامان نمی پذیرد، حتی «عبادات» مانند حج و نماز جمعه و جماعت، نیز در سایه حکومت الهی عظمت و شکوه دارد.

اهداف حکومت اسلامی

از آنچه در بحث قبل درباره ضرورت وجود حکومت به طور اجمال گفته شد اهداف حکومت اسلامی نیز روشن گردید، برای توضیح بیشتر توجه شما را به آیات زیر جلب می‌کنیم:

۱- در آیه ۴۱ سوره حج می‌خوانیم: «الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ»: «آنها (یاوران الهی) کسانی هستند که هر گاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم نماز را بپا می‌دارند و زکات را ادا می‌کنند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند».

تعبیر به «مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ» به معنی قدرت بخشیدن به آنها در روی زمین است، ولی این تعبیر در بسیاری از آیات قرآن در خصوص قدرت حکومت به کار رفته، چنانکه در سوره یوسف در دو آیه می‌خوانیم: «وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ»^(۱) و در مورد ذوالقرنین آمده است: «إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا»:

۱. سوره یوسف (۱۲) آیات ۲۱ و ۵۶.

«ما به او در روی زمین قدرت و حکومت دادیم، و اسباب هر چیزی را در اختیارش نهادیم».^(۱)

بنابر این مفهوم آیه چنین می‌شود که یاران خدا هنگامی که به حکومت رسیدند از یک سو راه را برای رسیدن به قرب پروردگار که یکی از مظاهر آشکار آن نماز است هموار می‌سازند، و از سوی دیگر راه را برای عدالت اجتماعی که یک وسیله بارز آن اداء زکات است می‌گشایند، و از سوی سوم با هر گونه مفسده اجتماعی مبارزه کرده، عوامل گسترش نیکی‌ها و خوبیها را در جامعه که یک وسیله مهم آن امر به معروف و نهی از منکر است فراهم می‌سازند.

اگر فرض کنیم که تعبیر به «مَکَّنَا» به معنی هر گونه قدرت بخیدن بوده باشد باز دلالت آیه بر مقصود ما روشن است، زیرا حکومت بارزترین نمونه قدرت است، مرحوم علامه طباطبایی در ذیل این آیه می‌گوید: منظور از تمکین در ارض، قدرت بخشیدن به آنهاست که هر چه را از امور مربوط به زندگی اراده کنند انجام دهند بی آنکه کسی مانع آنها گردد.^(۲) آیا چنین قدرتی جز از طریق به دست آوردن حکومت امکان پذیر می‌باشد؟

در تفسیر قرطبی این معنی با صراحت بیشتری آمده است زیرا جمله «الَّذِينَ إِنْ

۱. سورة كهف (۱۸) آیه ۸۴.

۲. تفسیر المیزان، جلد ۱۴، صفحه ۳۸۶.

مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ» را به معنی امر و صاحبان حکومت تفسیر کرده است.^(۱)

اصولاً امر به معروف و نهی از منکر که در آیه فوق آمده چنانکه در مباحث فقهی نیز آمده است دارای مراحل مختلفی است که یک مرحله آن منحصرأ در اختیار حکومت است.

۲- در آیه ۵۵ سوره نور درباره حکومت صالحان چنین آمده است: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا» در این آیه بعد از آنکه خداوند به مؤمنان صالح العمل وعده خلافت و حکومت می دهد، آن را با چند جمله تعقیب می کند که در واقع به منزله اهداف این حکومت است، نخست تمکین و قدرت بخشیدن به دین الهی و حاکمیت آن بر پهنه اجتماع، و دیگر از میان زمین نا امنی ها و تبدیل آن به امنیت اجتماعی کامل و دیگر عبادت خالی از هر گونه شرک. و به این ترتیب اهداف حکومت طبق این بیان عبارتند از:

۱- حاکمیت دین و قوانین الهی بر همه اجتماع.

۲- استقرار و امنیت کامل در همه جا.

۳- عبادت خالصانه پروردگار و برچیده شدن آثار شرک و بت پرستی.

۱. تفسیر قرطبی، جلد ۷، صفحه ۴۴۶۵.

و در واقع هدف نهایی همان تکامل انسان و سیر الله است که استقرار امنیت و حاکمیت قوانین الهی مقدمه وصول به آن محسوب می شود.

۳- در آیه ۲۶ سوره ص خطاب به داود پیامبر بزرگ الهی می خوانیم: «یا داوودُ اَ جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ»:

«ای داود! ما تو را خلیفه در روی زمین قرار دادیم، پس در میان مردم به حق حکومت و داوری کن».

در این آیه به روشنی نتیجه خلافت و حکومت در زمین را احقاق حقوق می شمرد، و به تعبیر دیگر جلوگیری از هر گونه تجاوز و تعدی و گرفتن حق ضعیفان و محرومان از زورمندان و اقویا.

بدیهی است این تنها هدف حکومت داود یا پیامبران بنی اسرائیل نبود، این یکی از اهداف مهم هر گونه حکومت الهی در هر زمان و هر مکان است.

درست است که حکم کردن در بسیاری از آیات قرآن به معنی قضاوت و داوری آمده، اما با توجه به اینکه در آغاز آیه سخن از خلافت در روی زمین است روشن می شود که هر گونه حاکمیت به عدل در مفهوم جامع آیه درج است. از این گذشته قضاوت نیز یکی از شئون حکومت است. شبیه همین معنی در آیه ۵۸ سوره نساء آمده است، آنجا که می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا

حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ: «خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانتها را به صاحبانش برساند و هنگامی که در میان مردم داوری و حکومت می‌کنید به عدالت حکومت کنید».

در روایات متعددی که در فسیر این آیه نازل شده است با صراحت آمده که منظور از این امانت همان مقام ولایت است که هر امامی به امم بعد از خود می‌سپارد هر چند در سایر امانات نیز جاری می‌شود^(۱) به خصوص اینکه در بعضی از این روایات آمده است که مخاطب در آیه، حکام (و اُمرا) هستند^(۲) و این نشان می‌دهد که حکومت به عدل در آیه فوق تنها به معنی داوری و قضاوت نیست، بلکه هر گونه حاکمیت عادلانه را شامل می‌شود.

۴- اصولاً تمام آیات و روایاتی که هدف بعثت انبیاء را به عنوان تعلیم و تربیت و تزکیه نفوس و اقامه قسط در میان مردم و رفع لال و شکستن زنجیرهای اسارت ذکر می‌کند، در واقع اهداف تشکیل حکومت‌های الهی را نیز بیان می‌کند زیرا حکومت‌های الهی مقدمه و ابزاری هستند برای تأمین اهداف بعثت انبیاء، و به این ترتیب اهداف حکومت‌های الهی را می‌توان در امور زیر خلاصه کرد:

۱- تعلیم و تربیت و رشد جامعه در جنبه‌های علمی و اخلاقی.

۱. نورالثقلین، جلد ۱، صلحه ۴۹۵ و ۴۹۶ - تفسیر عیاشی، جلد ۱، صفحه ۲۴۹ - بحار الانوار، جلد ۲۳، صفحه ۲۷۴ به بعد.

۲. تفسیر برهان، جلد ۱، صفحه ۳۸۰ (انه خطاب بها الحکام).

۲- تأمین آزادی‌های انسانی، و نفی هر گونه اسارت و استعمار بشر به وسیله بشر خواه در جنبه‌های فکری باشد یا سیاسی و نظامی و اقتصادی.

۳- اقامه عدل و داد و تأمین عدالت اجتماعی در تمام سطوح جامعه.

۴- فراهم ساختن امنیت اجتماعی به عنوان مقدمه‌ای برای وصول به اهداف دیگر.

۵- فراهم کردن مقدمات بندگی خدا و سیر الی الله و تکامل انسانی و رسیدن به مقام و قرب الهی که به اصطلاح غَايَةُ الْغَايَاتِ وَ مُنْتَهَى الرَّغَبَاتِ است.

این بحث را با سخنی از امیرمؤمنان علی علیه السلام که در آغاز فرمان مالک اشتر آمده و اهداف حکومت اسلامی در آن به روشنی ترسیم شده است پایان می‌دهیم، آنجا که فرمود:

«هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عُدُّ اللَّهِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، مَالِكِ بْنِ الْحَارِثِ الْأَشْثَرِ فِي عَهْدِهِ إِلَيْهِ حِينَ وَلَاهُ مِصْرَ، جَبَايَةَ خَرَاجِهَا، وَ جِهَادِ عَدُوِّهَا وَ اسْتِصْلَاحِ أَهْلِهَا وَ عِمَارَةِ بِلَادِهَا»: «این دستوری است که بنده خدا علی علیه السلام به مالک بن حارث اشتر در فرمانش به او صادر کرده است، زمانی که وی را زمامدار و والی کشور مصر قرار داد تا مالیت‌های آن سرزمین را جمع آوری کند و با دشمنان آن کشور بجنگد، به اصطلاح اهلس همت گمارد، و به عمران و آبادی شهرهای آن بپردازد».^(۱)

بدین ترتیب عمران و آبادی بلاد و اصلاح حال مردم جهاد با دشمنان و تقویت بیت المال به عنوان پشتوانه‌ای برای انجام این امور، به عنوان اهداف این حکومت شمرده شده است، ولی چنانکه اشاره شد اینها اهدافی است که در مرحله اول قرار دارد اما اهداف نهایی و اصلی همان تعلیم و تربیت و تهذیب نفوس و سیر الی الله است.

انواع حکومت

حکومت در طول تاریخ اشکال مختلفی داشته و شاید به تعداد کشورهای جهان حکومت‌هایی بوده است، ولی اصول آن را می‌توان به سه گونه تقسیم کرد:

۱- حکومت‌های خودکامه و استبدادی که بر اساس حاکمیت فرد یا گروه خاصی بنا شده و بر محور اراده فرد یا آن گروه دور می‌زند و طبعاً تأمین کنند منافع همانها است و نتیجه آن بردگی جامعه و بدبختی و سیه روزی آنه است، و بیشترین جنایت را در طول تاریخ این حاکمان خودکامه و سلاطین مستبد مرتکب شدند که برای حفظ خویش، هیچ حد و مرزی را به رسمیت نمی‌شناختند حتی برادران و فرزندان خود را در صورت مزاحمت و یا حتی احتمال مزاحمت به خاك و خون می‌کشیدند. در این نوع حکومت اراده مردم هیچ گونه نقشی ندارد و مصالح آنها مطرح نیست و همه یز بر محور زور می‌چرخد. این نوع حکومت نیز شاخه‌های مختلفی دارد، گاه استبداد فردی است و گاه استبداد حزبی، به طوری که یک حزب کوچک که اقلیتی

را تشکیل می‌دهد با توسل به زور بر اکثریت مسلط می‌وشد و افکار خود را بر آنها تحمیل می‌کند، این همان چیزی است که مارکسیستها طرفدار آن بودند و به عنوان دیکتاتوری پرولتاریا از آن یاد می‌کردند (منظور از پرولتاریا تولید کننده بود و گروه کوچکی از آنها که وفداری و کارائیشان به ثبوت رسیده بود، در حزب کمونیسم نام نویسی کرده و جمعیت کوچکی را در برابر جمعیت عظیم مردم تشکیل می‌دادند و بر آنها حکومت می‌کردند، حزبی که نه فراگیر بود و نه انتخاب آزادی در آن صورت می‌گرفت و نه هر کس می‌توانست در آن نام نویسی کند و نه رنگ و بویی از دموکراسی داشت).

۲- حکومت دموکراسی که به اصطلاح عالی‌ترین و کامل‌ترین حکومت در دنیای امروز است.

در این سیستم حکومتی، اصل بر این است که تمام مردم از هر گروه و هر قشر با آزادی کامل به پای صندوقهای رأی بروند و نمایندگان واقعی خود را انتخاب کنند و سرنوشت ملت خویش را برای سالهای معین تحت ضوابط خاصی به دست آنها بسپارند و آنها نیز با تبادل نظر و مشورتی که ظاهراً آزادانه صورت می‌گیرد، قوانین و مقرراتی که به عقیده آنها حافظ منافع مردم است و وضع و مقرر کنند و هیئتی برای اجرای آن تعیین نمایند که رئیس این هیئت گاه وسیله این نمایندگان انتخاب

می‌شود و گاه مستقیماً به وسیلهٔ مردم، تحت عنوان نخست وزیر یا رئیس جمهوری، و آن را حکومت دموکراسی یعنی حکومت مردمی یا حکومت مردم بر مردم می‌نامند.

این نوع حکومت نیز به دو نوع تقسیم می‌شود: نوعی که ظاهراً و واقعاً جنبهٔ مردمی دارد، و این در دنیای امروز و گذشته بسیار کم و شاید وجود خارجی پیدا نکرده باشد.

نوع دیگر آن است که اب و رنگی از حکومت مردمی دارد ولی در باطن چنین نیست، روح آن «استبداد» و ظاهر آن «دموکراسی» است!

این تفاوت ظاهر و باطن نیز دو گانه است گاه فرد یا افراد خودکامه‌ای آشکارا در روند انتخابات دخالت می‌کنند و مردم را با فشار به پای صندوقهای می‌فرستند و یا با آراء تقلبی صندوقها را پر می‌کنند، تا افراد مورد نظر خود را از صندوق بیرون آورند. و گاه این دخالت به طور مرموز، و حتی نا آگاهانه صورت می‌گیرد به طوری که افراد ساده لوح و خوش باور، تصور می‌کنند انتخاب به صورت کاملاً آزاد صورت گرفته، در حالی که چنین نبوده است، زیرا گروه اندکی که دارای ثروت و امکانات فراوان هستند وسایل ارتباط جمعی را در اختیار می‌گیرند، و با ظرافت تمام و استفاده از دقایق روانشناسی افراد مورد نظرشان به گونه‌ای تبلیغ می‌کنند که غالب

مردم تصور می‌کنند اینها افرادی اندیشمند! در حالی که واقعاً مزدورانی هستند که در خدمت آن گروه ثروتمند پر نفوذ و سود پرست قرار گرفته‌اند.

در این گونه جوامع که نمونه‌های فراوانی در اروپا و به ویژه آمریکا دارد حکومت در واقع نوعی استبداد و ظالمانه است که در لباس دموکراسی و حکومت مردمی عرضه می‌شود.

خ ف

۳- حکومت الهی، و آن حکومتی است که نه بر محوّر اراده فرد ای افراد می‌چرخد، و نه بر محور اراده اکثریت مردم، بلکه بر اساس اراده الله است، و به یقین خداوند اراده‌ای جز تأمین مصالح واقعی بندگان ندارد، این نوع حکومت در حکومت انبیاء و جانشینان راستین آنها و کسانی که خط انبیاء را ادامه می‌دهند دیده می‌شود، و در دنیا بسیار کم است.

خ ف

در قرآن مجید نمونه‌هایی از هر سه نوع حکومت ارائه شده است:

۱- در مورد حکومت استبدادی خودکامگان به حکومت فرعون اشاره می‌کند و

می‌گوید «او در زمین، برتری جویی را آغاز کرد، و اهل آن به گروه‌های مختلفی تقسیم نمود، گروهی را به ضعف و ناتوانی کشاند، پسران آنها را سر می‌برد، و زنان آنها را (برای کنیزی و خدمت و کامجویی) زنده نگه می‌داشت، او به یقین از مفسدان بود!» (إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يَتَّبِعُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ).

او تمام سرزمین مصر را ملک شخصی خود می‌دانست و رودها و نهرهای عظیم آن را متعلق به خود می‌پنداشت و می‌گفت: «ای قوم من آیا ملک و حکومت مصر از آن من نیست؟ و این نهرها زیر فرمان جریان ندارد؟ آیا نمی‌بینید؟» (يَا قَوْمِ لِيَ لِي مُلْكٌ مِصْرٍ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ).^(۱)

او حتی به حکومت خودکامه بر مردم قانع نبو، انتظار داشت همگی او را بپرستند، و غیر او را پرستش نکنند! از این رو به موسی گفت: «اگر معبودی غیر من انتخاب کنی تو را به زندان می‌افکنم!» (لَئِنْ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ).^(۲)

او حتی عقیده داشت که اگر کسی در مقام تحقیق بر آید و از مدعی نبوت معجزاتی ببیند و به صداق و راستی او یقین پیدا کند، حق ندارد بدون اذن و اجازه

۱. سوره زخرف (۴۳) آیه ۵۱.

۲. شعرا (۲۶) آیه ۲۹.

فرعون ایمان بیاورد! به همین دلیل ساحران فرعونى را که بعد از مشاهده دلائل روشن به موسى عليه السلام ایمان آوردند سخت نکوهش کرد و گفت: «آیا به او ایمان آوردید پیش از آن که من به شما اجزا دهم!» (قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ). (۱)

شبيه همین معنى در مورد سلطان خود کامه دیگری يعنى «نمرود» نیز دیده می شود، که با صراحت به ابراهيم عليه السلام گفت: «معجزاتی را که می گویی کار خداست از من هم ساخته است! من زنده می کنم و می میرانم!» (أَنَا أُحْيِي وَ أُمِيتُ) ولی هنگامی که با استدلال دندان شکن ابراهيم عليه السلام روبرو شد که می گفت: «خداوند همه روزه خورشید را از مشرق بیرون می آورد، اگر تو قدرت داری یک روز آن را از مغرب بیرون آور، و اینجا بود که او فرو ماند و مبهوت شد». (۲)

اصولاً همه مردم حتی خود سلاطین خودکامه آنها را به فساد در روی زمین و برهم زدن نظام جامعه انسانی می شناختند، به همین دلیل هنگامی که نامه «سلیمان» به «ملك سبا» رسید، و او در صدد بر آمد تا تحقیق کند سلیمان، پادشاه خودکامه است یا پیامبر خدا، هدایایی برای او فرستاد، و در ضمن گفت: «عادت پادشاهان این است که وقتی وارد یک شهر و آبادی شوند آن را به فساد می کشند و عزیزان را ذلیل می کنند، کار آنها پیوسته همین گونه است!» (إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا

۱. اعراف (۷) آیه ۱۲۳.

۲. سوره بقره (۲) آیه ۲۵۸.

قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَّبِكَ يَقْعَلُونَ. (۱)

آنها مخالفان خود را به بدترین وجهی شکنجه می‌کنند و زنده زنده در آتش می‌سوزانند همان گونه که درباره «اصحاب الاخدود» در سوره «بروج» آمده است (در تاریخ می‌خوانیم ذونواس پادشاه آنها دستور داد خندقی حفر کنند و هیزم فراوان در آن بریزند و آتشی عظیم بر افروزند، و مسیحیان پایدار بر آیین مسیح عليه السلام را در کام آتش بیفکنند، حتی بر پیران فرتوت و کودکان شیرخوار نیز رحم نکنند) گناه آنها چه بود؟ «چیزی جز آن نبود که به خداوند عزیز شایسته ستایش، ایمان آورده بودند» (وَمَا نَقْمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ). (۲)

تاریخ از این گونه حکومت‌های خودکامه بسیار به خاطر دارد؛ و قرآن مجید در آیات مختلف اشارات متعددی به آنها دارد؛ که با ملت خویش به صورت بردگان و حتی بدتر از آن رفتار می‌کردند، و اصولاً یکی از اهداف قیام انبیاء مبارزه با این خودکامگان و نجات مردم از چنگال آنها بوده است.

۲- در مورد حکومت شورایی و به اصطلاح حکومت مردم بر مردم نیز بعضی از اشارات در قرآن دیده می‌شود؛ هر چند به طور کامل همانند آنچه امروز به‌این عنوان شناخته می‌شود نیست. در سوره «نمل» آیه ۳۲ در داستان سلیمان و ملکه

۱. سوره نمل، (۲۷) آیه ۳۴.

۲. سوره بروج، آیه ۸.

سبا می خوانیم: هنگامی که نامه سلیمان به او رسید مشاوران خود را جمع کرد و جریان نامه را برای آنها شرح داد و گفت: «ای اشراف! نظر خود را در این امر مهم به من بازگو کنید، که من درباره هیچ کار مهمی، بدون حضور (ومشورت) شماتصمیم نگرفته‌ام» ﴿قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ﴾. به یقین در آن زمان نه انتخاباتی در کار بود و نه آراء مردمی؛ ولی همین اندازه که او در کارهایش مقید به شورا بود چهره کم‌رنگی از حکومت شورایی را نشان می‌داد.

اضافه بر این، مسأله شورا و مشورت یکی از برنامه‌های مؤکد اسلام در امور اجتماعی و حکومتی است. چنانکه قرآن درباره مؤمنان راستین می‌گوید: ﴿وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾: «کارهای آنها به صورت مشورت در میان آنهاست» ^(۱) و حتی به پیامبر اسلام ﷺ دستور می‌دهد که در کارهایش با مؤمنان مشورت کند: ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾. ^(۲)

حکومت پیامبر اسلام ﷺ هر چند از نوع حکومت الهی بود، اما با این حال مأمور به مشورت با مردم بوده است تا بعد مردمی آن نیز حفظ شود.

۳- اما در مورد حکومت های الهی در قرآن مجید بحث های فراوانی دیده

۱. سوره شوری، آیه ۳۸.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

می‌شود. در مورد حضرت داوود علیه السلام که حکومت عظیمی داشت، می‌فرماید: ﴿وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ﴾: «و خداوند حکومت و دانش را به او بخشید؛ و از آنچه می‌خواست به او تعلیم داد». (۱)

و درباره سلیمان علیه السلام از زبان خودش می‌گوید: ﴿قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾: «گفت: "پروردگارا! مرا ببخش و حکومتی به من عطاکن که بعد از من سزاوار هیچ کس نباشد که تو بسیار بخشنده‌ای"». (۲)

از آیات بعد از آن به خوبی استفاده می‌شود که این دعا به اجابت رسید، و خداوند حکومت بی نظیری به او داد که در گذشته و حال سابقه نداشته و ندارد؛ باد به فرمان او بود، و دیوان و ددان در تسخیر او بودند، و حتی از پرندگان آسمان برای مقاصد خود استفاده می‌کرد.

درباره آل ابراهیم می‌فرماید: ﴿فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُ مُلْكًا عَظِيمًا﴾: «ما به خاندان ابراهیم کتاب آسمانی و حکمت دادیم؛ و حکومت عظیمی در اختیار آن‌ها (پیامبران بنی اسرائیل) قرار دادیم». (آل ابراهیم علیهم السلام (۳) شامل بنی اسرائیل و یوسف و داود و سلیمان و غیر آن‌ها می‌شود).

در مورد طالوت -یکی از سلاطین معروف بنی اسرائیل- از قول پیامبر آن زمان

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۱.

۲. سوره ص، آیه ۳۵.

(اشموئیل) می‌فرماید: «وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا»:
 «وپیامبرشان به آنها گفت: "خداوند طالوت را برای زمامداری شما برگزیده است"
 (۱) یعنی این موهبت از ناحیه اوست.

بنی اسرائیل که از معیارهای شایسته حکومت الهی بی‌خبر بودند، بر این
 انتخاب خرده‌گرفتند؛ و خود را شایسته‌تر از او برای این منصب پنداشتند؛ چرا که
 طالوت یک روستائی زاده بود، نه مال و ثروتی داشت و نه از طایفه و از خاندان
 معروف و بزرگی بود؛ ولی پیامبرشان آنها را از این اشتباه بیرون آورد گفت: معیار
 حاکمیت الهی قدرت روحانی و جسمانی است؛ که هر دو در طالوت وجود دارد، نه
 مال و ثروت و امتیازات ظاهری بی‌ارزشی که در اختیار دنیاپرستان است.

در آیه ۵۴ سوره «نساء» نیز اشاره‌ی روشنی به حکومت الهی پیامبر اسلام ﷺ و آل
 محمد کرده، می‌فرماید: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ
 إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»: «یا این که نسبت به مردم (پیامبر
 اسلام و خاندانش)، بر آن چه خدا از فضلش به آنان بخشیده، حسد می‌ورزند؟! ما به
 خاندان ابراهیم، (که یهود از آنها هستند نیز)، کتاب و حکمت دادیم؛ و حکومت
 عظیمی در اختیار آنها (پیامبران بنی اسرائیل) قرار دادیم.» این بود نمونه‌هایی از
 انواع حکومت در قرآن‌مید. اکنون به نقد و بررسی هر یک از این حکومت‌های سه

گانه بپردازیم:

نقد و بررسی انواع حکومت

مفاسد حکومت های دیکتاتوری و استبدادی بر کسی پوشیده نیست؛ و بیشترین خسارت ها از این ناحیه دامنگیر جامعه بشریت در طول تاریخ شده است. قتل بی گناهان، انواع شکنجه ها، جنگ های بی دلیل و مخرب، غارت سرمایه ها، به استضعاف کشاندن محرومان، انواع تبعیض ها و بی عدالتی ها، صرف کردن سرمایه های اجتماع در راه عیاشی ها و هوسرانی ها، از آثار نکبت بار حکومت های خودکامه و استبدادی است؛ و قرآن مجید در یک آیه حق مطلب را ادا کرده و می فرماید: ﴿إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ﴾:

«پادشاهان (خودکامه) هنگامی که وارد منطقه آبادی شوند آن را به فساد و تباهی می کشند، و عزیزان آن جا را ذلیل می کنند؛ (آری) روش آنان همواره این گونه است!»

تفاوتی نمی کند که استبداد، فردی باشد یا گروهی، بلکه آثار سوء استبداد گروهی گاه بیشتر است، و روشن ترین نمونه آن، استبداد حزب کمونیسم در روسیه شوروی بود که فجایع عظیم و بی ماندنی که تاریخ مثل آن را سراغ نداشت به بار آورد.

حکومت های استبدادی که در لباس حکومت های مردمی و دموکراسی است، نیز زیانش کمتر از حکومت های استبدادی آشکار و بی پرده نیست؛ بلکه در بسیاری از جهات، بدتر و خطرناک تر است؛ زیرا مردم همیشه در برابر دیکتاتوری های خود کامه حساس هستند و در انتظار فرصت اند تا قیام کنند و طومار زندگانی کثیف آنها را در هم بپیچند؛ ولی استبداد در لباس دموکراسی - همانند بسیاری از حکومت های غربی که با تبلیغات بسیار گسترده و هزینه های سنگین توسط قشر سرمایه دار ظالم به سر کار می آید - چیزی نیست که توده های مردم را در فرصت های مناسب بسیج کند و بر ضد آنها بشوراند.

و اما «حکومت دموکراسی واقعی» که نماینده اکثریت مردم است؛ - اگر چنین حکومتی در دنیا یافت شود - آن هم از جهات زیادی توأم و با نارسائی ها بلکه ظلم و ستم و بیدادگری است؛ زیرا:

اولاً در غالب کشورهایی که ظاهراً یا واقعاً چنین حکومتی را دارند، بسیاری از مردم عملاً در انتخابات شرکت نمی کنند؛ مثلاً تنها شصت یا هفتاد درصد و یا حتی کمتر از آن در انتخابات شرکت می کنند، و با این حال گاه جمعی از مردم اکثریت آراء می برند که هرگز اکثریت در جامعه را ندارند. مثلاً سی و یک درصد در مقابل بیست و نه درصد (از مجموع شصت درصد مردمی که در انتخابات شرکت کرده اند).

در چنین صورتی که مصداق های فراوانی دارد، اقلیتی از مردم جامعه زمام حکومت را به دست گرفته، و اکثریت را تحت سیطره خود قرار می دهند؛ و بدیهی است که آنها قوانین و نظامات جامعه را طبق منافع گروهی خود تنظیم می کنند؛ و این یک ظلم فاحش است.

ثانیاً فرض کنیم تمام مردمی که حق شرکت در انتخابات را دارند، بدون استثناء در آن شرکت کنند؛-البته این فرضی است که هرگز واقع نشده است- باز ممکن است گروهی با اکثریت ضعیف به سر کار آیند (مثلاً پنجاه و یک درصد در مقابل چهل و نه درصد یا کمی بیشتر و کمتر).

این نیز در واقع یک نوع استبداد اکثریت بر ضد اقلیت است؛ و در یک کشور صد میلیون نفری چهل و نه میلیون نفر مثلاً باید تحت فرمان پنجاه و یک میلیون نفر بوده باشد؛ و همه چیز جامعه در مسیر منافع آن اکثریت، و گاه به زیان این اقلیت وسیع و گسترده باشد. از این رو بسیاری از اندیشمندان اذعان دارند؛ که حکومت اکثریت، یک نوع حکومت ظالمانه ای است که چاره ای جز آن نیست؛ اگر آن را محور قرار ندهیم چه کاری می توان انجام داد؟

ثالثاً از این گذشته به فرض که حکومت دموکراسی هیچ یک از این دو اشکال را نداشته باشد؛ حکومتی دنباله رو خواست های اکثریت مردم است؛ و می دانیم که

توده‌های مردم بر اثر بد آموزی‌هاگاه گرفتار انحرافات می‌شوند، و در این گونه موارد باید آگاهان و صالحان جمعیت به پا خیزند، و با این آفت بزرگ مبارزه کنند. در حالی که در نظام‌های دموکراسی در این گونه موارد نه تنها مبارزه‌ای صورت نمی‌گیرد؛ بلکه انحرافات شکل قانونی به خود می‌گیرد. مثلاً هم جنس بازی در انگلستان و امریکا قانونی می‌شود! و سقط جنین و مفاسد دیگری در بسیاری از کشورهای غربی به حکم قانون مجاز می‌گردد؛ چرا که نمایندگان مردم در این گونه نظام‌ها مجری خواسته‌های مردم اند نه ناظر بر مصالح آنها.

اینجاست که باید به سراغ نوع سوم حکومت، یعنی «حکومت صالحان»، حکومتی که انبیاء الهی پیشنهاد کرده‌اند، برویم؛ حتی اگر انتخاباتی صورت می‌گیرد باز بر اساس انتخاب صالحان و زیر نظر امام عادل صورت می‌گیرد. در این نوع حکومت آفات سه گانه‌ای که بر دموکراسی سایه افکنده وجود ندارد. نه سرمایه دارها برنده هستند، نه آفت استبداد نیمی از مردم نسبت به نیم دیگر وجود دارد، و نه هماهنگی با خواسته‌های انحرافی محیط.

بنابراین تنها حکومتی که می‌توان آن را با تمام وجود پذیرفت حکومت الهی است. حکومت پیامبر و امامان معصوم و کسانی که با داشتن شرایط ویژه، حق حکومت را از سوی آنها دریافت می‌دارند؛ و به یقین دنیا هرگز روی عدالت و صلاح و

سعادت را نخواهد دید؛ مگر اینکه در سایه حکومت‌های الهی قرار گیرد.

آیا حکومت انتصابی است یا انتخابی؟

پاسخ این سؤال با دیدگاه‌های مختلف متفاوت می‌شود. آنها که پیرو مذهبی نیستند - و یا اگر مذهبی دارند آن را محدود به مسائل شخصی می‌دانند و از قلمرو مسائل اجتماعی به کلی بیگانه می‌شمرند مانند بسیاری از مسیحیان - پاسخشان به این سؤال روشن است.

آنها می‌گویند: حکومت در بهترین شکل آن باید از سوی مردم باشد؛ و چون اتفاق آراء در این امر غالباً ممکن نیست، باید به دنبال انتخاب حاکمان از سوی اکثریت بود.

ولی جالب این است که طرفداران این عقیده حکومت‌هایی را که به زور و از طریق توسل به کودتای نظامی و قهر و غلبه نظامیان بر سر کار آمده است، به رسمیت می‌شناسند؛ و برای آن‌ها مهم نیست که حکومت از چه راهی بر سر کار آمده؟! مهم آن است که ببینیم چه کسی برمسند قدرت است و می‌تواند قدرت خود را تثبیت کند.

به همین دلیل در آغاز هر حکومتی که در هر نقطه‌ای از جهان صورت می‌گیرد،

کمی صبر می‌کنند تا ببینند آیا کودتا پیروز می‌شود یا نه؟ اگر پیروز شد و پایه‌های آن محکم گردید همه حکومت‌های دنیای مادی - یکی پس از دیگری - آن را به رسمیت می‌شناسند.

عجیب تر اینکه به گفته نویسنده الفقه الاسلامی و ادلته تمام فقه‌های مذاهب چهارگانه اهل سنت نیز همین عقیده را دارند که امامت و حکومت ممکن است، با قهر و غلبه حاصل شود؛ و کسی که بازور بر سر کار آید؛ حاکم واجب‌الاطاعه است! بی آنکه نیاز به بیعت مردم یا جانشینی امام و خلیفه قبل داشته باشد. ^(۱)

در بعضی از کلمات فقیه معروف اهل سنت، احمد حنبل، این معنی با صراحت بیشتری آمده است؛ او امامت را نه مشروط به عدالت می‌داند، و نه علم و فضیلت؛ و حدیثی نقل می‌کند که مطابق آن هر کس با قدرت شمشیر بر سر کار آمد خلیفه و امیرمؤمنان است؛ و برای هیچ کس جایز نیست که او را امام نداند؛ خواه نیکوکار باشد یا فاجر! ^(۲)

نظیر همین معنی در منهاج السنن آمده است. ^(۳)

ممکن است کسی بگوید که ابراز چنین عقیده‌ای فقط از سوی کسانی که هیچ گونه ایمانی به خدا ندارند، امکان‌پذیر است؛ ولی کسانی که دم از ایمان و اسلام

۱. الفقه الاسلامی و ادلته، جلد ۶، صفحه ۶۸۲.

۲. الاحکام السلطانیة، صفحه ۲۰.

۳. منهاج السنن، کتاب البغاة، صفحه ۵۱۸.

می‌زند و ارزش‌های ویژه حکومت مانند ایمان و عدالت را به رسمیت می‌شناسند چرا چنین فتوایی بدهند؟!

ولی اگر به این حقیقت توجه کنیم که آنها غالباً در صدد توجیه وضع موجود خلفای نخستین و بنی امیه و بنی عباس، و همگامی و همراهی با آنها بودند؛ تعجب نخواهیم کرد که حکومت ظالمان و فاجرانی را که با قهر و غلبه و شمشیر بر سر کار آمده‌اند را به رسمیت بشناسند.

به هر حال هر گاه از دیدگاه قرآن مجید به این مسأله بنگریم؛ روشن است که حکومت در درجهٔ اوّل مخصوص ذات پاک خداوند است؛ سپس برای هر کس که خدا حکومت را به او عطا کند.

قرآن مجید در چندین آیه می‌گوید: ﴿إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ﴾: «حکم و فرمان، تنها از آن خداست». (۱)

همین مضمون در آیات دیگر قرآن نیز دیده می‌شود.

«حکم» در اینجا معنی وسیعی دارد که هم «حکومت» را شامل می‌شود، و هم «داوری و قضاوت» را.

در واقع توحید خالقیت، ملازم توحید حاکمیت است. یعنی: هنگامی که بپذیریم سراسر عالم آفرینش مخلوق خداست باید قبول کنیم که ملک تامّ اوست؛ و طبیعی

است که حاکمیت مطلق بر چنین جهانی قبل از هر کس و هر چیز از آن او خواهد بود. بنابراین حاکمیت ها باید به او منتهی شود، و به فرمان او صورت گیرد؛ و هر کس بدون اذن و فرمان او بر مسند حکومت بنشیند، متجاوز و غاصب است!

این دیدگاه که از توحید افعالی پروردگار که یکی از شاخه‌های آن توحید مالکیت و حاکمیت است، سرچشمه می‌گیرد و برای خدا پرستان موحد کاملاً شناخته شده است؛ همان گونه که دیدگاه‌های مکتب‌های الحادی بر کسی پنهان نیست. (دقت کنید)

به همین دلیل ما پیامبران الهی را حاکمان اصلی از سوی او می‌دانیم؛ و نیز به همین دلیل پیامبر اسلام ﷺ در اولین فرصت ممکن یعنی: هنگامی که به مدینه هجرت فرمود و زمینه را برای «تشکیل حکومت» آماده دید بلافاصله حکومت را تشکیل داد.

بعد از او نیز کسانی حق حکومت دارند که بی واسطه یا باواسطه از سوی او برای این مقام تعیین شده باشند.

روایات متعددی که امیران و امامان و جانشینان پیامبر ﷺ را با صراحت در «دوازده نفر» خلاصه می‌کند، و منابع و مدارك آن، از معروف ترین کتب شیعه و اهل سنت -در جلد گذشته پیام قرآن آمده- است، این حق را به امامان دوازده گانه اهل

بیت ﷺ می‌دهد (چرا که هیچ تفسیر قابل قبولی برای این روایات جز آنچه گفته شده ارائه نشده است).

بر اساس همین تفکر در زمان غیبت حضرت مهدی (عج) نیز کسانی حق حکومت دارند، که از سوی او به طور خاص یا به طور عام برای احراز این مسئولیت منصوب شده باشند.

از مجموع آنچه در بالا گفته شد نتیجه می‌گیریم که «حکومت» از دیدگاه یک مسلمان موحد باید از سوی بالا تعیین شود؛ حتی حقی که برای مردم قائل می‌شویم آن حق نیز باید از سوی خدا معین گردد و هرگز یک موحد خداپرست نمی‌تواند اراده خلق را بی آنکه منتهی به اراده خالق شود به عنوان اساس حکومت بپذیرد. (دقت کنید)

و اینکه بعضی از نا آگاهان نوشته‌اند: «این حقیقت ملموس را همه درک می‌کنند که هرکس را اکثریت مردم به زمامداری برگزینند، و پشتیبانش باشند، حاکم می‌شود؛ زیرا نیروی اصلی جامعه خود مردم هستند ... این مردم هستند که ولایت را به کسی می‌دهند و به حاکمیت او عینیت می‌بخشند» با تفکر توحیدی سازگار نیست.

ما می‌گوییم تفکر توحیدی عکس این را بیان می‌کند می‌گوید: این خداست که

ولایت را به کسی می‌دهد و به حاکمیت او عینیت می‌بخشد، و اگر مردم در این زمینه حقّی دارند آن هم به اذن و فرمان او است.

کوتاه سخن اینکه تفکّر توحیدی «حکومت» را از سوی بالا می‌بیند و تفکّرات الحادی، از سوی پایین!

ماهیت حکومت اسلامی

با توجه به آنچه در بحث قبل گذشت تحقیق درباره «ماهیت حکومت اسلامی» چندان پیچیده نیست؛ زیرا با قبول توحید، حاکمیت که از شاخه‌های توحیدافعالی خداست حق حکومت اولاً و با لذات از آن خدا شمرده می‌شود؛ سپس از آن هر کس که اوبخواهدو برای این منصب قرار دهد. بنابراین حکومت اسلامی نه حکومت دیکتاتوری و استبدادی است، و نه حکومت دموکراسی؛ بلکه نوعی حکومت برتر یعنی حکومت خدایی و الهی است.

ولی این بدان معنی نیست، که اصل مشورت و توجه به آراء مردم در بافت حکومت اسلامی نقشی نداشته باشد؛ و نسبت به آن بی توجهی شود. زیرا هنگامی که «مَالِکُ الْمُلُوكِ» و «أَحْکَمُ الْحَاکِمِینَ» که خداوند است، دستور به مشورت و توجه به آراء مردم بدهد؛ این امور مشروعیت پیدا می‌کند.

از طرفی می‌دانیم در دو آیه از قرآن مجید صریحاً دستور به شورا داده شده است.

در آیه ۳۸ سوره «شوری» که به خاطر همین آیه این سوره «شوری» نامیده شده، برای مؤمنان متوکل علی الله هفت صفت بارز ذکر می‌کند که یکی از آنها مشورت در امور مهمه است و می‌فرماید: ﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ يَتَذَكَّرُونَ﴾: «و امورشان با مشورت در میان آن‌ها انجام می‌گیرد!»

و در آیه ۱۵۹ «آل عمران» از این فراتر رفته و سه توصیه مهم درباره مؤمنان به پیامبر اسلام ﷺ داده که یکی از آن سه دستور، مشاورت با آنان در امور مهمه است، می‌فرماید: ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾: «و در کارها، با آنان مشورت کن».

بنابراین احترام به آراء مردم مشروعیت خود را از فرمان پروردگار به دست می‌آورد.

از سوی دیگر پیامبر اسلام ﷺ و جانشینان معصوم او و دانشمندان و علمایی که به عنوان ولی فقیه مشروعیت خویش را با واسطه از خداوند کسب می‌کنند، مأموریت دارند که مصالح مردم (بندگان خدا) را در همه جا مورد توجه قرار دهند؛ و به اصطلاح رعایت غبطه عموم کنند؛ و مسلم است مصلحت مردم ایجاب می‌کند که به نوعی در امر حکومت سهیم و شریک باشند و به آراء آنها توجه شود؛ بنابراین توجه

به آراء مردم جنبه الهی پیدا می‌کند.

به تعبیر دیگر حکومت الهی وقتی انسجام پیدا می‌کند که توان و قدرت اجرایی بالایی داشته باشد؛ و به دست آوردن این توان و قدرت جز با مشارکت مردم در امر حکومت میسر نیست. در واقع اجرای احکام الهی واجب است؛ و مشارکت مردم در امر حکومت مقدمه این واجب محسوب می‌شود؛ و مقدمه واجب، واجب است. خلاصه اینکه «جوهره حکومت اسلامی» حکومت الهی است؛ ولی این حکومت در نهایت سر از حکومت مردمی در می‌آورد. تعیین پیامبران و امامان و جانشینان آنها، جوهره الهی حکومت را تشکیل می‌دهد و مأمور بودن این افراد به مسأله مشورت و احترام به آراء مردم که آن نیز به فرمان خداست، جوهره مردمی آن را تشکیل می‌دهد.

آنها که تصور می‌کنند که حکومت اسلامی یک پارچه متکی به آراء مردم است؛ و عنصر الهی آن را به فراموشی می‌سپارند؛ بیراهه می‌روند؛ و آنها که فقط به عنصر الهی آن توجه دارند جنبه شورا و آراء مردم را نادیده می‌گیرند؛ باز در اشتباه اند. در بحث های آینده (در بحث بیعت و شوری) شرح بیشتری در این باره مطالعه خواهید فرمود.

به هر حال چگونه می‌توان این واقعیت را انکار کرد که مشارکت مردم در امر

حکومت، به حاکمان قدرت و قوت می‌بخشد، و بدون مشارکت آنها هیچ کاری از آنان ساخته نیست؛ همان گونه که امیرمؤمنان علی علیه السلام در خطبه شقشقیه می‌فرماید:

«أَمَّا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ
وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يُقَارُّوا عَلَى كِطَّةٍ ظَالِمٍ وَلَا سَعَبَ مَظْلُومٍ لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى
غَارِبِهَا»:

«آگاه باشید به آن خدایی سوگند که دانه را شکافت، و انسان را آفرید، اگر نبود که جمعیت بسیاری گرداگردم را گرفته و به یاریم قیام کرده‌اند، و از این رو حجت بر من تمام شده است؛ و اگر نبود عهد و پیمانی که خداوند از دانشمندان و علماء گرفته است که در برابر پرخوری ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان سکوت نکنند، من مهار ناقه خلافت را رها می‌ ساختم و از آن صرف نظر می‌ نمودم».^(۱)

این تعبیر به خوبی می‌رساند که حمایت مردمی حتی باعث اتمام حجت بر ولی منصوب از طرف خداوند می‌گردد.

بی‌شک ولایت آن حضرت از سوی خداوند و از طریق پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ثابت شده بود، و این ولایت فعلیت داشت، و بر خلاف آنچه بعضی از ناآگاهان گفته‌اند جنبه شأنی و بالقوه نداشت؛ ولی از نظر اجرائی و عملی نیاز به حمایت مردم داشت؛ و بدون آن به فعلیت نمی‌رسید.

در مورد فقه‌های اسلام نیز چنانکه خواهیم گفت، ولایت فعلیه برای همه ثابت است؛ ولی اعمال این ولایت تنها در صورتی میسر است که حمایت و پشتیبانی مردم نسبت به آن حاصل گردد؛ و به همین دلیل آن ولی فقیه که بتواند آراء مردم را به خود جلب کند نسبت به دیگران اولویت خواهد داشت؛ چرا که او بهتر می‌تواند مقام ولایت خود را اعمال کند در حالی که دیگران نمی‌توانند (شرح بیشتر این سخن، به خواست خدا در جای خود خواهد آمد).

بنابراین اگر در این گونه موارد تعبیر به انتخاب میشود، مفهومی این نیست که این منصب از سوی مردم به آن داده می‌شود؛ زیرا همان گونه که گفتیم از دیدگاه توحیدی حق ولایت تنها با خداست و این مقام برای کسانی است که خداوند بدون واسطه یا با واسطه اولیائش برای آنها تعیین فرموده است؛ و اصالت دادن به آراء مردم و نفی جوهره الهی حکومت از بینش‌های شرك آلود و غیر توحیدی سرچشمه می‌گیرد.

منظور این است که مردم اعلام حمایت و پشتیبانی از فردی از فقها می‌کنند که او را از میان همه فقهاء شایسته‌تر و لایق‌تر و جامع‌تر دیده‌اند؛ و اگر انتخاب به دست مردم بود، لزومی نداشت از میان فقیهان انتخاب کنند بلکه می‌توانستند هر کس را مایل هستند برای این کار برگزینند؛ خواه فقیه باشد یا غیر فقیه.

کوتاه سخن اینکه: مردم کسی را بر مسند حکومت نمی‌نشانند؛ چرا که این حق، مخصوص خداست، تنها کاری که می‌کنند، این است که از میان کسانی که خداوند حق ولایت به آنها داده است یکی را انتخاب کرده و اعلام حمایت و پشتیبانی از او می‌کنند؛ و اگر تعبیر انتخاب می‌شود، این انتخاب مفهومی غیر از آنچه در دنیای مادی می‌بخشد دارد، و قرائن حالیه و مقالیه گواه بر این حقیقت است که ماهیت این دو انتخاب کاملاً با هم متفاوت است (دقت کنید).

بنابراین همان گونه که امیرمؤمنان علی علیه السلام قبل از بیعت مردم، ولی خدا بود؛ که طبق صریح آیه ولایت «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» ^(۱) این ولایت را خدا به علی علیه السلام داده بود؛ و طبق حدیث متواتر غدیر و جمله «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ»؛ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در غدیر خم رسماً او را از سوی خدا به این مقام منصوب کرد؛ ولی بیعت مردم با دیگران سبب شد که او مدتی نتواند ولایت خویش را اعمال کند؛ و تنها بعد از بیعت مردم با او بود که امکان اعمال این ولایت حاصل شد. آری مردم زمینه‌های اجرائی را فراهم کردند، نه اینکه مقام ولایت او رابه فعلیت برسانند.

در مورد فقها نیز مسأله همین طور است؛ آنها طبق دلایلی که خواهد آمد هر گاه علاوه بر اجتهاد و عدالت، مدیر و مدبر و آگاه به زمان و شرایط آن باشند؛ دارای

ولایت فعلیه از سوی خداوند هستند؛ ولی اعمال این ولایت نیاز به مقدّماتی دارد که از همه مهم تر حمایت مردمی است.

پیامبر اسلام ﷺ نیز در زمانی که در مکه بود نتوانست تشکیل حکومت الهیه بدهد؛ تنها در زمانی که وارد مدینه شد و حمایت مردمی به قدر کافی فراهم گشت و موانع برطرف گردید تشکیل حکومت داد؛ ولی این بدان معنی نیست که پیامبر ﷺ در مکه مقام ولایت را نداشت؛ و در مدینه از سوی مردم به او داده شد. (باز هم دقت بفرمایید).

ولایت خبری و انشائی

بعضی معتقداند علمایی که در مسأله ولایت فقیه سخن گفته‌اند دو دیدگاه مختلف دارند: بعضی ولایت فقیه را به معنی «خبری» پذیرفته‌اند؛ و بعضی به مفهوم «انشایی»؛ و این دو مفهوم در ماهیت با یکدیگر متفاوت‌اند.

زیرا اوّلی می‌گوید: «فقه‌ای عادل از طرف خدا منصوب به ولایت هستند»، و دوّمی می‌گوید: «مردم، فقیه واجب الشّرایط را باید به ولایت انتخاب کنند».

ولی به اعتقاد ما این تقسیم بندی از اصل، بی اساس به نظر می‌رسد؛ چرا که ولایت هر چه باشد «انشائی» است؛ خواه خداوند آن را تعریف کند یا پیامبر

اسلام ﷺ و یا امامان علیهم السلام. مثلاً امام علی علیه السلام بفرماید: «إِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ حَاكِمًا»؛ «من - فقیهی را که دارای شرایط ایمان و تقوا است - به ولایت و حکومت نصب کردم»، یا فرضاً مردم انتخاب کنند، و برای او انشاء ولایت و حکومت نمایند.

هر دو انشائی است؛ تفاوت در این است که در یک جا انشاء حکومت از ناحیه خداست؛ و در جای دیگر از ناحیه مردم، و تعبیر به اخباری بودن در اینجا نشان می‌دهد که گوینده این سخن به تفاوت میان اخبار و انشاء دقیقاً آشنایی نداشته است، و یا اگر آشنا بوده، این تعبیرات را از روی مسامحه به کار برده است.

تعبیر صحیح این است که ولایت در هر صورت، انشائی است و جزء مقاماتی است که بدون انشاء تحقق نمی‌یابد. تفاوت در این است که انشاء این مقام و موهبت ممکن است از سوی خدا باشد یا از سوی مردم؛ مکتب‌های توحیدی آن را از سوی خدا می‌دانند - و هر جا از سوی مردم باشد باز باید به اذن خدا باشد - و مکتب‌های الحادی آن را از سوی مردم می‌پندارند.

بنابراین نزاع بر سر «اخبار» و «انشاء» نیست؛ سخن بر سر این است که چه کسی انشاء کند خدا یا خلق؟ یا به تعبیر دیگر مبنای مشروعیت حکومت اسلامی آیا اجازه و اذن خداوند در تمام سلسله مراتب حکومت است یا اجازه و اذن مردم؟

مسلم است آنچه با دیدگاه‌های الهی سازگار است، اولی است نه دومی.

حکومت و وکالت

گاه گفته می‌شود «حکومت» مردمی نوع «وکالت» است؛ نه اعطاء منصب؛ زیرا مالک الملوک خداست و او باید این منصب را به کسی اهداء کند.

به تعبیر دیگر همان گونه که در امور شخصی هر کسی می‌تواند به دیگری وکالت بدهد و این امر مشروعیت قطعی دارد؛ همچنین در امور اجتماعی نیز این امکان هست که مردم کسی را وکیل خود کنند، که از سوی آنها تدبیر امور اجتماعی کند؛ و مادام که این وکالت باقی است آنها موظف به قبول نتایج آن هستند.

ولی این سخن از جهاتی نادرست است؛ زیرا اولاً: وکیل اکثریت جامعه چه حقی دارد که درباره اقلیت نیز دخالت کند؟ فرض کنید ۵۱ میلیون نفر کسی را وکیل خود کردند؛ و ۴۹ میلیون نفر شخص دیگری را، مطابق کدام دلیل وکیل ۵۱ میلیون نفر حق دارد در امور ۴۹ میلیون نفر دیگر دخالت نماید؟!

ثانیاً: در بسیاری از انتخابات دنیا به هر دلیل گروه عظیمی اصلاً به پای صندوق های رأی نمی‌روند، و کسی را به عنوان وکالت خود بر نمی‌گزینند؛ چه الزامی دارد که آنها از کسی که وکالت دیگران را بر عهده دارد پیروی کنند؟!

ثالثاً: وکالت یک عقد جایز است؛ و موکل هر زمان بخواهد می‌تواند وکیل خود را عزل نماید؛ در حالی که در نظامات سیاسی دنیا هرگز مردم نمی‌توانند نمایندگان خود، یا منتخبین برای ریاست جمهوری و مانند آن را عزل کنند.

حقیقت این است که مسأله دموکراسی را نمی‌توان تحت این گونه عناوین گنجانید. دموکراسی ماهیتی مخصوص به خود دارد؛ و در واقع یک نوع قرار داد اجتماعی ناشی از ضرورت است؛ چرا که جامعه، حکومت می‌خواهد و از سوی دیگر اتفاق نظر مردم در این مسأله امکان‌پذیر نیست؛ پس به حکم اجبار و ناچاری باید به سراغ رأی اکثریت رفت و باید اقلیت در برابر اکثریت تسلیم باشند؛ چون راه دیگری برای اداره اجتماع از نظر آنها وجود ندارد، هر چند این کار به طور کامل عادلانه نیست.

اما آنها که حکومت را از سوی خدا می‌دانند راه دیگری را پیشنهاد می‌کنند؛ و آن اینکه ببینیم خداوند حکومت را در اختیار چه کسی گذارده است؟ هر چند نظرات مردم - در مواردی که افراد لایق و شایسته از نظر تعالیم اسلام متعدّداند - می‌تواند در تعیین فرد مورد قبول، سرنوشت ساز باشد؛ و آن کس ترجیح پیدا کند، که پشتیبانی مردمی بیشتری را برای اجرای اهداف حکومت دارد.

مسائل مربوط به بیعت می‌تواند این مسأله را روشن تر سازد؛ و به خواست خدا

درباره نقش بیعت در حکومت، و ماهیت و شرایط بیعت در بحث‌های آینده به طور
مشروح سخن خواهیم گفت.

رابطه «دین» و «حکومت» از دیدگاه قرآن

در کشورهای غربی شعار «جدایی دین از سیاست»، بسیار رایج است و شاید به یک معنی جزء مسلمات آنها شده است؛ و به همین دلیل از تشکیل حکومت اسلامی که «دین» و «سیاست» را به طور قاطع با هم می‌آمیزد وحشت می‌کنند و رنج می‌برند! و این به دو دلیل است:

۱- آیینی که غالباً در جوامع غربی وجود دارد آیین مسیحیت (کنونی) است؛ و می‌دانیم این آیین - بر اثر تحریفات زیادی که باگذشت زمان در آن پدید آمده است - به صورت یک مسئله کاملاً خصوصی و فردی و منحصر به رابطه خلق و خالق که تعلیمات آن منحصر به یک سلسله توصیه‌های اخلاقی می‌شود، در آورده است؛ و کاری به مسائل اجتماعی و مخصوصاً مسائل سیاسی ندارد.

فرق میان یک دین دار و غیر دین دار در این جوامع آن است که: فرد دیندار به یک سلسله مسائل اخلاقی پایبند است، و هفته‌ای یک روز به کلیسا می‌رود، و

ساعتی به نیایش و مناجات می‌پردازد؛ ولی افراد بی دین تعهد خاصی نسبت به مسائل اخلاقی ندارند؛ - هر چند گاهی به عنوان ارزش های انسانی نه دینی، برای آن احترام قائل اند - و هرگز به کلیسا نمی‌روند.

۲- خاطره بسیار دردناکی که آنها از حکومت ارباب کلیسا در قرون وسطی و دوران «انگلیزیسیون» (تفتیش عقاید) دارند؛ سبب شده که برای همیشه دین را از سیاست جدا کنند.

توضیح اینکه: ارباب کلیسا در قرون وسطی بر تمام شئون سیاسی و اجتماعی مردم اروپا مسلط شدند؛ و پاپ ها با قدرت تمام بر کشورهای این قاره حکومت می‌کردند، حکومتی که منتهی به استبداد و خودکامگی شدید شد. تا آنجا که در برابر نهضت های علمی به پا خاستند و هر فکر نو و پیشرفت علمی را به عنوان ضدیت با مذهب در هم کوبیدند، محکمه هایی که بعداً به نام انگلیزیسیون نامیده شد برپا کردند، و گروه های بی شماری را به این محکمه ها کشاندند و محکوم کردند؛ بعضی را سر بریدند، و بعضی را زنده زنده در آتش سوزاندند یا محکوم به زندان نمودند، که در میان آنها جمعی از دانشمندان معروف علوم طبیعی بودند؛ تمام پادشاهان از آنها حساب می‌بردند، و حکمشان برای آنها مطاع بود!

اضافه بر این ثروت های سرشاری اندوختند، و زندگی تجملاتی عجیبی برای

خود فراهم ساختند.

مجموعهٔ این امور، مردم را بر ضدّ آنها شورانید و مخصوصاً علمای علوم طبیعی در برابر آنها به سختی موضع گرفتند؛ و شعار جدایی دین از سیاست از یک سو، و تضادّ علم و دین از سوی دیگر همه جا سر داده شد. سپس با پیروزی این جناح، کلیسا و حاکمانش از صحنه اجتماع و حکومت عقب رانده شدند؛ و تنها کشوری که از آن امپراطوری عظیم در دست ارباب کلیسا باقی مانده همان کشور بسیار کوچک واتیکان است؛ که کمتر از یک کیلومتر مربع می‌باشد! یعنی به اندازهٔ یک روستای بسیار کوچک.^(۱)

این ها همه تحولاتی بود که در اروپا و در آن شرایط خاص به وجود آمد. سپس گروهی که از کشورهای اسلامی برای تحصیل یا کارهای تجاری یا سیاحت به فرنگ رفته بودند؛ به هنگام بازگشت این طرز فکر را به عنوان ارمغان غرب به شرق اسلامی آوردند؛ که «دین» از سیاست باید جدا باشد. بی آنکه تفاوت های عظیمی را که میان اسلام و مسیحیت تحریف یافته، وجود داشت درک کنند؛ و به

۱. در لغتنامهٔ دهخدا و فرهنگ معین مساحت واتیکان ۴۴ هکتار (کمتر از نیم کیلومتر) ذکر شده؛ و جمعیت آن در بعضی از منابع ۵۲۵ نفر! و در بعضی هفتصد نفر و در بعضی یک هزار نفر ذکر شده است! در واقع این کشور مجموعه‌ای از کلیساها و عمارات اداری وابسته به آن می‌باشد. واتیکان دارای ایستگاه راه آهن، تأسیسات پستی و فرستندهٔ رادیویی و قانون مخصوص به خود و حکومت مستقل می‌باشد و حدود پنجاه کشور در دربار پاپ نمایندگی دارند. قابل توجه اینکه این کشور در دل شهر رم پایتخت ایتالیا واقع شده است (لغتنامه دهخدا، فرهنگ معین و المنجد فی الاعلام).

تفاوت فرهنگ اسلامی حاکم بر این کشورها با فرهنگ کلیسا بیندیشند.

متأسفانه بعضی از کشورهای اسلامی تسلیم این توطئه تبلیغاتی شدند و آن را به عنوان یک اصل اساسی پذیرفتند باید توجه داشت که دولتهای غربی که از قدرت حکومت اسلام سخت بیمناک بوده و هستند این مسأله را سخت دنبال کردند، و کشورهای غرب زده‌ای همانند ترکیه، پیروی از این اصل را سر لوحه کار خود قرار داده و حکومت لائیک (غیر مذهبی) را تشکیل دادند.

این در حالی بود که بسیاری از کشورهای اسلامی و امت‌های بیدار مسلمان در برابر این توطئه ایستادند؛ توطئه‌هایی که می‌خواست مسلمین را از اسلام جدا سازد؛ و اسلام را بسان مسیحیت امروز، به صورت یک رابطه ظاهری و خصوصی خلق با خالق و بیگانه از اجتماع و سیاست در آورد.

به همین دلیل هنگامی که انقلاب اسلامی ایران به ثمر نشست و نخستین حکومت اسلامی - انقلابی تشکیل شد؛ همگی در غرب انگشت حیرت بر دهان نهادند؛ که مگر می‌شود مذهب زمام حکومت را به دست گیرد؟ مگر ممکن است دین جواب‌گوی تمام نیازهای عصر و زمان ما باشد؟ و بعد از آنکه دیدند این حکومت ریشه دار و باثبات شد؛ برای اینکه در چهار دیوار مرزهای این کشور محدود بماند و الگویی برای سایر کشورهای اسلامی نشود، دست به کار فعالیت‌ها مخرب زیادی

شدند که شرح آن را باید از کتابهایی که در این زمینه نوشته شده است طلب کرد. خوشبختانه این توطئه‌ها مؤثر واقع نشد و تفکر تأسیس «حکومت اسلامی» در بسیاری از کشورهای مسلمان دنیا، در قاره آسیا و آفریقا، به عنوان یک تفکر زنده و نجات بخش در آمد؛ هر چند غربی‌ها به شدت در برابر آن مقاومت می‌کنند و در این راه از هیچ کاری اعم از تهمت‌ها و دروغ‌ها و برچسب‌های کاذب و تبلیغات مغرضانه شبانه روزی ابا ندارند.

فف

اما اینکه چگونه اسلام از نظر اصول و فروع و تاریخ با مسأله حکومت آمیخته است، مسأله پیچیده‌ای نیست؛ و هر کس قرآن مجید و سنت پیامبر ﷺ و ائمه معصومین علیهم‌السلام، و همچنین تاریخ اسلام را مورد توجه قرار دهد؛ این مسأله را به وضوح در می‌یابد که جدا کردن حکومت و سیاست از اسلام امری غیر ممکن است؛ و به منزله این است که بخواهند اسلام را از اسلام جدا کنند!

شاهد این سخن قبل از هر چیز تاریخ اسلام است. همان گونه که قبلاً نیز اشاره شد نخستین کاری که پیامبر اسلام ﷺ بعد از هجرت به مدینه انجام داد تشکیل حکومت اسلامی بود. او به خوبی می‌دانست اهداف نبوت و بعثت انبیاء یعنی: تعلیم

و تربیت، و اقامه قسط و عدل و سعادت و تعالی انسان، بدون تشکیل حکومت ممکن نیست؛ به همین دلیل در نخستین فرصت ممکن به فرمان خداوند پایه‌های حکومت را بنا نهاد.

ارتشی تشکیل داد که مهاجران و انصار در آن شرکت داشتند؛ و هر کس در هر سنّ و سال و در هر شرایط سبج زنا و کودکان و بیماران و از کار افتادگان- ملزم به شرکت در آن بودند. تهیّه سلاح و مرکب و آذوقه این ارتش کوچک و ساده قسمتی بر عهده خود مردم بود، و قسمتی بر عهده حکومت اسلامی؛ و هر قدر دامنه غزوات و پیکار با دشمنان سر سخت گسترده‌تر می‌شد تشکیلات ارتش اسلام وسیع‌تر و منظم‌تر می‌گشت.

حکم زکات نازل شد و برای نخستین بار بیت‌المال اسلامی برای تأمین هزینه‌های جهاد، و تأمین نیازهای محرومان تشکیل گردید.

احکام قضائی و مجازات‌های جرائم و تخلفات، یکی پس از دیگری نازل شد و حکومت اسلامی وارد مراحل تازه‌ای گشت.

اگر اسلام حکومتی نداشته، تشکیل ارتش و بیت المال و دستگاه قضائی و مجازات متخلفان چه معنی می‌تواند داشته باشد؟!

این وضع بعد از پیامبر اسلام ﷺ در دوران خلفای نخستین، و حتی در زمان

خلفای بنی امیه و بنی عباس همچنان ادامه یافت، و آنها به نام خلیفه رسول الله ﷺ بر مردم حکومت کردند؛ هر چند حکومت آنها غالباً ظالمانه و خارج از چار چوب قوانین اسلامی بود؛ ولی هر چه بود نشان می داد که تشکیل حکومت یکی از مسائل ابتدایی و بنیادی اسلام است.

فشارهایی که بر ائمه اهل بیت علیهم السلام، وارد می شد، قیام امام حسین علیهم السلام، ولایتعهدی امام علی بن موسی الرضا علیهم السلام، زندانی شدن امام موسی بن جعفر علیهم السلام، تبعید امام هادی علیهم السلام و امام حسن عسکری علیهم السلام به سامرا، و تحت نظر قرار گرفتن آنان از ترس قیام بر ضد حکومت - همه به خوبی نشان می دهد که امامان راستین تشکیل حکومت عدل الهی را از وظایف حتمی خود می شمردند و از هر فرصتی برای آن استفاده می کردند و دشمنان آنها نیز به خوبی بر این امر واقف بودند.

اگر اسلام مانند مسیحیت کنونی محدود به یک سلسله احکام اخلاقی بود؛ این پدیده‌ها در تاریخ اسلام مفهومی نداشت و هیچ کس با یک معلم ساده اخلاق یا زاهد گوشه گیر و پیشوایی که تنها به اقامه نماز جماعت قناعت می کند معارضه‌ای ندارد.

معارضه تنها زمانی شروع می شود که پای مسأله حکومت به میان آید، اینها همه از یک سو؛ از سوی دیگر بسیاری از احکام اسلامی که در متن قرآن مجید آمده

است با صدای رسا فریاد می‌زند که باید حکومتی تشکیل گردد؛ و در چهارچوبه حکومت پیاده شود، و به تعبیر دیگر، این احکام، احکام سیاسی است؛ و خطّ سیاسی جامعه اسلامی را تعیین می‌کند.

آیات زیادی از قرآن درباره مسأله جهاد و وظایف مجاهدین و مسأله غنائم جنگی و شهدا و اسرا است، آیا این گونه از احکام در بیرون دایره حکومت قابل توجیه است؟

بسیاری از آیات قرآن، ناظر به وظایف قاضی و احکام قضا و اجرای حدود و قصاص و مانند آن، و بسیاری ناظر به اموال بیت المال است.

مسأله امر به معروف و نهی از منکر در محدوده تذکرات و اوامر و نواهی زبانی و وظیفه همه مردم است؛ ولی بعضی از مراحل امر به معروف و نهی از منکر که نیاز به شدت عمل و توسل به زور، و حتی قیام مسلحانه نظامی دارد که جز از طریق حکومت قابل اعمال نیست.

اجرای عدالت اجتماعی و اقامه قسط و عدل و گشودن راه برای آزادی تبلیغ در سراسر جهان، هرگز با توصیه و نصیحت و اندرزهای اخلاقی انجام نمی‌شود. این حکومت است که باید به میدان آید، و چنگال ظالمان را از گریبان مظلومان جدا سازد؛ و حقوق مستضعفان را باز ستاند و ندای توحید را از طریق رسانه‌های موجود،

در هر زمان به گوش مردم جهان برساند.

همین مضامین به صورت گسترده‌تر در سنت پیامبر ﷺ و روایات معصومین علیهم‌السلام

وارد شده است؛ و بخش عظیمی از فقه اسلام و کتب فقهی را تشکیل می‌دهد؛ و اگر

بخواهیم این مسائل را از روایات و کتب فقهی جدا سازیم؛ چیزی باقی نمی‌ماند!

همان گونه که قبلاً اشاره شد کتب فقهی را به سه بخش تقسیم می‌کنند:

«عبادات»، «معاملات» و «سیاسات».

عبادات رابطه‌ی خلق با خالق است.

معاملات رابطه‌ی مردم با یکدیگر است.

سیاسات رابطه‌ی مردم با حکومت می‌باشد.

ولی اگر دقت کنیم تنها بخش سیاسات نیست که بدون تشکیل حکومت شکل

نمی‌گیرد؛ بخش معاملات نیز اگر نظارت حکومت بر حسن اجرای آن نباشد دست

خوش هزارگونه نابسامانی می‌شود؛ و حقوق مستضعفان پایمال می‌گردد و جامعه به

دو قطب ثروتمند و فقیر تقسیم می‌شو، و انواع کمبودهای مصنوعی و ساختگی در

جامعه باعث رنجش می‌گردد.

حتی عبادات نیز بدون وجود یک حکومت قوی و نیرومند و عادل سامان

نمی‌پذیرد. یکی از عبادات حجّ است؛ که جنبه‌ی سیاسی آن، بسیار قوی است. نماز

جمعه عبادت مهم دیگری است که علاوه بر حضور گسترده همه قشرهای مردم در خطبه‌های آن، مهم ترین مسائل سیاسی و اجتماعی و فرهنگی روز، در آن مطرح می‌گردد.

نماز جماعت شبانه روزی نیز از این محتوی خالی نیست؛ هر چند جنبه سیاسی آن کمرنگ تر است.

آیه ۴۱ سوره «حج» اشاره لطیفی به این مسائل دارد؛ می‌گوید: «الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ»:

«همان کسانی که هر گاه در زمین به آنها قدرت و حکومت بخشیدیم، نماز را بر پا می‌دارند و زکات می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند».

با توجه به آنچه گفته شد، جای تردید باقی نمی‌ماند که جدا ساختن تعلیمات اسلامی از مسائل سیاسی، امری غیر ممکن است؛ و شعارهایی که راجع غرب در جدایی سیاست از مذهب داده می‌شود، در شرق اسلامی کاملاً بی محتوا و بی ارزش است.

این سخن را با حدیث جامع و جالبی از امام امیرالمؤمنان علی علیه السلام پایان می‌دهیم:

هنگامی که ابوالدرداء و ابو هریره نامه معاویه را برای علی علیه السلام آوردند که در آن

تقاضا شده بود که قاتلان عثمان را به آنها بسپارد تا مجازات کنند؛ امام علیه السلام فرمود:
 «آنچه را معاویه گفته بود به من رساندید، حال سخنان مرا بشنوید و از طرف من به
 او ابلاغ کنید و بگویید»:

«إِنَّ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ لَا يَعْدُوا أَنْ يَكُونَ أَحَدَ رَجُلَيْنِ: إِمَّا إِمَامٌ هُدًى حَرَامِ الدَّمِ وَ وَاجِبُ
 النَّصْرَةِ لَا تَجِلُّ مَعْصِيَتُهُ وَ لَا يَسْعُ الْأُمَّةَ خِذْلَانُهُ، أَوْ إِمَامٌ ضَلَالَةٍ حَلَالُ الدَّمِ، لَا تَجِلُّ وَ لَا يَتِيهِ
 وَ لَا تُصْرَتُهُ، فَلَا يَخْلُوا مِنْ إِحْدَى الْخَصَلَتَيْنِ

وَالوَاجِبُ فِي حُكْمِ اللَّهِ وَ حُكْمِ الْإِسْلَامِ عَلَى الْمُسْلِمِينَ بَعْدَ مَا يَمُوتُ إِمَامُهُمْ أَوْ يُقْتَلُ،
 ضَالًّا كَانَ أَوْ مُهْتَدِيًّا، مَظْلُومًا كَانَ أَوْ ظَالِمًا، حَلَالِ الدَّمِ أَوْ حَرَامِ الدَّمِ، أَنْ لَا يَعْمَلُوا عَمَلًا وَ لَا
 يَحْدُثُوا حَدًّا وَ لَا يَقْدُمُوا يَدًا وَ لَا رَجُلًا وَ لَا يَبْدُوْ بِشَيْءٍ قَبْلَ أَنْ يَخْتَارُوا لَا أَنْفُسِهِمْ إِمَامًا عَفِيفًا
 عَالِمًا وَ رِعًا بِالْقَضَاءِ وَ السُّنَّةِ، يَجْمَعُ أَمْرَهُمْ وَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ وَ يَأْخُذُ لِلْمَظْلَمِ مِنَ الظَّالِمِ حَقَّهُ وَ
 يَحْفَظُ أَطْرَافَهُمْ وَ يُجِبِي فِتْنَتَهُمْ وَ يُيَمِّمُ حِجَّتَهُمْ وَ يُجِبِي صَدَقَاتِهِمْ، ثُمَّ يَحْكُمُونَ إِلَيْهِ فِي
 إِمَامِهِمُ الْمَقْتُولِ ظُلْمًا لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ فَإِنْ كَانَ إِمَامُهُمْ قُتِلَ مَظْلُومًا حَكِمَ لِأَوْلِيَائِهِ بِدَمِهِ،
 فَإِنْ قُتِلَ ظَالِمًا نَظَرَ كَيْفَ الْحُكْمُ فِي ذَلِكَ»:

«عثمان بن عفان از دو حال خارج نیست: یا پیشوای هدایت بود و ریختن خونش
 حرام؛ و یاری کردنش واجب، و سرپیچی از فرمان او گناه بود؛ و امت نمی‌بایست
 یاری او و را ترك کند؛ و یا پیشوای ضلالت بود و خونش حلال؛ و پذیرش حکومت و

یاری او حرام بود. بالاخره از این دو حال خارج نیست؛ ولی واجب در حکم خدا و حکم اسلام بر مسلمین بعد از آنکه امام و پیشوایی از دنیا می‌رود یا کشته می‌شود، خواه گمراه باشد یا اهل هدایت، مظلوم باشد یا ظالم، خوش مباح باشد یا حرام، این است که هیچ کاری نکنند و دست به برنامه جدیدی نزنند و گامی برندارند و چیزی را آغاز نکنند، پیش از آنکه برای خودشان امام و پیشوای پاکدامن، عالم، پارسا، آگاه به مسائل قضائی، و سنت پیامبر ﷺ برگزینند؛ تا کارهای آنها را جمع و جور کنند و در میان آنها حکومت نماید و حق مظلوم را از ظالم بگیرد و مرزها را نگهبانی کند و اموال بیت‌المال را جمع آوری نماید و حج را - به طور منظم - بر پا دارد، و زکات را جمع نماید، سپس - هنگامی که امور آنها سامان یافت - درباره پیشوایی که معتقداند مظلوم کشته شده نزد او به داوری روند، اگر آن پیشوا مظلوم بوده، داوری می‌کند که صاحبان خون حق او را بگیرند و اگر ظالم بوده نگاه می‌کند که حکم در این میان چیست» (۱)

(بنابراین تو ای معاویه قبل از پرداختن به مسأله قتل عثمان باید اصل حکومت اسلامی را بپذیری و با کسی که همه مردم با او بیعت کرده‌اند بیعت کنی و لحظه‌ای با توسل به این بهانه‌ها تأخیر نیندازی).

دو گروه از طرح حکومت اسلامی وحشت دارند.

با وجود تمام آنچه گفته شد طبق مدارك مسلم «اسلام بدون حکومت» اسلامی مسخ شده، و خالی از محتوا، و در واقع اسلام منهای اسلام است. باز گروهی در اینجا مقاومت می‌کنند و با مسأله طرح حکومت اسلامی به مخالفت بر می‌خیزند؛ سرچشمه این مخالفت در واقع دو چیز است که: یکی جنبه روانی دارد و دیگری جنبه روایی.

اما آنچه جنبه روانی دارد این است که: آنها خاطره تلخی از حکومت‌ها دارند و بر این عقیده‌اند که در شرایط کنونی هیچ کس قادر بر این نیست که حکومت الهی را تشکیل دهد و عدل اسلامی را پیاده کند؛ زیرا همیشه فشارهایی از داخل از سوی افراد تندرو بر حکومت وارد می‌شود که خواهان شکستن حریم قوانین اسلامی و بر هم زدن عدالت اجتماعی و مقدم داشتن شعارهای خالی از محتوا بر ضوابط شناخته شده کتاب و سنت است.

از سوی دیگر از خارج نیز بر آن فشارهایی وارد می‌شود و سیاست‌های بسیار مرموزانه اجانب، که توسط عوامل مخفی و آشکار آنها اعمال می‌گردد؛ اجازه نمی‌دهد، حکومت اسلامی در مسیر خود به حرکت در آید، و حتماً در نقطه‌ای آن را

از مسیر اصلی به سوی مقاصد خود منحرف می‌سازند؛ به همین دلیل حکومت اسلامی واقعی را غیر قابل عمل می‌دانند.

آنها داستان مشروطه را شاهد و گواه این مدّعا می‌شمرند که علمای دین با قوّت تمام در آن وارد شدند؛ تا چهره‌ای از حکومت اسلامی - یا چیزی که شباهت به حکومت اسلامی در پاره‌ای از جهات داشته باشد - به دنیا نشان دهند؛ ولی علی‌رغم تمام تلاش‌ها، سرانجام منحرفان داخلی و خارجی دست به دست هم دادند، و آن را مبدّل به حکومت خودکامه ویرانگر و بیدادگر ساختند.

اما از نظر روایی به سراغ روایاتی می‌روند که می‌گویند: «هر پرچمی قبل از قیام مهدی (عج) به عنوان حکومت برپا شود، پرچم ضلالت است!»

نمونه‌ای از این روایات را در ذیل می‌خوانیم؛

این روایات در حقیقت چند گروه است:

نخست در گروهی از آنها می‌خوانیم تا وقت مساعد برای خروج و قیام بر ضدّ

سلاطین جائر و حکومت‌های ظالم نباشد، قیام نکنید؛ مانند:

۱- روایتی که ابوالمرهف از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند؛ فرمود: «الْفُبْرَةُ عَلَى مَنْ

اَثَارَهَا، هَلَكَ الْمَحَاصِيرُ، قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ مَا الْمَحَاصِيرُ؟ قَالَ: الْمُسْتَعْجِلُونَ...».

«گرد و خاک و غبار متوجّه کسی می‌شود که آن را پراکنده کند» هر کس غباری

بیفشاند بر صورت و دامان خودش می‌نشیند - «محاصیر» هلاک می‌شوند، راوی می‌گوید عرض کردم: «محاصیر» چیست؟ فرمود: کسانی هستند که عجله می‌کنند - و قبل از فراهم شدن شرایط قیام بر ضد حکومت جائر دست به این کار می‌زنند»^(۱).

۲- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام از پدران گرامیش در وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام می‌خوانیم؛ فرمود: «يَا عَلِيُّ إِنَّ إِزَالََةَ الْجِبَالِ الرَّوَاسِي أَهْوَنُ مِنْ إِزَالََةِ مُلْكٍ لَمْ تَقْضِ أَيَّامُهُ»:

«ای علی! بر کندن کوه های ثابت و ریشه دار آسان تر است از زائل کردن حکومتی که هنوز ایامش پایان نیافته - و شرایط زوالش فراهم نشده است»^(۲).

۳- در حدیثی از عیسی بن قاسم آمده است که امام صادق علیه السلام می‌فرمود: «از خدا بپرهیزید و به مصالح خویش بیندیشید؛ چرا که شما از همه سزاوارتر برای این کار هستید ...» سپس افزود: «إِنْ أَتَاكُمْ مِمَّا آتٍ لِيَدْعُوَكُمْ إِلَى الرِّضَا مِمَّا فَتَحْنَا نُسْهِدُكُمْ إِنَّا لَا نَرْضَى، إِنَّهُ لَا يُطِيعُنَا الْيَوْمَ وَهُوَ وَحْدَهُ وَكَيْفَ يُطِيعُنَا إِذَا ارْتَمَعَتِ الرَّايَاتِ وَالْأَعْلَامُ»:

«اگر کسی از ما بیايد و شما را دعوت به خشنودی ما کند - توجه داشته باشید الرضی لال محمد شعار پر جاذبه‌ای بوده است که در آن زمان غالب قیام کنندگان به آن استناد می‌کردند - ما شما را شاهد می‌گیریم که راضی به چنین قیامی نیستیم؛ او

۱. وسائل الشیعه، جلد ۱۱، صفحه ۳۶، این روایات را صاحب وسائل در جلد ۱۱ کتاب الجهاد باب ۱۳ از ابواب جهاد العدو آورده است.

۲. وسائل الشیعه، جلد ۱۱، صفحه ۳۸.

امروز اطاعت از ما نمی‌کند در حالی که تنها است؛ هنگامی که پرچم‌ها برافراشته شود - و گروه کثیری اطراف او را بگیرند - چگونه اطاعت ما خواهد کرد؟!^(۱)

۴- در نهج البلاغه از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم:

«الْزِمُوا الْأَرْضَ وَأَصْبِرُوا عَلَى الْبَلَاءِ وَلَا تُحَرِّكُوا بِأَيْدِيكُمْ وَ سُيُوفِكُمْ فِى هَوَى الْأَسْنَتِكُمْ وَلَا تَسْتَغْجِلُوا بِمَا لَمْ يُعْجَلْهُ اللَّهُ لَكُمْ، فَإِنَّهُ مِمَّ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَى فِرَاشِهِ وَ هُوَ عَلَى مَعْرِفَةِ حَقِّ رَبِّهِ وَ حَقِّ رَسُولِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ مَاتَ شَهِيداً، وَ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ، وَ اسْتَوْجَبَ ثَوَابَ مَا نَوَى مِنْ صَالِحِ عَمَلِهِ، وَ قَامَتِ النِّيَّةُ مِمَّامَ إِصْلَاتِهِ لِسِنِّهِ فَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ مُدَّةً وَ أَجَلاً»:

«بر جای خود بمانید - و بدون اجازه قیام نکنید - در برابر بلاها و مشکلات استقامت ورزید؛ شمشیرهایتان را در راه هوی و هوس و کلماتی - بدون مطالعه - از دهانتان بیرون می‌آید، به کار نگیرید، و درباره آنچه خداوند شتاب در آن را لازم ندانسته شتاب نکنید. زیرا آن کس از شما که در بستر خویش بمیرد ولی معرفت خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیتش رابه طور شایسته داشته باشد شهید از دنیا رفته است! و اجر و پاداش او بر خداست، و ثواب اعمال نیکی را که نیت انجام آن را داشته است می‌برد، و نیت او جانشین ضربات شمشیر او می‌گردد - و بدانید - هر چیزی وقت معینی دارد و سرآمدی مشخص - اگر قبل از آن به سراغش بروی ناکام

می‌شوید -». (۱)

بدیهی است این طایفه از اخبار هیچ گونه دلالتی بر نهی از اقامه حکومت اسلامی قبل از ظهور حضرت مهدی (عج) ندارد بلکه تنها پیام این اخبار آن است که منتظر فرصت‌ها باشید؛ و قبل از رسیدن فرصت مناسب، دست به این کار نزنید؛ چرا که تلفات و ضایعات فراوانی خواهید داد و نتیجه‌ای نخواهید گرفت.

بلکه شاید مفهوم این سخن عکس آن باشد که بعضی انتظار دارند؛ مفهومی این باشد هنگامی که شرایط قیام و تشکیل حکومت اسلامی فراهم گردد، به سراغ آن بروید و اقدام کنید.

در واقع این روایات اشاره به همان چیزی است که در خطبه ۵ نهج البلاغه آمده است؛ آنجا که می‌فرماید: «وَمُجْتَنِي الثَّمَرَةَ لَعَلَّيْ وَفَتٍ إِنِّبَاعِهَا كَالزَّارِعِ بِغَيْرِ أَرْضِهِ»:

«کسی که میوه را پیش از رسیدن بچیند مانند کسی است که بذر خود را در زمین نامناسبی پاشیده است!» - هیچ یک از این دو به نتیجه و ثمره‌ای نمی‌رسد ..

گروه دیگری از این روایات می‌گوید: قیام باید به عنوان «الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ»، یعنی: دعوت به سوی امامان معصوم علیهم‌السلام و اهداف آنها باشد بدون آن قیام مجاز نیست.

از جمله در حدیثی می‌خوانیم که امام صادق علیه‌السلام فرمود: «إِنْ أَتَاكُمْ آتٍ مِنَّا فَانْظُرُوا

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۰، بخش آخر خطبه.

عَلَىٰ أَيِّ شَيْءٍ تَخْرُجُونَ؟ وَلَا تَقُولُوا خَرَجَ زَيْدٌ فَإِنَّ زَيْدًا كَانَ عَالِمًا وَكَانَ صَدُوقًا وَلَمْ يَدْعُكُمْ إِلَىٰ نَفْسِهِ وَإِنَّمَا دَعَاكُمْ إِلَى الرَّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ، وَلَوْ ظَهَرَ لَوْفِي بِمَا دَعَاكُمْ إِلَيْهِ، إِنَّمَا خَرَجَ إِلَى سُلْطَانٍ مُّجْتَمِعٍ لِيُنْقِضَهُ، فَالْخَارِجُ مِنَّا الْيَوْمَ إِلَىٰ أَيِّ شَيْءٍ يَدْعُوكُمْ؟ إِلَى الرَّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ؟ فَنَحْنُ نُشْهَدُكُمْ أَنَّا لَسْنَا نَرْضَىٰ بِهِ وَهُوَ يَعِصِنَا الْيَوْمَ وَلَيْسَ مَعَهُ أَحَدٌ، وَهُوَ إِذَا كَانَتْ الرِّايَاتُ الْأَلْوِيَّةُ أَجَدُّ أَنْ لَا يَسْمَعَ مِنَّا»:

«هرگاه کسی از سوی ما آمد - و ادعا کرد می‌خواهم قیام بر ضد حکومت ظالمان کنم - بنگیرد برای چه می‌خواهید قیام کنید؛ نگوئید زید قیام کرد، زید عالم و راستگو بود، و هرگز شما را به سوی خویش فرا نخواند؛ بلکه شما را به خشنودی آل محمد ﷺ دعوت کرد، و اگر پیروز می‌شد به آنچه شما را به سوی آن دعوت نمود وفا می‌کرد - و حکومت را به ما می‌سپرد - او در برابر حکومت متمرکزی قیام کرد تا آن را در هم بشکند - ولی موفق نشد - هرگاه کسی امروز از ما قیام کند به چه چیزی شما را فرا می‌خواند؟ به خشنودی آل محمد ﷺ؟ ما شما را گواه می‌گیریم که ما خشنود از این کار نیستیم؛ امروز که او تنهاست نافرمانی می‌کند - و بدون اجازه دست به این کار می‌زند - مسلماً هنگامی که پرچم‌ها برافراشته شد و مردم دور او را گرفتند به طریق اولی به حرف ما گوش نمی‌دهد.»^(۱)

مسلم است این حدیث و مانند آن، نیز دلیل بر عدم تشکیل حکومت اسلامی

نیست؛ بلکه می‌گوید باید هدف تشکیل حکومت جلب رضا و خشنودی امامان معصوم علیهم‌السلام که جانشینان واقعی پیامبراند باشد؛ خودسرانه و بدون جلب رضایت موافقت آنها دست به این کار نزنند!

بنابراین هر گاه در عصر غیبت شرایط تشکیل حکومت اسلامی فراهم گردد و یقین پیدا کنیم که حضرت مهدی (عج) راضی به تشکیل حکومت است؛ و هدف از تشکیل آن چیزی جز احیای اسلام و قرآن و جلب رضا و خشنودی آل محمد نباشد؛ نه تنها منعی برای تشکیل این حکومت وجود ندارد بلکه باید به سراغ آن رفت. (دقت کنید).

هـ

گروه دیگری از روایات، روایاتی است که می‌گوید: «هر قیامی قبل از قیام مهدی (عج) مواجه با شکست خواهد شد!» مانند روایات زیر:

۱- در حدیثی از ابوبصیر از امام صادق علیه‌السلام می‌خوانیم که فرمود: «كُلُّ رَايَةٍ تَرْفَعُ

قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ يَعْْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ». (۱)

«هر پرچمی قبل از قیام قائم علیه‌السلام برافراشته شود. صاحب آن طاغوتی است که غیر

خداوند متعال را پرستش می‌کند» (و بتی است که مورد پرستش قرار می‌گیرد).

۲- در حدیث دیگری از حسین بن خالد می‌خوانیم: «که می‌گوید: "خدمت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام عرض کردم عبدالله بن بکیر حدیثی نقل کرده که من دوست دارم آن را بر شما عرضه کنم - و از شما بشنوم -" امام فرمودند: "کدام حدیث؟" عرض کردم ابن بکیر از عبید بن زراره نقل می‌کند که من نزد امام صادق علیه السلام بودم هنگامی که محمد بن عبدالله بن الحسن ^(۱) خروج کرد - و در برابر منصور دوانقی قیام نمود - مردی از یاران ما وارد شد و عرض کرد: "فدایت شوم، محمد بن عبدالله خروج کرده چه دستور می‌دهید؟ آیا با او خروج کنیم؟" فرمود: "اُسْكُنُوا مَا سَكَنْتِ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ": "مادام که آسمان و زمین ساکن است، شما هم حرکت نکنید!"

عبدالله بن بکیر گفت: "اگر مسأله چنین باشد نه قائمی وجود خواهد داشت و نه قیامی" - چون آسمان و زمین همیشه ساکن است و تکان و اضطراب، محسوس، ظاهر نیست - .

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود: "امام صادق علیه السلام درست فرموده، و مطلب آن گونه که ابن بکیر پنداشته است نیست؛ منظور از سکون آسمان این است که ساکن از ندا باشد ندای مخصوصی که قبل از قیام حضرت مهدی (عج) از آسمان بلند

۱. محمد بن عبدالله بن الحسن، نوه امام حسن مجتبی علیه السلام است در زمان منصور عباسی قیام کرد و گروه زیادی با او بیعت کردند، بر مدینه و مکه و یمن استیلا یافت؛ ولی منصور لشکری عظیم به جنگ او فرستاد و بر او پیروز شد و او را به شهادت رساند، و محمد بن عبدالله به نفس زکیه معروف است؛ شهادت او در ماه رمضان سنه ۱۴۵ واقع شد (تتمّة المنتهی، صفحه ۱۳۵ به بعد).

می‌شود - و منظور از سکون زمین، همان زلزله و فرو رفتن در زمین است که برای لشکر - سفیانی در آستانه ظهور مهدی (عج) - واقع می‌شود.^(۱)

از این حدیث نیز استفاده می‌شود که قیامی قبل از قیام مهدی نباید واقع شود.

۳- در حدیث دیگری از سدید - یکی از یاران امام صادق علیه السلام - می‌خوانیم که « حضرت به او فرمود: "أَلْزِمُ بَيْتَكَ وَكُنْ حَلَسًا مِنْ أَخْلَاسِهِ، وَاسْكُنْ مَا سَكَنَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ فَإِذَا بَلَغَكَ أَنَّ السُّفْيَانِي قَدْ خَرَجَ فَارْخُلْ إِلَيْنَا وَلَوْ عَلَى رِجْلِكَ"؛ "در خانه ات باش، و همچون فرشی از فرش های آن باش! و مادام که شب و روز ساکن است، ساکن باش؛ ولی هنگامی که خبر به تو رسد که سفیانی خروج کرده است به سوی ما بیا هر چند با پای پیاده باشد." ^(۲)

سفیانی یکی از گردنکشان و حگام ظالمی است که قبل از قیام حضرت مهدی (عج) قیام می‌کند و لشکریایی به مناطق مختلف می‌فرستد؛ از جمله لشکری به سوی مدینه گسیل می‌دارد که در صحرایی نزدیک مدینه، زلزله‌ای رخ می‌دهد و شکافی در زمین ظاهر می‌شود و آنها را فرو می‌برد!

روایات متعدّد دیگری نیز به همین مضمون وارد شده که تا نشانه‌های ظهور حضرت مهدی (عج) آشکار نشود، قیام نکنید؛ مانند روایت عمر بن حنظله از امام

۱. وسائل الشیعه، جلد ۱۱.

۲. همان مدرک، صفحه ۳۶.

صادق علیه السلام و روایت معلی بن خنیس از آن حضرت، و روایت جابر از امام باقر علیه السلام و روایات دیگر.^(۱)

نقد و بررسی

در مورد این روایات، توجّه شما را به چند نکته ضروری جلب می‌کنیم:

۱- ما دارای یک سلسله اصول مسلم در شریعت اسلامی هستیم که تخطی از آنها جایز نیست از جمله «امر به معروف و نهی از منکر» از امور مسلمی است که هیچ‌گونه تردیدی در آن روا نیست؛ آیات و روایات فراوان با تأکید بسیار، روی این دو اصل مسلم تکیه کرده است.

حال اگر در محیطی قرار بگیریم که احکام الهی پایمال شده، منکرات آشکار گشته، و معروف‌ها به فراموشی سپرده شده، و ظلم و فساد همه جا را فرا گرفته است، و ما قادر هستیم که با یک قیام مؤثر نظام حکومت فساد را بر هم زنیم و در مقیاس وسیعی منکرات را از میان ببریم و معروف را جانشین آن سازیم؛ آیا در چنین فرضی هیچ‌کس می‌تواند مدّعی شود که این کار حرام است؟ و باید نشست و تماشاچی صحنه‌های فساد و پایمال شدن احکام اسلام و خروج جوانان مسلمان از دین و آیین بود؟!

ممکن است بهانه جویان بگویند چنین چیزی واقع نشده، ما می‌گوییم فرض کنید چنین امری رخ داد، این فرض، که محال عقلی نیست، آیا باز هم در این فرض می‌گویید باید دست از هر اقدامی برداشت و تسلیم فراگیری فساد و ظلم و نابودی احکام اسلامی بود؟!

گمان نمی‌کنیم هیچ عالم و محققى چنین چیزی بر زبان جاری کند! از شواهد این سخن اینکه در حالات محمد بن عبدالله از دودمان امام مجتبی علیه السلام که - معروف به نفس زکیه است - می‌خوانیم: «هنگامی که گروهی از افراد سرشناس به عنوان حضرت مهدی با او بیعت کردند، و جریان به امام صادق علیه السلام رسید و حتی از حضرتش خواستند با او بیعت کند! امام فرمود: "که این کار را نکنید، زیرا هنوز موقع آن نرسیده است - و ظهور مهدی در آینده خواهد بود - اگر تو (یعنی عبدالله پدر محمد) فرزندی را مهدی موعود می‌دانی، او مهدی نیست، و اکنون وقت آن فرا نرسیده است، و اگر می‌خواهی او را وادار کنی که برای خدا خروج کند و امر به معروف و نهی از منکر نماید، به خدا سوگند ما او را تنها نمی‌گذاریم، و با او بیعت خواهیم کرد!"

عبدالله عصبانی شد و جواب نامناسبی داد.»^(۱)

کوتاه سخن اینکه به فرض که روایات فوق تصریح کند که قبل از قیام مهدی هر

۱. ارشاد مفید با تلخیص، جلد ۲، صفحه ۱۸۵، باب ۱۳ در حالات امام صادق علیه السلام.

گونه قیامی مایه گمراهی است، ما هرگز به خاطر خبر واحد یا چند خبر که در حکم خبر واحد است نمی‌توانیم اصول مسلمة اسلام را که در قرآن و کلمات معصومین علیهم‌السلام است، کنار بگذاریم؛ بنابر این هر وقت مقدمات تشکیل حکومت اسلامی و بر چیدن بساط ظلم و فساد و جنایت و بیدادگری فراهم گردد نباید در اقدام بر آن تردیدی به خود راه داد؛ و ادله امر به معروف و نهی از منکر و اجرای حدود و اقامه عدل و داد را به عذر اینکه در چند خبر مشکوک این کار نهی شده است زیر پا نهاد!

۲- در برابر این روایات، روایات دیگری داریم که نشان می‌دهد ائمه هدی علیهم‌السلام بعضی از قیام‌هایی را که در عصر و زمان آنها روی داد ستودند، هر چند این قیام‌ها به نتیجه نهایی نرسید، چگونه ممکن است این قیام‌ها ممنوع باشد و باز آن را بستانند؟!

از جمله در روایات اسلامی از قیام زید بن علی به عنوان یک قیام مقدس یاد شده است؛ مرحوم شهید در قواعد دربحث امر به معروف و نهی از منکر می‌گوید: «خروجش به اذن امام علیه‌السلام بود» و شیخ مفید در ارشاد می‌گوید: «زید بعد از امام باقر علیه‌السلام برترین فرزندان امام سجّاد علیه‌السلام و عالم و عابد و پارسا و سخی و شجاع بود، با شمشیر قیام کرد تا امر به معروف و نهی از منکر کند و خونخواهی شهدای کربلا

نماید». (۱)

مرحوم علامه مامقانی روایات زیادی در فضیلت و مدح زید بن علی نقل می‌کند و پاره‌ای از روایات را که در مذمت او وارد شده است، در برابر روایات مدح، ناچیز و قابل توجیه می‌شمرد. (۲)

مرحوم علامه مجلسی بعد از آنکه اختلاف اخبار را درباره زید و قیام او ذکر می‌کند می‌فرماید: «اخباری که دلالت بر جلالت مقام او و مدح و ستایش او دارد و اینکه او مدعی غیر حق نبود، بیشتر است و اکثر اصحاب به عظمت مقام زید اعتراف دارند». (۳)

اگر قیام‌های قبل از حضرت مهدی (عج) قیام گمراهان و مشرکان باشد؛ چگونه می‌توان قیام زید بن علی را تعریف و تمجید کرد؟!

نمونه دیگر روایاتی است که در مدح حسین بن علی شهید فخ آمده است:

او که از نوه‌های امام حسن مجتبی علیه السلام بود در ایام خلیفه عباسی موسی الهادی در سنه ۱۶۹ قیام کرد، به عنوان حج آن سال از مدینه به سوی مکه حرکت کرد، هنگامی که به سرزمین فخ در نزدیکی مکه رسیدند، جنگ شدیدی میان او و یارانش از یکسو، و عمّال و لشکریان خلیفه عباسی از سوی دیگر واقع شد، در این

۱. تنقیح المقال، رجال مامقانی، حالات زید.

۲. همان مصدر، حالت زید.

۳. بحار، جلد ۴، صفحه ۲۰۵.

جنگ عظیم حسین بن علی با گروهی از کسانی که با او بودند شهید شدند؛ او همان کسی است که دِعبِل خزاعی در اشعار معروف «مدارس آیات» از او به عنوان شهید بزرگی از شهدای اهل بیت علیهم السلام یاد کرده است و امام علی بن موسی الرضا علیه السلام بر او خرده نگرفت که آنجا می فرماید:

قُبُورِ بَكْرٍ فَاِنْ وَ أُخْرَى بِطَيِّبَةٍ وَ أُخْرَى بِفَخٍّ نَالَهَا صَلَوَاتِي

و در حدیثی از امام نهم امام جواد علیه السلام می خوانیم: «پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از سرزمین فَخّ عبور می کرد پیاده شد و نماز خواند، هنگامی که به رکعت دوم رسید در حال نمازگریه کرد، آن چنان گریه ای که مردم به خاطر گریه او به گریه افتادند، هنگامی که سلام نماز را داد از علت گریه آن حضرت پرسیدند، فرمود: "جبرئیل بر من نازل شد و به من گفت: "ای محمد! إِنَّ رَجُلًا مِنْ وَلَدِكَ يُقْتَلُ فِي هَذَا الْمَكَانِ، أَجْرُ الشَّهِيدِ مَعَهُ، أَجْرُ شَهِيدَيْنِ"»:

"مردی از فرزندان تو در این سرزمین کشته می شود، پاداش کسی که با او شهید شود پاداش دو شهید است". (۱)

حتی در حدیثی از امام جواد علیه السلام نقل شده که فرمود: «لَمْ يَكُنْ لَنَا بَعْدَ الطَّفِّ مَضَرَعٌ أَعْظَمُ مِنْ فَخٍّ»: «بعد از ماجرای کربلا قتلگاهی برای ما مهم تر از قتلگاه فَخّ نبود». (۲)

۱. تنقیح المقال، جلد ۱، صفحه ۳۳۷، حالات حسین بن علی شهید فخ و بحار الانوار، جلد ۴۸، صفحه ۱۶۵.

۲. همان مدرک.

و در روایتی از خود حسین بن علی (شهید فحّ) نقل شده که می‌گفت: «ما خَرَجْنَا حَتَّى شَاوَرْنَا مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ فَأَمَرَنَا بِالْخُرُوجِ»: «ما قیام نکردیم مگر اینکه با حضرت موسی بن جعفر علیه السلام مشورت نمودیم و او به ما دستور قیام داد». ^(۱)

مرحوم علامه مامقانی در پایان شرح حال او می‌گوید: «از آنچه که گفتیم روشن شد که او از ثقات است؛ زیرا امام موسی بن جعفر علیه السلام در خبری به این معنی گواهی داده» و در حدیث آمده: «افرادی که با او شهید شدند پاداش دو شهید دارند» و پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان خود بر او گریه کرد، و امام صادق علیه السلام فرمود: «روح او پیش از جسدش به بهشت وارد شد»!

شرح بیشتر در این باره را در همان کتاب تنقیح المقال - جلد اول، صفحه ۳۳۷ و بحار الانوار، جلد ۴۸ صفحه ۱۶۰ به بعد) بخوانید - .

هـ

از همه اینها گذشته در روایاتی آمده است که قبل از قیام مهدی (عج) اقوامی قیام می‌کنند، و زمینه را برای قیام مهدی (عج) آماده می‌سازند، و از آنها در روایات به نیکی یاد شده است، اگر قیام‌های قبل از حضرت مهدی (عج) باطل و دعوت به طاغوت بود، این روایات مفهوم صحیحی نداشت؛ در اینجا به دو روایت از طرق

شیعه و اهل سنت قناعت می‌کنیم؛ در حالی که تعداد این روایات زیاد است.

در حدیثی از امام ابوالحسن الاول، امام کاظم علیه السلام، می‌خوانیم که «فرمود: "رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ قَوْمٍ يَدْعُوا النَّاسَ إِلَى الْحَقِّ يَجْتَمِعُ مَعَهُ قَوْمٌ كَزُبْرِ الْحَدِيدِ لَا تَزِلُّهُمْ الرِّيحُ الْعَوَاصِفُ وَلَا يَمْلُونَ مِنَ الْحَرْبِ وَلَا يَجُبُّونَ وَ عَلَى اللَّهِ يَتَوَكَّلُونَ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ":

"مردی از اهل قَم قیام می‌کند و مردم را دعوت به حق می‌نماید جمعیتی گرد او را می‌گیرند که مانند پاره‌های آهن (سخت و محکم) هستند، طوفان‌های سخت آنها را تکان نمی‌دهد، و از جنگ خسته نمی‌شوند و ترس به خود راه نمی‌دهند و بر خدا توکل می‌کنند و عاقبت برای پرهیزکاران است!"^(۱)

در بعضی از روایاتی که به این گونه قیام‌ها اشاره می‌کند، تصریح شده که: آنها زمینه ساز قیام حضرت مهدی (عج) هستند، و به هر حال نشان می‌دهد که قیام‌های مشروعی قبل از قیام مهدی (عج) صورت می‌گیرد، قیام‌هایی که خونین، و برای دعوت به سوی حق، و توأم با پیروزی است.

در حدیثی در سنن ابن ماجه، از منابع معروف اهل سنت، می‌خوانیم:

«گروهی از جوانان بنی هاشم خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله

آنها را دید، چشمانش پر از اشک شد و رنگ مبارکش دگرگون گشت، سؤال شد چرا در صورت مبارك شما آثار ناراحتی می‌بینیم؟ فرمود:

۱. سفينة البحار، واژه قم.

”إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ إِبْرَاهِيمَ أَحْتَارُ اللَّهُ لَنَا الْآخِرَةَ عَلَى الدُّنْيَا، إِنَّ أَهْلَ بَيْتِي سَيَلْقَوْنَ بَعْدِي بَلَاءً وَ تَشْرِيداً وَ تَطْرِيداً حَتَّى يَأْتِيَ قَوْمٌ مِنْ قَبْلِ الْمَشْرِقِ مَعَهُمْ رَايَاتٌ سُوءٌ فَيَسْأَلُونَ الْخَيْرَ فَلَا يُعْطَوْنَ فَيَقَاتِلُونَ وَ يُنْصَرُونَ فَيُعْطُونَ مَا سَأَلُوا فَلَا يَقْبَلُونَهُ حَتَّى يَدْفَعُوها إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَيَمْلَأُهَا قِسْطاً كَمَا مَلَأُهَا جَوْراً فَمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَلْيَأْتِيهِمْ وَلَوْ حَبِوْاً عَلَى الثَّلْجِ“:

”ما خاندانی هستیم که خداوند آخرت را برای ما بر دنیا برگزیده و خاندان من بعد از من با حوادث سخت و تبعید و کنار زدن آنها - از مقام هایشان- روبرو می شوند تا اینکه گروهی از مشرق می آیند که با آنها پرچم های سیاه است، مطالبه نیکی می کنند - و خواهان حق و عدالت می شوند - اما به آنها نمی دهند؛ پس پیکار می کنند و یاری می شوند، و پیروز می گردند، و آنچه را می خواهند به آنها می دهند؛ ولی آنها پذیرا نمی شوند تا آن را به کسی از اهل بیت من بسپارند؛ پس زمین را از عدالت پر می کند آنگونه که از ظلم پر شده است، هر کدام از شما آن زمان را درک کند باید به آنها بپیوندد؛ هر چند روی برفها با سینه راه برود“! (۱)

از ذیل روایت به خوبی استفاده می شود که این قیام در آستانه قیام مهدی (عج) و قبل از آن واقع می شود و زمینه ساز قیام آن حضرت خواهد بود و قیامی مشروع است.

از مجموع آنچه در این فصل گفته شد به خوبی استفاده می‌شود که قبل از قیام مهدی (عج) قیام های دیگری صورت می‌گیرد که جنبه الهی دارد؛ بعضی به نتیجه می‌رسد و بعضی به شکست منتهی می‌شود، و چنان نیست که هر پرچمی که قبل از حضرت مهدی (عج) برافراشته شود پرچم طاغوت باشد؛ هر چند با اجازه اهل بیت علیهم‌السلام یا در مسیر اهداف آنها قرار گیرد. (دقت کنید)

۳- آخرین سخن اینکه روایاتی که می‌گوید: «هر قیامی قبل از قیام مهدی (عج) صورت گیرد قیامی شرك آلود و در مسیر طاغوت است باید آن چنان تفسیر شود که هم با مسلمات فقهی و احکام امر به معروف و نهی از منکر مبارزه با فساد سازگار باشد، و هم با قیام های متعددی که در زمان معصومین واقع شده و بر آن صحه نهادند هماهنگ گردد؛ و برای تفسیر این روایات چند راه در پیش داریم:

۱- منظور از آن قیام هایی است که بدون اذن و اجازه معصومین یا حکام شرع و نایبان عام امام در عصر غیبت صورت بگیرد.

۲- منظور قیام هایی است که به قصد دعوت به خویش و نه دعوت به سوی اهداف آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم انجام گیرد که در روایات مکرر به آن اشاره شده است.

۳- منظور قیام هایی است که در مقاطع خاصی صورت می گیرد که هیچگونه آمادگی برای این گونه قیام ها نیست، و ائمه هدی علیهم السلام برای پیشگیری از این قیام های زودرس و ناپخته آن جمله ها را فرمودند و از آن نهی کردند.

در اینجا بار دیگر بازگشت به قرآن مجید می کنیم و دعوت های عمومی قرآن را می نگریم که امت اسلامی را دعوت به قیام بر ضد ظالمان و حمایت از مظلومان و اقامه قسط و عدل می کند.

در آیه ۷۵ سوره «نساء» می خوانیم: «وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا»: «چرا در راه خدا، و (برای رهایی) در راه مردان و زنان و کودکانی که (به دست ستمگران) تضعیف شده اند، پیکار نمی کنید؟! همان افراد (ستمیده ای) که می گویند: "پروردگارا! ما را از این شهر (مکه) که اهلش ستمگراند، بیرون ببر؛ (ورهایی ببخش)؛ و از طرف خود، برای ما سرپرستی قرار ده؛ و از جانب خود، یار و یابری برای ما مقرر فرما". روشن است که این آیه و همچنین آیات مشابه که در زمینه اقامه قسط و عدل یا دفاع از مظلومان و مبارزه با ظالمان سخن می گوید انحصار به زمان و مکان خاصی ندارد، و یکی از اصول زیر بنایی اسلام است، و هر جا مقدمات و زمینه های این هدف مقدس

فراهم گردد باید بدون فوت وقت به آن اقدام نمود.

پایه‌های حکومت اسلامی

مقدمه

می‌دانیم هر «حکومتی» نیاز به سه رکن اساسی دارد و بدون آن قادر به ادامهٔ حیات نیست:

۱- رکن تقنین (قانون گذاری)

۲- رکن اجرایی

۳- رکن قضایی

نخست باید قوانینی داشته باشد که مشکلات جامعه را حل کند، و روابط مردم با یکدیگر در پرتو آن روشن گردد، و چراخ های اجتماع را در مسیر ترقی و تکامل به گردش درآورد. بگذریم از اینکه مبدأ این قانون گذاری چیست؟ که گاه وحی الهی است، و زمانی ارادهٔ یک فرد بر اطرافیان او، و زمان دیگری مجالس قانون گذاری که بعداً از آن سخن خواهیم گفت.

حتی جوامعی که بر اساس قوانین الهی اداره می‌شوند و قوانین آنها صرفاً از مبدأ وحی سرچشمه می‌گیرد نیز احتیاج به «قوه مقننه» دارند، تا قوانین کلی الهی را بر نیازهای روزمره آنها تطبیق کند، و در مسائل جزئی و نیازهای هر زمان که با گذشت زمان‌ها در تغییر و تبدیل است بر مسائل مورد ابتلاء تطبیق دهد، و به اصطلاح «ردّ فروع بر اصول» کند، و یا به تعبیر دیگر «کارشناسی موضوعی» نماید.

بعد از روشن شدن متون قوانین و قرار گرفتن آنها در آستانه عمل، باید اجرای آن به دست گروهی سپرده شود که آن را در سطح جامعه پیاده کنند، اگر نیاز به آیین‌نامه‌های اجرائی دارد آیین‌نامه‌ها را بنویسند، و اگر ندارد بلافاصله وارد مرحله اجرا شوند، و این همان چیزی است که در دنیای امروز «قوه مجریه» یا «دولت» نامیده می‌شود، دولت‌ها نیز رئیسی دارند؛ که گاه از آن به عنوان رئیس جمهوری، و گاه نخست وزیر، و گاه صدراعظم، تعبیر می‌کنند آنها نیز به نوبه خود وزراء و مدیر کل‌ها و مدیران مراحل پایین تر و رؤسای بخش‌ها دارند که وظایف اجرائی را در میان آنها تقسیم کرده و به وسیله آنها برنامه‌های خود را پیاده می‌کنند.

در این میان ممکن است درگیری‌هایی در میان مردم، یا در میان بخش‌های حکومت و یا حکومت و مردم، درجهات مختلف مسائل حقوقی واقع شود، قوه‌ای که عهده‌دار تشخیص ظالم از مظلوم و صاحب حق از مدعی فاقد حق می‌باشد، «قوه

قضائیه» نامیده می‌شود و شک نیست که بعد از صدور حکم از ناحیه این قوه، باز برای اجرای آن نیاز به قوه مجریه است که باید این احکام را دقیقاً پیاده کند.

در این میان بخش‌های دیگری نیز در نظام جامعه وجود دارد که گاه تصور می‌شود ارکان مستقلی را تشکیل می‌دهند، و ممکن است از آن به رکن چهارم و پنجم و مانند آن یاد شود، مانند اطلاعات و استخبارات و همچنین آموزش و پرورش به تعلیم و تربیت و همچنین رسانه‌های گروهی و نیروهای نظامی و انتظامی. ولی روشن است که این امور بخشی از قوه مجریه و به منزله ابزاری در دست اوست که برای پیاده کردن قوانین از طرق بهتر و مؤثرتر از آنها استفاده می‌کند.

مراکز اطلاعاتی از توطئه‌های پنهانی پرده بر می‌دارند، و حوادثی را که در گوشه و کنار واقع می‌شود، در اختیار مسئولین اجرائی می‌گذارند تا آنها بتوانند توطئه‌ها را در هم بشکنند، و نیک و بد جامعه را دریابند، و به موقع در برابر آن موضع‌گیری مناسب کنند؛ همچنین مراکز آموزشی و رسانه‌های گروهی به آنها کمک می‌کنند تا به اهداف خود از طرق فرهنگی نزدیک شوند؛ زیرا بهترین طریق اجرای قانون همان، طریق فرهنگی است که جامعه را به صورت خودکار وادار به اجرای قوانین می‌کند و مصداق «لَيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» «تا مردم قیام به عدالت کنند»^(۱) می‌گردد و همچنین است، مراکز دیگری که در بالا ذکر شد.

با این اشاره به قرآن مجید باز می‌گردیم و هر یک از این ارکان سه‌گانه را در آیات قرآن جستجو و پی‌گیری می‌کنیم.

نظام قانون گذاری در اسلام

اشاره

از دیدگاه قرآن و احادیث معصومین علیهم السلام و علمای اسلام، قانون گذاری در اصل از آن خداست و در واقع مسأله تقنین (قانون گذاری) یکی از شئون توحید افعالی است؛ همان گونه که خداوند حاکم علی الاطلاق بر تمام جهان هستی و جهان انسانیت است حاکم بر نظام تشریع نیز می باشد. (دقت کنید)

این مسأله علاوه بر اینکه در آیات و روایات اسلامی با صراحت آمده منطبق بر دلیل عقل نیز هست؛ زیرا قانون گذار واقعی کسی است که واجد صفات زیر باشد:

۱- انسان و تمام ویژگی های او را از نظر جسم و جان بشناسد، به گونه ای که انسان شناس کامل باشد؛ و از تمام اسرار وجود او، عواطف، امیال، غرایز، شهوات، هوس ها، و مسائل فطری او با خبر باشد و نیز از تمام استعدادها و شایستگی هایی که در فرد و جامعه نهفته و کمالاتی که در بالامکان برای او میسر است مطلع باشد؛ و

خلاصه هیچ چیز در ساختار وجود انسان بر او مخفی نماند.

۲- از تمام آثار اشیای جهان و خواص و ویژگی های آنها از نظر هماهنگی با وجود انسان و ناهماهنگی با خبر باشد؛ و دقیقاً مصالح و مفاسد تمام اعمال و کارهای فردی و اجتماعی و پیامدهای آنها را بداند.

۳- از تمام حوادثی که در آینده دور یا نزدیک ممکن است رخ دهد؛ و به شکلی در سرنوشت انسان مؤثر است، آگاه باشد.

۴- قانون گذار واقعی کسی است که از هر لغزش و گناه و خطا و اشتباهی برکنار باشد؛ و در عین دلسوزی و مهربانی، قوی الاراده و با شهامت باشد و از هیچ قدرتی در اجتماع نترسد.

۵- هیچ گونه منفعتی در اجتماع بشریت نداشته باشد؛ مبدا محور افکار او هنگام تنظیم قوانین - آگاهانه یا نا آگاهانه - متوجه جهتی که حافظ منافع شخص او است گردد، و مصالح جامعه را فدای منافع خودش کند.

آیا چنین صفاتی جز در خداوند وجود دارد؟ آیا کسی را پیدا می کنید که بگوید: «من انسان را با تمام ویژگیهایش شناختم؟» در حالی که بزرگترین دانشمندان در پاسخ این سؤال، اظهار عجز و ناتوانی می کنند، بلکه انسان را رسماً موجودی ناشناخته معرفی کرده و حتی این عنوان را برای کتاب های خود انتخاب کرده اند.

آیا کسی پیدا می‌شود که از گذشته و آینده و روابط دقیق آن با زمان حال با خبر باشد؟

آیا کسی پیدا می‌شود که اسرار و آثار همه موجودات را بداند و بالاخره از هر گونه لغزش و گناه و خطا در امان باشد؟

مسلماً هیچ کس جز خدا و فرستادگان او دارای چنین صفاتی نیستند.

از این اشاره کوتاه، به خوبی نتیجه می‌گیریم که قانون‌گذار واقعی خداست که انسان را آفریده و از تمام اسرار وجود او با خبر است، و اسرار همه موجودات را می‌داند و از حوادث آینده و گذشته و روابط آنها با حوادث امروز به خوبی آگاه است. هیچ گونه خطا و اشتباه در ذات پاك او راه ندارد و از کسی نمی‌ترسد، کمبودی ندارد که بخواهد آن را از طریق قوانین موضوعه بر طرف سازد، بلکه در تشریعات خود تنها نفع انسان‌ها را ملحوظ می‌دارد.

افزون بر همه اینها سراسر جهان قلمرو حکومت و حاکمیت اوست و معنی ندارد در چنین قلمروی کسی جز او امر و نهی کند، بلکه پذیرفتن امر و نهی دیگران و به رسمیت شناختن قانونی، غیر قانون او شرك و نوعی گمراهی است.

با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم و آیات را که قانون‌گذاری را ویژه خداوند می‌شمرد مورد توجه قرار می‌دهیم.

- ۱- ﴿مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا﴾^(۱)
- ۲- ﴿وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ﴾^(۲)
- ۳- ﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾^(۳)
- ۴- ﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾^(۴)
- ۵- ﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾^(۵)
- ۶- ﴿وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاتَّخِذْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ﴾^(۶)
- ۷- ﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَنْعُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنْ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾^(۷)
- ۸- ﴿إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكَمْ بَيْنَهُمْ أَنْ يُقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^(۸)
- ۹- ﴿وَ أَنْ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾^(۹)

۱. سوره كهف، آیه ۲۶.

۲. سوره شوری، آیه ۱۰.

۳. سوره مائده، آیه ۴۴.

۴. سوره مائده، آیه ۴۵.

۵. سوره مائده، آیه ۴۷.

۶. سوره مائده، آیه ۴۹.

۷. سوره مائده، آیه ۵۰.

۸. سوره نور، آیه ۵۱.

۹. سوره انعام، آیه ۱۵۳.

۱۰- ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ

دیناً﴾^(۱)

ترجمه:

۱- «... آنها هیچ ولی و سرپرستی جز او ندارند، و او هیچ کس را در حکم خود

شرکت نمی دهد!»

۲- «در هر چیز اختلاف کنید، داوری آن با خدا است.»

۳- «... و آنها که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی کنند کافرانند.»

۴- «... و هر کس به احکامی که خدا نازل کرده حکم نکند، ستمگر است.»

۵- «... و کسانی که بر طبق آنچه خدا نازل کرده حکم نمی کنند، فاسق اند.»

۶- «و در میان آنها (اهل کتاب)، طبق آنچه خداوند نازل کرده، داوری کن؛ و از

هوسهای آنان پیروی مکن؛ و از آنها بر حذر باش، مبدا تو را از بعض احکامی که

خدا بر تو نازل کرده، منحرف سازند.»

۷- «آیا آنها حکم جاهلیت را (از تو) می خواهند؟! و چه کسی بهتر از خدا، برای

قومی که اهل یقین هستند، حکم می کند؟!»

۸- «هنگامی که (مؤمنان) به سوی خدا و رسولش دعوت شوند تا میان آنان

داوری کند، سخنشان تنها این است که می‌گویند: "شنیدم و اطاعت کردیم" و اینها رستگاران (واقعی) هستند».

- ۹- «این راه مستقیم من است؛ از آن پیروی کنید؛ و از راه‌های پراکنده (و انحرافی) پیروی نکنید، که شما را از طریق حق، دور می‌سازد؛ این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می‌کند، شاید پرهیزگاری پیشه کنید».
- ۱۰- «... امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم».

تفسیر آیات

در هفت آیه نخست از این آیات سخن در این است که «حکم» تنها حکم الهی است و همه باید از «حکم» او پیروی کنند.

درست است که «حکم» در اصل به معنی «منع» است ^(۱) ولی از آنجا که امر و نهی و فرمان سبب منع از کار خلاف می‌شود، به آن حکم گفته شده، و به علوم و دانشها از این جهت حکمت گفته‌اند که مانع از اعمال جاهلانه و نابردانه است.

این نکته نیز قابل توجه است که واژه «حکم» در قرآن مجید، گاه به معنی داوری آمده، و گاه به معنی امر و نهی و فرمان، آنجا که به معنی داوری است نیز نوعی امر و

۱. به مصابیح اللغه ومصباح اللغه و مفردات راغب مراجعه شود.

نهی و فرمان است که از سوی قاضی صادر می‌شود.

با توجه به آنچه گفته شد به آیات باز می‌گردیم آیه نخست، حاکمیت و حکومت و امر و نهی و همچنین ولایت را، مخصوص خدا شمرده است و می‌فرماید: «آنها هیچ ولی و سرپرستی جز او ندارند و هیچ کس را در حکم خود شریک نکرده است» ﴿مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا﴾.^(۱)

در واقع صدر و ذیل آیه به منزله علت و معلول است؛ زیرا هنگامی که ولایت مخصوص خدا باشد طبیعی است که حکم و فرمان و قانون نیز منحصر به او باشد، نا گفته پیداست، که «حکم» در اینجا هم امر و نهی را شامل می‌شود و هم قضاوت و هم حکومت را؛ چرا که همه اینها از شاخه‌های ولایت است، و چون ولایت منحصر به او است؛ پس حکم هم از آن او است؛ بلکه بعضی معتقدند حاکمیت تکوینی خداوند بر عالم آفرینش را نیز شامل می‌شود؛ چرا که ولایت او در عالم تشریع و تکوین هر دو ثابت است؛ پس حاکمیت او نیز عمومیت دارد.

ف

در آیه دوم سخن از داوری خدا است و می‌فرماید: «در هر چیز اختلاف کنید،

داوریش با خداست» ﴿وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ﴾. (۱)

و در ذیل آیه می‌فرماید: «این است خداوند پروردگار من، تنها بر او توکل کردم و

تنها به سوی او باز می‌گردم» ﴿ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾.

چون همه چیز (مخصوصاً حکم و داوری) به دست اوست، تنها باید بر او توکل کرد و به سوی او بازگشت نمود.

از آنجا که داوری و قضاوت از حکم و قانون جدا نیست و به اصطلاح بسیاری از موارد نزاع از قبیل شبیه حکمیه است، نه شبهه موضوعیه - معلوم می‌شود که حکم و فرمان و قانون نیز فقط به دست اوست.

هــ

آیه سوّم ، چهارم و پنجم، از کسانی سخن می‌گوید که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، و برای آن اهمیتی قائل نیستند، یا به تعبیر دیگر به سراغ احکامی غیر از احکام خدا می‌روند، در یک آیه آنها را کافر و در آیه دیگر ظالم و در آیه سوّم فاسق شمرده است: ﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ... فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ... فَأُولَئِكَ الْفَاسِقُونَ﴾. (۲)

۱. سوره شوری، آیه ۱۰.

۲. سوره مائده، آیات ۴۴ و ۴۷.

آنها کافرانند به این دلیل که یکی از شاخه‌های توحید افعالی یعنی توحید حاکمیت الله را به فراموشی سپرده‌اند، این شاخه از توحید می‌گوید: «غیر او نه حق حکم و فرمان دارد و نه حق حکومت، و نه داوری، و مسلماً هر کس از این اصل منحرف شود، به نوعی از شرک گرفتار شده است».

آنها ظالم هستند به دلیل اینکه به خود و دیگران ستم می‌کنند و احکامی که مایهٔ سعادت آنها و سبب پیشرفت جامعه است، کنار زده و به احکام کم ارزش یا بی‌ارزشی که فقط مصالح محدودی را در نظر گرفته روی می‌آورند.

آنها فاسق هستند به خاطر اینکه از مرز بندگی و عبودیت خارج شده‌اند؛ زیرا می‌دانیم معنی فسق خارج شدن از وظیفه و فرمان است.

این سه تعبیر مختلف (کافر و ظالم و فاسق) در این سه آیه بسیار حساب شده است و ممکن است اشاره به سه بعد قانون الهی باشد زیرا «قانون» از یک سو به قانون گذار (خداوند) منتهی می‌شود که مخالفتش کفر است؛ و از سوی دیگر به بندگان خدا منتهی می‌شود که مخالفتش ظلم است؛ و از سوی سوم، به شخص حاکم و قاضی منتهی می‌شود که حکمش (در آنجا که بر خلاف حکم خدا است) فسق است.

ششمین آیه به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد که در میان آنها به آنچه خداوند نازل

کرده است حکم کند و از هوی و هوس آنها پیروی نکند و بر حذر باشد که او را از پاره‌ای از احکامی که خداوند بر او نازل کرده است، نفرینند و منحرف نسازند ﴿وَ اَنْ اَحْكُمَ بَيْنَهُمْ بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ وَ لَا تَتَّبِعْ اَهْوَاءَهُمْ وَ اَحْذَرُهُمْ اَنْ يَفْتِنُوْكَ عَنْ بَعْضِ مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ اِلَيْكَ﴾.^(۱)

مقابله میان «حکم به ما انزل الله» و «پیروی از هوی و هوس»، نشان می‌دهد که آن کس که از حکم خدا روی برتابد، در درّه هولناک هوی و هوس سقوط می‌کند، و تصریح به اینکه بر حذر باشد و از اینکه تو را فریب دهند تأکیدی است مجدد بر پیروی از احکام الهی و ایستادگی در برابر وسوسه‌ها و به رسمیت نشناختن غیر آن. بدون شک پیامبر ﷺ به خاطر مقام عصمت هرگز فریب آنان را نمی‌خورد ولی تعبیر فوق درسی است برای سایر مردم که متوجه نیرنگ‌های دشمنان برای منحرف ساختن مؤمنان از احکام الهی بوده باشند.

با توجه به شأن نزولی که مفسران برای این آیه ذکر کرده‌اند آیه فوق در مورد قضاوت و داوری در اختلافات و منازعات است، و کلمه «بینهم» (در میان آنها) نیز حکایت از این معنی می‌کند، ولی مسلم است که داوری باید مستند به حکم و قانونی باشد، و مفهوم آیه این است که مستند داوری فقط باید «ما انزل الله» یعنی احکامی که خدا نازل کرده است باشد.

آیه بعد که در قرآن درست بعد از آیه فوق قرار گرفته، می‌فرماید: «آیا آنها حکم جاهلیت را (از تو) می‌خواهند؟ چه کسی برای آنها که یقین (به مبدأ و معاد و نبوت تو) دارند بهتر از خدا حکم می‌کند؟! ﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَنْعُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾»^(۱).

در اینجا احکام غیر الهی را احکام جاهلیت شمرده است! احکامی که از جهل و نادانی، و گاه از هوی و هوس های ناشی از جهل سرچشمه می‌گیرد، و اگر درست بیندیشیم این معنی اختصاص به عصر پیامبر ﷺ و قیام او در زمان جاهلیت عرب ندارد، بلکه هر حکم غیر الهی - چنانکه قبلاً هم اشاره شد - نمی‌تواند آمیخته به جهل نباشد؛ زیرا به یقین علم انسان محدود است؛ نه شناخت کاملی از تمام ویژگی ها و زوایای وجود خویش دارد، و نه آگاهی کامل نسبت به اسرار موجودات و حوادث گذشته و حال و آینده که در مصالح و مفاسد احکام اثر می‌گذارد؛ به علاوه چون هر کس در اجتماع دارای منافع و تمایلاتی است طبعاً نمی‌تواند به هنگام قانون گذاری خود را به کلی از آنها برکنار سازد، تنها خداست که از همه چیز آگاه و از همه کس بی نیاز است.

برسویی در تفسیر روح البیان، در بیان معنی جاهلیت می‌گوید: «آن هر چیزی است که متکی به وحی و کتاب آسمانی نباشد!»^(۱)

در تفسیر فی ضلال می‌خوانیم: «جاهلیت اشاره به زمان خاصی نیست بلکه شرایط و اوضاع ویژه‌ای است که دیروز بوده و امروز و فردا نیز می‌تواند باشد، جاهلیت آن گونه که قرآن توصیف می‌کند حکم بشر برای بشر است، چرا که پیروی از عبودیت و بندگی بشر نسبت به بشر، و خارج شدن از عبودیت الله است.»^(۲)

در تفسیر مجمع البیان از بعضی از مفسران پیشین نقل شده: تعبیر به جاهلیت اشاره به کارهای یهود در آن عصر است که هر گاه ضعیفان جامعه کاری انجام می‌دادند، احکام و قوانین تورات را درباره‌ او اجرا می‌کردند، ولی هر گاه زورمندان و اشراف مرتکب گناهی می‌شدند آنها را مؤاخذه نمی‌کردند، و نیز از بعضی نقل می‌کند که «جاهلیت» هم بت پرستان را شامل می‌شود و هم اهل کتاب را.^(۳)

این گونه تبعیض‌ها که در عصر و زمان ما نیز به شدت جریان دارد و قوانین هم در درون کشورها و هم در روابط بین الملل، تنها در مورد ضعفا اجرا می‌شود، و قدرتمندان غالباً مستثنی هستند، نشانه وجود جوامع جاهلی است!

۱. تفسیر روح البیان، جلد ۲، صفحه ۴۱۰.

۲. فی ضلال، جلد ۲، صفحه ۷۵۱.

۳. در جمله «أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ»، محذوفی وجود دارد، بعضی گفته‌اند: «در تقدیر "أَفَحُكْمَ الْأُمَّةِ الْجَاهِلِيَّةِ" می‌باشد» (روح المعانی ذیل آیه مورد بحث) و بعضی گفته‌اند: «"أَفَحُكْمَ حُكْمِ الْجَاهِلِيَّةِ" (تفسیر قرطبی و تفسیر مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث) یا "حُكَامُ الْجَاهِلِيَّةِ"».

هـ

قابل توجه اینکه بسیاری از آیاتی که در بالا آمد و سخن از منحصر بودن حق قانونگذاری و تشریع به خداوند می‌گوید در سوره «مائده» است، و می‌دانیم سوره «مائده» بنابر مشهور آخرین سوره یا از آخرین سوره‌هایی است که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده است و بسیاری از مسائل مهم اسلامی و از جمله مسائل مربوط به حکومت که از ارکان مهم اسلام است در آن مطرح گردیده، و در آیه‌های متعددی از این سوره تأکید شده است که «حکم»، «فرمان» و «تشریع قانون» منحصر به خداست، و این تأکیدهای مکرر در این سوره پر معنی است.

هـ

هشتمین آیه سخن از ایمان و تسلیم مطلق در برابر حکم خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله به میان آورده می‌گوید: «هنگامی که مؤمنان به سوی خدا و رسولش دعوت شوند تا میان آنها حکم کند، فقط سخنان این است که می‌گویند: "شنیدیم و اطاعت کردیم"»؛ ﴿إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾. (۱)

از شأن نزولی که در بعضی از تفاسیر برای آیات بعد از آن آمده است - که جمعی از مناقان هنگامی که وضع خود را متزلزل دیدند خدمت پیامبر ﷺ رسیدند و سوگند یاد کردند که ما تسلیم فرمان توایم - روشن می‌شود که منظور از آیه فوق که سخن از نقطه مقابل این گروه یعنی مؤمنان می‌گوید تسلیم مطلق در مقابل قوانین خداست، و هر قانونی را غیر آن از درجه اعتبار ساقط می‌کند، و اگر منظور تنها مسأله قضاوت و داوری باشد باز دلالت بر مقصود ما دارد؛ زیرا همان گونه که گفتیم: «مسأله داوری نیز بر اساس قانونی صورت می‌گیرد»؛ بنابراین تسلیم بودن در برابر قضاوت خدا و پیامبر ﷺ به معنی تسلیم بودن در مقابل قانون الهی است؛ و لذا همیشه قضاوت هنگام صدور احکام خود، استناد به یک یا چند ماده قانون می‌کند و بر اساس آنها حکم صادر می‌کند، مؤمنان باید تنها به موارد قوانین الهی استناد جویند.

فف

نهمین آیه به دنبال فرمان های الهی دهگانه‌ای است که در آیات قبل از آن آمده است - در مورت ترك شرك، نیکی کردن به پدر و مادر، ترك فرزند کشی، و به طور کلی ریختن خون بی گناهان، و اعمال زشت دیگر - و در پایان همه آنها می‌فرماید: «این

راه مستقیم من است از آن پیروی کنید و از راه های مختلف - و قوانین نادرست دیگر - پیروی نکنید که شما را از حق دور می سازد، این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می کند تا پرهیزکار شوید» ﴿وَإِنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾.^(۱)

از این تعبیر به خوبی روشن می شود که «صراط مستقیم» همان حکم و قانون و فرمان الهی است، و هر آنچه غیر از آن است، راههای کج و معوج و نادرستی است که مردم را از صراط مستقیم خداوند دور می سازد و نیز از این تعبیر استفاده می شود که پیمودن راه های دیگر، مایه تفرقه و پراکندگی و اختلاف است؛ دلیل آن هم روشن است؛ زیرا نظر انسان ها حتی دانشمندان بزرگ در تشخیص مصالح و مفاسد کارها با هم تفاوت بسیار دارند، هر گاه قانون گذاری به دست انسان ها سپرده شود دائماً اختلاف و پراکندگی بر جوامع انسانی حاکم خواهد بود.

ابن مسعود در حدیثی از پیامبر اکرم ﷺ نقل می کند: «که پیامبر خط مستقیمی کشید؛ سپس فرمود: "این راه صحیح است"، سپس از طرف راست و چپ آن، خطوط مختلفی کشید و فرمود: "اینها راه ها (متفرق) است، در کنار هر یک از آنها شیطانی نشسته که افراد را به سوی آن می کشد!"^(۲)

۱. سوره انعام، آیه ۱۵۳.

۲. تفسیر فخر رازی، جلد ۱۴، صفحه ۳

در دهمین و آخرین آیه مورد بحث، گر چه مستقیماً سخنی از مسأله انحصار قانون گذاری به خداوند به میان نیامده ولی تعبیری دارد که از آن به خوبی استفاده می شود موردی برای قانون گذاری غیر خدا وجود ندارد؛ می فرماید: «امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین (جاویدان) شما پذیرفتم» ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾. (۱)

می دانیم که «دین» به معنی واقعی آن شامل تمام شئون زندگی بشر می شود، و با توجه به اینکه اسلام خاتم ادیان است و تا پایان جهان بر قرار خواهد بود، مفهوم آیه این است که تمام آنچه مورد نیاز انسان ها از نظر قوانین تا پایان جهان است در اسلام پیش بینی شده، و بنابراین زمینه ای برای قانون گذاری دیگری باقی نمی ماند. البته بخشی از این قوانین خاص و جزئی، و بخشی عام و کلی است؛ وظیفه علمای دین و قانون گذاران اسلامی آن است که آن کلیات را بر مصادیق آن تطبیق کنند و مقررات مورد نیاز را از آنها استنباط و استخراج نمایند.

فف

در روایات اسلامی نیز کراراً براین معنی تأکید شده است و علی علیه السلام در نکوهش

کسانی که به خود اجازه قانون گذاری را در محیط اسلامی می دادند، و آن را اجتهاد می نامیدند، سخنان آموزنده مشروحی دارد که بخشی از آن چنین است: «أَمْ أُنْزِلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ دِينًا نَاقِصًا فَاسْتَعَانَ بِهِمْ عَلَى إِتْمَامِهِ أَمْ كَانُوا شُرَكَاءَ لَهُ فَلَهُمْ أَنْ يَقُولُوا وَ عَلَيْهِ أَنْ يَرْضَى»: «آیا خداوند دین ناقصی نازل کرده و از آنها برای تکمیل آن کمک خواسته؟ یا آنها شریک خداوند که حق دارند بگویند - و قانون گذاری کنند - و بر خدا لازم است که رضایت دهد و بپذیرد؟»^(۱)

روایات متعددی که می گوید: «آنچه مورد نیاز امت اسلامی تا روز قیامت بوده است در قوانین اسلامی پیش بینی شده، حتی دیه وارد کردن یک خراش بر بدن دیگری، و اینکه باید این احکام را از اهلش گرفت» نیز به خوبی نشان می دهد که در اسلام قانون گذاری مخصوص خداست، و جایی برای قانون گذاری دیگران باقی نیست؛ بنابراین آنچه در مجالس قانون گذاری اسلامی انجام می شود همان تطبیق اصول کلی قوانین اسلام بر مصادیق و موارد آن است.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَدَعْ شَيْئًا يَخْتِجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَّا أَنْزَلَهُ فِي كِتَابِهِ وَ بَيَّنَّهُ لِرَسُولِهِ»:

«خداوند متعال هیچ چیزی را که امت اسلامی به آن نیازمند بوده است رها نکرده مگر اینکه در کتابش، حکم آن را نازل فرموده، و برای رسولش تبیین کرده

است.» (۱)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَفِيهِ كِتَابٌ وَسُنَّةٌ»: «هیچ چیزی نیست مگر اینکه کتاب یا سنتی درباره آن نازل شده است.» (۲)

در روایات دیگری آمده است که همه احکام و قوانین لازم، برای امت اسلامی تشریع شده، از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «مَا تَرَكَ عَلَيَّ شَيْئاً إِلَّا كَتَبَهُ حَتَّى أَرِشَ الْخَدَشِ»: «علی علیه السلام هیچ قانونی از قوانین را فرو نگذارد مگر اینکه - پیامبر صلی الله علیه و آله آن را املا کرد و علی علیه السلام - آن را نوشت حتی دیه یک خراش!» (۳)

برای آگاهی بیشتر از وسعت این گونه احادیث، به کتاب جامع الاحادیث جلد ۱، باب ۴ از مقدمات مراجعه فرمایید.

۱. اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۵۹، حدیث ۲.

۲. همان مدرک، حدیث ۴.

۳. جامع احادیث الشیعه، جلد ۱، باب ۴ از ابواب مقدمات، حدیث ۲۶.

آیا پیامبر ﷺ و سایر معصومان حق تشریع دارند؟

مسأله ولایت بر تشریع، یا به تعبیر ساده‌تر داشتن حق قانون گذاری در مورد پیامبر ﷺ و امامان معصوم علیهم‌السلام از مسائل بسیار پیچیده است؛ که در احادیث اسلامی مکرر درباره آن صحبت شده است.

آیا پیامبر اسلام ﷺ حق دارد آنچه را مصلحت می‌بیند به عنوان یک قانون برای مسلمین وضع کند؛ هر چند وحی الهی نسبت به خصوص آن نازل نشده باشد؟ شک نیست که این امر محال نمی‌باشد به شرط اینکه خداوند چنین حقی (حق قانون گذاری و تشریع) را به او بدهد، سخن در این است که آیا چنین امری واقع شده و دلایل نقلی گواهی بر آن می‌دهد یا نه؟

روایات فراوانی داریم که - بعضی از این روایات صحیح است، هر چند بعضی از آنها ضعیف می‌باشد - که می‌گوید: خداوند تفویض امر به پیامبر ﷺ و اوصیاء بعد از او کرده است (منظور از تفویض امر حق قانون گذاری و تشریع است).

مرحوم کلینی روایات مربوط به تفویض را در جلد اول اصول کافی، در یک باب جمع آوری کرده و ده حدیث در این زمینه نقل می‌کند، از جمله در حدیثی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام می‌خوانیم که فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَوَّضَ إِلَى نَبِيِّهِ أَمْرَ خَلْقِهِ لِيَنْظُرَ كَيْفَ طَاعَتُهُمْ ثُمَّ تَلَى هَذِهِ الْآيَةَ ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾»:

«خداوند متعال کار مردم را به پیامبرش تفویض کرده تا بنگرد چگونه اطاعت می‌کنند، سپس این آیه را تلاوت فرمود: "که هر چیزی رسول خدا صلی الله علیه و آله برای شما آورده بگیرید (و اجرا کنید)، و از آنچه نهی می‌کند خودداری کنید.»^(۱)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَدَبَ نَبِيَّهُ عَلَى مَحَبَّتِهِ فَقَالَ ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾، وَقَالَ عَزَّوَجَلَّ ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ...﴾»:

«خداوند متعال پیامبرش را با محبت خود آشنا ساخت و پرورش داد سپس فرمود "تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری"، و به دنبال آن تفویض امر به او کرد، و فرمود: "آنچه را پیامبر صلی الله علیه و آله برای شما آورده بگیرد (و اطاعت کنید)، و از آنچه شمارا نهی کرده خودداری نمایید" و فرمود: "کسی که از پیامبر اطاعت کند، خدا را اطاعت

کرده است»^(۱) قرائن موجود در عبارات فوق به خوبی نشان می‌دهد که منظور از تفویض چیست.

در بعضی از این روایات آمده است که بعد از این تفویض الهی، پیامبر ﷺ قوانینی تشریع فرمود، از جمله اینکه خداوند نماز را دو رکعت قرار داد و پیامبر ﷺ، (در نمازهای ظهر و عصر و عشاء) دو رکعت بر آن افزود، و در مغرب یک رکعت، و این تشریع پیامبر ﷺ هم سنگ فریضه الهی است و عمل به آن واجب است، و نیز ۳۴ رکعت (دو برابر فرائض) به عنوان نافله بر آن افزود، خداوند روزه ماه رمضان را واجب فرمود، و پیامبر ﷺ روزه ماه شعبان و سه روز از هر ماهی را مستحب نمود ...
(۲).

در احادیث دیگری که در زمینه تفویض امر تشریع به پیامبر اسلام وارد شده است، نمونه‌های دیگری نیز از تشریعات پیامبر ﷺ دیده می‌شود.^(۳)

در اینکه منظور از «تفویض امر» چیست؟ چندین احتمال درباره آن داده شده، از جمله:

۱. تفویض امر تشریع به پیامبر ﷺ به صورت کلی.

۱. همان مدرک، صفحه ۲۶۵، حدیث ۱ - سوره قلم، آیه ۴ و سوره حشر، آیه ۷ و سوره نساء، آیه ۸۰.
۲. همان مدرک، صفحه ۲۶۶، حدیث ۴.
۳. برای توضیح بیشتر و بررسی تمام روایات تفویض و جمع بندی آن به کتاب انوار الفقاهه، جلد اول، صفحه ۵۵۲ - ۵۸۵ مراجعه فرمایید.

۲. تشریع جزئی در موارد محدود، به این گونه که پیامبر ﷺ قبل از نزول احکام الهی یا بعد از آن احکامی را تشریع فرموده و خداوند امضا کرده است.

۳. تفویض امر حکومت و تدبیر و سیاست و تربیت نفوس و حفظ نظام.

۴. تفویض امر عطا و منع (به هر کس صلاح ببیند از بیت المال ببخشد و به آن کس مصلحت نبیند نبخشد).

۵. تفویض در بیان حقایق اسرار احکام یعنی آنچه را از اسرار، و احکام مصلحت می‌بیند بیان کند و آنچه را مصلحت نیست نگوید.

از مجموع روایاتی که در باب تفویض وارد شده، معنی دوم استفاده می‌شود و آن این است که پیامبر اکرم ﷺ در موارد محدودی به اذن خدا قانون‌گذاری فرموده - شاید این موارد از ده مورد تجاوز نکند - و این امر از سوی خداوند امضا شده است و به تعبیر دیگر خدا این اختیار را به او داده که در بعضی از موارد قانون‌گذاری کند و سپس آن را امضا فرموده است. ضمناً از این روایات به خوبی استفاده می‌شود که خداوند این مقام را به آنها به چند دلیل داده است: نخست اینکه عظمت مقام آنها را نشان دهد که تشریعات آنان هم طراز تشریع خداست، و دیگر اینکه مردم را امتحان کند که تا چه اندازه تسلیم فرمان پیامبراند، سوم اینکه خداوند آنها را مؤید به روح القدس فرموده و از این طریق به اسرار احکام الهی آشنا ساخته است.

از آنچه در بالا گفته شد چند نکته روشن می‌شود:

۱. از مجموع روایات تفویض چنین بر می‌آید که خداوند ولایت بر تشریع را اجمالاً به پیامبر اسلام ﷺ داده و این امر از یک سو برای امتحان اطاعت خلق و از سوی دیگر به عنوان تعظیم مقام والای پیامبر ﷺ و بیان منزلت او نزد خداوند سبحان بوده است.

۲. این تفویض جنبه کلی ندارد بلکه در موارد محدود و معدودی صورت گرفته است؛ به همین دلیل غالباً در مسائل مهمی که مسلمانان از پیامبر ﷺ می‌پرسیدند و او در انتظار وحی می‌نشست؛ و این دلیل روشنی است بر اینکه تفویض کلی صورت نگرفته است؛ و گر نه ضرورتی نداشت پیامبر در انتظار وحی بنشیند؛ بلکه خودش می‌توانست هر قانونی را تشریع کند. (دقت کنید)

۳. این مقام والا به اذن خداوند و اجازه او به آن حضرت داده شده است، به علاوه بعد از تشریع پاره‌ای از قوانین از سوی پیامبر، خداوند آن را امضا می‌فرمود؛ بنابراین هرگز دلیل بر تعدد شارع و قانون‌گذار نیست؛ بلکه تشریع پیامبر نیز شاخه‌ای از تشریع خدا است.

۴. این مقام برجسته و والا بعد از آن بود که پیامبر ﷺ مؤید من عندالله شد و به وسیله روح القدس تقویت می‌گردید، معصوم بود؛ و خطا و لغزشی در کار او وجود

نداشت،

بنابراین کسانی که دارای این شرایط نباشند چنین موقعیتی برای آنها ثابت نیست.

۵. امامان معصوم علیهم السلام هر چند مؤید به روح القدس بودند و هرگز خطا و لغزشی از آنها سر نمی‌زند؛ ولی آنها تشریع تازه‌ای نداشتند چرا که بعد از اکمال دین و اتمام نعمت الهی، تمام احکام مورد احتیاج امت تا روز قیامت، مطابق روایات فراوانی که شاید در سر حدّ تواتر است تشریع شده بود و جایی برای تشریع تازه باقی نمانده بود؛ بنابراین وظیفه امامان معصوم علیهم السلام توضیح و تبیین احکامی بود که بدون واسطه یا با واسطه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دریافت داشته بودند.

سؤال

ممکن است گفته شود از بعضی از روایات چنین بر می‌آید که امیر مؤمنان علی علیه السلام زکات را بر اسب مقرر فرمود، و این تشریع تازه‌ای بود.

روایت چنین است امام باقر و امام صادق علیهم السلام فرمودند: «وَضَعَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ الْخَيْلِ الْعِتَاقِ الرَّاعِيَةِ فِي كُلِّ قَرْسٍ فِي كُلِّ دِينَارَيْنِ وَ عَلَى الْبَرَاذِينِ دِينَاراً»:

«امیر مؤمنان علی علیه السلام بر اسب های خوب بیابان چر، در هر اسبی هر سال دو

دینار قرار داد، و بر اسب بارکش (یابو) یک دینار.»

و نیز در روایت علی بن مهزیار، آمده است که: امام جواد علیه السلام در سال ۲۲۰ که وارد بغداد شد، علاوه بر خمس واجب معمولی، خمس دیگری را در بخش عظیمی از اموال، تنها برای یک بار مقرر داشت. ^(۱)

هر دو حدیث از نظر سند معتبر است؛ بنابراین باید گفت که امامان معصوم علیهم السلام نیز حق تشریع و قانون گذاری داشتند.

پاسخ

در اینجا احکام حکومتی با احکام کلی شرعی اشتباه شده است، احکام کلی همان قوانین ثابت و مستمری است که در هر عصر و زمان و مکان تا روز قیامت باقی و برقرار است؛ ولی احکام حکومت احکامی است که به خاطر ضرورت ها و مانند آن به طور موقت قرار داده می شود (مانند حکم تحریم تنباکو که در یک روز به خاطر مبارزه با استعمار اقتصادی انگلستان از سوی مرجع بزرگی وضع شد و در روز دیگری که خطر پایان یافت برداشته شد).

از قرائنی که در روایت امام جواد علیه السلام آمده است به خوبی استفاده می شود که هنگام ورود آن حضرت به بغداد شیعیان در مضیقه سختی بودند، و امام تعدد

۱. وسائل الشیعه، جلد ۶، ابواب ما يجب فيه الخمس، باب ۸، حدیث ۵.

خمس را در آن سال مخصوص، برای حلّ این مشکل قرا رداد، و در واقع احکام عناوین ثانویه و ضرورت را بر یکی از مصادیق آن تطبیق فرمود، نه اینکه تشریع تازه‌ای شده باشد.

حکم زکات که در روایت امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است نیز می‌تواند همین گونه باشد، و لذا این حکم محدود به همان زمان بود و فقها آن را به عنوان یک تشریع عام تلقی نکرده و بر طبق آن فتوا نداده‌اند. (دقت کنید)

۶. از آنچه در بند ۵ آمد روشن می‌شود که غیر امامان معصوم علیهم السلام به طریق اولی حقّ تشریع قوانین کلیّه الهیه ندارند؛ چرا که از یک سو با ختم نبوّت و رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اكمال دین و اتمام نعمت، جایی برای تشریع دیگران وجود ندارد، و همه احکام کلیّه الهیه که مورد نیاز انسان ها تا روز قیامت بوده است طبق روایات فراوان تبیین شده است؛ و از سوی دیگر غیر آنها معصوم و مؤید به روح القدس نیستند تا چنین حقّی برای آنها ثابت باشد؛ زیرا در روایات گذشته شرط حاکمیت بر تشریع، این معنی شمرده شده بود.

۷. باید توجه داشت که بعضی از روایات تفویض، ناظر به تشریع احکام نیست بلکه نظر به واگذاری حکومت و ولایت، یا واگذاری بیت المال به آنها دارد.

۸. جمعی از فقه‌های اهل سنت اعتقاد به تفویض تشریع احکام به فقها در مالانصّ

فیه دارند، توضیح اینکه: علمای اهل سنت مسائل را به دو گروه تقسیم می‌کنند: ما فیه نصّ (آنچه دستوری درباره آن در قرآن و سنت وارد شده) و ما لا نصّ فیه (آنچه دستوری درباره آن وارد نشده است).

در بخش اول همه معتقدند باید به دستورات و نصوص عمل کرد، و قسمت دوم بسیاری از آنها معتقدند به اینکه نخست باید به سراغ قیاس رفت یعنی آن مسأله را با مسائلی که حکم خاصی در آن وارد شده است مقایسه نمود، و حکمی شبیه آن برای آن مسأله قائل شد؛ و در غیر این صورت علمای دین موظف اند مصلحت و مفسده آن کار را بررسی کنند و آنچه در نظرشان قوی تر است، حکمی بر طبق آن وضع کنند و بر پیروان آنها لازم است آن حکم را بپذیرند و به عنوان حکم الهی بر آن تکیه نمایند.

این همان چیزی است که گاه از آن به عنوان اجتهاد - البته اجتهاد به معنی خاص، نه اجتهاد به معنی استنباط احکام ادله شرعیه - و گاه از آن به عنوان تصویب یاد می‌کنند، و می‌گویند: «آنچه را فقیه در این گونه موارد به عنوان قانون وضع می‌کند مورد تصویب الهی است! و اگر فقهای مختلف احکام متعدد و مختلفی وضع کنند همه آنها به عنوان حکم الهی مورد قبول است!» و به این ترتیب حق قانون گذاری را به فقها در موردی که نصّ و دلیل خاصی در آن وارد نشده است می‌دهند.

ولی فقهای شیعه به پیروی از مکتب اهل بیت علیهم السلام با اساس و ریشه این سخن مخالف اند و می‌گویند: «تمامی احکامی که مورد نیاز انسان ها تا دامنۀ قیامت بوده است در شریعت اسلامی پیش بینی شده و چیزی ناگفته باقی نمانده است تا کسی تشریعی کند؛ منتهی بعضی از این احکام به صورت خاص در قرآن یا سنت پیامبر صلی الله علیه و آله یا سنت ائمه معصومین بیان شده و بعضی در قواعد کلیّه و اصول عامّه و یا به تعبیر دیگر در «عمومات» و اطلاقات ادله اولیه و ثانویه به چشم می‌خورد، به طوری که برای هر موضوعی از موضوعات، حکمی ثابت است هر چند این حکم گاه به عنوان حکم واقعی و گاه به عنوان حکم ظاهری شناخته می‌شود».

بنابراین چیزی به عنوان اجتهاد - به معنی خاص - و یا قیاس، و یا مالا نصّ فیه وجود ندارد؛ و کار فقهاء تنها تطبیق احکام کلی بر مصداق های آن است.

از این ها روشن می‌شود قانون گذاری در مجالس قانون گذاری در عرف مذهب پیروان اهل بیت علیهم السلام به معنی وضع احکام جدید در مسائل مورد ابتلا نیست، بلکه منظور تطبیق اصول بر فروع و یا تشخیص موضوعات مختلف و با اصطلاح کارشناسی موضوعی است.

خلاصه اینکه مجالس قانون گذاری در مذهب شیعه به معنی وضع احکام کلیّه در برابر احکام اسلام، و یا مالا نصّ فیه نیست، و همگی از قبیل تطبیق احکام، یا

کارشناسی موضوعی است؛ و به همین دلیل در کنار آن شورای نگهبان قرار داده شده، تا جمعی از فقها بر آن نظارت کنند و مطمئن شوند که قوانین موضوعه بر خلاف احکام اسلام نیست.

حتی مجلس تشخیص مصلحت که اخیراً در قانون اساسی پیش‌بینی شد، نیز به معنی تشخیص موضوع است، نه جعل قانون:

توضیح اینکه: یکی از عناوین ثانویه عنوان اهم و مهم است، یعنی هر گاه دو مسأله شرعی با یکدیگر تضاد پیدا کنند، مثلاً گاه حفظ اموال مردم و تصرف نکردن در مال بدون اذن صاحبش با مسأله احتیاج مبرم به کشیدن خیابان در شهر و بیابان در تضاد واقع شود از یک سو حفظ نظم جامعه اسلامی واجب است، و آن بدون کشیدن جاده‌های ضروری، غیرممکن است و از سوی دیگر حفظ اموال مردم نیز لازم است؛ در این گونه موارد باید آنچه مهم‌تر است مقدم داشته شود، و اجازه کشیدن این گونه جاده‌ها داده شود؛ البته در این گونه موارد هر گونه ضرر و زیانی که به مالکان اراضی می‌رسد باید جبران گردد.

همچنین در مورد نرخ گذاری اجناس مختلف، قانون اولی اسلام، آزادی نرخ است؛ اما در مواردی که این آزادی سبب سوء استفاده گروهی از سودجویان شود و جامعه در تنگنا قرار گیرد و حفظ نظام اقتصادی جامعه متوقف بر نرخ گذاری شود،

بی شک مسأله حفظ نظام مقدم است در اینجا می‌توان قانونی برای تعیین نرخ اجناس وضع کرد و دولت اسلامی را موظف به اجرای آن نمود.

مجلس تشخیص مصلحت در این موارد آنچه را مهم تر است با مطالعه دقیق باید انتخاب کند تا حکومت اسلامی به اجرا در آورد، درست مثل اینکه حفظ نفس واجب است و خوردن گوشت حرام ممنوع است، ولی در موارد خاصی که راه منحصر به استفاده از گوشت های حرام است آن را مجاز می‌شمیریم، چرا که اهمیت حفظ نسل بیشتر از آن است.

بنابراین مفهوم مجلس تشخیص مصلحت با اجتهاد و استحسان و مصالح مرسله که در میان اهل سنت معمول است فرق بسیار دارد، اینجا تعارض دو حکم مورد توجه است و تشخیص مصلحت اهم می‌شود، و در آنجا برای موضوعی که به اعتقاد آنها حکمی برای آن وضع نشده حکم وضع می‌کنند. (دقت کنید)

فف

از مجموع آنچه در بالا گفته شد نتیجه می‌گیریم که مجلس قانون گذاری یکی از ارکان حکومت اسلامی است، چرا که در هر زمان و هر محیط و هر شرایط نیازها و مسائل تازه‌ای پیدا می‌شود که باید قانون آن دقیقاً پیش بینی شود؛ ولی قانون

گذاری به معنی برنامه ریزی و تطبیق اصول بر فروع و استخراج فروع از قوانین کلی
و تشخیص موضوعات به طور دقیق است.

مجلس شورا و انتخاب نمایندگان

در اینجا نخست باید به سراغ مسأله «اهمیت مشورت در اسلام» و موارد آن و صفات کسانی که طرف مشورت واقع می شوند برویم.

۱- اهمیت و لزوم مشورت

مسأله «مشورت» به ویژه در امور اجتماعی و آنچه به سرنوشت جامعه مربوط است، از مهم ترین مسائلی است که اسلام آن را با دقت و اهمیت خاصی مطرح کرده و در آیات قرآن و روایات اسلامی و تاریخ پیشوایان بزرگ اسلام جایگاه ویژه ای دارد.

در چند آیه از قرآن مجید دستور به مشورت داده شده است.

در آیه ۱۵۹ سوره «آل عمران» خداوند به پیامبر ﷺ دستور می دهد که با مسلمانان در امور مهم مشورت کند «و شاورهم فی الامر».

و در آیه ۳۸ سوره «شوری»، هنگام بیان اوصاف برجسته مؤمنان راستین می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾: «و کسانی که دعوت پروردگارشان را اجابت کرده و نماز را برپای می‌دارند و امورشان به صورت مشورت در میان آنها است».

همان گونه که ملاحظه می‌کنید در این آیه، «مسأله شورا» در ردیف ایمان به خدا و نماز قرار گرفته که بیانگر اهمیت فوق العاده آن است.

گاه گفته می‌شود مأمور شدن پیامبر ﷺ برای مشورت با مردم تنها به خاطر احترام به شخصیت مسلمانان و شرکت دادن آنها در مسائل اجتماعی بوده؛ زیرا تصمیم گیرنده نهایی شخص پیامبر ﷺ بوده است نه شورا، چنانکه قرآن در پایان آیه مشورت می‌فرماید: ﴿فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾: «هنگامی که تصمیم گرفتی (قاطع باش و) و بر خدا توکل کن».^(۱)

ولی مسلم است که منظور از ذیل آیه این نیست که پیامبر ﷺ با مردم مشورت کند و بعد نظرات آنها را نادیده گرفته، و راه دیگری را پیش گیرد، چنین کاری نه با هدف آیه سازگار است - زیرا سبب بی احترامی به افکار عمومی و در نتیجه رنجش مسلمانان می‌شود و نتیجه معکوس می‌بخشد - و نه با تاریخ پیامبر ﷺ می‌سازد؛ چرا که در حوادث مهم هنگامی که مشورت می‌کرد، به نظریه مردم مسلمان احترام

می گذاشت و حتی گاه نظر مبارك خود را نادیده می گرفت تا اصل مشورت در میان آنها تقویت گردد.

قابل توجه اینکه آیه مشورت با توجه به آیات قبل و بعد آن، ناظر به غزوه اُحُد است و می دانیم در داستان احد، پیامبر ﷺ موافق به خارج شدن لشکر از شهر نبود، ولی چون نظر اکثریت مسلمانان بر این امر قرار گرفت، موافقت فرمود. (۱)

و به فرض که این آیه برای پیامبر ﷺ چنین ویژگی را قائل شود که مشورتش با مردم جنبه تشریفاتی داشته باشد، ولی آیه سوره «شوری» که دستور عام مسلمین را بیان می کند که کاملاً بیانگر این مطلب است که باید کارهای مهم در میان مسلمین با نظر شورا انجام پذیرد، و شورا نقش تعیین کننده دارد.

بدیهی است شورا در مسائلی است که حکم خاصی از سوی خداوند نازل نشده باشد، و اگر می گوئیم شورا در امر خلافت پیامبر ﷺ بی اعتبار است، به خاطر این است که در این زمینه دستور خاصی از سوی خداوند رسیده بود، و با تعیین وصی و خلیفه پیامبر ﷺ از طریق وحی به وسیله پیامبر اسلام ﷺ جایی برای شورا باقی نمی ماند.

و به تعبیر دیگر «مشورت» همیشه در موضوعات است نه در احکامی که دستور آن از سوی خداوند صادر شده است.

به هر حال شورا در محدوده‌ای که در بالا بیان شد یک اصل اساسی در اسلام است. تعبیر به «امر»، اشاره به کارهای مهم، مخصوصاً مسائل مورد نیاز جامعه است، و این واژه چنان مفهوم گسترده‌ای دارد که تمام امور مهم سیاسی و نظامی و اقتصادی و فرهنگی را در بر می‌گیرد.

در قرآن مجید حتی در امور مهم مربوط به نظام خانواده (اجتماع کوچک) دستور به مشورت داده شده است؛ از جمله در بازگرفتن کودک از شیر قبل از فرا رسیدن دو سال کامل اشاره به اصل مشورت می‌کند، و می‌فرماید: «فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا»: «و اگر آن دو (پدر و مادر)، با رضایت یکدیگر و مشورت بخواهند کودک را (زودتر از دو سال) از شیر بازگیرند، گناهی بر آنها نیست.»^(۱) و این دلیل بر اهمیت فوق العاده مشورت در کارهاست.

خ ف

اهمیت مشورت در احادیث اسلامی

در احادیثی اسلامی، چه احادیثی که از شخص پیامبر ﷺ نقل شده یا از پیشوایان معصوم دیگر، اهمیت فوق العاده‌ای برای این امر ذکر شده، تا آنجا که در حدیث نبوی معروف به عنوان یکی از اسباب حیات جامعه، و ترک مشورت یکی از

اسباب مرگ جامعه معرفی شده است می‌فرماید: «إِذَا كَانَ أَمْرُكُمْ خِيَارَكُمْ وَاعْتِيَاءُكُمْ سَمَحَاتِكُمْ وَآمُرُكُمْ شُورَى بَيْنَكُمْ فَظَهَرُ الْأَرْضِ خَيْرٌ لَكُمْ مِنْ بَطْنِهَا، وَإِذَا كَانَ أَمْرُكُمْ شِرَارَكُمْ وَاعْتِيَاءُكُمْ بُخْلَاتِكُمْ وَلَمْ يَكُنْ أَمْرُكُمْ شُورَى بَيْنَكُمْ فَبَطْنُ الْأَرْضِ خَيْرٌ لَكُمْ مِنْ ظَهْرِهَا»: «هنگامی که زمامداران شما نیکان شما باشند، و تواگران شما سخاوتمندان، و کارهایتان به مشورت انجام گیرد، در این موقع روی زمین از زیر زمین برای شما بهتر است، - و شایسته حیات و زندگی هستید - ولی هرگاه زمامدارانتان بدان شما، و ثروتمندان افراد بخیل باشند و در کارها مشورت نکنید، در این صورت زیرزمین از روی آن برای شما بهتر است!»^(۱)

اهمیت مشورت تا آن پایه است که علی عليه السلام فرمود: «الْإِسْتِشَارَةُ عَيْنٌ الْهُدَايَةِ وَقَدْ خَاطَرَ مَنْ اسْتَعْنَى بِرَأْيِهِ»: «مشورت عین هدایت است و کسی که تنها به فکر خود قناعت کند خویشتن را به خطر انداخته است!»^(۲)

در حدیث دیگری از همان حضرت عليه السلام می‌خوانیم: «لَا يَسْتَعْتَبِي الْعَاقِلُ عَنِ الْمُشَاوَرَةِ»: «انسان عاقل خود را بی نیاز از مشورت نمی‌بیند».^(۳)

دلیل آن هم روشن است، و آن به تعبیر زیبایی که در بعضی از روایات از علی عليه السلام در این زمینه وارد شده است چنین است: «حَقَّ عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يُضِيفَ إِلَى رَأْيِهِ رَأْيَ

۱. تحف العقول، بخش سخنان کوتاه پیامبر صلی الله علیه و آله، حدیث ۱۳.

۲. بحار، جلد ۷۵، صفحه ۱۰۴.

۳. غرر الحکم، جلد ۶، حدیث ۱۰۰۵۹.

الْعُقْلَاءِ وَيَضُمُّ إِلَى عِلْمِهِ عُلُومَ الْحُكَمَاءِ: «سزاوار است که عاقل رأی و فکر سایر عقلا را به رأی و فکر خود اضافه کند، و علوم دانشمندان را به علم خود ضمیمه نماید - و از مجموع آنها برای کارهای مهم تصمیم‌گیری کند -».^(۱)

و در حدیث دیگر از همان حضرت ﷺ آمده است «مَنْ شَاوَرَ ذَوِي الْعُقُولِ إِشْتِزَاءً بِأَنْوَارِ الْعُقُولِ»: «هر کس با خردمندان مشورت کند، از نور خرد آنها روشنی می‌گیرد».^(۲)

بنابراین مشورت سبب افزودن عقل و علم و تجربه دیگران بر عقل و علم و تجربه خویش است که در این صورت انسان کمتر گرفتار خطا و اشتباه می‌شود.

احادیث در این زمینه بسیار فراوان است، و این بحث فشرده را با حدیث دیگری از پیامبر اکرم ﷺ، و حدیثی از علی ﷺ پایان می‌دهیم.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «لَا مَظَاهِرَةَ أَوْتَقُ مِنَ الْمُشَاوَرَةِ» «هیچ پشتیبانی و یا مددی محکم‌تر از مشورت نیست»؛^(۳)

و علی ﷺ می‌فرماید: «شَاوَرُ ذَوِي الْعُقُولِ تَأْمَنُ مِنَ الزَّلَلِ وَ النَّدَمِ»: «با خردمندان مشورت کن تا از لغزش و پشیمانی در امان بمانی»!^(۴)

۱. غرر الحکم، جلد ۱، حدیث ۴۶۹.

۲. غرر الحکم، جلد ۶، حدیث ۱۰۰۸۰.

۳. بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۰۰.

۴. غرر الحکم، جلد ۶، حدیث ۱۰۰۴۷.

این نکته نیز قابل توجه است که لزومی ندارد که مشاوران حتماً بالاتر از خود انسان باشند، ای بسا افراد کوچک تری که دارای عقل و خرد خدادادی هستند که مشورت با آنها راه گشا است، چنانکه در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌خوانیم که در محضر آن حضرت علیه السلام، سخن از پدر گرامیش به میان آمد، فرمود: عقل و خرد آن حضرت هرگز با عقل و خردهای دیگران قابل مقایسه نبود، ولی در عین حال گاه با غلامان سیاه مشورت می‌کرد، عرض کردند با مثل این‌ها مشورت می‌کنی؟! فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رُبَّمَا فَتَحَ عَلَى لِسَانِهِ»: «چه بسا خداوند متعال حق را بر زبان او بگشاید».^(۱)

سخن را درباره اهمیت مشورت با شعر زیبایی از یکی از شعرای عرب پایان می‌دهیم:

أَقْرَنُ بِرَأِيكَ رَأَى غَيْرِكَ وَاسْتَشِرْ فَالْحَقُّ لَا يَخْتَفِي عَلَى الْإِثْنَيْنِ
لِلْمَرْءِ مِرَاةٌ تُرِيهِ وَجْهَهُ وَيَرَى قَفَاهُ بِجَمْعِ مِرَاتَيْنِ:

«نظر و فکر دیگران را به نظر و فکر خویش قرین کردن و در کارها مشورت نما -

زیرا حق بر دو نفر پنهان نمی‌گردد.

چرا که یک آئینه تنها صورت انسان را به او نشان می‌دهد - ولی اگر دو آئینه در

برابر هم قرار دهد می توان پشت سر خویش را نیز ببیند! (۱)

شرایط مشاورین

بی شک طرف مشورت انسان، مخصوصاً، در امور مهمه و مسائل حساس اجتماعی، هر شخصی نمی تواند باشد، بلکه باید دارای صفات ویژه ای باشد که او را صالح برای این کار کند، به همین دلیل در روایات اسلامی، گروهی به عنوان «افراد شایسته مشورت» و گروهی به عنوان «غیر شایسته» معرفی شده اند:

امام صادق علیه السلام در حدیثی می فرماید: «إِنَّ الْمَشُورَةَ لَا تَكُونُ إِلَّا بِحُدُودِهَا الْأَرْبَعَةِ... فَأُولَئِهَا أَنْ يَكُونَ الَّذِي تُشَاوَرُهُ عَاقِلًا، وَالثَّانِي أَنْ يَكُونَ حُرًّا مُتَدَيِّنًا، وَالثَّالِثُ أَنْ يَكُونَ صَدِيقًا مُؤَاخِيًا، وَالرَّابِعُ أَنْ تُطْلِعَهُ عَلَى سِرِّكَ فَيَكُونَ عِلْمُهُ بِكَ كَعِلْمِكَ...»: «مشورت تنها با چهار شرط سودمند است، نخست اینکه مشاور تو عاقل باشد، دوم آزاده و با ایمان و سوم دوست علاقمند و دلسوز باشد، چهارم اینکه او را بر سرّ خود آگاه سازی تا آگاهی او نسبت به موضوع مورد مشورت همچون آگاهی تو باشد». (۲)

در حدیث دیگری از علی علیه السلام می خوانیم: «خَيْرُ مَا شَاوَرْتَ ذُوَ النَّهْيِ وَالْعِلْمِ وَأَوَّلُو التَّجَارِبِ وَالْحَزَمِ»: «بهترین کسی که با او مشورت می کنی صاحبان عقل و علم و کسانی که دارای تجربه و دور اندیشی هستند، می باشد». (۳)

۱. همان مدرک، صفحه ۳۱۸.

۲. همان مدرک، صفحه ۳۱۸.

۳. غرر الحکم.

در نقطه مقابل این معنی، در روایات اسلامی شدیداً از مشورت با افراد بخیل و ترسو و حریص و احمق نهی شده است پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی رضی الله عنه فرمود: «یا علی! لَا تُشَاوِرْ جَبَانًا فَإِنَّهُ يُضَيِّقُ عَلَيْكَ الْمَخْرَجَ وَلَا تُشَاوِرِ الْبَخِيلَ فَإِنَّهُ يُقَصِّرُ بِكَ عَنْ غَايَتِكَ، وَلَا تُشَاوِرْ حَرِيصًا فَإِنَّهُ يُزَيِّنُ لَكَ شَرَّهَا»؛ «ای علی با آدم ترسو مشورت نکن که راه خروج (از مشکلات) را بر تو تنگ می‌کند و با بخیل مشورت مکن که تو را از (بذل و بخشش بجا) و رسیدن به هدف باز می‌دارد و با حریص نیز مشورت مکن که حرص و از را برای تو زینت می‌دهد (و تو را به راه خطا می‌کشاند).^(۱)

در روایات دیگری از مشورت با افراد احمق و نادان و کذاب و دروغگو نیز نهی شده است.^(۲)

از آنچه در بالا گفته شد به خوبی استفاده می‌شود که مشاوران - مخصوصاً در امور مهم - باید افرادی هوشمند، عاقل، خیر خواه، باتجربه، راستگو، امین، شجاع و با سخاوت بوده باشند؛ و از میان رفتن هر یک از این صفات موجب وهن و سستی و تزلزل پایه‌های مشورت می‌گردد.

مثلاً هر گاه مشاور، آدم احمق و جاهل باشد، حقایق را در نظر انسان دگرگون می‌سازد و آن گونه که در احادیث وارد شده است اراده می‌کند به تو نیکی رساند ولی

۱. بحار، جلد ۷۰، صفحه ۳۴.

۲. بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۲۳۰، حدیث ۱۳.

مایهٔ شرّ می‌شود! و اگر ترسو باشد مانع از اقدام به موقع و قاطعیّت در امور می‌گردد، و هر گاه دروغگو باشد به تعبیر روایات دور را در نظر تو نزدیک، و نزدیک را دور می‌سازد؛ و به سرابی می‌ماند که تشنگان را در بیابان فریب می‌دهد؛ و اگر بخیل باشد مانع از هر کار خیر می‌گردد و دائماً تو را از فقر و تنگدستی می‌ترساند، و اگر ترسو باشد مانع از تصمیم‌گیری به موقع می‌شود، و فرصت‌ها از دست می‌رود و اگر آدم کم تجربه یا بی تجربه‌ای باشد همه چیز را به هم می‌ریزد و برنامه‌های سازنده را به شکست می‌کشانند؛ و اگر حریص باشد تو را به ظلم و ستم دعوت می‌کند تا آتش حرص را فرو بنشانند.^(۱)

با توجه به این پیامدها باید در انتخاب مشاوران مخصوصاً در مسائل مهمّ اجتماعی که حقوق دیگران در آن مطرح است سخت گیر بود، و معیارهای بالا را دقیقاً در نظر گرفت.

این نکته نیز قابل توجه است که از نظر اسلام مشورت ایجاد حق می‌کند، یعنی شخص مشاور یا باید مشورت را نپذیرد و یا اگر پذیرفت حق امانت را رعایت کند، و آنچه را خیر و صلاح تشخیص می‌دهد در اختیار مشورت کننده قرار دهد، و در غیر این صورت خائن محسوب می‌شود! و خیانت در مشورت یکی از بزرگترین گناهان است.

۱. تمام آنچه در بالا گفته شد تقریباً در روایات مختلف آمده است.

در حدیثی از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم: «مَنْ اسْتَشَارَهُ أَخُوهُ الْمُؤْمِنُ فَلَمْ يُمَحِّضْهُ النَّصِيحَةَ سَلَبَ اللَّهُ لُبَّهُ»: «هر کس برادر مؤمنش با او مشورت کند و خیرخواهی را خالصانه انجام ندهد، خداوند عقل و خرد او را از او خواهد گرفت».^(۱)

در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: «خِيَانَةُ الْمُسْتَسْلِمِ وَالْمُسْتَشِيرِ مِنْ أَفْطَحِ الْأُمُورِ وَأَعْظَمِ الشُّرُورِ وَ مُوجِبُ عَذَابِ السَّعِيرِ»: «خیانت به کسی که در برابر نظر تو تسلیم شده و مشورت می‌خواهد از بدترین کارها، و بزرگترین بدی‌ها، و موجب عذاب سوزان (روز قیامت) است»!^(۲)

سخن درباره مشورت و فروع و شاخ و برگ آن بسیار دامنه دار است آنچه در بالا آمد عصاره‌ای از این بحثها بود که راه را برای بحثهای دیگر می‌گشاید.

این بحث را با شعر جالب دیگری که درباره صفات مشاوران است پایان می‌دهیم:

لَا تَسْتَشِرْ غَيْرَ نَدْبٍ حَازِمٍ فَطِنٍ قَدْ اسْتَوَى مِنْهُ إِسْرَارٌ وَ إِعْلَانُ
فَلْيَلْتَدَابِّرْ فُرْسَانٌ إِذَا رَكَضُوا فِيهَا أَبْرُوا كَمَا لِلْحَرْبِ فُرْسَانُ

«مشورت مکن مگر با افراد با فضیلت دوراندیش هوشیار - که ظاهر و باطن آنها

یکی است.

چرا که برای تدبیر امور، قهرمانانی است که وقتی سوار بر مرکب می‌شوند به

۱. بحار، جلد ۷۲، صفحه ۱۰۴.

۲. غرر الحکم، جلد ۶، صفحه ۴۴۳.

خوبی از عهده کار بر می آیند؛ همان گونه که برای جنگ نیز سوارکارانی لازم است»^(۱)

چگونگی انطباق مجالس شوار بر موازین مشورت اسلامی

در اینجا سؤال مهمی مطرح است و آن اینکه: قبول داریم که مسأله مشورت از اساسی‌ترین دستورهای اسلام است ولی در شکل کنونی که گروهی از مردم انتخاب می‌شوند و در مجلسی مثلاً به نام «مجلس شواری اسلامی» اجتماع می‌کنند و مطابق آیین نامه خاصی جلسات اداره می‌شود و به بحث و بررسی و شور می‌نشینند، و سپس رأی‌گیری می‌کنند و با اکثریت آراء چیزی را تصویب کرده و لازم الاجرا می‌شمرند چه دلیل شرعی می‌تواند داشته باشد؟!

و به تعبیر دیگر این گونه تشریفات برای مجالس قانون گذاری فعلی در هیچ آیه و روایت و تاریخی وارد نشده، مشروعیت و لزوم التزام به لوازم آن از کجا ثابت شده است در حالی که امروز یکی از سه رکن مهم حکومت اسلامی را همین «مجلس شورا» تشکیل می‌دهد، با آیین نامه‌ها و آداب و سنن ویژه‌اش.

همین معنی در تصویب آیین نامه‌ها در سطوح پایین تر، در سطح مجالس وزراء و تصمیم گیرندگان در مسائل اقتصادی و فرهنگی و سیاسی و نظامی نیز دیده می‌شود.

در پاسخ این سؤال مهم در یک جمله کوتاه باید گفت: در مجالس شورای کنونی در واقع همان «شکل سازمان یافته مشورت» است که در اسلام وارد شده است. توضیح اینکه: در مسائل مهم اجتماعی مربوط به یک کشور سزاوار است که با همه مردم در سراسر آن کشور مشورت شود، ولی از آنجا که یک چنین شورای گسترده‌ای عملاً امکان‌پذیر نیست، به علاوه همه مردم در همه مسائل خبرویت ندارند با توجه به این دو نکته چاره‌ای جز این نیست که نمایندگانی از سوی مردم انتخاب شوند تا به مشورت بنشینند، و آنچه را این نمایندگان که در حقیقت حضورشان در آن مجلس به معنی حضور همه مردم در آنجا است برگزینند و تصویب کنند مصداق یک شورای تام العیار و جامع الاطراف اسلامی محسوب می‌شود. و از آنجا که اتفاق آراء در غالب مسائل غیر ممکن است، چاره‌ای جز این نیست که رأی اکثریت که غالباً به واقع نزدیک تر است معیار باشد.

البته اکثریت در اینجا اکثریتی است که از افراد با ایمان و آگاه تشکیل یافته؛ زیرا فرض ما این است مردم به حکم وظیفه اسلامی خود، نمایندگان خویش را از افراد

واجد شرایط انتخاب می‌کنند.

بنابراین آنچه گفته می‌شود که قرآن اکثریت را در بسیاری از موارد نکوهش کرده است به طور مسلم محلّ کلام ما را شامل نمی‌شود؛ اکثریتی که در آیه «أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ»^(۱) «أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»^(۲) «أَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ»^(۳) «أَكْثَرُهُمْ لِحَقِّ كَارِهُونَ»^(۴) و امثال اینها ذکر شده همه ناظر به اکثریت جوامع منحرف و تربیت نیافته است؛ نه اکثریت مؤمنان و متعهدان و آگاهان.

این ضمائر به قرینه آنچه قبل از آن آمده، همه بازگشت به افراد مشرک و آلوده و نادان و متعصب و بی بند و بار می‌گردد؛ هرگز قرآن نمی‌گوید: «اکثر المؤمنین یا اکثر المتّقین لا یعلمون و لا یفقهون» به همین دلیل در علم اصول در باب تعادل و ترجیح آنجا که سخن از روایات متعارضه است می‌خوانیم که: شهرت در میان فقهاء یکی از مرجّحات است؛ و شهرت همان استناد به قول اکثریت فقهاء می‌باشد، در حدیث وارد شده است: «خُذْ بِمَا اشْتَهَرَ بَيْنَ أَصْحَابِكَ وَدَعْ الشَّاذَّ النَّادِرَ فَإِنَّ الْمَجْمَعَ عَلَيْهِ لَا رَيْبَ فِيهِ»؛ «آن روایتی را که در میان اصحاب (مؤمن و آگاه) تو مشهور است، بگیر؛ و آن روایتی را که طرفداران کمی دارد رها نما، زیرا روایت مشهور - که اکثریت

۱. سوره مائده، آیه ۱۰۳.

۲. سوره انعام، آیه ۳۷.

۳. سوره توبه، آیه ۸.

۴. سوره مؤنون، آیه ۷۰.

قاطع فقهای آگاه به آن رأی داده‌اند - مورد اطمینان است و شک و تردید در آن راه ندارد.^(۱)

حتی از تاریخ پیامبر ﷺ نیز به خوبی استفاده می‌شود که آن حضرت با اینکه عقل کل بود، باز به نظر اکثریت مسلمانان در موارد «مشورت» احترام می‌گذاشت. از جمله در جنگ أحد هنگامی که در مورد ماندن در مدینه یا بیرون رفتن و جنگیدن در خارج مدینه با مسلمانان «مشورت» فرمود؛ و اکثریت مسلمین طرفدار نظریه دوم بودند آن را پذیرفت و به آن جامه عمل پوشاند، حتی نظر مبارك خود را که موافق اقلیت بود نادیده گرفت و به این وسیله بزرگترین درس را در تاریخ اسلام در مورد «مشورت» به مسلمانان داد:^(۲) حتی چنانکه می‌دانیم نتیجه این کار چندین مطلوب نشد؛ ولی با این حال فایده احترام به شورا از ضایعات عظیم جنگ أحد بیشتر بود! (دقت کنید)

در جنگ خندق نیز شبیه این معنی اتفاق افتاد؛ در مغازی واقدی آمده است که پیامبر ﷺ در مورد مسائل جنگی بسیار با اصحاب خود مشورت می‌کرد. از جمله قبل از جنگ احد به آنها فرمود: «آیا از مدینه بیرون برویم و با سپاه احزاب به نبرد برخیزیم و یا در مدینه باشیم و در اطراف آن خندق بکنیم، یا در نزدیک مدینه

۱. وسائل الشیعة، جلد ۲۷، صفحه ۱۰۶، باب وجوب جمع بین احادیث مختلفه، (به همین مضمون).

۲. سیره ابن هشام، جلد ۳، صفحه ۶۶.

باشیم و پشت به کوه کنیم؟! در اینجا میان یاران پیامبر ﷺ اختلاف شد ... گروهی طرفدار این شدند که پیامبر ﷺ به خارج از مدینه بروند ولی سلمان گفت ما هنگامی که از سواران دشمن بیمناک بودیم، در اطراف شهر خندق می‌کنیدیم، آیا اجازه می‌فرمایی ای رسول خدا که در اطراف مدینه خندق بکنیم؟ نظریهٔ سلمان مورد قبول (اکثر) مسلمین واقع شد (و کندن خندق را ترجیح دادند و پیامبر ﷺ آن را پذیرفت).^(۱)

باز تکرار می‌کنیم که در مشورت‌ها هنگامی که گروهی طرف مشورت واقع شوند مخصوصاً در مسائل مهم اجتماعی، کمتر اتفاق آراء صورت می‌گیرد؛ و اگر اکثریت مورد توجه قرار نگیرد، هرگز کار به جایی نمی‌رسد.

ذکر این نکته نیز لازم است که مسأله «شورا و مشورت»، پیش از آنکه در اسلام وارد شود در میان سایر عقلای جهان نیز بوده و به اصطلاح اسلام آن را - با افزودن شرایط دقیقی - امضا فرموده است. در میان عقلای جهان نیز مطلب همین گونه است که معیار نظر اکثریت می‌باشد؛ این در مورد اعتماد بر رأی اکثریت.

اما آیین نامه‌هایی که در مجالس قانون‌گذاری برای نحوهٔ اداره مجلس و رأی‌گیری ملاک عمل قرار می‌گیرد آن نیز بر اساس تصویب همان مجلس و از طریق همان شورا است.

۱. مغازی واقدی، جلد ۱، صفحه ۴۴۴ (با تلخیص).

بنابراین مجالس قانون گذاری اسلامی با تمام تشریفاتی که در امر انتخابات، و منتخبین، و اداره جلسات، و نحوه بررسی مسائل، و تقسیم آنها به فوری و غیر فوری، و مانند اینها دارد، همان شکل سازمان یافته اصل «مشورت» است که در اسلام به عنوان یک اصل اساسی شناخته شده است، و تمام آن را می توان بر این اصل تطبیق داد.

بدیهی است هر گاه این مجالس از برنامه شورای اسلامی از نظر اوصاف مشاورین یا امور دیگر انحراف یابد و افرادی نا آگاه یا غیر متعهد انتخاب شوند، یا محیط آزاد رأی تبدیل به جو فشار گردد، و یا چیزی بر خلاف قوانین اسلامی و دستورات مسلم دینی مورد تصویب واقع شود؛ به یقین چنان مجلسی، مجلس شورای اسلامی نخواهد بود و ما از آن دفاع نمی کنیم.

مسئولیت اصلی مجلس قانون گذاری اسلامی

تعبیر به «قوه مقننه» یا «مجلس قانون گذاری» که نام آن از دیگران گرفته شده است گاهی این معنی را تداعی می کند که نمایندگان مردم در این مجلس، وضع قانون یعنی تشریع حلال و حرام می کند. در حالی که چنین نیست و همان گونه که در بحثهای گذشته نیز اشاره شد، کار اصلی نمایندگان در چنین مجلسی تطبیق

احکام کلیه بر مصادیق و کارشناسی موضوعی است یعنی: باید بنشینند و از طریق شورا، موضوعات پیچیده مورد نیاز را برای تطبیق احکام اسلامی بر آنها پیدا کنند. مثلاً دفاع از کشور اسلامی در مقابل تهاجم بیگانگان و پیکار با آنان یک امر واجب است همان گونه که در شرایط خاصی صلح با آنان موجب تقویت بنیه‌های اسلام و دفع شرّ آنان می‌گردد، ولی تشخیص این معنی که آیا مثلاً در شرایط فعلی، جنگ باعث دفع شرّ آنهاست یا صلح؟ این امر نیاز به کارشناسی موضوعی دارد که مجلس می‌نشیند و با در نظر گرفتن تمام جوانب مسأله، آنچه را مصلحت می‌بیند بر می‌گزیند.

یا اینکه در مورد مصرف بیت المال و اینکه چگونه بودجه تنظیم شود تا عادلانه باشد، و مصداق عدل و داد گردد؛ مجلس به شور می‌پردازد و آنچه را مصداق اصلح می‌بینند بر می‌گزینند.

البته گاه ممکن است در تطبیق احکام اسلامی بر مصادیق آن، مجلس دچار خطا گردد؛ زیرا معمولاً غالب نمایندگان از فقهاء و مجتهدین نیستند، به همین دلیل در نظام جمهوری اسلامی برای جلوگیری از چنین اشتباهاتی نهادی به نام شورای نگهبان که گروهی از فقهاء و حقوق دانان تشکیل شده پیش بینی گردیده تا از اسلامی بودن قوانین در امر کارشناسی موضوعی مجلس اطمینان حاصل گردد.

از این سخن چنین می‌توان نتیجه گرفت که: میان مجالس قانون گذاری اسلامی، و مجالس قانون گذاری کشورهای لائیک و غربی، دو تفاوت اساسی وجود دارد:

۱- در مجالس قانون گذاری غیر مذهبی واقعاً تشریع حکم می‌کنند؛ و حلال و حرام و مجاز و ممنوع وضع می‌کنند، بی آنکه پایبند به حکم الهی باشند. ولی در مجالس قانون گذاری اسلامی کار اصلی همان تطبیق احکام کلی الهی بر مصادیق آن و یا کارشناسی موضوعی است.

۲- در مجالس قانون گذاری اسلامی، هدف تأمین نیازها برای حلّ مشکلات و پیشبرد جامعه اسلامی در تمام زمینه‌های مثبت در چارچوبه تعلیمات اسلام است، در حالی که در مجالس قانون گذاری غربی و لائیک، هدف دنباله روی از خواسته‌های مردم است. خواه این خواسته‌ها انحرافی باشد و موجب انحطاط جامعه، و یا مثبت و سازنده باشد و به همین دلیل در این مجالس شاهد و ناظر تصویب قوانین زشت و احمقانه‌ای مانند مجاز بودن هم جنس گرایی، و به رسمیت شناختن عقد ازدواج در میان دو فرد مذکر، و مانند آن از مصوّبات رسوا و ننگین هستیم!

در حالی که قانون گذاری اسلامی، اصل اساسی خواست خداوند و اصول شناخته شده اسلام و توجّه به خواسته‌های مثبت مردم در این چارچوب است؛ نه هر

خواست و میل انحرافی.

رکن دوم: نظام اجرایی

قوانین به تنهایی، کلماتی بر صفحه کاغذ هستند؛ ارزش واقعی آنها وقتی ظاهر می شود که به مرحله عمل بیایند. درست به نسخه های طبیب می ماند که هر قدر ماهرانه و حساب شده و مشکل گشا باشد؛ تا مورد عمل قرار نگیرد کمترین تأثیری در حال بیمار نخواهد داشت. شناخت بیماری، انجام دقیق تمام آزمایشها، و شناخت کم و کیف صحیح داروها، همه یک طرف، و انجام عملی آنها نیز یک طرف؛ بلکه رکن اصلی را جنبه های عملی تشکیل می دهد.

یک قانون هر قدر خوب و ارزنده باشد، تا گامی برای اجرای آن برداشته نشود هیچ اثری ندارد؛ آبروی یک دستگاه قانون گذاری خوب را «قوة مجریه» حفظ می کند.

با اینکه این مسأله از واضحات است؛ باز قرآن مجید، اشارات پر معنایی درباره آن دارد از جمله:

۱- هنگامی که حضرت موسی علیه السلام پیام رسالت را در کنار کوه طور، در وادی ایمن دریافت داشت، و دستور مبارزه با فرعون و نجات بنی اسرائیل و دعوت به سوی توحید و حق و عدالت را دریافت داشت، برای اجرای آن از خداوند کمک خواست و عرض کرد: ﴿وَأَجْعَلْ لِي وَزِيرًا^(۱) مِنْ أَهْلِي - هَارُونَ أَخِي - أَشْدُّ بِهِ أَزْرِي - وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي﴾:

او بعد از آنکه از خداوند تقاضای شرح صدر و گشوده شدن گره زبان و آسان شدن کارها کرد، عرضه داشت: «و وزیری از خاندانم برایم قرار ده - برادرم هارون را - با او پشتم را محکم کن - و او را در کارم شریک ساز»^(۲).

۲- در داستان بنی اسرائیل و طالوت می خوانیم: هنگامی که بنی اسرائیل از ظلم جالوت به جان آمدند؛ - همان مردی که آنها را از خانه و زندگی بیرون رانده و فرزندان شان را اسیر کرده بود، - طرح مبارزه با او را ریختند، و در میان خود تصویب کردند، ولی برای اجرای این طرح، مجری و مدیری قوی و نیرومند و شایسته از هر جهت لازم بود؛ برای انتخاب چنین فردی به نزد پیامبر زمانشان اشموئیل آمدند و گفتند: ﴿إِئْتِنَا مَلِكًا نَقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾: «زمامداری برای ما برگزین، تا (زیر فرمان

۱. «ماوردی» در الاحکام السلطانیة می گوید: وزیر ممکن است از ماده «وزر» به معنی سنگینی مشتق شده باشد، چون با سنگین مسئولیت را بر دوش می کشد. یا از ماده وزر به منی ملجأ و پناه (چرا که پناهگاه مردم است) یا از ماده آزر به معنی پشت (زیرا پشتیبان رئیس خود است) (الاحکام السلطانیة، صفحه ۲۴).

۲. سوره طه، آیه ۲۹.

او در د راه خدا با دشمن پیکار کنیم».^(۱)

او هم از ناحیه خداوند فرمان یافت که طالوت، جوان با ایمان و آگاه و شجاع و پاکدل، را برگزیند، فرمود: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا». «خداوند طالوت را برای زمامداری شما مبعوث (و انتخاب) کرده است».^(۲)

۳- در داستان یوسف علیه السلام نیز می خوانیم: هنگامی که سالهای بسیار سخت و خطرناکی را از نظر اقتصادی برای مردم مصر پیش بینی کرد، و برنامه ای برای گذشتن (عاقلانه) از این سالهای سخت تنظیم نمود، سلطان مصر برای اجرای این برنامه، خود یوسف علیه السلام را انتخاب کرد، و این انتخاب به پیشنهاد خود یوسف انجام شد، قرآن می گوید: «قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ»: «یوسف گفت: "مرا سرپرست خزائن این سرزمین (مصر) قرار ده که نگهدارنده و آگاهم».^(۳)

و یوسف با تدبیر خاص خود و مدیریت نیرومندی که داشت، کشور مصر را در سالهای قحطی به خوبی حفظ کرد.

۴- حکومت سلیمان، بی شک یکی از گسترده ترین حکومت هایی است که کره زمین به خود دیده است. او برای پیشبرد جامعه انسانی و نشر عدالت از تمام قوا و نیروهای ممکن، با مدیریت و انضباط شدید، استفاده کرد؛ یا به تعبیر دیگر خداوند

۱. سوره بقره، آیه ۲۴۶.

۲. سوره بقره، آیه ۲۴۷.

۳. سوره یوسف، آیه ۵۵.

هر گونه وسایل لازم را برای اجرای کارها در اختیار او قرار داد و او هم با استفاده از این وسایل به اهداف مهمی دست یافت.

قرآن مجید در سوره «نمل»، در شرح داستان حکومت داوود و فرزندش سلیمان اشاره به علم و دانش وسیع این دو کرده می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْمًا﴾: «و ما به داود و سلیمان، دانشی عظیم دادیم ...» سپس می‌افزاید: ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُعْطِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ﴾: «و سلیمان وارث داود شد و گفت: ای مردم زبان پرندگان به ما تعلیم داده شده و از هر چیزی به ما عطا گردیده است ...»^(۱)

و در آیات سوره سبأ درباره این پدر و پسر می‌گوید:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَ الطَّيْرُ وَ الْكَلْبُ لَهُ الْإِحْدِيدُ - أَنْ إِعْمَلْ سَابِغَاتٍ وَ قَدِّرْ فِي السَّرْدِ وَ أَعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ - وَ لِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عُدُوهُمَا شَهْرٌ وَ رَوَاحُهَا شَهْرٌ وَ أَسْلَمْنَا لَهُ الْفِطْرَ وَ مِنَ الْجِنَّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ مَنْ يَزِغُ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ - يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَ تَمَاثِيلَ وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَ قُدُورٍ رَاسِيَاتٍ إِعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ﴾:

«و ما به داود از سوی خود فضیلتی بزرگ بخشیدیم؛ (مابه کوه ها و پرندگان گفتیم: " ای کوهها و ای پرندگان با او هم آواز شوید، و همراه او تسبیح خدا گوید؛

و آهن را برای او نرم کردیم. - (و به او گفتیم): "زره‌های کامل و فراخ بسازد و حلقه‌ها را به اندازه و متناسب کن؛ و عمل صالح بجا آورید که من به آنچه انجام مید هید بینا هستم. - و برای سلیمان باد را مسخر ساختیم که صبحگاهان مسیر یک ماه را می‌پیمود و عصر گاهان مسیر یک ماه را - و چشمهٔ مس (مذاب) را برای او جاری ساختیم؛ و گروهی از جنّ پیش روی او به اذن پروردگارش کار می‌کردند، و هر کدام از آنها که از فرمان ما سرپیچی می‌کرد او را از عذاب آتش سوزان می‌چشانیم! - آنها هر چه سلیمان می‌خواست برایش درست می‌کردند: معبدها، و تمثال‌ها، ظروف بزرگ غذا همانند حوض‌ها! و دیگ‌های ثابت (که بزرگی قابل حمل و نقل نبود! و به آنان گفتیم) ای آل داود! شکر (این همه نعمت را) را بجا آورید، ولی عده کمی از بندگان من شکر گزارند».^(۱)

قدرت مدیریت سلیمان و شدت انضباط او در امور اجرائی و ادارهٔ کشور به قدری بود که وقتی او جان داد در حالی که تکیه به عصا کرده بود - و به همین دلیل جسد او سر پا ایستاده بود - کارگزاران او با دقت وظایف خود را انجام می‌دادند تا اینکه موریانه عصای او را خورد و بر زمین افتاد.

چنانکه قرآن در ادامهٔ آیات فوق می‌گوید: ﴿فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَىٰ مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنَّ أَن لَّوْكَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا

فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ:

« (سلیمان با آن همه جلال و شکوه) هنگامی که مرگ را برای او مقرر داشتیم، کسی آنها را از مرگ وی آگاه نداشت، مگر جنبه زمین (موریانه) که عصای او را می خورد، (تا شکست پو پیکر سلیمان فرو افتاد) هنگامی که بر زمین افتاد جنیان فهمیدند که اگر از غیب آگاه بودند، در عذاب خوار کننده باقی نمی ماندند.»^(۱)

اینها همه از مدیریت اجرائی قوی سلیمان و انضباط کاری او خبر می دهد.

اصولاً همانگونه که در جهان آفرینش مأموران اجرائی خداوند که در قرآن مجید از آنها به «وَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا»^(۲) تعبیر شده است و اشارات فراوان دیگری به اعمال فرشتگان الهی در تنظیم و مدیریت عالم در زمینه های مختلف نیز دیده می شود؛ در جهان انسانیت نیز بدون یک دستگاه اجرائی قوی و منظم و حساب شده با تقسیم کارها و مسئولیت ها، برقراری نظم و اجرای قوانین غیر ممکن است.

در فرمان مالک اشتر که نمونه کامل نظام اجرائی از جهت آیین کشور داری در آن تبیین گردیده؛ این مطلب به خوبی به چشم می خورد.

در این فرمان، علی علیه السلام بعد از اشاره به مسأله مشاوران به وظایف اجرائی مالک اشتر، به عنوان حاکم کشور مصر، اشاره کرده، دستور می دهد: «وزرای خود را از میان

۱. سوره سبأ، آیه ۱۴.

۲. سوره نازعات، آیه ۵.

افراد خوش سابقه و آگاه و صریح اللهجه و اهل صداقت و ورع و دور از هرگونه تملق و چاپلوسی برگزیند؛ و در همه کار و همه حال در تشخیص مصالح کشور با علما و خردمندان به مشورت بنشینند.

سپس به بخش های مختلف اجرائی حکومت پرداخته؛ نخست به مسأله نیروی دفاعی و ارتش قدرتمند اسلام پرداخته؛ و بعد به کارمندان و کارگزاران حکومت؛ و سپس به قضات اشاره می کند، سپس به سراغ تجار و امور تجاری و صنعتی، و اقتصادی می رود و سرانجام به مسائل مربوط به نیازمندان و محرومان جامعه می پردازد؛ و وظایف و مسئولیت های هر یکی از آنها را در رابطه با این امور طی بیانات گسترده و بسیار حساب شده ای، با ذکر دقایق و ظرایف شرح می دهد.

این عهدنامه که در واقع عصاره ای از آیات قرآن مجید و روایات نبوی است؛ آن چنان تنظیم شده که نه تنها، گذشت چهارده قرن گرد و غبار کهنگی بر آن نیفشانده، بلکه عظمت آن با گذشت زمان آشکارتر شده است و نمونه بارزی از برنامه ریزی اسلامی در زمینه اصول حاکم بر مدیریت اسلام و نظام اجرائی در حکومت اسلامی است.

نظام اجرائی حکومت اسلامی در عصر پیامبر ﷺ

اگر چه «حکومت اسلامی» در عصر آن حضرت بسیار ساده بود؛ ولی تمام آنچه برای یک حکومت مقتدر مورد نیاز است، در آن پیش بینی شده بود؛ «مسجد پیامبر ۹» با آن سادگی عجیب پایگاه اصلی حکومت و قانون نظام اجرائی بود. از یک سو دانشگاه اسلام محسوب می شد؛ چرا که شب و روز قانون آموزش و پرورش و تعلیم و تربیت بود.

و از سوی دیگر ستاد ارتش اسلام و مرکز فرماندهی کل قوا به حساب می آمد. و از سوی سوم محکمه قضا و به اصطلاح کاخ دادگستری بود. از سوی چهارم مرکز بیت المال و جمع آوری زکات و غنائم جنگی محسوب می شد؛ و با تمام کوچکی و سادگی که داشت همه این امور را در خود جای می داد! پیغمبر اکرم ﷺ برای هر کدام از این امور، مسئول یا مسئولینی برگزیده بود و این امر بعد از آن حضرت نیز ادامه یافت؛ مخصوصاً در عصر علی علیه السلام شکل و رنگ تازه و تنظیمات وسیع تری به موازات پیشرفت اسلام در جهان پیدا کرد، که اصول آن در فرمان آن حضرت علیه السلام به مالک اشتر تبیین شده است.

اینها همه نشان می دهد که بعد از مسأله شورا باید به مسأله «نظام اجرائی» پرداخت که بدون آن هر قانونی ارزش خود را از دست می دهد.

صفات و شرایط مسئولان اجرائی

در سه آیه از قرآن مجید به طور صریح و در چندین آیه دیگر به طور اشاره، به صفات و ویژگی‌های کارگزاران لایق حکومت پرداخته شده است.

نخست در قصه طالوت و بنی اسرائیل می‌خوانیم: «و پیامبرشان به آنها گفت: "خداوند طالوت را برای زمام داری شما مبعوث (وانتخاب) کرده است" گفتند: "چگونه او بر ما حکومت کند، با اینکه ما از او شایسته‌تریم و او ارث زیادی ندارد؟" گفت: "خدا او را بر شما برگزیده و او را در علم و "قدرت" جسم، وسعت بخشیده است. خداوند، ملکش را به هرکس بخواهد می‌بخشد؛ و احساس خداوند وسیع است؛ و "از لیاقت افراد برای منصب‌ها آگاه است"». (۱)

به این ترتیب دو شرط عمده رئیس حکومت اسلامی، و در مرحله بعد همه کارگزاران را علم و قدرت می‌شمرد.

در داستان یوسف علیه السلام نیز به دو شرط درباره مدیران و کارگزاران رده بالای حکومت مانند: حافظان بیت المال (وزیر دارایی) اشاره می‌کند: «قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ»؛ (یوسف) گفت: «مرا سرپرست خزائن سرزمین (مصر)

قرار ده که نگه دارنده و آگاهم.^(۱)

در مورد کارکنان لایق - در داستان موسی و شعیب - نیز از زبان دختران شعیب اشاره به دو شرط شده است: «قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبْتُ إِسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنْ إِسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ»: «یکی از آن دو (دختر) گفت: "پدرم (خطاب به شعیب است) او را استخدام کن (اشاره به موسی است که در آن زمان جوان نیرومندی بود) زیرا بهتری کسی را که می‌توانی استخدام کنی آن کسی است که «قوی» و «امین» باشد (و او همین مرد است)».^(۲)

به این ترتیب علم و آگاهی و خردمندی، و قوت و قدرت، و امانت و درستکاری را در تمام سطوح از رئیس حکومت گرفته تا وزراء و حتی کارمندان جزء - با تفاوت مراتب - شرط می‌کند.

در آیات دیگر قرآن نیز اشاراتی به این مطلب دیده می‌شود و شرایطی برای کارگزاران حکومت ذکر شده، از جمله:

۱- پرهیز از همکاری با اسراف کاران؛ «وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ»: «و فرمان مسرفان را اطاعت نکنید».^(۳)

۲- پرهیز از همکاری با سغیهان و بی‌خردان؛ «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي

۱. سوره یوسف، آیه ۵۵.

۲. سوره قصص، آیه ۲۶.

۳. سوره شعراء، آیه ۱۵۱.

جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا: «اموال خود را که خداوند وسیله قوام زندگی شما قرار داده به دست سغیهان نسپرید».^(۱)

۳- «پرهیز از به همکاری طلبیدن گمراهان: ﴿وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا﴾: «من هیچگاه گمراه کنندگان را دستیار خود قرار نمی دهم».^(۲)

۴- پرهیز از دروغگویان: ﴿فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ﴾.^(۳)

۵- پرهیز از عیب جوین و سخن چینان و مانعان از خیر و متجاوزان و افراد گنهگار و کینه توز شکمبار و خشن و بد نام: ﴿وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ - هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ - مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَتِيمٍ - عُتُلٌّ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ﴾.^(۴)

۶- پرهیز از پیروی هوای نفس: ﴿فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدُوا﴾: «بنابراین از هوای و هوس پیروی نکنید».^(۵)

۷- و بالاخره لزوم همکاری با مؤمنان و عدم استفاده از غیر مسلمین در پست های کلیدی که سبب تسلط آنها بر مسلمانان گردد: ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾: «خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان تسلطی نداده است».^(۶)

۱. سوره نساء، آیه ۵.

۲. سوره کهف، آیه ۵۱.

۳. سوره قلم، آیه ۸.

۴. سوره قلم، آیه های ۱۰-۱۳.

۵. سوره نساء، آیه ۱۳۵.

۶. سوره نساء، آیه ۱۴۱.

اینها شرایطی است که رعایت آنها در «کارگزاران» حکومت اسلامی ضروری است.

شرایط کارگزاران حکومت در احادیث اسلامی

در احادیث اسلامی نیز برای کارگزاران حکومت شرایط بسیار سنگین و قابل ملاحظه‌ای قرار داده شده است که بدون آن هرگز، حکومت اسلامی به طور کامل تحقق نمی‌یابد.

۱- علم و آگاهی در بالاترین سطح

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «مَنْ أَمَّ قَوْمًا وَفِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ لَمْ يَزَلْ أَمْرُهُمْ إِلَى السُّفَالِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»: «کسی که امامت و پیشوایی جمعیتی را بر عهده گیرد در حالی که در میان آنها آگاه تر از او وجود دارد؛ پیوسته کار آنها رو به انحطاط می‌رود تا روز قیامت!»^(۱)

در حدیث دیگر از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ دَعَى النَّاسَ إِلَى نَفْسِهِ وَفِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ فَهُوَ مُبْدِعٌ ضَالٌّ»: «کسی که مردم را به خویشتن دعوت کند، در حالی که در میان آنها آگاه تر از او وجود دارد، او بدعت گزار گمراه است!»^(۲)

۱. وسائل، جلد ۵، صفحه ۴۱۵، باب ۲۶ از ابواب صلوٰة الجماعة.

۲. سفينة البحار، جلد ۲، مادة علم.

۲- سعه صدر و گشادگی فکر و آمادگی پذیرش حوادث مختلف

در یکی از کلمات قصار معروف امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «آلَةُ الرَّيَاسَةِ سَعَةُ الصَّدْرِ»؛ «ابزار ریاست و مدیریت سعه صدر و گشادگی روح و فکر و تحمل فراوان است».^(۱)

۳- آگاهی بر مسائل زمان

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللُّوَابِسُ»؛ «آن کس که آگاه از وضع زمان خود باشد مسائل پیچیده و گمراه کننده به او هجوم نمی آورد»!^(۲)

۴- رعایت عدالت و عدم تبعیض در میان مردم

در حدیثی می خوانیم که امام امیرالمؤمنین علیه السلام به عمر بن خطاب فرمود: «ثَلَاثَ اِنْ حَفِظْتَهُنَّ وَ عَلِمْتَ بِهِنَّ كَفْتَكَ مَا سِوَاهُنَّ، وَاِنْ تَرَكَتَهُنَّ لَمْ يَنْفَعَكَ شَيْءٌ سِوَاهُنَّ»
قال: وَمَا هُنَّ يَا اَبَا الْحَسَنِ؟

۱. نهج البلاغة، کلمات قصار ۱۷۶.

۲. اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۲۷.

قَالَ: إِقَامَةُ الْحُدُودِ عَلَى الْقَرِيبِ وَ الْبَعِيدِ، وَ الْحُكْمُ بِكِتَابِ اللَّهِ فِي الرِّضَا وَ السَّخَطِ، وَ الْقِسْمُ بِالْعَدْلِ بَيْنَ الْأَحْمَرِ وَ الْأَسْوَدِ.
فَقَالَ عُمَرُ: لَقَدْ أَوْ جَزْتُ وَ أَبْلَغْتُ!»

«فرمود: سه چیز است اگر آن را به خوبی حفظ کنی و عمل نمایی تو را از امور دیگر بی نیاز می کند؛ و اگر آنها را ترک نمایی چیزی غیر از آن تو را سود نمی دهد.
عمر عرض کرد: آنها چیست ای ابوالحسن؟!

فرمود: اجرای حدود الهی نسبت به افراد دور و نزدیک، و حکم بر طبق کتاب خدا در خشنودی و غضب، و تقسیم با عدالت در میان سیاه و سفید.
عمر عرض کرد: به راستی مختصر گفתי و حق مطلب را ادا کردی»^(۱)

۵- توجّه به پاداش نیکوکاران و گذشت و اغماض نسبت به گنهکارانی که امید به بازگشت و توبه آن می رود:

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «ثَلَاثَةٌ تَجِبُ عَلَى السُّلْطَانِ لِلْخَاصَّةِ وَ الْعَامَّةِ؛ مُكَافَأَةُ الْمُحْسِنِ بِإِحْسَانٍ لِيُزِدَا دُورَا رَغْبَةً فِيهِ، وَ تَعَمُّدُ ذُنُوبِ الْمُسِيئِ لِيَتُوبَ وَ يَرْجِعَ عَنْ غِيِّهِ، وَ تَأْلُفُهُمْ جَمِيعاً بِإِحْسَانٍ وَ الْإِنْصَافِ»:

«سه کار است که بر حاکم اسلامی لازم است در مورد عوام و خواص انجام دهد:

نیکوکاران را پاداش نیک دهد تا برای انجام نیکی‌ها تشویق شوند؛ و گنهکاران را پرده پوشی کند تا از گناه خود توبه کنند و از گمراهی خویش بازگردند؛ و همه را زیر چتر احسان و انصاف جمع کند».^(۱)

۶- منافع مردم و خویش را یکسان دیدن!

از جمله دستورهایی که علی علیه السلام به محمد بن ابی بکر داد هنگامی که او را به زمامداری مصر برگزید؛ این بود: «أَحَبُّ لِعَامَّةِ رَعِيَّتِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَأَهْلِ بَيْتِكَ، وَ أَكْرَهُ لَهُمْ مَا تَكْرَهُ لِنَفْسِكَ وَأَهْلِ بَيْتِكَ فَإِنَّ ذَلِكَ أَوْ جِبُّ لِحُجَّةٍ وَ أَصْلَحُ لِلرَّعِيَّةِ»:

«برای عموم مردم چیزی را دوست بدار که برای خود و خانواده خود دوست می‌داری؛ و برای آنها چیزی را ناخوش دار که برای خود و خانواده خود ناخوش داری؛ چرا که این کار منطق تو را قوی‌تر می‌کند و مردم را به صلاح و اصلاح نزدیکتر می‌سازد».^(۲)

۷- پیوند عاطفی با مردم

در بعضی از روایات اسلامی سلطان عادل به منزله پدر شمرده شده است؛ و به

۱. بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۲۳۳.

۲. بحار، جلد ۷۲، صفحه ۲۷.

مردم توصیه شده که همانند پدر او را گرمی دارند. مفهوم این سخن آن است که او هم باید با چشم فرزندی به مردم نگاه کند و به این ترتیب باید یک رابطه عاطفی نیرومند آن گونه که میان پدر و فرزندان است میان او و مردم برقرار باشد. امام موسی بن جعفر علیه السلام در حدیثی می‌فرماید: «إِنَّ السُّلْطَانَ الْعَادِلَ بِمَنْزِلَةِ الْوَالِدِ الرَّحِيمِ فَاجْتَبُوا لَهُ مَا تُحِبُّونَ لَا أَنْفُسَكُمْ وَأَكْرِهُوا لَهُ مَا تَكْرَهُونَ بِأَنْفُسِكُمْ»:

«سلطان عادل به منزله پدر مهربان است؛ پس دوست بدارید برای او آنچه را که برای خود دوست می‌دارید و ناخوش دارید برای او آنچه را برای خود ناخوش دارید».^(۱)

۸- دوری از بخل، جهل و نادانی، جفا و ستم

امیرمؤمنان علی علیه السلام در این زمینه می‌فرماید: «وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الْوَالِي عَلَى الْفُرُوجِ وَالْدِّمَاءِ وَالْمَغَانِمِ وَالْأَحْكَامِ وَإِمَامَةِ الْمُسْلِمِينَ؛ الْبَخِيلُ، فَتَكُونَ فِي أَمْوَالِهِمْ نَهْمَتُهُ، وَلَا الْجَاهِلُ فَيُضِلُّهُمْ بِجَهْلِهِ، وَلَا الْجَانِي فَيَقْطَعُهُمْ بِجَفَائِهِ، وَلَا الْخَائِفُ لِلدُّوَلِ، فَيَتَّخِذَ قَوْمًا دُونَ قَوْمٍ، وَلَا الْمُرْتَشِي فِي الْحُكْمِ فَيَذْهَبَ بِالْحَقُوقِ وَيَقِفُ بِهَا دُونَ الْمَقَاطِعِ، وَلَا الْمُعْطَلُ لِلْسُنَّةِ فَيُهْلِكَ الْأُمَّةَ»:

«شما می‌دانید کسی که بر نوامیس، خون‌ها، غنائم، احکام و پیشوایی مسلمین،

حکومت می‌کند، نباید بخیل باشد؛ مبادا در جمع آوری اموال آنان برای خویش حرص ورزد، و نباید جاهل و نادان باشد؛ که با جهلش آنها را گمراه سازد، و نه جفاکار که پیوندهای آنها را از هم بگسلد و نه ستمکار که گروهی را بی دلیل به گروهی دیگر مقدم دارد؛ و نه رشوه خوار در قضاوت که حقوق آنها را پایمال کند، و در رساندن حق به صاحبش کوتاهی ورزد؛ و نه تعطیل کننده سنت پیامبر ﷺ که امت را به هلاکت بيفکند». (هیچیک از اینها شایسته حکومت و وزارت و ولایت نیستند).^(۱)

۹- دوری از سازشکاری و هماهنگی با اهل باطل

همان امام بزرگوار در کلمات قصارش در نهج البلاغه می‌فرماید: «لَا يُقِيمُ أَمْرَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ إِلَّا مَنْ لَا يُضَارِعُ وَلَا يُضَارِعُ وَلَا يَتَّبِعُ الْمَطَامِعَ»:
«فرمان خدا را تنها کسی می‌تواند برپا دارد که (با دشمنان خدا) سازشکار نباشد؛ و به روش اهل باطل عمل نکند و پیرو فرمان طمع نگردد».^(۲)

۱۰- نسبت به مقام و منصب خویش به چشم امانت بنگرد

این نکته نیز قابل توجه است که در روایات متعددی پستها و مناصب و مقامها در

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱.

۲. کلمات قصار، کلمه ۱۲۰.

حکومت اسلامی به عنوان امانت الهی معرفی شده است؛ نه به عنوان یک وسیله برتری جویی و استفاده شخصی. حتی قبل از روایات اسلامی، در بعضی از آیات قرآن نیز به آن اشاره شده است، در آیه ۵۸ «نساء» می‌خوانیم: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾:

«خداوند به شما دستور می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبش بدهید؛ و هنگامی که میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید».

در ذیل این آیه در تفاسیر کتب و حدیث روایات متعددی آمده که منظور از امانت، همان ولایت و حکومت، و در مرحله نخست ولایت امامان معصوم علیهم‌السلام است.^(۱) از جمله در روایتی که در تفسیر آیه فوق می‌خوانیم:

«يَعْنِي الْأَمَانَةَ وَالْإِمَامَةَ الْأَمَانَةُ»: «منظور از این آیه امامت است، و امامت به معنی امانت می‌باشد»!

در کتاب دعائم الاسلام نیز در حدیثی از علی علیه‌السلام نقل شده است که به قاضی اهواز «رفاعه» چنین نوشت: «اعْلَمْ يَا رُفَاعَةَ إِنَّ هَذِهِ الْأَمَارَةَ أَمَانَةٌ، فَمَنْ جَعَلَهَا خِيَانَةً فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَمَنْ اسْتَعْمَلَ خَائِنًا فَإِنَّ مُحَمَّدًا صلى الله عليه وآله بَرِيءٌ مِنْهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»: «بدان ای رفاعه! این حکومت (و پستهای مختلف آن) امانت (الهی) است

۱. در تفسیر برهان حدّ اقل هفت روایت در این زمینه نقل شده است، در بحار الانوار نیز در جلد ۲۳، صفحه ۲۸۰ و ۱، روایات متعددی دیده می‌شود.

هر کس در آن خیانت کند لعنت خدا تا روز قیامت بر او باد، و هر کسی خائنی را به کار گیرد، محمد ﷺ در دنیا و آخرت از او بیزار است»^(۱)

در تفسیر در المنثور از علی علیه السلام نیز نقل شده که فرمود: «حَقَّ عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَحْكُمَ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَأَنْ يُؤَدِّيَ الْأَمَانَةَ، فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ فَحَقَّ عَلَى النَّاسِ أَنْ يَسْمَعُوا لَهُ وَأَنْ يُطِيعُوا وَأَنْ يُجِيبُوا إِذَا دُعُوا»: «بر امام و پیشوای مسلمین لازم است که مطابق آنچه خداوند نازل کرده است حکومت کند و امانت را ادا نماید؛ هنگامی که این کار را انجام دهد، بر مردم لازم است به سخنان او گوش فرا دهند، و اطاعتش کنند؛ و هر گاه آنها را فرا خواند به دعوت او پاسخ گویند»^(۲)

در نهج البلاغه نیز می خوانیم که امام امیرالمؤمنان علیه السلام در نامه‌ای که به فرماندار آذربایجان نوشت: «وَأَنَّ عَمَلَكَ لَيْسَ بِطُعْمَةٍ وَلَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ أَمَانَةٌ»: «کار تو (فرمانداری) برای تو وسیله نان و آب نیست، بلکه امانتی است در گردنت»^(۳)

بدیهی است این روایات مفهوم گسترده‌ای را که توصیه به حفظ همه امانات می‌کند محدود نمی‌کند؛ بلکه همان گونه که می‌دانیم بیان مصداق واضح امانت الهی است.

این نیز جای شک نیست که آن کس که به این مناصب به چشم امانت الهی

۱. دعائم الاسلام، جلد ۲، صفحه ۵۳۱.

۲. در المنثور، جلد ۲، صفحه ۱۷۵.

۳. نهج البلاغه، نامه پنجم.

بنگرد طرز رفتارش نسبت به کسانی که آن را حقّ خود و ملک مطلق خویش می‌نگرند بسیار متفاوت است. همان گونه دربارهٔ اموال و ثروت‌ها نیز قرآن چنین تعبیری را دارد و آنها را امانت الهی در دست مردم می‌شمرد و مالک اصلی را خدا معرفی می‌کند که چند روزی این امانت را به بندگانش سپرده می‌فرماید: ﴿وَأَمْنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ﴾: «به خدا و رسولش ایمان بیاورید و از آنچه شما را جانشین و نماینده (خود) در آن قرار داده انفاق کنید».^(۱)

مسلماً صرف کردن اموالی که به عنوان امانت نزد انسان است و صاحبش دستور صرف آن را در موارد خاصی می‌دهد، هیچ مشکلی ندارد؛ در حالی که اگر انسان خودش را مالک اصلی بداند، صرف آن برای او آسان نیست.

ترکیب نظام اجرایی

معمولاً «نظام اجرایی» از شبکه وسیعی تشکیل می‌شود که در رئیس آن رئیس حکومت قرار گرفته؛ وزراء در مرتبه بعد، و در مرتبه سوم مدیران کل و استانداران و فرمانداران و رؤسای بخشهای تابعه هستند و هر کشوری خواه کوچک باشد یا بزرگ، نیاز به چنین تقسیماتی دارد، خواه به این نام‌ها باشد یا با نام‌های دیگر. در واقع این شبکه گسترده دارای فلسفه روشنی است که از مسأله لزوم تقسیم کارها سرچشمه می‌گیرد.

این مسأله در جهان تشریع و نظامات جامعه انسانی، عکسبرداری روشنی از ساختارهای نظام تکوین است. هنگامی که به بدن یک انسان از نظر تشکیلات درون و برون نگاه می‌کنیم می‌بینیم این جهان صغیر که عالم کبیر در آن خلاصه شده دارای یک «نظام اجرایی» بسیار منسجم با یک شبکه وسیع و گسترده برای تقسیم کارهاست.

هنگامی که عقل و خرد، دربارهٔ انجام کاری تصمیم می‌گیرد و فرمان نهایی صادر می‌شود هر یک از بخشهای بدن فعالیت خود را آغاز می‌کند، و با هماهنگی کامل مطلب را تا مرحلهٔ نهایی تعقیب می‌نماید.

در یک مثال ساده هنگامی که انسان احساس خطر می‌کند؛ فی المثل از طریق چشم و گوش از وجود یک حیوان دژنده در نزدیکی خود آگاه شود - قیافهٔ او را ببیند یا صدای او را بشنود - و سلاحی برای دفاع در اختیار نداشته باشد و پناه‌گاهی در آن نزدیکی باشد؛ فرمان فرار به سوی آن پناه‌گاه از سوی عقل صادر می‌شود. شبکه‌های اعصاب و عضلات سریعاً به کار می‌افتد، ضربان قلب برای رساندن خون اضافی به عضلات به شدت بالا می‌رود، شش‌ها برای تصفیه کردن خون و رساندن اکسیژن بیشتر برای سوخت و سوز عضلات با سرعت مشغول به کار می‌شوند، هر گونه آثار خستگی و کسالت و خواب مؤقتاً از بین می‌رود و انسان با کمال هوشیاری مراقب اوضاع و حرکات خویش است، و به اصطلاح خواب از چشم او می‌پرد.

تمام اموری که ممکن است فکر انسان را به خود مشغول کند و از این کار مهم باز دارد مانند گرسنگی، تشنگی و درد ناگهان فراموش می‌گردد!

نیروهای ذخیرهٔ بدن به طور کامل بسیج شده، برای سخت ترین کارها آمده می‌گردد، و گاه انسان ده برابر قدرتی که در حال عادی از خود نشان میدهد قدرت

نمایی می‌کند؛ و همه این‌ها به اصطلاح به طور خودکار و تمام اتوماتیک انجام می‌شود؛ و چنان دقیق و ظریف و حساب شده است که مطالعه همین موضوع به تنهایی برای پی بردن به علم و قدرت پروردگار و آشنایی به حقیقت توحید کافی است.

یک جامعه انسانی نیز حکم یک بدن را دارد و به همین دلیل کارها باید دقیقاً در آن تقسیم شود؛ و هر یک از نیازهای فرهنگی، اقتصادی، نظامی، معنوی و مادی جامعه با برنامه ریزی دقیق دنبال گردد؛ و در عین جدایی هماهنگ بودن، و هر کدام کار دیگری را تکمیل کردن ضروری است.

به همین دلیل تمام جوامع بشری - اعم از دیندار و بیگانه از دین، شرقی و غربی، قدیم و جدید - این اصل را در زندگی اجتماعی خود پذیرفته‌اند، هر چند در چگونگی تقسیم کارها و مناصب و مسئولیت‌ها با هم متفاوت اند، بعضی بسیار ابتدایی و بعضی حساب شده کار می‌کنند.

نظام اجرائی در عالم آفرینش

با اینکه خداوند بر همه چیز قادر و توانا است و بی شک هر چه را اراده کند بلافاصله انجام می‌گیرد ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾: «فرمان او

چنین است که هر گاه چیزی را اراده کند، فقط به او می‌گوید: "موجود باش"، آن نیز بی درنگ موجود می‌شود.^(۱)

با این حال آیات قرآن مجید به خوبی نشان می‌دهد که خداوند کارهای جهان را تقسیم کرده، گروه‌هایی از فرشتگان را مأمور انجام هر یک از کارهای مهم آفرینش و تشریع کرده است.

گاه به طور کلی به این مسأله اشاره کرده می‌فرماید: ﴿جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنَحَةٍ مِّنْهُنَّ وَثَلَاثَ وَرُبَاعٌ﴾: «فرشتگان را رسولانی قرار دادند که صاحب بال‌های دو گانه و سه گانه و چهار گانه».^(۲)

و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا﴾: «سوگند به فرشتگانی آنها که امور را تدبیر می‌کنند».^(۳)

و در جای دیگر از قول فرشتگان نقل می‌کند که می‌گویند: ﴿وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ﴾: «هیچ یک از ما نیست جز آنکه مقام معلومی دارد؛ - و ما همگی (برای اطاعت فرمان خداوند) به صف ایستاده‌ایم؛ - و ما همه تسبیح گوی او هستیم»^(۴) و گاه انگشت روی گروه‌های خاصی با وظایف

۲. سوره فاطر، آیه ۱.

۳. سوره نازعات، آیه ۵.

۴. سوره صافات، آیه ۱۶۴-۱۶۶.

مخصوصشان گذارده است که به عنوان نمونه، گروههای زیر را می توان نام برد:

۱- فرشتگانی که مبلغان وحی و آورندگان کتب آسمانی هستند ﴿يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةُ

بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾^(۱)

۲- گروهی که حاملان عرش اند ﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ

رَبِّهِمْ﴾^(۲)

۳- گروهی که مراقبان اعمال انسان ها هستند ﴿وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ - كِرَامًا

كَاتِبِينَ - يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ﴾^(۳)

۴- گروهی که امدادگران الهی نسبت به مؤمنان در جنگها و حوادث سخت زندگی

هستند ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا

وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا﴾^(۴)

۵- گروهی که حافظان انسان ها در برابر بسیاری از خطرات و حوادث اند: ﴿وَهُوَ

الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً﴾^(۵)

۶- گروهی که مأمور قبض ارواح اند ﴿قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ﴾^(۶)

۱. سوره نحل، آیه ۲.

۲. سوره غافر، آیه ۷.

۳. سوره انفطار، آیه های ۱۰ - ۱۲.

۴. سوره احزاب، آیه ۹.

۵. سوره انعام، آیه ۶.

۶. سوره سجده، آیه ۱۱.

﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ﴾^(۱)

۷- فرشتگانی که مأمور تقسیم ارزاق اند ﴿فَالْمُقْسِمَاتِ أَمْرًا﴾^(۲) در تفسیر این آیه، بعضی آنرا به تناسب آیات قبل، اشاره به فرشتگانی که ارزاق را در میان بندگان تقسیم می‌کنند دانسته‌اند و بعضی آن را به فرشتگانی که مأمور تقسیم همه کارها در جهان هستی می‌باشند.

۸- فرشتگانی که مأمور گسترش ابرها و نزول بار آن‌ها و مأمور پراکنده ساختن آنها بعد از ریزش باران هستند ﴿وَالنَّاشِرَاتِ نَشْرًا﴾ - ﴿فَالْفَارِقَاتِ فَرْقًا﴾^(۳).

۹- فرشتگانی که مأمور خنثی کردن وسوسه‌های شیاطین از قلوب مؤمنان هستند و با تهاجم شیاطین بر افکار بندگان مؤمن مبارزه کرده، وسوسه‌های آنها را خنثی می‌کنند ﴿فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا﴾^(۴)

۱۰- فرشتگانی که در شب قدر نازل می‌شوند و مأمور ابلاغ مقدرات الهی در طول یک سال هستند، مقدراتی که بر حسب شایستگی‌ها و لیاقت‌ها و اعمال هر کس تعیین می‌شود؛ نه بدون حساب و شکل اجباری، ﴿تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ

۱. سوره نحل، آیه ۳۲.

۲. سوره ذاریات، آیه ۴.

۳. سوره مرسلات، آیه‌های ۳ و ۴.

۴. در تفسیر این آیه مطالب گوناگونی گفته شده که یکی از معانی آن همان است که در بالا آمد - سوره صافات، آیه ۲.

رَبُّهُمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ.﴾^(۱)

همان گونه که ملاحظه می‌کنید خداوند با تمام قدرتی که بر هر کار دارد، تدبیر امور این جهان را در میان فرشتگان تقسیم کرده و برای هر گروه وظیفه و مأموریتی قائل شده است.

هـ

در روایات اسلامی نیز دربارهٔ اصناف فرشتگان تعبیرات متعدّد و پرمعنایی از نظر تقسیم مسئولیت‌ها دیده می‌شود، از جمله در نهج البلاغه در خطبهٔ اشباح آمده است:

«وَمِنْهُمْ مَنْ هُوَ فِي خَلْقِ الْعَمَامِ الدُّيُحِ، وَفِي عِظَمِ الْجِبَالِ الشُّمُخِ ... وَفِي قَتَرَةِ الظَّلَامِ الْأَيِّهِمْ خَرَقَتْ أَقْدَامُهُمْ تُخَوِّمَ الْأَرْضِ السُّفْلَى فَهِيَ كَرِيَاتٍ بَيِضٌ قَدْ نَفَذَتْ فِي مَخَارِقِ الْهَوَاءِ، وَتَحْتَهَا رِيحٌ هَفَافَةٌ، تَحْبِسُهَا عَلَى حَيْثُ انْتَهَتْ مِنَ الْحُدُودِ الْمُتَنَاهِبَةِ، قَدْ اسْتَفْرَعَتْهُمْ أَشْغَالُ عِبَادَتِهِ، وَوَصَلَتْ حَقَائِقُ الْإِيمَانِ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَعْرِفَتِهِ ... قَدْ ذَاقُوا حَلَاوَةَ مَعْرِفَتِهِ، وَشَرِبُوا بِالْكَأْسِ الرَّوِّيَّةِ مِنْ مَحَبَّةٍ»:

«گروهی از آنها دست در کار آفرینش ابرهای پر آب و کوه‌های عظیم و مرتفع و آفرینش ظلمت و تاریکی هستند.

و گروهی دیگر قدم هایشان تا قعر زمین پایین رفته و همانند پرچم های سفیدی فضا را شکافته؛ و در زیر آن بادهایی است که به نرمی حرکت می کند و در حدود معینی نگاهش می دارد؛ اشتغال به عبادت آنها را از کار دیگر بازداشته و در حقیقت ایمان میان آنها و معرفت حق پیوند داده است ... شیرینی معرفت الهی را چشیده، و از جام محبتش سیراب شده اند»^(۱)

روایات فراوان دیگری درباره تقسیم مسئولیت ها در میان فرشتگان داریم که ذکر همه آنها به درازا می کشد.^(۲)

از آنچه در بالا گفته شد این پیام قرآنی را می توان دریافت که اگر انسان ها بخواهند همگام و هم سو با دستگاه ربوبیت پروردگار در جهان هستی و مدیریت او در عالم تکوین عمل کنند باید مسأله تقسیم کارها و مسئولیت ها را در جامعه انسانی مورد توجه دقیق قرار دهند، تا زندگی آنها قرین موفقیت بوده باشد.

به تعبیر دیگر: ما می دانیم دستگاه تکوین و تشریع باید همسان عمل کنند؛ و زندگی انسانها باید از آفرینش الهی الهام گیرد و رنگ و صیغه الهی داشته باشد و آنچه در آنجا حاکم است در اینجا حاکم گردد؛ توجه به این حقیقت ما را به مسأله تنظیم امور اجرائی دعوت می نماید.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۹۱ (معروف به خطبه اشباح).

۲. برای توضیح بیشتر درباره اصناف فرشتگان به بحار الانوار، جلد ۵۹، صفحه ۱۷۴ به بعد، و صحیفه سجّادیه، دعای سوم مراجعه فرمایید.

نظام اجرائی در عصر پیامبر ﷺ

با اینکه حکومت اسلامی در عصر پیامبر ﷺ به شکل بسیار ساده‌ای بود در عین حال مسأله تقسیم مسئولیت‌ها در «نظام اجرائی» این حکومت، کاملاً آشکار و حساب شده بود.

از جمله پیامبر ﷺ برای هر یک از جنگ‌ها که خود شخصاً در آن شرکت نداشت؛ فرمانده یا فرماندهانی تعیین می‌کرد و حتی گاه برای حوادث احتمالی که ممکن بود برای فرمانده نخستین پیش آید جانشین برای او تعیین می‌فرمود؛ مثلاً: در جنگ موته فرمانده اصلی لشکر را جعفر بن ابیطالب تعیین فرمود سپس اضافه کرد: اگر حادثه‌ای برای جعفر پیش آمد زید بن حارثه؛ و اگر برای او نیز حادثه‌ای پیش آمد عبدالله بن رواحه و اگر برای او هم حادثه‌ای پیش آمد مسلمانان از طریق مشورت یک نفر را از میان خود برای فرماندهی لشکر برگزینند.^(۱)

و نیز در تواریخ آمده است که: پیامبر ﷺ کتاب و نویسندگانی داشت برای کتابت وحی و امور دیگر که از میان آنها حضرت امیر مؤمنان علی بن ابیطالب علی‌ه‌السلام و

۱. سید المرسلین، جلد ۲، صفحه ۴۴ - بعضی از مورخان ترتیب امرای سه گانه را به شکل دیگری نقل کرده‌اند که تفاوتی در مقصود ما ندارد.

همچنین زید بن ثابت، علاء بن حضرمی و ابی بن کعب را می‌توان نام برد.^(۱)

برای جمع آوری زکات و امناء بیت المال، افرادی را برگزیده بود که از میان آنها مهاجر ابن ابی امیّه، که مأمور نظارت بر جمع آوری اموال بیت المال در صنعا بود، و «زیاد بن لبید» در حضرموت و عدیّ بن حاتم در قبیله طّی و مالک بن نویره در بنی حنظله، و زبرقان بن بدر در قبیله بنی سعد و علاء بن حضرمی در بحرین را می‌توان ذکر کرد.^(۲)

پیامبر اکرم ﷺ کارشناسانی نیز برای تخمین محصول نخلستان ها برای پرداخت مقدار زکات تعیین فرموده بود، از جمله عبدالله بن رواحه بود. همچنین فرماندارانی برای مناطق مختلف انتخاب می‌کرد که از میان آنها علیؓ و معاذ بن جبل را برای یمن و عتاب بن أسید را برای مکه، و عثمان بن ابی العاص را بر منطقه بنی ثقیف می‌توان نام برد.

آن حضرت سفیران و رسولان متعدّدی داشت که هر کدام را برای ابلاغ دعوتش به سوی یکی از پادشاهان و زمامداران کشورهای هم جوار فرستاد. از جمله عبدالله بن حذافه را به سوی کسری پادشاه ساسانی، و دحیّه کلبی را به سوی قیصر پادشاه روم، و حاطب بن ابی بلتعّه را به سوی مقوقس، پادشاه مصر، و عمر و بن امیّه را به

۱. کامل ابن اثیر، جلد ۲، صفحه ۳۱۳.

۲. سیره ابن هشام، جلد ۴، صفحه ۲۴۶.

سوی نجاشی زمامدار حبشه، مبعوث فرمود.^(۱)

به این ترتیب مشاهده می‌کنیم که در آن حکومت خالی از هر گونه تشریفات «نظام اجرایی» کاملاً منسجم که از بخشهای مختلفی تشکیل شده بود، و برای هر یک مسئول یا مسئولانی برگزیده بود؛ حاکم بود.

همه اینها به خوبی نشان می‌دهد که مسأله تقسیم مسئولیت‌ها و مدیریت‌ها در بخش‌های «نظام اجرایی» حکومت اسلامی، امری است مسلم و اجتناب‌ناپذیر.

طرز انتخاب رئیس نظام اجرایی و مسئولان دیگر

در جهان بینی اسلامی که حکومت از آن خدا، و سرچشمه مشروعیت آن در جوامع انسانی با استناد به اجازه و تفویض الهی است؛ طبیعی است که «نظامات اجرایی» در تمام سلسله مراتب از ناحیه پیامبر ﷺ سپس امامان معصومین علیهم‌السلام و بعد از آنها جانشینان و نمایندگان آنان یعنی: فقهای بزرگ تعیین گردد.

به همین دلیل می‌بینیم پیامبر اکرم ﷺ به هنگامی که حکومت اسلامی را در آغاز هجرت به مدینه بنیان نهاد؛ و در باقیمانده عمر پر برکت خود آن را گسترش داد همه جا فرمانداران و امراء لشکر و قضات و سفیران را شخصاً تعیین می‌فرمود؛ و احتمالاً در موارد مهم در انتخاب آنان با اصحاب و یارانش به شوری پرداخت.

ولی به یقین هنگامی که کار به دست فقیه جامع الشرائط می‌افتد به خصوص در عصر و زمان ما - که لزوم مشارکت مردم در امر حکومت از بدیهیات است، چرا که بدون مشارکت آنان، هرگز انگیزه کافی برای همکاری با حکومت وجود نخواهد داشت - لازم است مسئله شور و مشورت با مردم در متن برنامه گزینش سطوح بالای نظام اجرائی قرار گیرد.

به تعبیر دیگر: مردم باید درباره «رئیس نظام اجرائی» و رده بالای این نظام شناخت کافی و هماهنگی داشته باشند؛ و هرگاه فقیه جامع الشرائط نسبت به این موضوع بی اعتنا باشد مصالح مسلمین را به خطر افکنده و نظام اسلامی را متزلزل ساخته است و به همین دلیل مشروعیت ولایت خود را نیز از دست می‌دهد.

ولی فقیه هرگز نمی‌تواند بگوید من جانشین معصوم هستم و مانند عصر پیامبر ﷺ تمام مدیران اجرائی و نخست وزیر و وزیران و رئیس جمهور را در نظام حکومت اسلامی خودم تعیین می‌کنم؛ چرا که این امر هماهنگ با مصالح مردم و غبطه مسلمین و شرایط امر به معروف و نهی از منکر نیست. پایه‌های حکومت سست، و اساس آن متزلزل و ریشه‌های آن را بسیار ضعیف و کم قدرت خواهد کرد؛ بلکه به زودی اساس چنین حکومتی از صفحه اجتماع برچیده خواهد شد.

او باید به اصل شورای قرآنی در این امر مهم احترام بگذارد؛ و به گزینش مردم

اهمیت بدهد؛ و آنها را در این امر سهیم کند؛ و یکی از بهترین راه های آن همان است که در قانون اساسی جمهوری اسلامی پیش بینی شده است که رئیس جمهور، نخست از سوی مردم برگزیده می شود و با آراء آنها پشتوانه عمومی پیدا می کند، و در مرحله نهایی حکم او از سوی فقیه جامع الشرایط تنفیذ می گردد؛ تا از یک سو جنبه مردمی آن تثبیت شود، و از سوی دیگر جنبه الهی که اساس این گزینش را تشکیل می دهد تأمین گردد. (دقت کنید)

این نکته قابل توجه است که تجربه نشان داده که انتخاب مردم در یک جامعه مؤمن و مذهبی هر گاه با زمینه سازی صحیح قبلی و آموزش و شناخت کافی صورت گیرد؛ غالباً درست خواهد بود.

حال اگر در بعضی از موارد به راستی وجدان و تشخیص عمومی گرفتار اشتباه شود - که این موارد کم و نادری است - فقیه جامع الشرایط باید از اختیار خود استفاده کرده از تنفیذ حکم چنین کسی سرباز زند. ولی از آنجا که ولی فقیه خود برگزیده مردم است، - چنانکه بعداً اشاره خواهد شد - باید با تدبیر و درایت و با ارائه مدارک و دلایل به روشن شناختن مردم بپردازد؛ و وجدان عمومی را نسبت به این امر آگاه سازد؛ و اگر اشتباهی رخ داده جلو آن را بگیرد.

ولی همان گونه که گفتیم این در موارد بسیار نادری صورت می گیرد به خصوص

اینکه صلاحیت نامزدها را برای این امر، گروهی از آگاهان باید قبلاً تأیید کنند؛ و با توجه به این مسأله فوق العاده بعید به نظر می‌رسد که مشکل مهمی پیش آید.

البته ممکن است گزینش مردم به صورت غیر مستقیم انجام شود؛ به این معنی که مردم: نمایندگان خود را برای مجلس شورای اسلامی برگزینند، سپس نمایندگان کسی را برای نخست وزیری در نظر گرفته، و بعد از شور کافی و احراز صلاحیت وی، به او رأی اعتماد دهند و بعد برای تنفیذ این حکم به ولی فقیه مراجعه کنند. ولی فقیه نیز گاه مستقیماً و گاه به طور غیر مستقیم - مانند آنچه در مورد فقهای شورای نگهبان مشاهده می‌کنیم - این نظر را تأیید و تصویب و تنفیذ می‌کند.

در نظام جمهوری اسلامی هر چند در حال حاضر «رئیس قوه اجرائی» یعنی: رئیس جمهوری از سوی مردم برگزیده می‌شود؛ ولی مسئولان رده بالا یعنی: وزراء به پیشنهاد او و گزینش نمایندگان مردم در مجلس شورای اسلامی صورت می‌گیرد؛ به این ترتیب مردم از دو طریق در انتخاب وزیران شریک و سهیم اند: از طریق نمایندگان مجلس، و از طریق «رئیس قوه» اجرائی که منتخب مردم هستند.

فقیه جامع الشرایط نیز از طریق شورای نگهبان و هم از طریق تنفیذ حکم رئیس جمهوری بر این کار نظارت می‌کند.

این روش نه چندان پیچیده، هم دخالت فقیه جامع الشرایط را در این گزینش

مطابق موازین شرعی تأمین می‌کند و هم مشارکت مردم را و به این ترتیب
جنبه‌های شرعی و مردمی به طور دقیق رعایت می‌شود. (دقت کنید)

فرهنگ حاکم بر حکومت اسلامی

این بخش از مسائل مربوط به حکومت اسلامی یکی از مهم ترین و سازنده ترین بخش ها است؛ زیرا ممکن است از آنچه در بحث پیشین درباره نظام اجرایی در حکومت اسلامی گفته شد چنین تصوّر شود که در حکومت اسلامی نیز به همان راهی می رویم که حاکمان غیر اسلامی رفته اند.

یعنی: در اینجا نیز تقسیم مسئولیت ها، و تشکیل وزارتخانه ها و انتخاب وزراء و مدیران بلند پایه و غیر بلند پایه، و رئیس جمهور یا نخست وزیر مطرح است؛ و نیز مسأله انتخابات مردمی و تکیه بر آراء و خواسته های مردم و انتخاب مستقیم یا غیر مستقیم توسط نمایندگان مردم در مجلس شورا و مانند اینها وجود دارد، بنابراین تنها تفاوت این حکومت با سایر حکومت ها در نام و عنوان است!

ولی این اشتباه بزرگی است چرا که مهم ترین چیزی که ملت ها و حکومت ها و جمعیت ها را از هم جدا می سازد همان «فرهنگ های حاکم» بر آنهاست، زیرا

حکومت یا نهادها و ارگان های حکومتی تنها به منزلهٔ جسم است و روح آنها همان فرهنگی است که بر آنها حکومت می‌کند.

برای پی بردن به فرهنگ اسلامی حاکم بر این نظامات، بحثهای زیادی لازم است که در خور کتاب یا کتاب های مستقلی است؛ آنچه در اینجا می‌خوانید در واقع فهرستی از آن محسوب می‌شود، فهرستی که می‌تواند خوانندگان گرامی را از کیفیت اجمالی و اهداف و اهمیت این مسأله آگاه سازد.

به طور کلی سه اصل عمده بر نظام حکومت اسلامی حاکم است که آن را از سایر حکومت‌های مردمی جدا می‌سازد:

۱- مسئولان اجرایی خود را امانت دار الهی می‌دانند که باید حکومت و مقامات حکومتی را که به آنها سپرده شده به عنوان یک ودیعه حفظ کنند، رابطی میان خدا و بندگان او باشند و آنچه را او فرمان داده دقیقاً در مورد بندگان اجرا کنند. آنها هرگز نمی‌توانند در فکر حفظ مقام یا منافع خویش یا منافع گروه خاصی باشند.

در حالی که حاکمان مادی بیش از همه چیز در فکر حفظ مقام و منافع خویش هستند، و گاه برای رسیدن به یکی از مقامات ممکن است ملیون ها هزینه کنند؛ و به یقین باید بعد از رسیدن به حکومت جای هزینه‌ها را پر کرده و اضعاف مضاعف بر آن بیفزایند؛ و یا لاقلاً به قشر و جمعیت خاصی تعلّق دارند، و برای حفظ منافع

خاصّ جمعیت خود که برای رساندن او به حکومت، سرمایه گذاری‌های کلانی کرده‌اند تا بازدهی بسیار پر سودی داشته باشند، تلاش و کوشش کنند؛ تفاوت این دیدگاه با دیدگاه حاکمان و مدیران اسلامی، در تمام زمینه‌ها کاملاً روشن است .

۲- مردم آنها را مبعوثان الهی می‌دانند چرا که اطاعت از آنها شاخه‌ای از اطاعت خداست، و فرمان آنها به منزله فرمان الهی است.

آنها قوانین حکومت اسلامی را - در صورتی که حکومت بر پایه‌های صحیحی استوار شود - قانون خدا می‌دانند و اطاعت از آن را موجب نجات در آخرت، و مخالفت با آن را گناه و مایه عذاب در سرای دیگر می‌شمردند.

این دیدگاه با دیدگاه عمومی در حکومت‌های مادی که حاکمان را افرادی همچون خود می‌دانند که غالباً در صدد حفظ منافع خویش یا منافع حزب و گروه خویش اند و در هر مورد مردم قوانین را نپسندند، و از بیم مجازات در امان باشند شانه از زیر بار آن خالی می‌کنند، بسیار متفاوت است.

۳- اصولاً روح معنویت و ارزش‌های اخلاقی در چنین حکومتی باید بر همه چیز سایه بیفکند و مسائل اخلاقی و انسانی در سر لوحه کارها قرار گیرد؛ انگیزه‌ها باید فراتر از انگیزه‌های مادی باشد، مگر نه این است که هدف نهایی از تشکیل حکومت و بهتر زیستن، فراهم آمدن مقدمات برای سیر الی الله و قرب به خدا و تکامل روحی

و معنوی است؟!

آیا این انگیزه‌ها می‌تواند با انگیزه‌های مردم و کارگزاران در یک حکومت مادی یکسان باشد؟

البته برای رسیدن به یک حکومت الهی و اسلامی تأم العیار، راه دور و درازی را باید پیمود؛ و آموزش‌های فراوانی باید به جامعه داد، ولی هر چه باشد محتوای این حکومت با حکومت‌های مادی از نظر عنصر فرهنگی بسیار متفاوت بلکه متباین است.

خف

با این تحلیل کوتاه به سراغ آیات قرآن، و سپس روایات اسلامی می‌رویم تا چشم انداز «فرهنگ حاکم بر محورهای مختلف حکومت اسلامی» را بررسی کنیم:

۱- در آیه ۱۵۹ «آل عمران» می‌خوانیم:

﴿فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾:

«به (برکت) رحمت الهی، در برابر آنان (مردم) نرم و (مهربان) شدی، و اگر خشن

و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می‌شدند. پس آنها را ببخش و برای آنها
آمزش بطلب؛ و در کارها با آنان مشورت کن، اما هنگامی که تصمیم‌گرفتی (قاطع
باش و) بر خدا توکل نما، زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد».

به این ترتیب حاکم اسلامی در کنار قاطعیت و تصمیم‌گیری محکم، مأمور به عفو
و گذشت و حتی استغفار در درگاه الهی و نرمش و ملایمت می‌باشد و تکیه‌گاه اصلی
را در همه چیز و همه کار خدا می‌داند.

۲- در آیه ۳۴ «فَصَلِّتْ» دستور می‌دهد که کدورت و دشمنی را با آب محبت
بشوید و تا آنجا که ممکن است از مقابله به مثل در برابر دوستان بپرهیزید،
می‌فرماید: «إِدْفَعْ بِأَلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ»:

«بدی را با نیکی دفع کن، ناگاه خواهی دید همان کسی که میان تو و او دشمنی
است، گویی دوستی گرم و صمیمی است» ولی بلافاصله می‌افزاید: «به این مرحله جز
کسانی که دارای صبر و استقامت اند نمی‌رسند، و جز کسانی که بهره‌عظیمی از
ایمان و تقوا دارند به آن نائل نمی‌شوند»^(۱).

حاکمیت این گونه «فرهنگ بر نظام اجرایی اسلامی» که درست در جهت ضد
فرهنگ مادی قرار دارد، نورانیت و صفای خاصی به آن می‌بخشد و معنی و مفهوم
دیگری به آن می‌دهد.

۳- در آیه ۲۸ سوره «کهف» در برابر اصرار کسانی که معتقد بودند پیامبر اسلام ﷺ باید افراد فقیر را هر چند مخلص و مؤمن باشند از خود دور سازد، و به قشرهای ثروتمند و پر نفوذ نزدیک شود، با صراحت و قاطعیت می‌فرماید: «وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا»:

«با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و شام می‌خوانند، و تنها رضای او را می‌طلبند؛ و هرگز بخاطر زیورهای دنیا، چشمان خود را از آنها برنگیر. و از کسانی که قلبشان را از یادمان غافل ساختیم و از هوای نفس پیروی کردند، و کارشان افراطی است».

چه قدر تفاوت است میان این منطق که عشق و ایمان به خدا در این گونه افراد برترین ارزش می‌شمرد؛ و فرمان می‌دهد دست ردّ به سینه ثروتمندان غافل و بی‌خبر بزن؛ نه فقیران مخلص و با ایمان و میان منطق کسانی که امروز در سطح جهان باصراحت اعلام می‌دارند که ارزش اصلی همان منافع مادی است و همه ارزش‌های دیگر را پیش پای آن قربانی می‌کنند.

۴- آیه ۲۶ سوره «ص» در یک پیام قاطع و کوبنده خطاب به داود پیامبر ﷺ می‌فرماید: يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ

الْهَوَىٰ فَيُضِلُّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ: «ای داود! ما تو را خلیفه (و نماینده خود) در زمین قرار دادیم؛ پس در میان مردم بحق داوری کن، و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف سازد».

همان گونه که می‌بینیم به این پیامبر معصوم به عنوان یک الگو و نمونه هشدار می‌دهد که مراقب وسوسه‌های شیطان نفس باشد که مایهٔ انحراف او از طریق حق و عدالت نگردد.

بنابراین یک حاکم اسلامی همیشه مراقب این معنی است که مبدا در داوری‌های خود گرفتار حب و بغض‌ها و هوی و هوس‌ها گردد و حق بی‌گناهی را ضایع کند. و چقدر تفاوت دارد این منطق با منطق کسانی که تنها قاضی را در برابر قانون، آن هم قانونی که هزار گونه راه فرار و توجیه و تفسیر دارد مسئول می‌شمرد؟! ۵- در آیهٔ ۱۳۵ «نساء» تمام مؤمنان را مخاطب ساخته و یک اصل مهم دیگر را یادآور می‌شود؛ و آن مسألهٔ مقدم داشتن اصول و ضوابط بر هر گونه رابطه است؛ می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلُوتُوا أَوْ نَعِرْتُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همواره و همیشه قیام به عدالت کنید. برای خدا گواهی دهید، اگر چه به زیان شما،

یا پدر و مادر و نزدیکانتان بوده باشد! (چرا که) اگر او [= کسی که گواهی شما به زیان او است] غنی یا فقیر باشد، خداوند سزاوارتر است که از آنان حمایت کند. بنابراین، از هوا و هوس پیروی نکنید؛ که منحرف خواهید شد. و اگر حق را تحریف کنید، و یا از اظهار آن، اعراض نمایید، خداوند به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است».

به این ترتیب نه تنها رابطهٔ فرزند و پدر و مادر و برادر نباید مانع اجرای حق و عدالت و قیام به قسط گردد؛ بلکه منافع خویشان را نیز باید در برابر اجرای حق نادیده گرفت.

بدیهی است در حکومت‌های مادی ممکن است از چنین مسائلی سخن گفته شود ولی نه تنها ضمانت اجرا ندارد؛ بلکه اگر دقت شود مفهوم صحیحی برای آن متصور نیست، به همین دلیل همواره شخصیت‌های آنها منافع شخصی و گروهی را بر عدل و داد و قیام به قسط مقدم می‌شمردند، و در آنجا روابط بر ضوابط حاکم است و گاه آشکارا با انجام کارهای ضدّ و نقیض و برخورد دو گانه با مسائل شبیه هم که یکی در مسیر منافع است و دیگری بر ضدّ منافع، قوانین به آسانی در هم شکسته می‌شود و بطلان شعارهای مربوط به قسط و عدالت و حقوق بشر در عمل به ثبوت می‌رسد.

در روایات اسلامی نیز نکته‌های بسیار جالبی برای معرّفی «فرهنگ حاکم بر حکومت اسلامی» دیده می‌شود که شرح همه آنها بسیار به درازا می‌کشد ولی در اینجا به گلچینی از آن اشاره می‌کنیم:

۱- با اینکه جنگ اوج خشنونت انسان هاست؛ و متأسفانه گاه این خشنونت در برابر کسانی که چیزی جز منطق زور را نمی‌فهمند ضرورت پیدا می‌کند. در عین حال اسلام حتی در برنامه‌های جنگی خود مسائل انسانی را با این مسأله خشن آمیخته و رعایت اصول اخلاق را حتی در برابر دشمنان سرسخت و لجوج و در میدان جنگ لازم شمرده است.

هنگامی که گروهی از سربازان اسلام عازم میدان جنگ می‌شدند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آنها را فرا می‌خواند و این دستورات را به آنها گوشزد می‌نمود، می‌فرمود:

«سَيِّرُوا بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ عَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ لَا تَعْلُوا، وَ لَا تُمَتِّلُوا وَ لَا تَغْدِرُوا وَ لَا تَقْتُلُوا شَيْخاً فَانِيّاً، وَ لَا صَبِيّاً وَ لَا امْرَأَةً وَ لَا تَقْطَعُوا شَجَرًا إِلَّا أَنْ تَضْطَرُّوا إِلَيْهَا، وَ أَيُّمَا رَجُلٍ مِنْ أَدْنَى الْمُسْلِمِينَ أَوْ أَفْضَلِهِمْ نَظَرَ إِلَى رَجُلٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَهُوَ جَارٍ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ فَإِنْ تَبِعَكُمْ فَأَخُوكُمْ فِي الدِّينِ وَإِنْ أَبَى فَأَبْلَغُوه مَأْمَنَهُ وَ اسْتَيْنُوا بِاللَّهِ عَلَيْهِ»:

«به نام خدا و به کمک پروردگار و برای خدا و در طریق آیین رسول الله حرکت

کنید، خیانت نکنید، و اعضای مجروحان و کشتگان میدان جنگ را قطع ننمایید، پیمان شکنی نکنید، پیرمردان از کار افتاده را به قتل نرسانید، و همچنین کودکان و زنان را، هیچ درختی را قطع نکنید مگر اینکه نیاز به آن داشته باشید؛ و هرگاه مسلمانی خواه کمترین آنها باشد یا برترین آنها، امان به مردی از مشرکان بدهد، او در امان است تا کلام خدا را بشنود اگر از آیین شما پیروی کند برادر دینی شماست و اگر نپذیرد او را به جایگاه امنش برسانید و از خدا بخواهید تا او مسلمان شود.^(۱)

و در دستور دیگری می‌خوانیم:

«نَهَى رَسُولُ اللَّهِ أَنْ يُلْقَى السُّمُّ فِي بِلَادِ الْمُشْرِكِينَ»: «رسول خدا ﷺ نهی کرد از اینکه سمّ در شهرهای مشرکان افکنده شود.»^(۲) بنابراین به کار بردن گازهای سمّی، داروهای سمّی و هر نوع سلاح شیمیایی ممنوع است.

باز در دستور دیگری از همین قبیل از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «مَا بَيَّتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَدُوًّا قَطُّ»: «پیامبر ﷺ هرگز به دشمنان خود شبیخون نزد.»^(۳)

و باز در یکی دیگر از دستورات جنگی که پیامبر اکرم ﷺ به علی علیه السلام در آن زمان که عازم یمن بود فرمود چنین می‌خوانیم: «لَا تُقَاتِلَنَّ أَحَدًا حَتَّى تَدْعُوهُ وَ أَيْمُ اللَّهِ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْكَ رَجُلًا خَيْرَ لَكَ مِمَّا طَلَعَتِ الشَّمْسُ وَ غَرَبَتْ»: «با کسی پیکار مکن

۱. فروع کافی، جلد ۵، صفحه ۲۷ و ۲۸، حدیث ۱.

۲. فروع کافی، جلد ۵، صفحه ۲۸، حدیث ۲.

۳. فروع کافی، جلد ۵، صفحه ۲۸ (باب وصیّة رسول الله ...، حدیث ۳).

مگر اینکه قبلاً او را به سوی اسلام بخوانی - و آنچه در توان داری برای هدایت او و دست برداشتن از جنگ به کارگیری - سوگند به خدا اگر خداوند یک نفر رابه دست تو هدایت کند برای توبهتر است از آنچه آفتاب بر آن طلوع و غرب می‌کند»^(۱)

فف

۲- آداب اسلامی در جمع آوری مالیات

در آداب مربوط به جمع آوی زکات و اموال بیت المال می‌خوانیم: علی علیه السلام هرگاه کسی را مأمور جمع زکات می‌کرد، برنامه و فرمان مبسوطی برای او می‌نوشت که آنچه در ذیل می‌خوانیم بخشی از آن است:

«إِنطَلِقْ عَلَى تَقْوَى اللَّهِ وَخَدِّهِ لَشَرِيكَ لَهُ، وَ لَا تُرَوِّعَنَّ مُسْلِمًا، وَ لَا تَجْتَازَنَّ عَلَيْهِ كَارِهًا، وَ لَا تَأْخُذَنَّ مِنْهُ أَكْثَرَ مِنْ حَقِّ اللَّهِ فِي مَالِهِ فَإِذَا قَدِمْتَ عَلَى الْحَيِّ فَأَنْزِلْ بِمَائِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخَالِطَ آبِيَاءَهُمْ، ثُمَّ امْضِ إِلَيْهِمْ بِالسَّكِينَةِ وَالْوَقَارِ حَتَّى تَقُومَ بَيْنَهُمْ فُتْسَلِّمْ عَلَيْهِمْ وَ لَا تُخْذِجَ بِالتَّحِيَّةِ لَهُمْ ثُمَّ تَقُولَ: عِبَادَ اللَّهِ! أَرْسَلَنِي إِلَيْكُمْ وَلِيُّ اللَّهِ وَ خَلِيفَتُهُ لَأَخْذِ مِنْكُمْ حَقَّ اللَّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ فَهَلْ لِلَّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ مِنْ حَقٍّ فَتَوَدُّوهُ إِلَى وَلِيِّهِ، فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: لَا، فَلَا تُرَاجِعْهُ، وَإِنْ أُنْعِمَ لَكَ مُنْعِمٌ فَانْطَلِقْ مَعَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخِيفَهُ أَوْ تُوعِدَهُ أَوْ تُعَسِّفَهُ أَوْ تُرْهَقَهُ»:

«باتقوا و احساس مسئولیت در برابر خداوند یکتا و بی همتا حرکت کن؛ و در این

راه هیچ مسلمانی را مترسان، و از سرزمین او ناخشنود مگذرد، بیش از آنچه حق خداوند در اموال او هست از او نگیرد، هنگامی که به آبادی قبيله می‌رسی در محلّ آب آن آبادی فرود آی و داخل خانه هایشان مشو. سپس با آرامش وقار به سوی آنان برو تا در میان آنها قرارگیری به آنها سلام کن و از اظهار محبت و تحیت بخل موزر، سپس به آنان بگو: ای بندگان خدا مرا ولیّ خدا و خلیفه‌اش به سوی شما فرستاده تا حقّ خدا را که در اموالتان است بگیرم، آیا در اموال شما حقّی وجود دارد که آن را به نماینده‌اش بپردازید؟ ولی اگر کسی گفت: نه، دیگر به او مراجعه مکن! و اگر کسی پاسخ مثبت داد همراه او برو، ولی او را نترسان و تهدید نکن، و نیز او را به کار مشکلی مکلف نساز ...» .

در دنبال این سخن، سفارش‌های مؤکّدی درباره نحوه انتخاب عادلانه زکات بیت المال از میان اموال خوب و بد و مرغوب و نامرغوب مردم، و رعایت رفق و مدارا، و محبت، می‌کند؛ که نمونه روشنی از برخورد بزرگوارانه و حاکمیت ارزش‌های اسلامی بر این گونه مسائل با مردم است.^(۱)

ممکن است بعضی تصوّر کنند که این گونه برخورد با مسایل مالیات اسلامی موجب ضعف و فتور است و با آنچه امروز مشاهده می‌کنیم تفاوت بسیار دارد! ولی نباید فراموش کرد که این گونه دستورها باید در جامعه‌ای پیاده شود که با

فرهنگ اسلام تربیت شده و به راستی احساس مسئولیت در مردم وجود دارد.

هم اکنون می‌بینیم در بعضی از جوامع غیر اسلامی به خاطر فرهنگی که بر آنها حاکم است، بسیاری از مردم شخصاً مالیات خود را داوطلبانه می‌پردازند بی آنکه کسی به دنبال آنها برود، و از آن بهتر و والاتر در جامعه اسلامی خودمان هزاران هزار نفر از افراد متدین نزد مراجع دینی می‌آیند و حساب دقیق اموال خود را می‌کنند و ذکات فطره و همچنین خمس واجب را بی آنکه احدی آگاه باشد به دست مراجع تقلید و مجتهدان می‌رسانند؛ حتی چند کیلو قند و شکر و چای اضافی خانه را در سر سال محاسبه می‌کنند، که همه مردم خود را در مقابل آن مسئول می‌دانند. هرگاه این فرهنگ بر تمام مسائل مالیاتی حاکم بشود، پاسخ ایراد بالا کاملاً داده خواهد شد.

۳- صرفه جویی در همه چیز

دَقْتُ فَوْقَ الْعَادَةِ در صرف اموال بیت المال به عنوان یک ودیعه مهم الهی که حسابرسی سختی در روز قیامت درباره آن خواهد شد از ویژگی‌های دیگر این فرهنگ است. تا آنجا که در داستان معروف امیر مؤمنان علی علیه السلام و برادرش عقیل خوانده‌ایم که حتی او حاضر نشد کمترین تبعیضی میان برادر نیازمند خود و دیگر

مسلمانان قائل شود و حتی به وسیله «حَدِیدَه مُحَمَّاه» (آهن تفتیده) که نزدیک دست برادر خود برد به او هشدار داد و وی را از عذاب الهی در قیامت بر حذر داشت، عذابی که گیرنده و دهنده را (در موارد خلاف) در بر می گیرد.

موارد فراوانی از دقت پیشوایان بزرگ اسلام در این زمینه دیده می شود که در تاریخ دنیا بی نظیر است، از جمله دستور معروفی است که علی علیه السلام به کتاب و نویسندگان حکومت اسلامی داد و فرمود:

«ادِقُّوا أَقْلَامَكُمْ وَ قَارِبُوا بَيْنَ سَطُورِكُمْ وَ اخْذِفُوا عَنِّي فُضُولَكُمْ، وَ اقْصِدُوا قَصْدَ الْمَعَانِي، وَ إِيَّاكُمْ وَ الْإِكْثَارَ، فَإِنَّ أَمْوَالَ الْمُسْلِمِينَ لَا تَحْمَلُ الْإِضْرَارَ»:

«نوک قلم ها را تیز کنید - تا خطوط را باریک تر بنویسید - و فاصله سطرها را کم کنید و مطالب اضافی را حذف کنید و سخنان اصلی را بنویسید - و از لغازی و شاخ و برگ های بیهوده بپرهیزید - و از پرگویی خودداری کنید چرا که اموال مسلمانان تحمل این همه ضرر و زیان را ندارد!»^(۱)

امام صادق علیه السلام این مطلب را به صورت کلی تری بیان فرموده، می گوید: «إِنَّ الْقَصْدَ أَمْرٌ يُجِبُّهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَ إِنَّ السَّرْفَ يُبْغِضُهُ حَتَّى طَرَحَكَ الثَّوَابَ فَإِنَّهَا تَصْلُحُ لِشَيْءٍ وَ حَتَّى صَبَّكَ فَضْلَ شَرَابِكَ»: «میانہ روی و صرفہ جویی کاری است کہ خداوند بزرگ آن را

۱. خصال جلد اول، باب الخمسه، حدیث ۸۵، مرحوم علامہ مجلسی نیز در بحار الانور این حدیث را از خصال در جلد ۷۳ بحار، صفحہ ۴۹ و جلد ۱۰۱، صفحہ ۲۷۵ و در جلد ۴۱، صفحہ ۱۰۵ نقل کرده است.

دوست دارد، و اسراف کاری را مبعوض می‌شمرد حتی دور انداختن هسته خرما صحیح نیست، چرا که به درد چیزی می‌خورد، و حتی دور ریختن باقیمانده آبی راکه خورده‌اید اسراف است»^(۱)

این نکته شایان توجه است که امروز ثابت شده هیچ چیز دور ریختنی نیست؛ یعنی: از همه ضایعات و فضولات صنایع و غیر صنایع می‌توان بهره‌گیری کرد، تا آن جا که فاضلاب های گندیده را تصفیه کرده و به پای زراعت ها می‌فرستند و از آن محصول فراوان می‌گیرند و زباله‌ها را جمع آوری کرده و از آن فرآورده‌های مختلف می‌سازند. این سخن را با جمله پرمعنایی از دعای صحیفه سجاده امام علی بن الحسین (علیه السلام) پایان می‌دهیم امام در پیشگاه خداوند عرض می‌کند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْبُنِي عَنِ السَّرَفِ وَالْإِزْدِيَادِ، وَقَوِّمْنِي بِالْبَذْلِ وَالْإِقْتِصَادِ، وَعَلِّمْنِي حُسْنَ التَّقْدِيرِ، وَاقْبِضْنِي بِلُطْفِكَ عَنِ التَّبَذِيرِ»: «خداوندا! درود بر محمد و آلش بفرست، و مرا از اسراف و زیاده روی بازدار، و با بذل و بخشش و میانه روی برپا دار، و راه و رسم حسن تقدیر (اندازه‌گیری دقیق در زندگی) را به من بیاموز، و مرا به لطفت از تبذیر (و ریخت و پاش بی دلیل) نگهدار»^(۲)

۱. بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۴، حدیث ۱۰.

۲. صحیفه سجاده، دعای ۳۰ (دعائه فی المَعْوَنَة علی قضاء الدّین).

۴- بزرگی در فضیلت است نه در سنّ و سال

عتاب بن اسید که جوان باهوش و شجاعی بود از طرف پیغمبر اکرم ﷺ به فرمانداری مکه برگزیده شد؛ و حضرت در فرمان او جمله هایی نوشت که بیانگر فرهنگ متعالی اسلام در زمینه مسائل اجرائی حکومت است.

در بخشی از این فرمان می خوانیم: «فَهُوَ لَنَا خَادِمٌ وَفِي اللَّهِ آخٌ وَلَاؤُلبائنا مَوالٍ، وَلِأَعْدائنا مُعادٍ، وَهُوَ لَكُمْ سَماءٌ ظَليلَةٌ، وَأَرْضٌ زَكِيَّةٌ، وَشَمْسٌ مُضِيئَةٌ وَلَا يَحْتَجُّ مُحْتَجٌّ مِنْكُمْ فِي مُخَالَفَتِهِ بِصَغَرِ سِنَّةٍ، فَلَيْسَ الْأَكْبَرُ هُوَ الْأَفْضَلُ، بَلْ الْأَفْضَلُ هُوَ الْأَكْبَرُ!»^(۱) «او خدمت گزار ما است و در راه خداوند برادر (عزیز است) و نسبت به دوستان ما علاقمند، و نسبت به دشمنان مخالف است، و او برای شما آسمانی است سایه افکن و زمینی است پر بار، و خورشیدی درخشان، ... هیچ کس از شما نباید به خاطر کمی سنّ او با وی به مخالفت برخیزد، چرا که همیشه افراد مسن تر افضل نیستند، بلکه کسی که افضل است بزرگتر محسوب می شود»^(۱)

خف

۵- رأفت و شفقت اسلامی نسبت به مردم

در آغاز فرمان معروف مالک اشتر که به راستی برترین منشور کشورداری است که با گذشت زمان هرگز کهنه نمی‌شود و گرد و غبار نسیان بر آن پاشیده نخواهد شد هنگامی که می‌خواهد «رأفت و شفقت اسلامی را نسبت به عموم» ساکنان کشور اسلامی مصر، یادآور شود، می‌فرماید: «وَأَشْعِرُ قَلْبِكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَالْطُّفَّ بِهَم، وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سُبْعًا ضَارِيًا تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ: إِمَّا أَخُ لَكَ فِي الدِّينِ أَوْ نَظِيرُ لَكَ فِي الْخَلْقِ»: «قلب خود را نسبت به رعایا و ملت خود پر از رحمت و محبت و لطف کن؛ و نسبت به آنان همچون حیوان درنده‌ای نباش که خوردن آنها را غنیمت بشمری؛ زیرا آنها یکی از دو گروه اند: یا برادر دینی تو هستند، یا انسانی همانند تو!»^(۱)

در واقع فرهنگ حاکم بر روابط مسلمین با غیر مسلمانان در این چند جمله کوتاه منعکس شده است.

خف

۶- تکیه بر توده‌های مردم

در بخش دیگری از این فرمان دستور می‌دهد که تکیه گاه او در همه حال و در همه چیز توده‌های زحمت کش جامعه و عامه مردم باشند؛ و از تکیه کردن بر اقلیت ثروتمند خود خواه پرتوقع بپرهیزند، و همواره در فکر خوشنودی و رضای گروه اول

باشند نه دوم، می فرماید:

«وَلْيَكُنْ أَحَبَّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَوْسَطُهَا فِي الْحَقِّ وَ أَعَمُّهَا فِي الْعَدْلِ وَ أَجْمَعُهَا لِرِضَى الرَّعِيَّةِ، فَإِنَّ سُخْطَ الْعَامَّةِ يُجْهِفُ بِرِضَى الْخَاصَّةِ، وَإِنَّ سُخْطَ الْخَاصَّةِ يُعْتَفَرُ مَعَ رِضَى الْعَامَّةِ، وَ لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الرَّعِيَّةِ أَثْقَلُ عَلَى الْوَالِي مَوْؤَنَةً فِي الرِّخَاءِ وَ أَقْلُ مَعُونَةً لَهُ فِي الْبَلَاءِ وَ أَكْزَرُهُ لِلْإِنْصَافِ وَ أَسْأَلُ بِالْإِلْحَافِ وَ أَقْلُ شُكْرًا عِنْدَ الْإِعْطَاءِ وَ أَبْطَأُ عُذْرًا عِنْدَ الْمَنْعِ، وَ أَضْعَفُ صَبْرًا عِنْدَ مُلِمَّاتِ الدَّهْرِ مِنْ أَهْلِ الْخَاصَّةِ، وَ إِنَّمَا عِمَادُ الدِّينِ وَ جِمَاعُ الْمُسْلِمِينَ وَ الْعُدَّةُ لِلْإِعْلَاءِ، الْعَامَّةُ مِنَ الْأُمَّةِ، فَلْيَكُنْ صَعُوكَ لَهُمْ وَ مَيْلُكَ مَعَهُمْ»:

«باید محبوب ترین کارها نزد تو اموری باشد که با حق و عدالت موافق تر و با رضایت «توده مردم» هماهنگ تر است؛ چرا که خشم توده مردم خشنودی اقلیت خواص را بی اثر می سازد، اما ناخشنودی خواص با رضایت عموم جبران پذیر است؛ (این را بدان که) هیچ یک از رعیت از برای والی از نظر هزینه زندگی در حالت صلح، سنگین تر و از نظر کمک به هنگام بروز مشکلات ناچیزتر، و در اجرای عدالت و انصاف ناراحت تر، و به هنگام درخواست و سؤال پُر اصرارتر، و پس از عطا و بخشش کم سپاس تر، و به هنگام عدم پاسخگویی به خواسته های آنان دیر عذر پذیرتر، و در موقع رویارویی با مشکلات کم استقامت تر از گروه خواص نیست! - و به این ترتیب هزینه ها و توقعاتشان بیشتر، و خدمت و همکاریشان کمتر از «توده های مردم» است

- و چون پایهٔ دین و اجتماع مسلمین و نیروی ذخیره برای دفاع در برابر دشمنان تنها تودهٔ مردم هستند باید گوشت متوجه خواسته‌های آنان، و تمایل و توجه به آن‌ها باشد! (۱)

در بخش دیگری دستور می‌دهد عیبجویان حسود را که دائماً در جستجوی عیوب مردمند از خود به شدت دور ساز!

می‌فرماید: «وَلْيَكُنْ أَبْعَدُ رَعِيَّتِكَ مِنْكَ وَ أَشْنَأُهُمْ عِنْدَكَ، أَطْلُبُهُمْ لِمَعَايِبِ النَّاسِ، فَإِنَّ فِي النَّاسِ عُيُوباً أَلْوَالِي أَحَقُّ مِنْ سَتَرِهَا، فَلَا تَكْشِفَنَّ عَمَّا غَابَ عَنْكَ مِنْهَا، فَإِنَّمَا عَلَيْكَ تَطْهِيرَ مَا ظَهَرَ لَكَ وَاللَّهُ يَحْكُمُ عَلَى مَا غَابَ عَنْكَ!»: «باید کسانی که نسبت به مردم از همه عیبجوتراند از تو دورتر باشند؛ زیرا مردم عیوبی دارند که والی در پوشاندن آن عیوب از همه سزاوارتر است. هرگز در صدد کشف عیوب پنهانی مردم مباش، وظیفهٔ تو تنها آن است که آنچه ظاهر است اصلاح کنی و آنچه از تو مخفی است خدا دربارهٔ آن حکم خواهد کرد.» (۲)

خف

۷- رایزنی دائم با آگاهان

۱. همان مدرک.

۲. همان مدرک.

همکاری و همگامی با «دانشمندان و آگاهان و متخصصان» هر فن یکی دیگر از نکات مهم فرهنگ اسلامی حاکم بر نظامات اجرائی است. در همان عهدنامه مالک چنین آمده است: «وَ أَكْثَرُ مُدَارَسَةِ الْعُلَمَاءِ وَ مُنَاقَشَةِ الْحُكَمَاءِ فِي تَثْبِيتِ مَا صَلَحَ عَلَيْهِ أَمْرُ بِلَادِكَ وَ إِقَامَةِ مَا اسْتَقَامَ بِهِ النَّاسُ قَبْلَكَ»: «با دانشمندان زیاد به گفتگو بنشین، و با خردمندان بسیار بحث و گفتگو کن درباره تثبیت اموری که به وسیله آن وضع کشورت اصلاح می شود و موجب قوام کار مردم در گذشته نیز بوده است».^(۱)

از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که زمامداران و حاکمان اسلامی باید همیشه مشاوران یا گروه های متعددی از مشاوران برای مسائل مختلف سیاسی و اجتماعی داشته باشند؛ و بدون رایزنی با آنها هرگز در مسائل مهم تصمیم گیری نکنند.

خف

۸- فرهنگ حاکم بر دستگاه قضائی

از اوصافی که برای قضاات در این عهد نامه ذکر شده، نکات بسیار مهمی استفاده می شود که به یقین در هیچ مکتبی تا این حد درباره آنها دقت نشده است و گوشه ای از «فرهنگ حاکم بر نظامات قضائی» را روشن می سازد و می فرماید:

«ثُمَّ اخْتَرَهُ لِلْحُكْمِ بَيْنَ النَّاسِ أَفْضَلَ رَعِيَّتِكَ فِي نَفْسِكَ مِمَّنْ لَا تَضِيقُ بِهِ الْأُمُورُ، وَلَا تُمَحِّكُهُ الْخُصُومُ وَلَا يَتِمَادِي فِي الزَّلَّةِ، وَلَا يَحْصِرُ مِنَ الْفَيْءِ إِلَى الْحَقِّ إِذَا عَرَفَهُ، وَلَا تُشْرِفُ نَفْسُهُ عَلَى طَمَعٍ وَلَا يَكْتَفِي بِأَذْنِيْ فَهْمٍ دُونَ أَقْصَاءِ، وَأَوْقَفَهُمْ فِي الشُّبُهَاتِ وَآخَذَهُمْ بِالْحُجَجِ، وَأَقْلَهُهُمْ تَبَرُّمًا بِمِرَاجَعَةِ الْخَصْمِ، وَأَصْبَرَهُمْ عَلَى تَكْشُفِ الْأُمُورِ وَأَصْرَمَهُمْ عِنْدَ اتِّضَاحِ الْحُكْمِ، مِمَّنْ لَا يَزِدُّهُ إِطْرَاءٌ، وَلَا يَسْتَمِيلُهُ إِعْرَاءٌ وَأُولَئِكَ قَلِيلٌ!»

«سپس از میان مردم برجسته‌ترین افراد را برای قضاوت برگزین - دقت کنید در اینجا دوازده صفت برای قاضی ذکر شده است که در هر کس جمع باشد به راستی قاضی نمونه است ..

باید از کسانی باشند که مراجعات پی در پی آنها را در تنگنا قرار نمی‌دهد؛ و برخورد منافقان آنان را به خشم و کج خلقی وا نمی‌دارد؛ هرگز در اشتباهاتش پافشاری نمی‌کند؛ و هنگامی که حق برای او روشن شود بازگشت به آن برای او آسان است؛ طمع را از دل بیرون کرده، و در فهم مطالب به اندک تحقیق اکتفا نمی‌کند؛ قاضی باید از کسانی باشد که در شبهات از همه محتاط‌تر و در تمسک به دلیل و حجت از همه پافشارتراند؛ از مراجعه شکایت‌کنندگان ملول نمی‌شود و در کشف واقعیت‌ها شکیباتر است؛ ولی هنگام آشکار شدن حق، در صدور حکم و فصل خصومت، از همه قاطع‌تر باشد؛ از کسانی باشد که ستایش مداحان آنها را فریب

ندهد، و تمجید بسیار آنها، او را متمایل به جانب مدح کننده نسازد؛ ولی (بدان) این گونه افراد بسیار کم هستند! (۱)

خف

۹- ارتباط مستقیم با مردم

ارتباط مستقیم با مردم، آن هم ارتباطی صمیمانه و واقعی نه تشریفاتی و ظاهری، از نکات مهم دیگری است که در این فرمان برآن تکیه شده و به مالک اشتر به عنوان زمامدار آشنا با فرهنگ اسلام چنین دستور می دهد: «وَأَجْعَلْ لِدَوِي الْحَاجَاتِ مِنْكَ قِسْماً تُفَرِّغُ لَهُمْ فِيهِ شَخْصَكَ وَتَجْلِسُ لَهُمْ مَجْلِساً عَامّاً فَتَتَوَاضَعُ فِيهِ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ وَتُقْعَدَ عَنْهُمْ جُنْدَكَ وَأَعْوَانَكَ مِنْ أَخْرَاسِكَ وَشُرْطِكَ حَتَّى يُكَلِّمَكَ مُتَكَلِّمُهُمْ غَيْرَ مُتَتَعِّعٍ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ: "لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوَى غَيْرَ مُتَتَعِّعٍ"»:

«برای ارباب رجوع وقتی مقرر کن که شخصاً به نیازهای آنها رسیدگی کنی؛ در یک مجلس عمومی و همگانی که برای آنها تشکیل می دهی بنشین، و برای خداوندی که تو را آفریده است تواضع کن (درها را بگشا) و مأموران و محافظان و

لشکریان را از اطراف خود دور کن، تا هر کس می‌خواهد سخنی بگوید بدون ترس و لکنت زبان حرف‌های خود را با تو در میان نهد، چرا که من این سخن را بارها از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: "ملتّی که حقّ ضعیفان را از زورمندان با صراحت نگیرد هرگز پاك و پاکیزه نمی‌شود".^(۱)

تجربه نیز نشان داده ارتباط‌های غیر مستقیم با مردم غالباً سبب گمراهی زمامداران و عدم آگاهی کامل آنها از اوضاع محیط و مخصوصاً عدم دسترسی ضعیفان به حق خود می‌شود. به علاوه ارتباط‌های مستقیم پیوند محبت و صمیمیت را در میان حاکمان و توده‌های مردم را روز به روز محکم‌تر می‌نماید.

هف

۱۰- توجّه دقیق به حال محرومان

نکته مهمّ دیگر که آن را به عنوان نکته پایانی بحث فرهنگ حاکم بر نظام اجرائی حکومت اسلامی مطرح می‌کنیم - هر چند مطالب ناگفته در این زمینه باز هم بسیار است - ، اهمّیت فوق العاده‌ای است که در فرهنگ حکومت اسلامی به «قشرهای محروم جامعه» داده شده است.

در همان فرمان مالک اشتر، هنگامی که علی علیه السلام به این بحث می‌رسد لحن و

آهنگ و سخن او به کلی دگرگون می‌گردد، و می‌فرماید: «ثُمَّ اللَّهُ اللَّهُ فِي الطَّبَقَةِ السُّفْلَى مِنَ الَّذِينَ لَا حِيلَةَ لَهُمْ مِنَ الْمَسَاكِينِ وَالْمُحْتَاجِينَ وَ أَهْلِ الْبُؤْسَى وَ الزُّمْنَى فَإِنَّ فِي هَذِهِ الطَّبَقَةِ قَانِعاً وَ مُعْتِراً وَ أَحْفَظَ لِلَّهِ مَا اسْتَحْفَظَكَ مِنْ حَقِّهِ فِيهِمْ، وَاجْعَلْ لَهُمْ قِسْماً مِنْ بَيْتِ مَالِكَ، وَ قِسْماً مِنْ غَلَّتِ صَوَافِي الْأَسْلَامِ فِي كُلِّ بَلَدٍ، فَإِنَّ لَلْأَقْصَى مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِي لِلْأَدْنَى، وَ كُلٌّ قَدْ اشْتَرَعْتَ حَقَّهُ فَلَا يَشْعَلَنَّكَ عَنْهُمْ بَطَرٌ، فَإِنَّكَ لَا تُعْذَرُ بِتَضْيِيعِكَ التَّائِفَةِ، لِأَحْكَامِكَ الْكَثِيرِ الْمُهِمِّ فَلَا تُشْخِصْ هَمَّكَ عَنْهُمْ وَ لَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لَهُمْ»:

«خدا را، خدا را، در مورد طبقه پایین اجتماع، همان ها که راه چاره‌ای ندارند، از مستمندان و نیازمندان و تهیدستان و از کارافتادگان، زیرا در این قشر کسانی هستند که روی سؤال دارند و نیز افرادی هستند که باید بدون سؤال و تقاضا به آنها کمک کنی. آنچه خداوند در مورد آنان به تو دستور داده است عمل کن؛ در بخشی از بیت المال، و قسمتی از درآمد حاصل از کشاورزی را در هر منطقه‌ای به آنها تخصیص ده؛ زیرا آنها که دوراند به مقدار کسانی که نزدیک اند سهم دارند، و باید حق همه آنها رعایت شود، هرگز نباید سرخوشی و غرور و زمامداری تو را از آنها به خود مشغول سازد، و (بدان) هیچ گاه به خاطر کارهای فراوان و مهمی که انجام می‌دهی از ترك رسیدگی به کارهای کوچک معذور نیستی؛ هرگز دل از این گروه برنگیر! و چهره خود را در برابر آنها درهم نکش!»^(۱)

این اصرار و تأکید فراوان و بی نظیر امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره این گروه، بارزترین نشانه عدالت اجتماعی اسلام و حفظ حقوق انسان ها مخصوصاً قشرهای ضعیف است؛ و عمل خود آن حضرت در دوران حکومتش گواه روشنی بر این مدعا است.

هـ

جمع بندی

آنچه در بالا آمد گوشه‌هایی از «فرهنگ حاکم بر نظام اجرائی اسلام» است که می‌تواند به عنوان نمونه برداری از مجموعه این فرهنگ مورد بررسی قرار گیرد و دقت در آن، ابعاد این حکومت الهی و مردمی را نشان می‌دهد؛ و نیز از مطالعه آن می‌توان به این حقیقت پی برد که آنچه در حال حاضر به عنوان حکومت اسلامی شناخته می‌شود، هنوز تا رسیدن به شکل اصلی این حکومت فاصله بسیاری دارد هر چند در مسیر آن و به سوی این هدف حرکت می‌کند.

چگونگی انتخاب رئیس نظام اجرایی

در دنیای امروز طرق مختلفی برای برگزیدن «رئیس نظام اجرایی» و مسئولین رده بالا وجود دارد؛ گاه از طریق انتخاب مستقیم است، و گاه انتخاب غیر مستقیم است، و گاه انتصاب از ناحیه مسئول برتر.

آنچه در زندگی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دیده می شود این است که این انتخاب از طریق نصب الهی صورت گرفته، و گاه از طریق شخص پیامبر صلی الله علیه و آله.
نصب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای این منصب از سوی خداوند روشن است و آیاتی مانند آیات زیر شاهد بر آن است:

۱- «الْنَبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»:

«پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است»^(۱).

۲- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»:

«ای کسانی که ایمان آورده اید اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا صلی الله علیه و آله»

و اولوالامر (اوصیاء پیامبر) را»^(۱)

۳- ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾:

«به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود، مگر اینکه تو را در اختلافات خود به داوری طلبند؛ و سپس از داوری تو در دل خود احساس ناراحتی نکنند؛ و کاملاً تسلیم باشند»^(۲)

۴- ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾:

«آنها که فرمان او (پیامبر اسلام) را مخالفت می‌کنند باید بترسند از اینکه فتنه‌ای دام‌نشان را بگیرد، و یا عذابی دردناک به آنها برسد»^(۳)

ناگفته پیداست که اطاعت مطلق آن گونه که در آیات فوق آمده است؛ با نصب او برای زمامداری جامعه اسلامی ملازم است.

آیات دیگری نیز در قرآن مجید همین معنی را تأیید می‌کند.

در مورد پیشوایان معصوم و ائمه هدی علیهم‌السلام نیز اعتقاد ما بر این است که آنها نیز

۱. سوره نساء، آیه ۵۹.

۲. سوره نساء، آیه ۶۵.

۳. ضمیر در «امر» به عقیده بعضی از مفسران به پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بر می‌گردد، و به عقیده بعضی دیگر به خداوند است.

معنی اول با محتوای آیه سازگارتر است، در تفسیر المیزان نیز همین معنی پذیرفته شده است. (المیزان جلد ۱۵، صفحه ۱۶۷)، سوره نور، آیه ۶۳.

از سوی خداوند، و به وسیله پیامبر اسلام ﷺ منصوب و برگزیده شده‌اند. آیات سوره «مائده» ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ...﴾^(۱) که در مورد داستان غدیر نازل شده و در تفسیر نمونه مشروحاً از آن بحث کردیم، و روایات متعددی که از طرق تمام فرق اسلامی در موارد و مواضع مختلف درباره نصب علی علیه السلام به خلافت و جانشینی آن حضرت نازل شده - و شرح آن در جلد نهم پیام قرآن گذشت - و نیز روایاتی که از پیغمبر اکرم ﷺ درباره پیشوایان و خلفای دوازده گانه او، و روایاتی که از ائمه معصومین علیهم السلام (هر امامی درباره امام بعد) وارد شده - و شرح آن نیز در همان جلد ۹ پیام قرآن آمده است - همه گواه این مدعا است و نیازی به تکرار آنها در اینجا نمی‌بینیم.

این در مورد پیغمبر اکرم ﷺ و امامان معصوم علیهم السلام است، و اما در مورد کسانی که در مراحل بعد قرار گرفته‌اند این نصب و انتصاب ممکن است از سوی ولی فقیه و مجتهد جامع الشرایط صورت گیرد چرا که مطابق بحث ولایت فقیه که بعداً به آن اشاره خواهد شد جانشین امامان معصوم علیهم السلام فقهای صالح و واجد شرایط هستند، ولی حاکم شرع و فقیه جامع الشرایط موظف است در تمام مسائل اجتماعی و سیاسی مربوط به ملت اسلام مصلحت آنها را در نظر بگیرد؛ وبدون شک مصلحت آنها چنین ایجاب می‌کند که «مسئولان بالای نظام اجرائی» با مشورت و مشارکت

مردم انتخاب شوند تا همکاری صمیمانه‌تری در میان آنها باشد؛ و این نمی‌شود مگر اینکه مردم در انتخاب آنها به نحوی خواه به طور مستقیم یا غیرمستقیم دخالت داشته باشند؛ به ویژه در عصر و زمان ما که فرهنگ عمومی حاکم بر جوامع انسانی، فرهنگ مشارکت عمومی در امر حکومت است.

بنابراین قبلاً افراد متعددی که صلاحیت برای این منصب مهم را دارند، و شرایط لازم را برای این وظیفه حساس طبق تصدیق خبرگان صالح و بی‌نظر احراز کرده‌اند؛ به مردم معرفی می‌شوند. سپس مردم طبق یک برنامه انتخاباتی صحیح و سالم در امر گزینش یکی از آنها شرکت می‌کنند و به یقین آن کس که پایگاه مردمی محکم‌تر و بیشتری داشته باشد برگزیده می‌شود و چون همکاری و هم‌یاری عموم با او بیشتر است برای این منصب اصلح می‌باشد.

سپس نوبت به تنفیذ حکم او از طرف فقیه جامع‌الشرایط می‌رسد؛ تا سلسله مراتب به پیامبر ﷺ و امام معصوم علیهم‌السلام و منصوبان الهی، و در واقع به رضا و اذن پروردگار منتهی شود.

و بی‌شک تنفیذ حاکمیت چنین کسی که پایگاه مردمی محکم‌تری دارد؛ و اکثریت آراء نشان می‌دهد که از حمایت وسیع‌تری از سوی مردم برخوردار است به صلاح و غبطه مردم است. و ولی فقیه که موظف به رعایت مصالح جامعه است از

تنفیذ حکم چنین کسی سرباز نخواهد زد.

نتیجه این که: حکومت اسلامی که مسیر خود را از بالا یعنی: از حکومت الله به سوی مردم طی می‌کند؛ می‌تواند کاملاً بر موازین حکومت مردمی منطبق گردد. با این تفاوت که در نامزدهای «مسئول اجرایی» حکومت اسلامی، یک سلسله شرایط از نظر اسلام و ایمان و امانت و تقوا قبلاً باید احراز گردد، و برخلاف سیستم حکومت غیر اسلامی، که این شرایط در آن مطلقاً مطرح نیست. و این یک تفاوت مهم است که حکومت های الهی را از حکومت های مادی جدا می‌سازد؛ هر چند هر دو ممکن است در شکل حکومت مردمی ظاهر گردد.

این درباره «مسئول اصلی نظام اجرایی» است، و در مورد مسئولان رده بالای درجه بعد نیز ممکن است مشارکت مردم به طور مستقیم یا غیر مستقیم باشد، مثلاً مردم به وزراء نیز رأی بدهند؛ و یا اینکه از طریق نمایندگان آنها در مجلس شورای اسلامی برگزیده شوند؛ در هر دو صورت مردم به نوعی در گزینش آنها مشارکت دارند، ولی باز در این مرحله داشتن شرایطی مانند اسلام و ایمان و امانت لازم و ضروری است، چرا که آنها برای اجرای احکام اسلام و عدالت اجتماعی و فرهنگ انسانی و فضایل اخلاقی برگزیده می‌شوند، و «ذات نیافته از هستی، بخش» «کی تواند که شود هستی بخش»!

رکن سوم: نظام قضائی در حکومت اسلامی

اشاره

قضاوت و داوری برای حل اختلافات و رفع منازعات از قدیمی ترین ایام در میان بشر وجود داشته است؛ حتی در جوامع بدوی نوعی داوری برای حل اختلافات از سوی رئیس قبیله یا نزدیکان او یا شخص معینی که برای این کار منصوب می شده وجود داشته است. در حقیقت نمی توان تاریخچه ای برای مسأله قضا به دست آورد، جز اینکه بگوییم عمر آن همان عمر جوامع انسانی است.

دلیل آن هم روشن است زیرا همان گونه که می دانیم طبیعت زندگی بشر یک زندگی اجتماعی و گروهی است؛ و بی شک این زندگی با تمام امتیازاتش میدان برخوردها و تزاخم ها است، و به تعبیر دیگر این زندگی گروهی گر چه منبع انواع منافع و برکات برای جوامع انسانی و موجب پیشرفت در تمام جنبه های مادی و معنوی است، ولی با این حال مشکلات و نقاط منفی هم دارد، و آن منازعاتی است

که همیشه بر سر احقاق حقوق افراد، و دفع تجاوزها صورت می‌گیرد؛ که اگر با داوری صحیحی حلّ و فسخ نشود جوامع انسانی را مبدّل به صحنه زد و خوردهای دائمی خونین و نابودکننده می‌سازد و کانون فساد می‌شود.

توجه به این نکته نیز لازم است که این اختلاف ها و کشمکش ها که گاه در میان دو یا چند فرد، و گاه در میان دو قبیله، یا دو کشور ظاهر می‌شود، لازم نیست همیشه ناشی از روح تجاوزگری و خودخواهی و هوی و هوس بوده باشد؛ بلکه اگر فرض کنیم جامعه‌ای پیدا شود که نمونه تامّ مدینه فاضله باشد، و همه از نظر ایمان و تقوی و اخلاق و فرهنگ انسانی در بالاترین سطح قرار داشته باشند باز اختلاف تشخیص و برداشت و سوء تفاهم ها و عدم آگاهی به جزئیات حقوق اجتماعی و قوانین موضوعه، ممکن است سبب بروز کشمکش ها برای تشخیص حقوق حقّه افراد گردد.

بنابراین وجود دستگاه های قضائی به هر حال جزء بافت جدایی‌ناپذیر جوامع انسانی است که در هر حدّ و هر سطح از فرهنگ و تفکّر و اندیشه بوده باشند بدون آن نمی‌توانند زندگی کنند.

بدیهی است به موازات گسترش جوامع بشری دستگاه های قضائی نیز گسترده‌تر و پیچیده‌تر می‌شود؛ زیرا نه تنها کمیت و تعداد برخوردها به خاطر روابط بیشتر و

نزدیک تر در این جوامع فزونی می‌یابد؛ بلکه از نظر کیفیت، بسیار پیچیده‌تر و مشکل‌تر می‌شود، و هر گاه دستگاه‌های قضائی یا به پای گستردگی این جوامع پیش‌نبرد صحنهٔ اجتماع بر اثر کشمکش‌های خطرناک روز به روز تاریک‌تر می‌شود. کوتاه سخن اینکه: برای تعمیم عدالت اجتماعی، و جلوگیری از ظلم و فساد پایان دادن به کشمکش‌ها و منازعات، و اجرای صحیح قوانین و همچنین نظارت دقیق بر دستگاه‌های اجرائی، و آشنا ساختن مسئولین رده‌های مختلف به وظایف خویش، یک نیروی مقتدر قضائی با پشتوانهٔ کافی برای اجرای احکام آن لازم و ضروری است و به همین دلیل اسلام که به مضمون «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»^(۱) دین حیات و زندگی واقعی انسانهاست اهمیت فوق‌العاده‌ای برای این مسأله قائل شده، و برای اصل و ریشه و همچنین شاخ و برگ آن، دستورات و مقررات فراوانی وضع کرده است.

با این اشاره به قرآن مجید باز می‌گردیم در قرآن در آیات متعددی به این موضوع اشاره شده است؛ از جمله:

۱- در یک جا پیامبر اکرم ﷺ را مخاطب ساخته می‌فرماید: «إِنَّا أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا»: «ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم؛ تا به آنچه خداوند به تو آموخته در میان مردم قضاوت

کنی؛ و از کسانی مباش که از خائنان حمایت نمایی»^(۱)

۲- در مورد دیگر دربارهٔ داوری در میان غیر مسلمان ها نیز همین دستور را به پیامبر ﷺ می‌دهد و می‌فرماید: «وَإِنْ حَكَمْتَ فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»؛ «و اگر میان آنها داوری کنی، با عدالت داوری کن، که خدا عادلان را دوست دارد»^(۲)

۳- در جای دیگر روی سخن را به همهٔ مؤمنان کرده و همین دستور را به آنها می‌دهد، و می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعاً بَصِيراً»؛ «خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت ها را به صاحبانش بدهید؛ و هنگامی که میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید. خداوند، اندر زهای خوبی به شما می‌دهد، خداوند شنوا و بیناست»^(۳)

۴- از سوی دیگر به مؤمنان سفارش می‌کند که به داوری عادلانهٔ پیامبر ﷺ کردن نهند و کمترین ناراحتی نه تنها در ظاهر، که در باطن هم نداشته باشند، و حق و عدالت را هر چند تلخ باشد با جسم و جان پذیرا شوند. می‌فرماید: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا مِنْ أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَ

۱. سوره نساء، آیه ۱۰۵.

۲. سوره مائده، آیه ۴۲.

۳. سوره نساء، آیه ۵۸.

يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»: «نه، به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن نخواهند بود مگر اینکه در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند، و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند؛ و کاملاً تسلیم باشند».^(۱)

۵- و نیز می‌فرماید: «إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»: «سخن مؤمنان هنگامی که به سوی خدا و رسولش دعوت شوند تا میان آنان داوری کند، تنها این است که می‌گویند (شنیدیم و اطاعت کردیم)؛ و اینها همان رستگاران (واقعی) هستند».^(۲)

۶- قرآن مجید حتی در مسأله شهادت و گواهی دادن به حق که یکی از مقدمات مهم داوری به حق و عدالت است، تأکید فراوان نموده و همه مؤمنان را مخاطب ساخته می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَتَائُنُ قَوْمٍ عَلَى أَنْ لَا تَعْدِلُوا إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همواره برای خدا قیام کنید، و از روی عدالت، گواهی دهید. دشمنی با جمعیتی، شما را به گناه و ترك عدالت نکشاند. عدالت کنید، که به پرهیزکاری نزدیک تر است؛ و از معصیت خدا بپرهیزید، که خداوند از آنچه انجام می‌دهید، با خبر است».^(۳)

۱. سوره نساء، آیه ۴۵.

۲. سوره نور، آیه ۵۱.

۳. سوره مائده، آیه ۸.

بنابراین در محیط جامعه اسلامی هیچ چیز نمی تواند حق و عدالت را بر هم زند؛
شهادت ها همه باید عادلانه باشد چه در مورد دوست و چه در مورد دشمن، و داوری
ها و قضاوت ها نیز باید بر محور عدالت دور زند، و نزدیک ترین و دورترین افراد باید
در آن یکسان باشند.

چه کسی حق داوری و قضاوت دارد؟

اشاره

همان گونه که حکومت و حاکمیت بنابر اصل مسلم توحید افعالی به خداوند باز می‌گردد، حق داوری نیز از آن کسانی است که او اجازه فرموده است.

توحید افعالی می‌گوید: همه کارها به سوی خدا باز می‌گردد؛ و توحید خالقیت می‌گوید: همه چیز در این عالم از او نشأت می‌گیرد؛ و توحید حاکمیت که از شاخه‌های توحید خالقیت است می‌گوید: حکومت مخصوص پروردگار است، و همین امر سبب می‌شود که در قلمرو حکومت خدا داوری و قضاء نیز از آن او باشد؛ و از آن کسانی که او داوری آنها را مجاز شمرده است.

از سوی دیگر توحید اطاعت می‌گوید: تنها فرمان خدا، و فرمان کسانی که فرمانشان به فرمان خدا باز می‌گردد، مقبول و مطاع است؛ بنابراین در احکام قضائی نیز حکم و فرمانی قابل قبول است که به اذن پروردگار باشد.

اگر از این دیدگاه به جامعه انسانی بنگریم مبدأ حق داوری و قضاوت بسیار روشن خواهد بود؛ و در تشخیص آن هرگز سرگردان نخواهیم شد. زیرا نگاه به نقطه‌ای می‌دوزیم که هستی از آن جا سرچشمه می‌گیرد و آفرینش ما از سوی او و فرمان در همه جا فرمان اوست؛ بنابراین باید همیشه بکوشیم که محاکم قضائی ما به فرمان او برگردد، مشروعیت خود را از ناحیه او کسب کند، و رنگ الهی به خود بگیرد.

با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم و مسأله انحصار داوری را به داوری الله پی‌گیری می‌کنیم:

۱- در آیه ۵۷ سوره «انعام» می‌خوانیم: ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَقُصُّ الْحَقَّ وَهُوَ خَبِيرُ الْفَاصِلِينَ﴾: «حکم و فرمان، تنها از آن خداست! حق را از باطل جدا می‌کند؛ و او بهترین جدا کننده (حق از باطل) است».

همین تعبیر ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾ بدون جمله ذیل آن در سوره «یوسف» آیه ۴۰ آمده است.

البته آنچه در سوره «یوسف» آمده است ممکن است مفهوم گسترده‌تری داشته باشد که هم حکومت را شامل شود و هم قضاوت و داوری را؛ ولی آنچه در آیه بالا آمد به قرینه ذیل آن که اشاره به فصل خصومت ها و پایان دادن به نزاع ها دارد،

بیشتر ناظر به مسأله داوری است.

گروهی از مفسران مانند طبرسی در مجمع البیان و فخر رازی در تفسیر کبیر نیز بر این معنی انگشت گذارده‌اند.^(۱)

۲- در آیات ۴۴ و ۴۵ و ۴۷ از سوره «مائده» به ترتیب می‌خوانیم: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَخُكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ... فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ... فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾: «و آن‌ها که به آن چه خدا نازل کرده است نمی‌کنند، کافرانند ... ستم کارانند ... فاسق‌اند!»

کافر هستند به خاطر اینکه از خطّ توحید (توحید حاکمیت) خارج شده‌اند. ظالم اند به خاطر اینکه به خود و دیگران ستم می‌کنند؛ چرا که از مصالح قطعی احکام الهی محروم می‌مانند و به گرداب مفسد احکام جاهلی فرو می‌غلطند؛ و فاسق اند به خاطر اینکه از دایره اطاعت خارج شده‌اند؛ و می‌دانیم فسق همان خروج از خط اطاعت است. البته این آیات مفهوم وسیعی دارد که هم مسأله فتوا در احکام الهی را شامل می‌شود، و هم مسأله قضاوت و داوری، و هم مسأله حاکمیت را که در هر سه بعد باید این امور، موافق و مطابق حکم خدا و ما انزل الله بوده باشد. (دقت کنید)

۳- در آیه ۶۰ سوره «نساء» قرآن مجید هر حکم غیر الهی را حکم طاغوت می‌شمرد؛ و رفتن به سراغ آن را پیروی از خطّ شیطان می‌داند. می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ

۱. مجمع البیان، جلد ۳، تفسیر کبیر فخر رازی، جلد ۱۳، صفحه ۷.

إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَكَّمُوا
إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا: «آیا
ندیدی کسانی را که گمان می‌کنند به آنچه (از کتابهای آسمانی که) بر تو و به آنچه
پیش از تو نازل شده، ایمان آورده‌اند، ولی می‌خواهند برای داوری نزد طاغوت و
حکام باطل بروند؟! با اینکه به آنها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند. اما
شیطان می‌خواهد آنان را گمراه کند، و به بیراهه‌های دور دستی بیفکند!»

۴- قرآن احکام و داوری‌هایی را که از غیر مبدأ الهی صادر می‌شود، حکم
جاهلیت می‌شمرد و در برابر کسانی که خواهان احکام غیر الهی بودند - مانند
گروهی از یهود که با یکدیگر منازعه داشتند و انتظار داشتند با مراجعه به پیامبر
اسلام ﷺ آن حضرت مطابق میل آنها حکم کند - می‌فرماید: «أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ
يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنْ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ»: «آیا آنها حکم جاهلیت را (از تو)
می‌خواهند؟! و چه کسی بهتر از خدا، برای قومی که اهل یقین هستند، حکم
می‌کند؟!». (۱)

۵- در جای دیگر به پیامبر اسلام ﷺ یاد می‌دهد که بگوید: «أَفَغَيْرَ اللَّهِ ابْتَغَى حَكْمًا
وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا»: «آیا غیر خدا را به داوری؟! در حالی که او است

که این کتاب آسمانی را، که همه چیز در آن آمده به سوی فرستاده است؛»^(۱)

۶- در جایی دیگر با صراحت تمام دستور می دهد که همه اختلافات را با داوری

خداوند حل کنند، می فرماید: ﴿وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكِّمُهُ إِلَى اللَّهِ﴾: «در هر چیز

اختلاف کنید، داوریش با خداست!»^(۲)

هـ

از مجموع این آیات و آیات دیگر به روشنی این مطلب ثابت می شود که از دیدگاه

قرآن، داور و قاضی و حاکم خداست و کسانی که از سوی او به داوری و قضا

می نشینند و هر چه غیر آن است حکم جاهلیت و داوری طاغوت و شیطان می باشد!

از این رو در حکومت اسلامی سلسله مراتب قضاات باید به اذن و فرمان پروردگار

منتهی شود؛ و مشروعیت آنان از آنجا نشأت بگیرد؛ پیامبر خدا ﷺ این مقام را از

خدا گرفته، و امامان معصوم از سوی خداوند به وسیله پیامبرش برای این مقام بر

گزیده شده اند؛ وقضات اسلامی مشروعیت کار خود را از آنها می گیرند.

در آیه ۲۰ سوره «مؤمن»، این مطلب به وضوح بیان شده می فرماید: ﴿وَاللَّهُ يَقْضِي

بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ﴾: «خداوند به حق داوری می کند، و

۱. سوره انعام، آیه ۱۱۴.

۲. سوره شوری، آیه ۱۰.

معبودهایی را که غیر از او می‌خوانند هیچگونه داوری ندارند».

بنابراین تنها قضاوت و داوری خداوند و اولیاء الله قابل قبول است، نه داوری های شرك آلود و غیر الهی.

این معنی در روایات اسلامی با صراحت بیشتر در ابواب قضا بیان شده، از جمله:

۱- در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «اتَّفُوا الْحُكُومَةَ فَإِنَّ الْحُكُومَةَ إِنَّمَا هِيَ لِلإِمَامِ الْعَالِمِ بِالتَّقْضَاءِ الْعَادِلِ فِي الْمُسْلِمِينَ، لَنَبِيٍّ أَوْ وَصِيٍّ نَبِيٍّ»: «از قضاوت بپرهیزید، چرا که قضاوت و داوری مخصوص امام آگاه به اصول قضا، و عادل در میان مسلمانان است؛ (آری برای پیامبر صلی الله علیه و آله یا وصی پیامبر صلی الله علیه و آله است)».^(۱)

۲- در حدیث معروفی از امام صادق علیه السلام آمده است که امیر مؤمنان علی علیه السلام به شریح قاضی فرمود: «يَا شَرِيحُ قَدْ جَلَسْتَ مَجْلِسًا لَا يَجْلِسُهُ إِلَّا نَبِيٌّ، أَوْ وَصِيٌّ نَبِيٍّ أَوْ شَقِيٍّ!»: «ای شریح! جایی نشسته‌ای که در آنجا کسی نمی‌نشیند جز پیامبر، یا وصی پیامبر، یا شقی دور از سعادت!».^(۲)

۳- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «وَالْحُكْمُ لَا يَصِحُّ إِلَّا بِإِذْنٍ مِنَ اللَّهِ وَبُزْهَانِهِ»: «حکم و داوری صحیح نیست مگر به اذن و اجازه و برهان الهی».^(۳)

۱. وسائل الشیعه، جلد ۱۸، ابواب صفات القاضی، باب ۳، حدیث ۳.

۲. وسائل الشیعه، جلد ۱۸، ابواب صفات القاضی، باب ۳، حدیث ۲.

۳. مصباح الشریعة، صفحه ۴۱، (اعتبار این کتاب از نظر دانشمندان مورد گفتگو است به خصوص اینکه مؤلف

به این ترتیب هم دلایل عقلی که ناظر بر توحید افعالی، و توحید حاکمیت و مالکیت است، مشروط بودن قضا را به اذن الهی اثبات می‌کند؛ و هم آیات قرآنی و هم روایاتی که در این زمینه وارد شده است، و اینکه می‌گویند مجتهد جامع الشرائط (ولی فقیه) دارای سه منصب است: منصب افتاء، و منصب قضاء، و ولایت، ناظر به همین معنی است.

اکنون به سراغ صفات قاضی در اسلام، و همچنین آداب قضاء و تفاوت های اساسی میان قضاوت و داوری در اسلام و دنیای غرب و مسائل دیگری برای تکمیل این مباحث می‌رویم.

صفات قاضی

در منابع اسلامی، شرایط سنگینی برای قاضی ذکر شده است شرایطی که شاید در هیچ مکتب و مذهبی دیده نمی‌شود؛ هرچند در تعداد این شرایط در میان علمای اسلام و فقهای شیعه و اهل سنت گفتگو است.

از آنجا که این کتاب یک کتاب فقه استدلالی نیست تنها به آنچه در میان همه فقهای ما، اجماع و اتفاق برآن است؛ اشاره می‌کنیم و سپس اشاره‌گذاری به شرایطی که مورد بحث و گفتگو است و گروهی طرفدار شرطیت آن هستند و گروه دیگری آن را از کمالات قاضی می‌شمردند نه شرایط لازم، خواهیم داشت.

اما آنچه در میان فقهای ما مورد اتفاق است و به تعبیر فقیه ماهر، صاحب جواهر رضوان الله تعالی علیه «لَا خِلَافَ أَجْدُهُ فِي شَيْءٍ مِنْهَا»: «هیچ اختلافی در هیچ یک از این شروط نمی‌بینم» و مرحوم شهید ثانی آنها را مورد اتفاق می‌شمرد هفت شرط است:

۱- بلوغ، بنابراین قضاوت و داوری کودک نابالغ هر چند علم و آگاهی و تقوا را در حدّ بالا داشته باشد مقبول نیست؛ چرا که افراد غیر بالغ هیچ گونه مسئولیت الهی ندارند؛ و از محدوده قوانین و دستورات شرعی خارج اند به همین دلیل هرگز نمی‌توان بر قضاوت آنها اعتماد کرد.

۲- کمال عقل، بنابراین نه مجنون و نه افرادی که ناقص العقل و دارای عدم تعادل روحی هستند نمی‌توانند بر مسند قضا بنشینند و دلیل آن هم ناگفته پیدا است.

۳- اسلام و ایمان، بنابراین کسی که از زمره مسلمین بیرون است و به مبانی مکتب اهل بیت علیهم‌السلام اعتقاد ندارد داوری او پذیرفته نیست، دلیل آن نیز روشن است.

۴- عدالت، یعنی مرحله بالایی از تقوا که او را از انجام گناهان کبیره و اصرار بر صغائر باز دارد؛ و به یقین از کسی که دارای چنین مرتبه‌ای از تقوا نمی‌باشد نمی‌توان انتظار قضاوت صحیحی داشت.

۵- علم و آگاهی به قوانین الهی، در مورد حقوق مردم، و حدود و دیات و قصاص و معاملات، و همچنین آیین دادرسی اسلامی، آیا کسی که فاقد چنین شرطی است (اجتهاد مطلق و یا حداقل تجزّی) و اینکه - غیر مجتهد آگاه به تمام مسائل حقوقی

و آیین دادرسی اسلامی است - حکمش نافذ می‌باشد؟ در میان دانشمندان و فقها گفتگو است، هر چند مشهور میان فقها اعتبار اجتهاد است؛ حتی بعضی اعلمیت نسبت به تمام علمای شهر را شرط کرده‌اند ولی این قول ضعیف است.

اما به هر حال اگر دسترسی به مجتهدان مطلق به اندازه کافی نباشد چاره‌ای جز استفاده کردن از کسانی که مجتهد نیستند ولی آگاه به تمام مسائل از طریق تقلید می‌باشند، نیست.

۶- طهارت مولد، و به تعبیر دیگر حلال زاده بودن، چرا که فرزند نامشروع هر چند خودش گناهی نکرده ولی در جامعه اسلامی نمی‌تواند مقبولیت پیدا کند، و حکم او نافذ گردد؛ و بی شک قاضی باید مورد قبول و نافذ الکلمه باشد.

افزون بر این، در چنین کسی زمینه‌های گناه و انحراف بیشتر است هر چند مجبور به گناه و انحراف نیست. (دقت کنید)

۷- ذکوریت، در میان علمای اسلام مشهور و معروف این است که قاضی باید مرد باشد، هر چند بعضی از فقهای اهل سنت، مانند ابوحنیفه در این حکم تردید یا مخالفت کرده است.^(۱)

روشن است که غلبه عواطف و احساسات در زنان اجازه نمی‌دهد که کار خشنی

۱. از ابوحنیفه نقل شده که قضاوت زن را در اموال پذیرفته است، ولی از طبری جواز به طور مطلق حکایت شده است. (بدایة المجتهد، جلد ۲، صفحه ۴۶۰، کتاب الاقضیه)

همچون مسأله قضا، و داوری را بر عهده بگیرند؛ به علاوه این موضوع مورد اجماع و اتفاق علمای شیعه است.

در اینجا سه شرط دیگر وجود دارد که در میان علما و دانشمندان محل گفتگو است:

۸- حریت - بنابراین برده نمی تواند قاضی باشد - ولی بسیاری این شرط را نپذیرفته اند.

۹- بینا بودن.

۱۰- شنوا بودن.

در واقع هیچ دلیلی بر این شرایط سه گانه اخیر وجود ندارد، بنابراین در صلاحیت برای قضاوت در میان برده و آزاد تفاوتی وجود ندارد؛ (و خوشبختانه موضوع بردگی در زمان ما به کلی منتهی است).

و در مورد بینایی و شنوایی اگر قضاوت در موضوعاتی باشد که نیاز به دیدن یا شنیدن نداشته باشد مثلاً قاضی نابیناست ولی از طریق گوش نمی تواند همه چیز را بشنود و دقیقاً قاضی نابیناست اما می تواند از طریق چشم ببیند و پرونده را بخواند و قضاوت صحیح کند، در اینجا مانعی از داوری او وجود ندارد هر چند غالباً یک شخص نابینا یا ناشنوا، توانای داوری در همه چیز را ندارد، بنابراین رعایت این دو به

عنوان مقدمه واجب غالباً لازم است.

آنچه در بالا گفته شد درباره لزوم صفات هفتگانه فوق و عدم لزوم صفات سه گانه اخیر در واقع به صورت اشاره بود و شرح مبسوط آن را باید در کتب فقه استدلالی مطالعه کرد.^(۱)

شرایط کمال

علاوه بر شرایط دهگانه فوق در بحث گذشته نیز گفته شد شرایط و صفات دیگری در روایات اسلامی برای قاضی معتبر شمرده شده که آنها را باید شرایط کمال دانست که در عهدنامه مالک اشتر به قسمت مهمی از آن (آمیخته با شرایط واجب) اشاره شده است و آن عبارت است:

۱- افضلیت، نسبت به تمام مردم (یا تمام اهل شهر)، (ثُمَّ اخْتَرْتُ لِلْحُكْمِ بَيْنَ النَّاسِ أَفْضَلَ رَعِيَّتِكَ فِي نَفْسِكَ).

۲- بر حوله کردن (مِمَّنْ لَا تَضِيقُ بِهِ الْأُمُورُ).

۳- سعه صدر (وَلَا تُمَحِّكُهُ الْحُصُومُ).

۴- عدم لجالجت (وَلَا يَتِمَادِي فِي الرِّلَّةِ).

۵- تسلیم در برابر حق بودن (وَلَا يَخْصُرُ مِنَ الْفِيءِ إِلَى الْحَقِّ إِذَا عَرَفَهُ).

۱. در این زمینه می تواند به جلد ۴۰ جواهر، صفحه ۱۲ - ۲۳ مراجعه فرماید.

- ۶- طمع نداشتن (وَلَا تُشْرِفْ نَفْسُهُ عَلَى طَمَعٍ).
- ۷- قناعت به بررسی سطحی نکردن (وَلَا يَكْتَفِي بِأَذْنِي فَهَمٍ دُونَ أَقْصَاهُ).
- ۸- در شبهات از همه محتاطتر باشد (وَأَوْقَفَهُمْ فِي الشُّبُهَاتِ).
- ۹- در تمسک ه دلیل پافشاری کند (وَأَخَذَهُمْ بِالْحُجَجِ).
- ۱۰- ازت کرار مراجعات شکایت کنندگان ملول و خسته نشود (وَأَقْلَلَهُمْ تَبَرُّمًا بِمُرَاجَعَةِ الْخَصْمِ).
- ۱۱- در کشف حقایق از همه شکیباتر باشد (وَأَصْبِرَهُمْ عَلَى تَكْشِيفِ الْأُمُورِ).
- ۱۲- به هنگام آشکار شدن حق قاطعیت به خرج دهد (وَأَضْرَمَهُمْ عِنْدَ إِتِّصَاحِ الْحُكْمِ).
- ۱۳- ستایش متملّقان او را فریب ندهد و تمجید مدّاحان او را مایل به مدح کننده نسازد (مِمَّنْ لَا يَزِدُّهُمُ إِطْرَاءٌ وَلَا يَسْتَمِيلُهُ إِغْرَاءٌ).
- ۱۴- قاضی باید مکفی المؤمنه از بیت المال باشد و آنقدر به او داده شود که نیاز به این و آن پیدا نکند و چشمش به دست مردم نباشد (وَأَفْسَحَ لَهُ فِي الْبَدَلِ مَا يُزِيلُ عِلَّتَهُ وَتَقِلُّ مَعَهُ حَاجَتُهُ إِلَى النَّاسِ).^(۱)
- افزون بر اینها، دستورات دیگری نیز در روایات اسلامی به قاضی داده شده است که آنها را نیز از یک نظرمی توان جز و شرایط کمال شمرد از جمله اینکه: دعوت

۱. نهج البلاغه، فرمان مالک اشتر.

مردم را به میهمانی نپذیرد، هدایا را قبول نکند، برای خریدن جنس شخصاً به بازار نرود، هیچ یک از طرفین دعوی را به میهمانی خویش دعوت نکند، و پرهیز از تمام اموری که بیم آن می‌رود از آن طریق، مردم در او نفوذ کنند و محور فکر او را تغییر داده و متوجه خود سازند، و آگاهانه یا به طور نا آگاه برخلاف حق دآوری کند.

هف

قرآن و صفات قاضی

در قرآن مجید هر چند این صفات و شرایط به طور مبسوط و جدای از یکدیگر نیامده است، ولی تعبیراتی در قرآن دیده می‌شود که عمده صفات و شرایطی که در بالا آمد در آن جمع است.

۱- در یک جا قرآن مجید پیروی از هوا و هوس را مانع از حکم به عدالت می‌شمرد و آن را مایه انحراف از حق می‌داند و می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همواره و همیشه قیام به عدالت کنید. برای خدا گواهی دهید، اگر چه به زیان شما، یا پدر و مادر و نزدیکانتان بوده باشد! (چرا که) اگر او [= کسی که گواهی شما به زیان اوست]

غنی یا فقیر باشد، خداوند سزاوارتر است که از آنان حمایت کند. بنابراین، از هوا و هوس پیروی نکنید؛ که منحرف خواهید شد.»^(۱)

۲- همین معنی به شکل دیگری در داستان حکومت و قضاوت داود آمده است، خطاب به او می‌فرماید: ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾: «ای داود! ما تو را خلیفه (و نماینده خود) در زمین قرار دادیم؛ پس در میان مردم به حق داوری کن، و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف سازد.»^(۲)

به این ترتیب قرآن، پرهیز از اُمّ الفساد را که پیروی از هوای نفس است، یکی از شروط اصلی داوری و گواهی به حق، شمرده، و نقطه مقابل آن، سطح بالایی از تقواست که مانع از هر گونه انحراف از مسیر عدالت و حق می‌گردد، تا آنجا که حتی نیرومندترین عواطف انسانی که مولود پیوند و رابطه پدری و فرزندی یا رابطه برادری است، نتواند آن را در هم بشکند.

۳- در جای دیگر حکم و داوری به «ما انزل الله» را شرط ایمان و عدالت می‌شمرد.^(۳) و به پیامبر اسلام ﷺ تأیید می‌کند که داوری مطابق چیزی باشد که خدا به او تعلیم کرده و ارائه فرموده است ﴿إِنَّا أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ

۱. سوره نساء، آیه ۱۳۵.

۲. سوره ص، آیه ۲۶.

۳. سوره مائده، آیات ۴۴ و ۴۵ و ۴۷.

النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ.﴾^(۱)

روشن است حکم به «ما انزل الله» در صورتی ممکن خواهد بود که آگاهی کافی نسبت به احکام الهی حاصل شود.

۴- در جای دیگر به پیامبر ﷺ هشدار می‌دهد - تا دیگران حساب خود را بکنند - و می‌گوید: مبدا تمایلات شخصی و وسوسه‌های خود خواهانه مردم مانع از اجرای عدالت گردد: «وَ أَنْ أَحْكُمُ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَ اخْذْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ»: «و در میان آنها (اهل کتاب) طبق آنچه خداوند نازل کرده، داوری کن؛ و از هوس‌های آنها پیروی مکن؛ و بر حذر باش، مبدا تو را از بعضی احکامی که خدا بر تو نازل کرده، است منحرف سازند»^(۲)

۵- و نیز هشدار می‌دهد همان گونه که دوستی‌ها نباید مانع اجرای عدالت گردد، دشمنی‌ها و خصومت‌ها نیز نباید موجب این انحراف شود، باید همیشه حکم و شهادت مطابق حق و عدالت باشد؛ چه درباره دوست و چه درباره دشمن. در آیه ۸ سورة «مائده» می‌خوانیم: «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَى أَنْ لَا تَعْدِلُوا إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى»: «دشمنی با جمعیتی، شما را به گناه و ترك عدالت نکشاند. عدالت کنید، که به پرهیزکاری نزدیک تر است».

۱. سورة نساء، آیه ۱۰۵.

۲. سورة مائده، آیه ۴۹.

نتیجه:

از آیات بالا و آنچه در روایات اسلامی و فتاوی فقهای بزرگ دربارهٔ صفات لازم برای قضاوت و شهادت و همچنین صفات کمال قاضی آمده است، به خوبی می‌توان نتیجه گرفت که اسلام بیشترین سرمایه گذاری در این قسمت کرده و با دقت زیاد مسألهٔ عدالت قضائی را دنبال نموده است و پیروان مکتب خود را به پایبند بودن به مسألهٔ عدالت قضائی چنان ملزم ساخته که کمترین انحراف از حق و عدالت را برای قاضی مجاز نشمرده است و حتی به مسائلی که ممکن است با چند واسطه در فکر قاضی اثر بگذارد و او را از حق و عدالت منحرف سازد توجه نموده و نسبت به آن هشدار داده است.

هر گاه آنچه را در فصل بعد دربارهٔ آداب القضا (آداب قضاوت) آمده است بر این شرایط بیفزاییم اهتمام فوق العادهٔ اسلام نسبت به این امر روشن تر می‌شود به گونه‌ای که شعارهای عدالت خواهی مکاتب دیگر در برابر آن کم رنگ می‌گردد.

مسأله مهم این است که ادیان الهی به خاطر پشتوانه اخلاقی نیرومندی که دارند در مسأله قضاوت و داوری و اصولی که بر تشکیلات قضائی و مجلس داوری حاکم است بسیار فراتر از مکتب های مادی رفته اند، بلکه این دو قابل مقایسه نیستند. در این دستورات، لطایف و ریزه کاری ها و دقت های فراوانی دیده می شود، و هر چند پاره ای از آنها مربوط به زمان های گذشته است و شاید امروز چندان کاربردی نداشته باشد، ولی از نظر اصولی همان ها نیز دارای مفهوم پر باری نسبت به مسائل قضائی است.

کافی است در اینجا آنچه را مرحوم محقق در شرایع در بحث آداب القضاء آورده است و در واقع عصاره ای است از آنچه در روایات اسلامی و کلمات فقها آمده بیاوریم.

او می گوید: «مستحب است که قاضی این امور را رعایت کند:

۱- درباره اهل منطقه ای که مأموریت برای آن منطقه دارد، تحقیق و تفحص کامل کند (فرهنگ آن مردم را بشناسد و به شرایط اخلاقی و اقتصادی آنجا آشنا گردد، علما و نیکان و پاکان و حتی قضات سابق را شناسایی کند، تا در کار خود بصیرت کافی داشته باشد. زیرا آگاهی به شرایط منطقه و محل و فرهنگ حاکم مردم، تأثیر زیادی در مسأله داوری عادلانه دارد).

- ۲- هنگامی که وارد محلّ مأموریت خود می‌شود، خانه (و مرکز قضاوت خود) را در وسط شهر قرار دهد تا همهٔ شاکیان به طور مساوی دسترسی به او داشته باشند!
- ۳- هنگام مورد در شهر به وسیلهٔ منادیان ورود خود را اعلام دارند تا همهٔ (ستم‌دیدگان) با خبر شوند.
- ۴- جلسهٔ قضا باید در محلّ باز و آشکاری باشد تا همه به آسانی به آن دسترسی پیدا کنند (نه پشت درهای بسته و در محاصرهٔ مأموران).
- ۵- به محض ورود در محل باید تمام مدارک مردم و پرونده‌های موجود را از قاضی پیشین دریافت دارد و همچنین ودیعه‌ها و امانت‌ها را نیز تحویل بگیرد (در آن زمان معمول بوده که بسیاری از مردم اشیاء گران قیمت را به عنوان ودیعه نزد حاکم می‌گذاشتند و همچنین اموالی که مورد نزاع بود).
- ۶- هر گاه محل قضاوت مسجد باشد قاضی باید هنگام ورود به مسجد نماز تحیت بخواند سپس پشت به قبله بنشیند تا مدعیان و شاکیان رو به قبله باشند (و احساس کنند در محضر الهی سخن می‌گویند).
- ۷- باید وضع زندانیان را دقیقاً بررسی کند، و آنها را که دلیل کافی برای ماندنشان در زندان نمی‌بیند، آزاد سازد، و آنجا که دلیل کافی وجود دارد شاکی را بخواند و جریان را دنبال کند، و همچنین دربارهٔ قیّم‌های ایتام و امنای حاکم، و

حافظین اموال یتیمان، دقت کند، اگر در میان آن ها افراد نااهلی هستند، به زودی آنها را بر کنار سازد و افراد صالحی را جانشین آنها کند.

۸- در مجلس داوری جمعی از دانشمندان و علما و آگاهان را دعوت کند تا مراقب حکم و داوری او باشند و اگر خطایی از او سرزند، او را به خطایش آشنا سازند.

۹- خودش برای خرید و فروش به بازار نرود (مبادا مردم برای جلب نظر او ارفاق هایی انجام دهند که آگاهانه یا نا آگاه تحت تأثیر آن واقع شود).

۱۰- در مجلس قضاوت نباید قیافه خود را چنان در هم بکشد که مردم نتواند با صراحت مطلب خود را بگویند؛ همچنین آن چنان نرم و ملایم نباشد که شاکیان جسور شوند و مدعیان گمان برند که حلو است!

۱۱- در میان شاهدان تبعیض قائل نشود (و شاهدان آشنا و غیر آشنا دور و نزدیک را در صورت داشتن شرایط شهادت یکسان بشمرد).

۱۲- پرونده های هر هفته را جمع آوری کرده و جداگانه بایگانی کند، و همچنین پرونده های هر ماه و هر سال را با قید تاریخ، منظم سازد (یا دستور لازم درباره تنظیم آنها بدهد).

این فقیه بزرگ در بحث وظایف قاضی و آنچه برای او لازم المراعات است نیز

چنین می‌گوید:

حاکم هفت وظیفه دارد:

۱- واجب است مساوات را در میان دو طرف دعوا در سلام و جلوس و نگاه کردن و سخن گفتن و گوش فرا دادن و عدالت در حکم رعایت کند (به این معنی که اگر به یکی از آنها با احترام خاصی سلام می‌کند یا جواب سلام می‌گوید، عین آن را درباره دیگری رعایت کند؛ و تفاوت موقعیت اجتماعی آنها هیچگونه تأثیری در این مسأله نداشته باشد؛ و اگر به یکی از آنها لحظاتی نگاه می‌کند به دیگری نیز همان مقدار نگاه کند؛ و هر گاه سخنان یکی را به دقت می‌شنود نسبت به دیگری این چنین کند. خلاصه اینکه مساوات کامل را در مجلس قضا و داوری در تمام جوانب حتی تشریفات و احترامات جزئی رعایت نماید، تا جلوی انحرافات کلی به خوبی گرفته شود).

۲- قاضی نباید به یکی از دو طرف دعوا، مطلبی تلقین یا تعلیم کند که به زیان طرف دیگر باشد.

۳- هر گاه دو طرف دعوا سکوت کنند نباید به یکی از آن دو اشاره کند که سخت را بگو، بلکه بهتر است هر دو را مخاطب ساخته بگوید حرفتان را بزنید یا بگوید شخص مدعی سخنش را بگوید و شکایتش را طرح کند.

۴- هرگاه حکم مسأله مورد دعوا، روشن باشد باید هر چه زودتر داوری کند، ولی مستحب است قبلاً آنها را ترغیب به صلح و سازش نماید، اگر حاضر نشدند حکم را صادر می‌کند.

۵- هرگاه شکایات به ترتیب وارد شود، باید نوبت را رعایت کند بدون هیچگونه تفاوت از نظر موقعیت اجتماعی ارباب دعوی، و اگر ترتیب روشن نباشد، قرعه می‌زند.

۶- هرگاه شخص مدعی علیه در ضمن دعوی، دعوی دیگری را مطرح کند به سخنان او گوش نمی‌دهد تا دعوی اول پایان یابد.

۷- هرگاه یکی از طرفین دعوی اقدام به طرح دعوی قبل از دیگری کند او را مقدم می‌شمرد. (۱)

تکرار می‌کنیم که بحث جامع و مستدل درباره این مسائل را باید در کتب فقه استدلالی و منابع معروف حدیث دنبال کرد، آنچه در اینجا آورده شد عصاره‌ای است از آنچه در آن کتب آمده، تا نشان دهیم فرهنگی که بر تشکیلات قضائی اسلامی حاکم است چگونه فرهنگی است، و تفاوت آن را با سایر مکاتب روشن سازد.

این نکته نیز حائز اهمیت است که در روایات اسلامی به قاضی توصیه شده است

که در حال خشم و عصبانیت در مجلس قضا ننشینند^(۱) همچنین سزاوار نیست که قاضی در حال تشنگی و گرسنگی و خواب آلودگی در مجلس قضا حاضر گردد (چرا که ممکن است این امور در قضاوت او اثر بگذارد و خطا کند).^(۲)

کوتاه سخن اینکه: قاضی باید به دقت مراقب باشد که هیچ موضوع جزئی و کلی او را از مسیر حق و عدالت منحرف نسازد و عقربه فکر او را به سوی باطل نکشاند.

هشدار به قضات اسلامی

با اینکه قضاوت و داوری در میان مردم برای کسانی که اهلیت و شایستگی دارند، واجب کفایی، بلکه در بعضی از موارد واجب عینی است؛ و این خود یکی از عبادات مهمه محسوب می‌شود. با این حال به قاضی هشدار می‌دهد که دقیقاً مراقب حساسیت کار خویش باشد.

در حدیث معروفی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «لِسَانُ الْقَاضِي بَيْنَ جَمْرَتَيْنِ مِنْ نَارٍ، حَتَّى يَقْضِيَ بَيْنَ النَّاسِ فَإِمَّا إِلَى الْجَنَّةِ وَإِمَّا إِلَى النَّارِ»: «زبان قاضی در میان شعله آتش است تا داوری او پایان یابد، و در این صورت یا به سوی بهشت می‌رود یا به سوی جهنم!»^(۳)

۱. وسائل الشیعه، جلد ۱۸، صفحه ۱۵۶.

۲. کنز العمال، جلد ۶، صفحه ۱۰۳، حدیث ۱۵۰۴۰ - لمعه، کتاب القضا.

۳. وسائل الشیعه، جلد ۱۸، صفحه ۱۵۷، باب ۲ از ابواب آداب القاضی.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «الْقَضَاءُ أَرْبَعَةٌ، ثَلَاثَةٌ فِي النَّارِ وَ وَاحِدٌ فِي الْجَنَّةِ، رَجُلٌ قَضَى بِجَوْرٍ وَهُوَ يَعْلَمُ فَهُوَ فِي النَّارِ، وَ رَجُلٌ قَضَى بِجَوْرٍ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ فَهُوَ فِي النَّارِ، وَ رَجُلٌ قَضَى بِالْحَقِّ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ فَهُوَ فِي الْجَنَّةِ»: «قاضیان چهار گروه‌ند: کسی که به ظلم داوری می‌کند در حالی که آگاه است، او در دوزخ است؛ و کسی که به ظلم قضاوت می‌کند و نا آگاه است، او هم در دوزخ است؛ و کسی که به حق قضاوت می‌کند در حالی که نا آگاه است او هم در دوزخ است؛ و کسی که به حق قضاوت می‌کند در حالی که می‌داند (تنها) او در بهشت است»^(۱)

به این ترتیب قاضی حتی اگر داوریش مطابق واقع باشد، ولی بدون آگاهی به این نتیجه برسد، یا به تعبیر دیگر رسیدن به حق تصادفی صورت گیرد باز در پیشگاه خداوند مسئول است؛ هر چند با قضاوت او حق به حق دار رسیده باشد و این نهایت دقت اسلام را در امر قضا نشان می‌دهد.

تفاوت کیفیت قضا در اسلام و مکاتب مادی

در دنیای امروز دستگاههای قضائی بسیار گسترده و پر زرق و برقی است، ولی هر گاه محتوای آن را با آنچه در اسلام وجود دارد مقایسه کنیم بسیار کم ارزش جلوه می‌کند، مخصوصاً تفاوت‌های زیر قابل دقت است:

۱. وسائل الشیعة، جلد ۱۸، صفحه ۱۱، حدیث ۶.

۱- در اسلام قاضی باید در مسائل و احکام صاحب نظر باشد؛ و تنها دانستن مواد قانون کافی نیست بلکه باید ریشه‌ها و مبانی آن را به طور اجتهای بداند، و به تعبیر دیگر اجتهاد در مسأله قضا شرط است؛ در حالی که در دنیای امروز تنها آگاهی بر مواد قانون کفایت می‌کند، و فرق میان این دو آشکار است.

به تعبیر روشن تر آگاهی بر احکامی که (مثلاً) در تحریر الوسیله آمده گاه ممکن است از طریق تقلید باشد و گاه اجتهاد، اگر چه وظیفه قاضی به هر حال تطبیق این احکام بر مسائل مورد دعوی و تشخیص صاحب حق از غیر صاحب حق است؛ ولی بسیار تفاوت می‌کند که آگاهی بر تحریر الوسیله از طریق تقلید بوده باشد، یا از طریق اجتهاد و پی‌گیری ریشه‌های آن از کتاب و سنت و اجتماع و عقل (دقت کنید) اسلام دومی را توصیه می‌کند.

۲- در نظام قضائی امروز اعتماد به قاضی در محدوده قضا و داوری کافی است ولی در اسلام این مقدار کافی نیست بلکه قاضی باید از هر نظر پاک بوده باشد؛ زیرا عدالت به معنی پرهیز از هر گونه گناه است؛ خواه در دایره مسایل قضائی باشد یا غیر قضائی.

روشن است میان کسی که در همه چیز و همه حال از گناه پرهیز می‌کند با کسی که در محدوده معینی پرهیز دارد تفاوت بسیار است؛ و احتمال لغزش نفر دوم از نفر

اول بیشتر است.

۳- قاضی در نظام قضائی امروز اگر به حق داوری کند هر چند ناآگاهانه باشد مسئول نیست؛ ولی همان گونه که در بالا اشاره شد چنین قاضی از نظر اسلام در پیشگاه خدا مسؤول است و رسیدن به حق به تنهایی کافی نمی باشد بلکه باید آگاهانه صورت گیرد! (دقت کنید)

۴- در نظام قضائی اسلامی نه تنها رشوه گرفتن از بزرگترین گناهن است بلکه طبق بعضی از روایات در سر حد کفر و شرک است، امام صادق علیه السلام فرمود: «أَمَّا الرَّشَا فِي الْحُكْمِ فَهُوَ الْكُفْرُ بِاللَّهِ».^(۱)

در اسلام حتی قبول هدیه برای قاضی ممنوع شمرده شده است - البته هدایایی که به خاطر مقام قاضی و کار او، خواه قبل از قضاوت، خواه بعد از قضاوت داده می شود - داستان اشعث بن قیس، و هدیه ای که شبانه از حلوای مخصوص بر در خانه علی علیه السلام آورد معروف است هنگامی که حضرت از او سؤال کرد این چیست؟ عرض کرد: هدیه ای است خدمت شما آورده ام! امام سخت عصبانی شد و به او فریاد زد «هَبْلُكَ الْهَبُولُ أَعَنْ دِينَ اللَّهِ اتَيْتَنِي لِتَخْذَعَنِي؟!»: «مادران فرزند مرده بر تو گریه کنند! آیا از طریق آیین خدا وارد شدی که مرا بفربشی؟! (نام هدیه بر این حلوا

۱. وسایل الشیعه، جلد ۱۸، صفحه ۱۶۳، باب تحریم الرشوه، حدیث ۸.

گذارده‌ای و نیت واقعی تو رشوه است).^(۱)

قابل توجه اینکه در اسلام هم رشوه گیرنده و هم رشوه دهنده و هم کسی که واسطه میان آن دو است مسئول و منفوراند، در حدیثی از پیغمبر اکرم ﷺ آمده است: «لَعَنَ اللَّهُ "الرَّاشِيَّ" وَ "الْمُرْتَشِيَّ" وَ الرَّائِشَ الَّذِي بَيْنَهُمَا».^(۲)

در آیات قرآن مجید نیز کراراً به مسأله رشوه خواری اشاره شده و مورد نکوهش قرار گرفته است.

از جمله در آیه ۱۸۸ سوره «بقره» می‌خوانیم: «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَ تَذُلُّوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»:

این آیه که خطاب به همهٔ مسلمین جهان است می‌فرماید: «اموال یکدیگر را به باطل و (ناحق) در میان خود نخورید. و برای خوردن بخشی از اموال مردم به گناه، (قسمتی از) آن را (به عنوان رشوه) به قضات ندهید در حالی که می‌دانید» (این کار گناه است).

فخر رازی در اینجا تعبیر جالبی دارد که خلاصه‌اش این است: «إِدْلَاءٌ» از مادهٔ دَلُو است و دلو همان ظرفی است که آب را از چاه با آن می‌کشند، و رشوه نیز از مادهٔ رِشَاء به معنی طناب است، همان گونه که دلو پر از آب را به وسیلهٔ طناب بالا

۱. نهج البلاغه، خطبهٔ ۲۲۴.

۲. میزان الحکمة، جلد ۴، صفحهٔ ۱۳۵.

می‌کشند، رشوه دهندگان نیز اموال مردم را به وسیله رشوه‌ای که به قضات فاسد می‌پردازند به سوی خود جذب می‌کنند.

آری تعبیر به «وَلَا تُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ»، تشبیه و اشاره لطیفی به این موضوع است.

از آیه ۴۴ سوره «مائده» نیز استفاده می‌شود که علمای یهود احکام الهی را به خاطر منافع خاصی که داشتند تحریف می‌کردند و این مسأله سخت مورد نکوهش واقع شده است؛ می‌فرماید: «وَلَا تَسْتَرُوا بآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»: «آیات مرا به بهای ناچیزی نفروشید و آن‌ها که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند کافراند»!

هــفـ

از این آیات به خوبی می‌توان نتیجه گرفت که قضاوت و حکم در درجه اول از آن خداست و سپس از سوی او به هر کس مصلحت بداند منتقل می‌شود؛ و به تعبیر دیگر: خداوند مشروعیت احکام و داوری‌های خود را از او می‌گیرد، و توحید افعالی و حاکمیت نیز همین معنی را اقتضا می‌کند. (دقت کنید)

حدود و تعزیرات در اسلام

در ذیل بحث سازمان قضائی در اسلام لازم است اشاره‌گذاری به مسأله «حدود و تعزیرات» داشته باشیم - البته بحث مشروح درباره آن کتاب های مستقلی را می‌طلبد - و این بحث در حقیقت مکمل بحث های قضاء در اسلام است؛ چرا که وظیفه قاضی «احقاق حقوق» و «اجرای حدود» است، تا متجاوزان را بر سر جای خود بنشاند، و منحرفان و آلودگان را تنبیه کند؛ و اینجا چند موضوع قابل توجه است.

فلسفه حدود و تعزیرات در اسلام

شک نیست که تشریع احکام الهی به خاطر دعوت مردم؛ به قسط و عدل و هدایت جامعه به طرق امن و امان است؛ تا انسان ها بتوانند به کسب فضایل و نفی رذائل و سیرالی الله و مقام قرب الهی که مقصد اعلای آفرینش است بپردازند.

و از آنجا که احکام الهی به تنهایی در همه نفوس مؤثر نمی‌شود، لازم است در کنار آن بشارت و انداز قرار گیرد تا انگیزه حرکت مردم و انجام آنها شود.

و از آنجا که بشارت و اندازهای اخروی برای بازداشتن گروهی از مردم از اعمال خلاف و وادارکردن آن‌ها به انجام وظایف فردی و اجتماعی کافی نیست؛ لازم است مجازات‌های دنیوی برای کسانی که از حدود الهی تجاوز می‌کنند؛ و حق و عدالت را زیر پا می‌گذارند تعیین گردد، تا ضامن اجرای این احکام در میان کسانی شود که تربیت کافی دینی و تقوای الهی ندارند.

شک نیست که نظام اسلامی با نظام‌های مادی در این قسمت تفاوت دارد؛ چون در نظام‌های مادی هیچ ضامن اجرائی جز همان مجازات‌های دنیوی و مادی وجود ندارد؛ به همین دلیل هر حکمی که فاقد عقوبت متخلف باشد، از نظر آنها حکم و قانون شمرده نمی‌شود، بلکه آن را یک توصیه اخلاقی می‌دانند.

در حالی که در نظام‌های دینی، اعتقادات قلبی و تعهدات معنوی و ایمان به دادگاه بزرگ الهی در قیامت، و توجه به مراقبت پروردگار در دنیا، یکی از انگیزه‌های مهم و ضامن اجرائی قوی است؛ ولی چون این انگیزه‌های الهی در همه نفوس به تنهایی مؤثر نیست، باید در کنار آن ضامن اجراهای مادی و عقوبت‌های دنیوی نیز قرار گیرد.

اهتمام شارع مقدّس به اجرای حدود و مجازات های متخلّفان تا آن حد است که در روایات متعدّدی می خوانیم: «حَدَّ يُقَامُ فِي الْأَرْضِ أَزْكَى مِنْ مَطَرٍ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَ أَيَّامَهَا»: «حدّی که در زمین اجرا شود پر بارتر از چهل شبانه روز باران است!» این حدیث هم از رسول خدا ﷺ و هم از امام باقر علیّه السلام و از امام صادق علیّه السلام نقل شده است؛ و در بعضی از این متون به جای «أَزْكَى»، «أَفْضَل»، یا «أَنْفَع» آمده است.^(۱)

در تفسیر آیه شریفه ﴿... يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾^(۲) در حدیثی از امام هفتم موسی بن جعفر علیّه السلام می خوانیم: «لَيْسَ يُحْيِيهَا بِالْقَطْرِ وَلَكِنْ يَبْعَثُ اللَّهُ رِجَالًا فَيُخَيِّوْنَ الْعَدْلَ فَتُحْيِي الْأَرْضُ لِأَحْيَاءِ الْعَدْلِ، ثُمَّ قَالَ: "وَلِلْإِقَامَةِ الْحَدِّ فِيهِ أَنْفَعُ فِي الْأَرْضِ مِنَ الْقَطْرِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا"»: (تنها) زمین را باران زنده نمی کند؛ بلکه مردانی را برمی انگیزد که عدالت را زنده کنند، سپس زمین به خاطر احیای عدالت زنده می شود، بعد از آن امام علیّه السلام افزود: «به یقین اجرای یک حدّ در طریق عدالت سودمندتر است از چهل روز باران در زمین!»^(۳)

چرا اجرای یک حدّ انفع و افضل و ازکی از چهل شبانه روز باران نباشد! در حالی که سلامت جامعه و امنیّت و ثبات در آن اصل و ریشه هر خیر و برکتی است؛ زیرا باران های پر برکت و وفور نعمت و منافع اقتصادی بدون امنیّت کار ساز نیست؛ و

۱. وسائل، جلد ۱۸، باب ۱ از ابواب مقدّمات حدود حدیث ۲ و ۳ و ۴.

۲. سوره روم، آیه ۱۹.

۳. همان مدرک، حدیث ۳.

امنیت اجتماعی بدون اجرای حدود و احقاق حقوق حاصل نمی‌شود؛ در غیر این صورت مردم به جان هم می‌افتند و ظلم و فساد سطح جامعه را فرا می‌گیرد؛ شهرها ویران، و بندگان خدا به استضعاف کشیده می‌شوند.

به همین دلیل ابراهیم خلیل علیه السلام هنگامی که خانه کعبه را بنا نهاد، و از خداوند درباره آن سرزمین تقاضاهایی نمود، نخستین دعایش درباره امنیت مکه بود؛ عرض کرد: «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ: «پروردگارا! این سرزمین را شهر امنی قرار ده، و اهل آن را - همان کسانی که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده‌اند - از ثمرات (گوناگون) روزی ده»^(۱)

و به این ترتیب نعمت امنیت را پیش از روزی های گوناگون دیگر از خدا طلب کرد؛ چرا که می‌دانست تا نعمت امنیت نباشد مواهب دیگر قابل استفاده نیست.

۲- معنی حدّ و تعزیر

«حدود» جمع حدّ در لغت به معنی منع است، و انتخاب این اسم برای بخشی از مجازات های شرعی به این جهت است که سبب منع مردم از کارهای خلاف می‌شود، و اما در اصطلاح شرع در عبارات فقها به معنی مازات مخصوصی است که به خاطر ارتکاب بعضی از گناهان در مورد مکلفین اجرا می‌شود.

اما «تعزیر» در لغت به معنی «تأدیب» و گاه به معنی «بزرگداشت» و «یاری کردن» و «منع نمودن» آمده است، و در اصطلاح شرعی و فقها به معنی مجازات یا اهانتی است که اندازه معینی در شرع برای آن ذکر نشده و بسته به رای قاضی است که با در نظر گرفتن «میزان جرم» و «مقدار تحمل مجرم» درباره او اجرا می‌شود.

بنابراین فرق «حدّ» و «تعزیر» در یک جمله است و آن اینکه حدّ مجازات معین و ثابتی است، ولی تعزیر غالباً نامعین است، و اینکه می‌گوییم «غالباً» به خاطر آن است که در موارد معدودی تعزیرات معینی در روایات اسلامی وارد شده که شرح آن در کتاب حدود گفته شده است، هر چند در اینکه آیا تعیین مقدار در این موارد قطعی است یا از قبیل ذکر مثال و مصداق است نیز گفتگو است.

البته در میان حد و تعزیر اختلافات دیگری نیز هست، تا آنجا که مرحوم شهید در کتاب قواعد ده وجه برای اختلاف آن دو شمرده است که اینجا جای شرح آن نیست.^(۱)

۳- تعداد حدود اسلامی

در اسلام عمدتاً ده حدّ درباره گناه کبیره آمده است که تعداد چهار مورد از آن در قرآن مجید با صراحت ذکر شده و بقیه از سنت استفاده می‌شود.

۱. قواعد شهید، جلد ۲، صفحه ۱۴۲.

۱- حدّ زنا

در آیه ۲ سورة «نور» می خوانیم: «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةً وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيْشَهِدَ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»:

«هر یک از زنان و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید، و نباید رأفت (و محبت کاذب) نسبت به آن دو شما را از اجرای حکم الهی مانع شود اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید! و باید گروهی از مؤمنان مجازات آن دو را مشاهده کنند»!

در این آیه اشاره به حدّ زن و مرد زناکار شده، هر چند «استثنائات» و «جزئیات» آن مانند احکام زناى محصنه، و زناى با محارم و امور دیگر از این قبیل در آن نیامده بلکه در سنت و روایات اسلامی شرح داده شده است.

۲- حدّ سرقت

در آیه ۳۸ سورة «مائده» می خوانیم: «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»:

«دست مرد دزد و زن دزد را، به کیفر عملی که انجام داده اند، به عنوان مجازات الهی قطع کنید؛ و خداوند توانا و حکیم است».

در این مورد نیز شرایط و خصوصیاتى درباره قطع دست سارق و همچنین

استثناهایی وجود دارد که همگی در سنت و روایات اسلامی آمده است، و می‌دانیم معمول قرآن این است که اصول مسائل را بازگو می‌کند و شرح آن را به سنت واگذار می‌نماید.

۳- حدّ قذف

در مورد مجازات کسانی که عمل منافی عفت را به افراد پاکدامن نسبت می‌دهند؛ در آیه ۴ سورة «نور» چنین می‌خوانیم: ﴿وَالَّذِينَ يَزُمُونَ الْمَحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾: «کسانی که زنان پاکدامن را (به زنا) متهم می‌کنند، سپس چهار شاهد (بر مدّعی خود) نمی‌آورند، آنها را هشتاد تازیانه بزنید، و شهادتشان را هرگز نپذیرد؛ و آنها همان فاسقان اند!»

این شدّت عمل و مجازات‌های سه‌گانه که برای قذف‌کنندگان - آنها که نسبت عمل منافی عفت به افراد پاکدامن می‌دهند - ذکر شده، به منظور پاک‌سازی محیط اجتماع و حفظ احترام و کرامت انسان‌ها و جلوگیری از اشاعه فحشاء و گسترش فساد بوده، و شرایط، ویژگی‌ها و استثنائات آن نیز در روایات اسلامی آمده است.

۴- حدّ محارب

در قرآن مجید در مورد اخلاص گران به امنیت اجتماعی و آنها که حمله مسلحانه به جان و مال و ناموس مردم می‌کنند، مجازات بسیار شدیدی ذکر شده است؛ که می‌تواند افراد شرور را بر سر جای خود بنشانند.

در آیه ۳۳ سوره «مائده» چنین می‌خوانیم:

﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾: «کیفر کسانی که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می‌خیزند و اقدام به فساد در روی زمین می‌کنند (و با تهدید اسلحه به جان و مال و ناموس مردم حمله می‌برند)، فقط این است که اعدام گردند؛ یا به دار آویخته شوند؛ یا (چهار انگشت از) دست (راست) را و پای (چپ) آنها به عکس یکدیگر بریده شود؛ و یا از سرزمین خود تبعید گردند، این رسوایی در دنیا است و در آخرت مجازات عظیمی دارند!»

منظور از محارب همان گونه که در بالا اشاره شد، کسی است که با تهدید به اسلحه به جان یا مال و ناموس مردم حمله می‌کند؛ اعم از این که به صورت دزدان جاده‌ها و گردنه‌ها باشد، یا در داخل شهرها و حتی افراد چاقوکش که با تهدید به

اسلحهٔ سرد به جان و مال و نوامیس مردم هجوم می‌آورند نیز مشمول این مجازات هستند، و قابل توجه اینکه این مهاجمان بر مردم، به عنوان محاربان با خدا و پیامبر ﷺ معرفی شده‌اند؛ و این دلیل بر تأکید فوق العاده‌ای است که اسلام دربارهٔ رعایت آزادی و امنیت اجتماعی و حقوق انسان‌ها دارد.

در اینکه مجازات‌های چهارگانهٔ فوق (اعدام با اسلحه، به دار آویختن، قطع انگشتان، و تبعید) به صورت تخییر است و قاضی می‌تواند هر یکی از آنها را انتخاب کند؟ و یا به صورت معین باشد و هر کدام تناسب با یکی از جنایات آنها دارد؛ به این ترتیب که:

برای محاربانی که دست به کشتن مردم بی‌گناه زده‌اند مجازات اعدام، و آن‌ها که به اموال مردم هجوم برده‌اند، مجازات قطع انگشتان، و اگر هر دو جنایت را مرتکب شده‌اند، هم اعدام می‌شوند و هم برای عبرت مردم به دار آویخته خواهند شد؛ و برای کسانی که تنها اسلحه به روی مردم کشیده‌اند؛ و آنها را ترسانده‌اند؛ بی‌آنکه مرتکب جنایت بیشتری شوند، مجازات تبعید تعیین شده است؛ در میان فقها و مفسران گفتگوی مفصلی است، که اینجا جای شرح آن نیست، و می‌توانید شرح بیشتر را در این زمینه از کتب فقهی (کتاب حدود، بحث «حدّ محارب») و همچنین تفاسیر قرآن از جمله در تفسیر نمونه^(۱) بخوانید.

۱. جلد چهارم تفسیر نمونه، صفحه ۳۶۰، ذیل آیه مورد بحث.

این حدود چهارگانه در متن قرآن مجید آمده است، و اما شش حدی که تنها در سنت به آن اشاره شده است حدود زیر است.

فف

۵- حدّ مرتد

منظور از «مرتد» کسی است که اسلام را بپذیرد؛ سپس از آن بازگشت کند و اعلام جدایی نماید؛ و در اسلام حدّ شدیدی برای آنها ذکر شده و فلسفه‌ای دارد که بعداً به آن اشاره خواهد شد.

در قرآن مجید تنها به مذمت شدید آنان و وعده عذاب عظیم الهی نسبت به آنها اشاره شده، بی آنکه سخن از چگونگی کیفر دنیوی آنها به میان آمده باشد، در آیه ۱۰۶ سوره «نحل» می‌خوانیم:

﴿مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيْمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيْمَانِ، وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾: «کسانی که بعد از ایمان کافر شدند - بجز کسانی که تحت فشار واقع شده‌اند در حالی که قلبشان آرام و با ایمان است - آری، آنها که سینه خود را برای پذیرش کفر گشوده‌اند، غضب خدا بر آنهاست؛ و عذاب عظیمی در انتظارشان می‌باشد!»

در جای دیگر می‌فرماید: ﴿كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَ شَهِدُوا أَنَّ
الرَّسُولَ حَقٌّ وَ جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ - أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ
لُعْنَةَ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾:

«چگونه خداوند هدایت می‌کند جمعیتی را که بعد از ایمان و گواهی به حقانیت
رسول و آمدن نشانه‌های روشن برای آنان کافر شدند؟! و خدا گروه ستمکاران را
هدایت نخواهد کرد! - کیفر آنها این است که لعن (و طرد) خداوند و فرشتگان و مردم
همگی بر آنهاست».^(۱)

همان گونه که گفته شد در آیات قرآن اشاره‌ای درباره حد مرتد نشده است، ولی
عذاب دردناک و شدیدشان به طور اجمال حکایت از مجازاتهای سنگین دنیوی نیز
می‌کند.

مشهور در میان فقها این است که مرتد اگر فطری است یعنی نطفه او در حال
مسلمان بودن پدر و مادر یا لااقل یکی از آن دو منعقد شده باشد حد او قتل است و
توبه‌اش پذیرفته نیست - البته در صورتی که مرد باشد - و اگر مرتد مّلی باشد یعنی
از پدر و مادر غیر مسلمان متولد شده است؛ نخست به او پیشنهاد توبه می‌شود اگر
پذیرفت چیزی بر او نیست، و اگر توبه نکرد حد او قتل است.

از جمله کسانی که ملحق به مرتد هستند، کسانی می‌باشند که نعوذ بالله پیغمبر

اکرم ﷺ را دشنام و ناسزا گویند و اهانت کنند؛ و همچنین در مورد امامان معصوم ﷺ و فاطمه زهرا ﷺ و در واقع این کار یکی از اسباب ارتداد است؛ بنابراین نیازی نیست که آن را به صورت حدّ جداگانه‌ای ذکر کنیم؛ هر چند بعضی از فقهاء در کتب حدود در فقه اسلامی آن را مستقلاً مطرح کرده‌اند؛ و روایات خاصی نیز دربارهٔ مباح بودن خون چنین کسی در منابع اسلامی دیده می‌شود. (۱)

این همه سخت‌گیری دربارهٔ مرتد برای چیست؟

اسلام در مورد کسانی که هنوز اسلام را نپذیرفته‌اند سخت‌گیری نمی‌کند و آنها را با دعوت مستمر و تبلیغات پیگیر منطقی به اسلام فرا می‌خواند، هر گاه نپذیرفتند و حاضر شدند طبق شرایط ذمه، همزیستی مسالمت‌آمیز با مسلمانان داشته باشند نه تنها به آنها امان می‌دهد بلکه حفظ مال و جان و منافع مشروعشان را بر عهده می‌گیرد.

ولی در مورد کسانی که اسلام را پذیرا شوند سپس عدول کنند فوق‌العاده سخت گیر است، چرا که این عمل موجب تزلزل جامعهٔ اسلامی می‌گردد و یک نوع قیام بر ضدّ رژیم و حکومت اسلامی محسوب می‌شود، و غالباً دلیل بر سوء نیت است.

۱. وسائل، جلد ۱۸، صفحه ۴۵۸، کتاب الحدود، باب ۲۵، حدیث ۱ تا ۴ و باب ۲۷ صفحه ۴۶۱، حدیث ۱ تا ۶.

لذا همان گونه که اشاره شد چنین کسی اگر پدر یا مادرش هنگام انعقاد نطفه او مسلمان بوده و به تعبیر ساده‌تر اگر مسلمان زاده باشد و از اسلام برگردد؛ و آشکارا از این بازگشت سخن گوید؛ و در دادگاه اسلامی به ثبوت رسد؛ اسلام خودش را مباح می‌شمرد، اموال او باید در میان وارثان مسلمانانش تقسیم گردد و همسرش از او جدا می‌شود و توبه او (در ظاهر) نیز پذیرفته نیست، یعنی این احکام سه گانه درباره چنین کسی به هر حال اجرا می‌شود، ولی اگر واقعاً پشیمان گردد توبه او در پیشگاه خدا پذیرفته خواهد شد - البته اگر مجرم زن باشد توبه‌اش مطلقاً پذیرفته و حکم اعدام ندارد - و اگر پشیمان نشود و توبه نکند، ولی در ظاهر سخنی که دلیل ارتداد باشد نگوید کسی به او کاری ندارد.

و اگر شخصی که از اسلام برگشته مسلمان زاده نباشد، به او تکلیف توبه می‌کنند، اگر توبه کرد مورد قبول واقع خواهد شد و همه مجازات‌ها از میان خواهد رفت، و اگر توبه نکرد مجازات می‌شود (در تمام این موارد توبه ظاهری او کافی است و ما مأمور به باطن او نیستیم).

حکم سیاسی مرتد فطری برای آنها که از محتوای آن آگاه نیستند؛ ممکن است یک نوع خشونت و تحمیل عقیده و سلب آزادی اندیشه تلقی گردد.

ولی اگر به این واقعیت توجه کنیم؛ که این احکام مربوط به کسی نیست که

اعتقادی در درون دارد و در مقام اظهار آن بر نیامده بلکه تنها کسی را شامل می‌شود که اظهار یا تبلیغ بپردازد، و در حقیقت قیام بر ضدّ رژیم موجود جامعه اسلامی کند، روشن می‌شود که این خشونت بی دلیل نیست؛ و با مسأله آزادی اندیشه نیز منافات ندارد، و شبیه این قانون در بسیاری از کشورهای شرق و غرب با تفاوت هایی وجود دارد که خون افرادی که قیام بر ضدّ رژیم آنها کنند؛ را مباح می‌شمرد.

توجه به این نکته نیز لازم است که: پذیرش اسلام باید طبق منطق باشد مخصوصاً کسی که از پدر یا مادر مسلمان متولد شده و در یک محیط اسلامی پرورش یافته، بسیار بعید به نظر می‌رسد که محتوای اسلام را تشخیص نداده باشد؛ بنابراین عدول و بازگشت او از اسلام به توطئه و خیانت شبیه‌تر است، تا به اشتباه و درك حقیقت و چنین کسی استحقاق چنان مجازاتی را دارد.

در قرآن مجید در آیه ۷۲ و ۷۳ سوره «آل عمران» از گروهی سخن می‌گوید که به عنوان یک توطئه حساب شده نخست اظهار اسلام کردند؛ سپس به عنوان اینکه چیز قابل ملاحظه‌ای در اسلام نیافتند، کنار رفتند و بیزاری جستند، و هدف آنها این بود که به این وسیله تزلزل در ایمان مؤمنان ایجاد کنند و در آیه ۷۲ سوره «آل عمران» می‌خوانیم:

﴿وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ
وَاكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾:

«و جمعی از اهل کتاب (از یهود) گفتند: " (بروید و در ظاهر) به آنچه بر مؤمنان نازل شده، در آغاز روز (به ظاهر) ایمان بیاورید؛ و در پایان روز کافر شوید (و باز گردید). شاید آنها (از آیین خود) بازگردند؛ " (زیرا شما را اهل کتاب و آگاه از بشارات آسمانی پیشین می‌دانند و این کار کافی است که آنها را متزلزل سازد).».

کوتاه سخن اینکه:

اولاً: حکم توبه مرتد فطری مخصوص کسانی است که مرد و مسلمان زاده باشند، و در آغاز اسلام را بپذیرند و سپس از آن بازگردند، کسی که اسلام را از آغاز بلوغ نپذیرد، مشمول احکام مرتد نیست!

ثانیاً: کسانی که در حال تحقیق باشند، مشمول این حکم نیستند؛ حتی اگر نتیجه تحقیق آنها بازگشت از اسلام و گرایش به آیین دیگری باشد، مشروط بر اینکه سخنی بر خلاف اسلام نگویند، کسی با آنها کاری ندارد و از مجازات‌ها معاف‌اند.

ثالثاً: هر گاه در برابر مرتد سکوت شود؛ بیم آن می‌رود که هر روز گروهی (مانند یهودیان در آغاز اسلام) به توطئه‌ای بر ضدّ مسلمین برخیزند؛ و برای در هم ریختن اعتقادات مردم و قیام بر ضدّ حکومت اسلامی از طریق اظهار ارتداد وارد شوند، و

اینجا است که هرج و مرج عظیمی در داخل جوامع اسلامی روی می دهد. به خصوص اینکه کارهای تخریبی معمولاً آثار سریع دارد اسلام در برابر این کار ایستاده و عکس العمل شدیدی نشان داده است.

ع- حدّ شرب خمر

در قرآن مجید در آیات متعددی درباره گناه شراب خواری و زشتی فوق العاده آن بحث شده؛ ولی سخنی از حدّ شرب خمر به میان نیامده است؛ ولی در احادیث آمده است که حدّ شرب خمر هشتاد تازیانه است، در حدیثی از برید بن معاویه، از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «إِنَّ فِي كِتَابِ عَلِيٍّ يُضْرَبُ شَارِبُ الْخَمْرِ ثَمَانِينَ وَ شَارِبُ الثَّبِيدِ ثَمَانِينَ»: «در کتاب علی علیه السلام - کتابی که به خطّ امیرمؤمنان و املاء رسول خدا صلی الله علیه و آله بود - آمده است، به کسی که شرب خمر کند هشتاد تازیانه، و همچنین کسی که شرب نبیذ کند هشتاد تازیانه زده می شود.»^(۱) (خمر: شراب انگور، و نبیذ شراب خرما است و گاه به معنی وسیع تری نیز اطلاق می شود).

در بعضی از روایات آمده است که تعیین مجازات هشتاد تازیانه برای شراب خوار به خاطر آن است که هنگامی که کسی شراب می نوشد، مست می شود و در آن حال غالباً سخن های ناروا می گوید و از جمله نسبت های زشت ناموسی به اشخاص

۱. مرآت العقول، جلد ۲۳، صفحه ۳۳۰، حدیث ۴.

می‌دهد، و از این رو شبیه حدّ قذف بر او جاری می‌شود.^(۱)

۷- حدّ لواط

در قرآن مجید زشتی این عمل و عظمت این گناه در آیات مربوط به داستان قوم لوط عليه السلام بیان شده است؛ و نیز به عقیده بعضی از مفسران اشاره اجمالی در مورد حدّ آن در آیه ۱۶ سوره «نساء» دیده می‌شود؛ آنجا که می‌فرماید: «وَالَّذَانِ يَأْتِيَانِيهَا مِنْكُمْ فَأَذُوهُمَا فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّاباً رَحِيماً»: «و کسانی که به سراغ آن کار (زشت) می‌روند آنها را آزار دهید و اگر توبه کنند، و (خود را) اصلاح نمایند، (و به جبران گذشته بپردازند) از آنها در گذرید. زیرا خداوند، توبه‌پذیر مهربان است».

البته این در صورتی است که «الَّذَانِ» اشاره به دو مرد، و ضمیر «يَأْتِيَانِيهَا» اشاره به لواط باشد، در حالی که این ضمیر به کلمه فحشا بر می‌گردد که در آیه قبل آمده و اشاره به زنا است.

به هر حال حدّ لواط و همجنس‌گرایی طبق روایات اسلامی، اعدام است در صورتی که دخول واقع شده باشد و اگر واقع نشده تازیانه است و روایات متعددی از

۱. همان مدرک، صفحه ۳۳۱، حدیث ۷.

پیشوایان معصوم علیهم السلام در این زمینه نقل شده است.^(۱)

۸- حدّ مساحقه

مساحقه - یعنی: همجنس گرایی زنان - در اسلام نیز حدّ شدیدی دارد و حدّ آن مطابق مشهور، حدّ زنا صد تازیانه است، و فرقی میان محصنه و غیر محصنه نیست.

این مطلب در روایات متعدّدی از پیشوایان نقل شده است.^(۲)

در قرآن مجید صریحاً مطلبی در این باره دیده نمی‌شود، ولی بعضی از مفسران آیه ۱۵ سورة «نساء» را اشاره به آن می‌دانند؛ آنجا که می‌فرماید: «وَاللّٰتِیْ یَأْتِیْنَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِّسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَیْهِنَّ اَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَاِنْ شَهِدُوا فَاُمْسِكُوهُنَّ فِی الْبُیُوتِ حَتّٰی یَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ اَوْ یَجْعَلَ اللّٰهُ لِهِنَّ سَبِیْلًا»؛ «و کسانی که از زنان شما که مرتکب عمل منافی عفت شوند، چهار نفر از مسلمانان را به شهادت درباره آنها بطلبید؛ اگر گواهی دادند، آنان (زنان) را در خانه‌ها (ی خود) نگاه دارید تا مرگشان فرا رسد؛ یا این که خداوند، راهی برای آنها قرار دهد».

ولی غالب مفسران این آیه را اشاره به مسأله زنا می‌دانند پیش از آنکه حکم تازیانه در سورة «نور» نازل شود و قرائن موجود در این آیه و آیه بعد نیز همین معنی

۱. به کتاب وسائل الشیعه، جلد ۱۸، صفحه ۴۱۶ به بعد، ابواب حدّ اللواط مراجعه شود.

۲. به وسائل، جلد ۱۸، صفحه ۴۲۴، ابواب حدّ السحق و القیاده، مراجعه فرمایید.

را تأیید می‌کند.

۹- حدّ قیادت

قیادت یا واسطگی در میان زنان و مردانی که مرتکب اعمال منافی عفت می‌شوند، نیز از کارهایی است که حدّ ثابت و معینی در اسلام دارد - هر چند در قرآن نیامده است - و بنابر مشهور حدّ آن، ۷۵ تازیانه یعنی سه چهارم حدّ زناست.^(۱)

۱۰- حدّ ساحر

در قرآن مجید مذمت از سحر ساحران، آشکارا دیده می‌شود؛ و در داستان موسی و فرعون، از زبان موسی علیه السلام می‌خوانیم: ﴿لَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ﴾: «ساحران هرگز رستگار نمی‌شوند».^(۲)

و در داستان هاروت و ماروت (دو فرشته الهی) نیز مذمت شدید دیده می‌شود و در این آیات سحر در حدّ کفر شمرده شده است^(۳) ولی اشاره‌ای به حدّ ساحر در قرآن نیامده است، اما در روایات اسلامی حدّ ساحر، قتل، ذکر شده است.^(۴)

۱. به کتاب جواهر، جلد ۴۱، صفحه ۴۰۰، و در کتاب وسائل، ابواب حدّ السّحْق و القیاده، باب ۵، جلد ۱۸، صفحه ۴۲۹ مراجعه کنید.

۲. سوره یونس، آیه ۷۷.

۳. سوره بقره، آیه ۱۰۲.

۴. وسائل، جلد ۱۸، صفحه ۵۷۶.

در اینکه این حدّ بدون قید و شرط است یا در مورد کسانی است که سحر را حلال بشمرند و انجام دهند؛ و یا به تعبیر دیگر «مرتد» باشند؟ در میان فقها گفتگو است.

و نیز در اینکه حقیقت سحر چیست؟ آیا سحر واقعیت دارد یا نوعی تخیل است؟ یا بخشی از آن واقعیت دارد و بخشی تخیل می‌باشد؟ در میان دانشمندان گفتگو است و در کتب فقهی بحث فراوانی را به خود اختصاص داده است.^(۱)

آنچه در اینجا توجه به آن لازم است این است که: ممکن است سخت‌گیری فوق العاده اسلام دربارهٔ ساحران از این نظر باشد که آنها در مقام مبارزه با انبیاء بر می‌خاستند، همان‌گونه که در داستان سحرهٔ فرعون آمده است. و گاه به فریب مردم ساده لوح می‌پرداختند و آنها را از مسیر معجزات پیامبران منحرف می‌ساختند؛ و این گناه بزرگی است که مجازات بزرگی را می‌طلبد.

فف

آنچه در بالا آمد فهرستی از حدود الهی در اسلام است؛ که هدف از آن پاکسازی جامعه و جلوگیری از گسترش فساد و منکرات و نا امنی در میان مردم است.

۱. این موضوع گاه در مکاسب محرّمه در بحث تحریم سحر مطرح شده، و گاه در کتاب حدود در بحث حدّ ساحر آمده است.

ولی علاوه بر اینها همان گونه که اشاره شد مجازات های دیگری در اسلام وجود دارد که فقها آنها را «تعزیرات» می نامند (تعزیر چنان که گفته شد به معنی منع، تأدیب، تعظیم و احترام، و یاری کردن آمده است، و همه این مفاهیم «تعزیر» در معنی «مجازات» جمع است، چرا که مجرم و گناهکار را از گناه منع می کند، او را ادب می نماید، باعث احترام و بزرگداشت او در آینده می شود و او را برای غلبه بر هوای نفس و شیطان یاری می دهد).

گفتیم تعزیرات به مجازات هایی اطلاق می شود که در برابر گناهی باشد که حدّ خاصی درباره آن وارد نشده است.

توضیح اینکه: هر قانونی ضامن اجرائی لازم دارد، یعنی پشتوانه ای که ایجاد انگیزه برای اجرای آن کند؛ و اگر قانون از پشتوانه اجرائی خالی شود، تنها مبدل به یک توصیه اخلاقی خواهد شد و کاربردی در عمل نخواهد داشت.

درست است که انگیزه های الهی و ثواب و عقاب روز قیامت برای مؤمنان از نیرومندترین انگیزه ها است؛ ولی اسلام تنها به انگیزه های الهی و اخروی قناعت نمی کند؛ هر چند برای آنها ارج و ارزش فراوانی قائل است، بلکه انگیزه های دنیوی و مادی را نیز بر آن می افزاید، تا آنها که ایمان ضعیفی دارند و انگیزه های الهی در آنها کم اثر است لااقل ترس مجازات دنیوی در حفظ قوانین و حدود الهی بکوشند، مبدا

صحنهٔ اجتماع جولانگاه فاسدان و مفسدان بی‌ایمان یا ضعیف‌الایمان گردد.

و از آنجا که گناهان با یکدیگر تفاوت بسیار دارند، و نیز مرتکبین آنها از نظر آگاهی و سن و سال و سابقهٔ گناه و همچنین زمان و مکان و نیز توانایی برای تحمل مجازات بسیار متفاوت هستند، مقدار و کیفیت مجازات در تمام گناهانی که حدی برای آن در شریعت اسلام وارد نشده است به تشخیص قاضی گذارده شده؛ تا دقیقاً شرایط را از هر جهت در نظر بگیرد و آنچه را مناسب و صالح می‌داند، برای مجرم تعیین کند.

در واقع مجازات‌های اسلامی جز در موارد معدودی، که تحت عنوان حدود وارد شده است، همگی متغیر می‌باشد، و شرایط و احوال مجرم و کمیت و کیفیت گناه در آن تأثیر زیادی دارد، لذا تعیین مجازات موکول به نظر قاضی است.

ف

چند موضوع مهم در تعزیرات اسلامی

۱- وحدت رویه

اگر چه آزادی قضات در تعیین مقدار مجازات در باب تعزیرات، امتیاز و نقطهٔ قوت روشنی است که به آنها امکان می‌دهد مجازات مجرمان را به طور دقیق تعیین

کنند؛ ولی این مسأله گاه سبب می شود که قضات در مناطق مختلف برای جرم واحد مجازات های متفاوتی در نظر بگیرند، و این امر در گذشته که مناطق مختلف عملاً از یکدیگر جدا بود؛ مشکلی ایجاد نمی کرد؛ ولی امروز با توجه به ارتباطات فراوان و نزدیک، به یقین مشکل آفرین است.

به همین دلیل مانعی ندارد که قضات آگاه و کارشناسان جرایم در جلساتی با هم بنشینند و حدودی برای تعزیزات در نظر بگیرند؛ البته نه به صورت معین بلکه حداکثر و حداقلی از زندان و جریمه مالی و مجازات های اسلامی و امثال آن را در نظر بگیرند؛ تا وحدت رویه حاصل شود.

این امر با موازین اسلامی کاملاً سازگار است و لااقل از عناوین ثانویه در عصر و زمان ما برای مشروعیت آن می توان استفاده کرد.

۲- تعزیر منحصر به شلاق نیست

«تعزیر» همان گونه که گفته شد معنی وسیع و گسترده ای دارد؛ که هر گونه منع و تأدیب را شامل می شود، و هیچ دلیلی در دست نیست که در شرع مقدس اسلام یا اصطلاح فقها این مفهوم تغییر کرده باشد - و به اصطلاح دارای حقیقت شرعیّه یا متشرّعه نیست - و نیز نقل به معنی جدید در اصطلاح فقها نشده است؛ هر چند

بسیاری از فقها به پیروی از روایات، غالباً روی مصداق خاصی (ضارب و تازیانه) تکیه کرده‌اند؛ ولی بیان این مصداق معروف هرگز دلیل بر انحصار مفهوم و تعزیر به آن نمی‌شود؛ هر چند این توهّم برای جمعی پیدا شده است که تعزیر در نظر آنها مساوی با ضرب و تازیانه است؛ اما بررسی های بیشتر روی گفتار فقها و روایات بطلان این تصور را ثابت می‌کند.

مرحوم علامه حلی رحمته الله در کتاب تحریر می‌گوید: «تعزیر برای هر جنایت و گناهی است که حدی درباره آن وارد نشده است - تا آنجا که می‌فرماید: "وَهُوَ يَكُونُ بِالضَّرْبِ وَالْحَبْسِ وَالتَّوْبِيخِ مِنْ غَيْرِ قَطْعٍ وَلَا جَرْحٍ وَلَا اخْذِ مَالٍ": "تعزیر گاهی به وسیله ضرب، یا حبس، یا توبیخ، بدون قطع کردن عضو و مجروح ساختن و نه به گرفتن مالی است"»^(۱)

در کتاب «الْفَقْهُ عَلَى الْمَذَاهِبِ الْأَرْبَعَةِ» بعد از نقل کلام ابن قیّم و اینکه ظاهر عبارت او چنین نتیجه می‌دهد که حاکم می‌تواند به هر طریقی که صلاح ببیند - اعم از زندان یا ضرب - مجرمان را تعزیر کند، می‌گوید: «وَبِالْجُمْلَةِ فَإِنَّ التَّعْزِيرَ بَابٌ وَاسِعٌ يُمَكِّنُ لِلْحَاكِمِ أَنْ يَقْضِيَ بِهِ عَلَى كُلِّ الْجَرَائِمِ الَّتِي لَمْ يَضَعْ الشَّارِعُ لَهَا حَدًّا أَوْ كَفَّارَةً، عَلَى أَنْ يَضَعَ الْعُقُوبَةَ الْمُنَاسِبَةَ لِكُلِّ بَيِّنَةٍ وَ لِكُلِّ جَرِيمَةٍ مِنْ سَجْنٍ أَوْ ضَرْبٍ أَوْ نَفْيٍ أَوْ تَوْبِيخٍ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ»: «خلاصه اینکه تعزیر باب وسیعی دارد که به حاکم و قاضی اجازه می‌دهد

درباره تمام جرایمی که شارع حدّ و کفاره‌ای برای آن قرار نداده، مجازات مناسبی قرار دهد که با وضع هر جامعه و هر گناه تناسب داشته باشد، خواه زندان باشد، یا ضرب، یا تبعید، یا توبیخ یا غیر آن.^(۱) (دقت کنید)

این قسمتی از کلمات فقهای خاصه و عامه بود.

از این گذشته روایات فراوانی داریم که در ابواب مختلف فقه به ما رسیده؛ و دلیل روشنی بر وسعت و گستردگی مفهوم و مصداق تعزیر است که ذکر آنها به طول می‌انجامد؛ و علاقمندان می‌توانند به بحث‌های تعزیر در کتاب حدود و تعزیرات ما مراجعه کنند.

از مجموع آنچه در کتب «لغت» و «کلمات فقها» و «روایات اسلامی» در ابواب مختلف فقه وارد شده به خوبی می‌توان نتیجه گرفت که حاکم اسلامی از نظر انتخاب نوع تعزیر محدودیتی ندارد، و موارد زیر همگی جزء تعزیرات می‌باشد؛ که البته با توجه به وضع حال مجرم و محیط اجتماعی و کمیت و کیفیت گناه و سایر جهات، برگزیده می‌شود:

۱- ضرب به اشکال مختلف.

۲- حبس با کیفیت و کمیت متفاوت.

۳- غرامت مالی یعنی گرفتن مقداری مال، یا توقیف کردن آن برای مدت معین

۱. الفقه علی المذاهب الاربعه، جلد ۵، صفحه ۴۰۰.

(مانند: توقیف اتومبیل های متخلف).

۴- توییح و سرزنش کردن به طور آشکار یا پنهان.

۵- تبعید به نقطه دیگر برای مدت کوتاه یا طولانی، ترك مرأوده، یا ترك معامله با

مجرمان.

۶- ممنوع الخروج کردن از کشور، یا از شهر و یا حتی تحت نظربودن در منزل.

۷- منع از اشتغال به کسب در مدت معین.

۸- محروم کردن از بعضی از مناصب و حقوق اجتماعی.

۹- معرفی مجرم به جامعه از طریق رسانه ها به صورت محدود یا گسترده.

۱۰- محروم کردن او از بعضی افتخارات مانند: محروم کردن از لباس روحانیت

نسبت به افراد متخلف که اهل این کسوت هستند.

و امور دیگری که می تواند اثر بازدارنده نسبت به افراد متخلف و مجرم داشته

باشد، و آنها را از تکرار گناه؛ و دیگران را از انجام مثل آن جلوگیری کند.

۳- معنی تخییر حاکم در تعزیرات

درباره مقدار تخییر در میان فقها بحثهای گسترده ای است، ولی همگی معتقدند

که باید کمتر از حدّ باشد؛ اما در اینکه از کدامیک از حدود کمتر بوده باشد؟ حدّ زنا

یا کمترین حدود، و یا در هر مورد متناسب گناهی که انجام یافته؟ در میان آنها گفتگو است که شرح آن در کتب فقهی آمده است.

آنچه در اینجا ذکر آن لازم است این که، منظور از تخییر قاضی در انتخاب کمیّت و کیفیت تعزیر، این نیست که تمایلات شخصی قاضی در این مسأله تأثیری داشته باشد، بلکه منظور این است که دست قاضی باز باشد تا بتواند تناسب را بین جرم و جریمه از تمام جهات در نظر بگیرد، در حقیقت قاضی ظاهراً مخیر است، ولی در واقع مخیر نیست، زیرا برای هر جرمی مقدار خاصی از مجازات را تعیین می‌کند به این معنی که اگر تناسب جرم و جریمه اقتضا کند، یک ماه زندان، یا بیست ضربه شلاق در نظر بگیرد، نمی‌تواند او را یک ضربه بیشتر یا کمتر شلاق بزند، یا یک روز بیشتر یا کمتر زندانی کند و یا یک ریال بیشتر و یا کمتر غرامت نماید. (دقت کنید).

۴- تعزیرات در قرآن مجید

در قرآن مجید بعضی از موارد تعزیرات دیده می‌شود که نمونه‌ای برای این حکم کلی اسلامی محسوب می‌شود:

الف. داستان متخلفان جنگ تبوک

توضیح اینکه: در آیه ۱۱۸ سوره «توبه» می‌خوانیم: ﴿وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا

حَتَّىٰ إِذَا ضَاغَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَ ضَاغَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَ ظَنُّوا أَنَّهُ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ: ﴿و (همچنین) آن سه نفر که (از شرکت در جنگ تبوک) تخلف جستند، (و مسلمانان با آنان قطع رابطه نمودند)، تا آن جا که زمین با همه وسعتش بر آنها تنگ شد؛ (حتی) در وجود خویش، جایی برای خود نمی یافتند؛ (و) دانستند پناهگاهی در برابر عذاب خدا جز رفتن به سوی او نیست؛ سپس خدا رحمتش را شامل حال آنها نمود، (و به آنان توفیق داد) تا توبه کنند؛ زیرا خداوند بسیار توبه پذیر و مهربان است.﴾ در این آیه به طور اشاره، و در روایات و تفاسیر به طور گسترده، تعزیر عیجبی را که پیامبر ﷺ در مورد سه نفر از متخلفان جنگ تبوک - همانها که فرمان پیامبر ﷺ را نادیده گرفته و بدون عذر موجه از شرکت در جنگ سرباز زدند - قائل شد بیان شده است .

این سه نفر که طبق صریح بعضی از روایات کعب بن مالک و مرارة بن ربیع و هلال بن امیه نام داشتند، با این که جزء گروه منافقان نبودند ولی به خاطر سستی و تنبلی از شرکت در جنگ بتوک خودداری کردند، اما به زودی متوجه گناه بزرگ خود شده و پشیمان گشتند.

هنگامی که پیامبر ﷺ از میدان تبوک بازگشت به خدمتش آمدند و زبان به عذر خواهی گشودند ولی پیامبر ﷺ با آنان سخن نگفت و به مسلمانان نیز دستور داد

احدی با آنان سخن نگوید؛ و به دنبال آن مردم هر گونه مراوده را با آنان قطع کردند؛ حتی زنان و فرزندان‌شان نزد پیامبر ﷺ آمدند و اجازه خواستند از آنها جدا شوند، پیامبر ﷺ اجازه جدایی کامل نداد، ولی دستور داد به آنها نزدیک نشوند.

در این هنگام آنها در یک محاصرهٔ عجیب اجتماعی گرفتار شدند و زمین با تمام وسعتش بر آنان تنگ شد؛ تا آنجا که مجبور شدند برای نجات از این خواری و رسوایی مدینه را ترک گویند و به کوه‌های اطراف پناه ببرند؛ بستگان آنها غذا برای آنها می‌آوردند ولی حتی یک کلمه با آنها سخن نمی‌گفتند!

یکی از آنان به دو نفر دیگر گفت: «اکنون که مردم با ما قطع رابطه کرده‌اند بیائید ما هم از یکدیگر قطع رابطه کنیم، شاید خدا توبهٔ ما را بپذیرد!»

این پیشنهاد عملی شد و سرانجام پس از پنجاه روز توبه و تضرع به پیشگاه خداوند توبهٔ آنان پذیرفته شد و آیه فوق نازل گشت.^(۱)

با دقت مختصری در این ماجرای عجیب تاریخی روشن می‌شود که در واقع این یک تعزیر مهم و یک نوع زندان معنوی شدید توأم با تحقیر و افشاگری و طرد موقت از جامعه بود؛ و تأثیر عجیبی در مسلمانان و خود آن مجرمان گذاشت و سبب ترك این گونه گناهان در آینده به شمار می‌رفت.

این داستان شاهد گویای دیگری بر عمومیت مفهوم تعزیر و عدم اختصاص آن به

۱. مجمع البیان و تفسیر ابوالفتح رازی، ذیل آیهٔ مورد بحث و سفینه البحار با تلخیص.

شلاق و تازیانه است، و نشان می‌دهد که بعضی از انواع تعزیزات تأثیری بسیار قوی تر از تازیانه و شلاق دارد و در سطح وسیعی از جامعه موجب نهی از منکر می‌شود.

ب - داستان ثعلبه

مورد دیگر همان است که درباره یکی از انصار (ثعلبه بن حاطب) در آیات ۷۵ تا ۷۸ سوره «توبه» نازل شده است: ﴿وَمِنْهُمْ مَّنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ - فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُّعْرِضُونَ - فَأَعَقَّبَهُمُ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ - أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ﴾:

«بعضی از آنها با خدا پیمان بسته بودند که: "اگر خداوند ما را از فضل خود روزی دهد قطعاً صدقه خواهیم داد؛ و از صالحان (و شاکران) خواهیم بود". - اما هنگامی که خدا از فضل خود به آنها بخشید بخل ورزیدند و سرپیچی کردند و روی برتافتند. - این عمل، (روح) نفاق را تا روزی که خدا را ملاقات کنند در دل هایشان برقرار ساخت؛ این به خاطر آن است که از پیمان الهی تخلف جستند و دروغ می‌گفتند. - آیا نمی‌دانستند که خداوند اسرار و سخنان درگوشی آنها را می‌داند و خداوند دانای همه غیبها (و امور پنهانی) است؟!»

بسیاری از مفسران معتقدند این آیات درباره یکی از انصار به نام ثعلبه بن حاطب نازل شده، او مرد فقیری بود که مرتب به مسجد می آمد و از پیامبر ﷺ می خواست که برای او دعا کند که خداوند مال فراوانی به او عطا نماید.

پیامبر ﷺ به او فرمود: «قَلِيلٌ تُؤَدِّي شُكْرَهُ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ لَا تُطِيقُهُ»: «نعمت کمی که بتوانی حقش را اداء کنی بهتر از نعمت زیادی است که توانایی ادای حقش را نداشته باشی»، ولی او همچنان اصرار می ورزید، و قسم یاد می نمود که اگر خداوند ثروتی به او عنایت کند تمام حقوق آنرا خواهد پرداخت پیامبر ناچار برای او دعا کرد.

چیزی نگذشت پسر عموی ثروتمندش از دنیا رفت و ثروت سرشاری به او رسید، ثروت او روز به روز فزونتر می شد، و گله های فراوانی نصیب او گردید، ولی هنگامی که پیامبر ﷺ مأمور جمع آوری زکات را نزد او فرستاد - این تازه به نوا رسیده کم ظرفیت - نه تنها از پرداخت حق الهی خودداری نمود بلکه بر اصل تشریع زکات خرده گرفت! و آن را چیزی شبیه جزیه اهل کتاب شمرد! مأمور پیامبر ﷺ دست خالی بازگشت و آیات فوق در مذمت او و بخل و نفاق و پیمان شکنی اش نازل شد! نزول این آیات، خود تعزیر شدیدی درباره او محسوب می شد چرا که عمل زشت او را افشا کرد.

طبق روایتی او برای اعاده حیثیت و جبران این خسارت مهم اجتماعی خدمت

پیامبر ﷺ آمد و حاضر به ادای زکات اموال خود شد، ولی این بار پیامبر ﷺ از او نپذیرفت!

پیامبر ﷺ رحلت فرمود او نزد خلیفهٔ اوّل آمد تا زکات مال خود را بپردازد؛ ولی او هم از وی نپذیرفت، در عصر خلیفهٔ دوّم و سوّم نیز زنده بود همین کار را کرد آنها گفتند: «چون پیامبر ﷺ از تو نپذیرفته است ما هم نمی‌پذیریم، و در آخر خلافت عثمان از دنیا رفت.»^(۱)

اگر چه در آیات فوق تصریح به مسألهٔ تعزیر نشده است، ولی نفس این عمل که آیات از او نکوهش کرد و عمل او را افشاء نمود و پیامبر ﷺ و خلفا با او این معامله را کردند مصداق تعزیر محسوب می‌شود؛ و این امر اثر عمیقی در او و دیگران گذاشت و منظور از تعزیر چیزی جز این نیست، که مجازات مادی یا معنوی که اثر بازدارند داشته باشد؛ در مورد مجرمان انجام گیرد.

ج. آیهٔ ایذاء

همان گونه که در گذشته نیز اشاره شد در قرآن مجید برای مردان و زنانی که (همسر ندارند و) اقدام به ارتکاب زنا کنند دستور مجازات داده است و می‌فرماید:

۱. قسمت اوّل این روایت را بسیاری از مفسّران نقل کرده‌اند و قسمت اخیر در تفسیر فخر رازی، جلد ۱۶، صفحهٔ ۱۳۸ و تفسیر ابوالفتح رازی جلد ۶، صفحهٔ ۷۴ آمده است.

﴿وَالَّذَانِ يَاتِيَانَهَا مِنْكُمْ فَادُوهُمَا...﴾^(۱)

اگر منظور از ایذاء در اینجا همان حدّ شرعی باشد که در آیه ﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي...﴾^(۲) به آن اشاره شده ارتباطی با بحث تعزیرات ندارد و داخل بحث حدود خواهد بود؛ اما هر گاه بگوییم منظور از «ایذاء» مجازات به طور مطلق است که حدّ و حدود معینی برای آن ذکر نشده و مربوط به قبل از نزول حدّ زنا است - همان گونه که گروهی از مفسران گفته‌اند - جزء تعزیرات محسوب خواهد شد؛ زیرا مجازاتی است نامعین در مورد زناکاران مجرد که قبل از تشریع حدّ زنا در اسلام بوده است.

مرحوم طبرسی در مجمع البیان نیز برای جمله «فَادُوهُمَا» (آن دو را آزار دهید) دو معنی ذکر کرده که هر دو منطبق بر تعزیرات است: «نخست این که منظور سرزنش کردن با زبان و زدن با کفش است! و دوم این که منظور فقط سرزنش با زبان است».^(۳)

د- آیه نشوز

درباره «زنان ناشزه» نیز حکمی در قرآن مجید دیده می‌شود که آن نیز یکی از

۱. سوره نساء، آیه ۱:.

۲. سوره نور، آیه ۲.

۳. مجمع البیان، جلد ۳، صفحه ۲۱.

مصادقه‌های تعزیرات است؛ هر چند در اینجا به شوهران اجازه داده شده است که با مراعات احتیاط این حکم را اجرا کنند؛ می‌فرماید: ﴿وَاللّٰتِی تَخَافُوْنَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوْهُنَّ وَاَهْجُزُوْهُنَّ فِی الْمَضَاجِعِ وَاَضْرِبُوْهُنَّ فَاِنْ اَطَعْنَکُمْ فَلَا تَبْغُوْا عَلَیْهِنَّ سَبِيْلًا﴾: «و (اما) آن دسته از زنان را که از طغیان و مخالفتشان بیم دارید پند و اندرز دهید؛ و (اگر مؤثر واقع نشد) در بستر از آنها دوری کنید؛ و (اگر آن هم مؤثر نشد و راهی جز شدت عمل نبود) آنها را تنبیه نمایید، و اگر از شما پیروی کردند، به آنها تعدی نکنید».^(۱)

منظور از زنان ناشزه آنهایی هستند که: از انجام وظایف زناشویی سرباز می‌زنند و نشانه‌های مختلف ناسازگاری در آنها ظاهر می‌شود.^(۲)

در آیه فوق سه نوع تعزیر برای چنین زنانی در نظر گرفته شده است: نخست پند و اندرز، - فراموش نکنیم که اندرز در همه جا یکی از مراحل تعزیرات است زیرا اثربازدارند دارد - دوم کناره‌گیری از آنان، سوم تنبیه بدنی و هر یک از این مراحل سه گانه در صورتی است که مرحله قبل مؤثر واقع نشود.

و اگر سؤال شود آیا مردان راه نشوز و طغیان را پیش گرفتند نیز مشمول چنین مجازاتهایی هستند؟

۱. سوره نساء، آیه ۳۴.

۲. «نشوز» از ماده «نشر» بر وزن (نذر) در اصل به معنی زمین مرتفع است، و هنگامی که در مورد یکی از دو همسر به کار می‌رود به معنی طغیان و سرکشی از انجام وظایف زناشویی است.

در پاسخ خواهیم گفت آری! ولی چون انجام این گونه مجازات ها در مورد مردان از عهده زنان خارج است به عهده حاکم شرع گذارده شده، و او موظف است مردان متخلف را از طریق گوناگون در صورت لزوم تنبیه بدنی به وظایف خود آشنا سازد. (دقت کنید)

داستان مردی که به همسرش اجحاف کرده بود و به هیچ قیمت حاضر به تسلیم در برابر حق نبود و علی علیه السلام او را با شدت عمل و حتی تهدید به شمشیر وادار به تسلیم کرد معروف است.

و از اینجا جواب سؤالی که هنگام طرح این آیه در اذهان بسیاری مطرح می شود و آن اینکه: چگونه ممکن است اسلام به مردان اجازه دهد که در مورد زنان متوسل به تنبیه بدنی شوند و آنان را بزنند، در حالی که این امر با کرامت انسان مخصوصاً انسانی که شریک زندگی او است هماهنگ نیست؟ روشن می شود زیرا:

اولاً منظور از ضرب و تنبیه بدنی در اینجا این نیست که شلاق بر دارد و گوشت و پوست او را با هم مخلوط کند؛ و یا سیلی بر صورتش بنوازد و سیاه و کبود کند؛ چرا که هیچ یک از اینها در شرع اسلام جایز نیست و حتی دیه دارد.

منظور تنبیه ملایمی است که نه سبب جراحت گردد و نه سرخ و سیاه و کبود کند؛ تا آنجا که جمعی از مفسران در توضیح آیه گفته اند: « چیزی مانند زدن روی

دست ها با چوب مسواک! و یا تنبیهی شبیه آن که او را کمی ناراحت سازد؛ ولی شدید نباشد و مجروح نکند.

ثانیاً نباید فراموش کرد که زنان بر چهار گونه‌اند:

گروهی زنان مؤمن و صالح اند که بر اثر شایستگی ذاتی و تربیت های اکتسابی به مسئولیت های خود در محیط خانواده کاملاً آشنا هستند؛ آنها باید کاملاً مورد احترام همسرانشان باشند، و دستور «وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ»: «با آنها به طور شایسته رفتار کنید»^(۱) در مورد آنهاست.

گروه دیگر آنهایی هستند که از وظایف خود در خانواده سر باز می‌زنند و مایه آزار همسر خود می‌شوند ولی تخلف های آنها عمیق نیست و با پند و اندرز متوجه اشتباه خود شده، به خاطر خوف از خدا و داشتن تقوی به راه حق باز می‌گردند، اینها مشمول جمله «فَعِظُوهُنَّ» در آیه فوق می‌باشند.

گروهی سومی که نشوزشان عمیق تر است با بی اعتنائی و به اصطلاح قهر کردن متوجه اشتباه خود می‌شوند و به خاطر لطافت روحی که دارند این واکنش خفیف در روحشان اثر می‌گذارد و از در صلح و صفا و آشتی در می‌آیند، و جمله «وَأَهْبِئُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ» در آیه فوق درباره آنهاست.

تنها گروه چهارمی هستند که سرکشی و پشت پا زدن به وظایف و مسئولیت های

خود در برابر همسرشان را از حد می‌گذرانند؛ و در طریق قانون شکنی با لجاجت و سرسختی گام بر می‌دارند؛ نه تقوای چندانی دارند که آنها را از این کار باز دارد، نه اندرزها در آنها سودی می‌بخشد، و نه جدا شدن در بستر و کم اعتنایی در روحشان اثر می‌گذارد، و راهی جز شدت عمل در مورد آنها باقی نمی‌ماند، تنها در اینجا است که اسلام به همسر اجازه تنبیه بدنی و تعزیر به وسیله ضرب را داده است، و این کاری است که در جوامع شرقی و غربی وجود دارد و حتی ایرادکنندگان نیز در چنین شرایطی از آن استفاده می‌کنند، و با شرایطی که گفته شد مطلب عجیبی نیست و هرگز با کرامت انسانی ناسازگار نمی‌باشد.

ثالثاً این موضوع منحصر به زنان نیست اگر مردان نیز از وظایف خود سرباز زنند با همین مراحل چهارگانه روبرو خواهند شد، نخست باید آنها را پند و اندرز داد، سپس از طریق تعزیرات معنوی مانند: بی‌اعتنایی در اجتماع آنها را از کار خلاف بازداشت، و اگر اینها مفید واقع نشود باید از طریق ضرب و امثال آنها مجازات شوند، منتهی چون این کار معمولاً از دست زنان بر نمی‌آید و سلطهٔ مردان مانع اجرای این امور است حاکم شرع موظف است که این مردان سرکش و متخلف را به وظیفهٔ خود آشنا سازد؛ و در جای خود بنشانند.

با توجه به نکات سه گانه بالا گمان نمی‌کنیم هیچ فرد منصفی این دستور را زیر

سؤال برد و آن را بر خلاف شئون انسانی بشمرد.

قابل توجه اینکه در ذیل این دستورات سه گانه بلافاصله می فرماید: ﴿فَإِنْ

أَطَعْتُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا﴾: «و اگر از شما پیروی کردند، راهی برای تعدی بر

آن ها بجوئید».

احکام زندان در اسلام

اشاره

همان گونه که در بحث تعزیرات آمد، «زندان» یکی از انواع تعزیرات و امور بازدارنده از تخلفات است، به علاوه گاه برای جلوگیری متهمان از فرار و یا تحت فشار قرار دادن بدهکاران برای ادای دیون، چاره‌ای جز بازداشت و زندانی کردن آنها نیست؛ و به همین دلیل احکام زندان هادر فقه اسلامی جایگاه خاصی دارد که برای تکمیل بحث های مربوط به حکومت اسلامی اشاراتی به آن لازم است؛ هر چند ادای حق این بحث تألیف کتاب یا کتاب هایی را می‌طلبد و بعضی از محققان نیز تاکنون در این زمینه کتاب هایی را تألیف کرده‌اند.^(۱)

۱. تاریخچه زندان

۱. از جمله کتابهایی که در این زمینه تألیف شده کتاب «أَحْكَامُ السَّجُونِ» دکتر شیخ احمد وائلی است که در فارسی تحت عنوان احکام زندان توسط آقای بکایی تبریزی ترجمه شده است، یکی از منابع بحثهای فوق می‌باشد.

هیچ کس نمی‌تواند تاریخ دقیقی برای تأسیس نخستین زندان در تاریخ بشریت ذکر کند، زیرا این مسئله تقریباً به قدیمی‌ترین ایامی که زندگی اجتماعی بشر شروع شد باز می‌گردد، و از آن روز که حکومتی به وجود آمد ظاهراً زندانی وجود داشت؛ بلکه غیر از حکام، افراد دیگری مانند: مالکان جبار و ارباب‌های ستمگر برای تنبیه رعایای خود زندان‌هایی داشتند؛ حتی گاهی آنها را در جایگاه حیوانات زندانی می‌کردند!

در مورد پیدایش زندان در اسلام تقریباً مورخان اتفاق نظر دارند که در عصر پیامبر ﷺ زندان به طور رسمی وجود نداشت، این نه به خاطر آن بود که پیامبر ﷺ وجود زندان را نامشروع می‌دانست، بلکه بیشتر بخاطر عدم گستردگی جامعه اسلامی بود و مخصوصاً در آغاز اسلام تعهد مردم به قوانین الهی بیشتر بود و متخلف کمتر یافت می‌شد.

لذا در آیات قرآن نیز جمله‌ای که نشان دهد در آن عصر زندانی وجود داشته مطلقاً دیده نمی‌شود.

اما در عین حال در مورد مجرمانی که باید بازداشت می‌شدند تا تکلیف آنها روشن گردد، یا بدهکارانی که با داشتن امکانات از پرداخت بدهی خود سرباز می‌زدند، یا اسیرانی که در جنگ‌های اسلامی به دست مسلمانان می‌افتادند از طرق

دیگری استفاده می‌شد، از جمله:

۱- گاه مجرمان را در گوشه‌ای از مسجد زندانی می‌کردند، و از آنجا که قفل و بندی در کار نبود کسی را مراقب او می‌کردند که فرار نکند؛ یا خطی به دورش می‌کشیدند و به او سفارش می‌کردند که قدم از آن دایره بیرون نگذارد؛ و گرنه مسئول است! و او هم به دلایل خاص اجتماعی و اینکه مبادا جرمش سنگین‌تر شود پا از دایره بیرون نمی‌گذاشت، و شاید تعبیر به «ترسیم» در بعضی از روایات اشاره به همین مطلب است.

۲- زندانی کردن در «دالان خانه»، زیرا بسیاری از خانه‌ها دالانی داشت که میان در خانه و صحن حیاط قرار گرفته بود و چه بسا طرف داخلی حیاط نیز دارای در بود و اگر هر دو در بسته می‌شد عملاً دالان تبدیل به زندان می‌گردید.

۳- «خانه»، خود نوع دیگری از زندان بود چنانکه قرآن دستور می‌دهد که «زنان بدکار را در خانه‌ها، زندانی کنید تا مرگشان فرا رسد».^(۱)

البته این حکم قبل از نزول حدّ زناکاران بود و با نزول آن، حکم مزبور نسخ شد. ۴- «ملازمت» شکل دیگری از زندان بود، به این ترتیب که مثلاً شخص طلبکار، بدهکار متمکن را همراه خود می‌برد و از او جدا نمی‌شد تا حقش را ادا کند.

۵- مسئله «بردگی اسیران» نیز جانشین زندان بود که احکام آن در فقه اسلامی

مشروحاً آمده است.

البته اینها اشکال بسیار ساده و ابتدایی زندان بود که با گذشت زمان و گسترش جامعه اسلامی و پیچیدگی زندگی و افزایش عدد مجرمان این امر تغییر شکل بسیار یافت؛ و زندان به صورت یک ساختمان مخصوص به وجود آمد، هر چند در کشورهای دیگر از قرن‌ها قبل زندان به طور کامل وجود داشت.

خف

نخستین زندان در زمان عمر تأسیس شد

اگر چه بعضی از مورخان اصرار دارند که در عصر سه خلیفهٔ اوّل زندان به معنی محلّ خاص برای نگهداری مجرمان وجود نداشت، و تنها در عصر امیر مؤمنان علیه السلام بود که زندان ساخته شد، ولی این ادعا مخالف روایات بسیاری است که می‌گوید «عمر» نخستین کسی بود که اقدام به تأسیس زندان کرد.

شاهد این سخن مطلبی که ابن همان در کتاب شرح فتح الغدیر که در فقه حنفی نوشته شده است، او نقل می‌کند:

«در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و زمان خلافت ابوبکر زندانی وجود نداشت و مجرمان یا در "مسجد" یا "دالان خانه" زندانی می‌شدند؛ تا اینکه "عمر" خانه‌ای را در مکه به چهار

هزار درهم خرید و زندان قرار داد».^(۱)

مسأله خریدن خانه‌ای در مکه توسط عمر در کتب دیگر مانند کتاب النظم الاسلامیه و کتاب الجنایات المتحدّه بین القانون و الشریعة نیز آمده است. آنها تصریح کرده‌اند که «عمر» آن خانه را از صفوان بن اُمیّه یکی از سران مکه خریداری کرد؛ و ابواسحاق شیرازی نیز در کتاب مهذب که در فقه شافعی نوشته شده است خریداری خانه توسط «عمر» و تبدیل آن را به زندان آورده است.^(۲) از قرار معلوم بعضی از شعرا در عصر خلیفه دوم مسائلی را ضمن اشعار خود می‌سروردند که ناخوشایند او، یا مخالف شرع بود، و او کراراً دستور می‌داد آنها را زندانی کنند و آنها از درون زندان اشعاری دایر بر عذر خواهی و بی‌گناهی خود می‌سرودند و برای عمر می‌فرستادند که در مجموع گواه زنده دیگری بر وجود زندان در آن عصر است.

از جمله شاعری بود به نام حطیثه که عمر او را زندانی کرده بود و این دو بیت را سرود و برای وی فرستاد:

حُمِرَ الْخَوَاصِلِ لَامَاءٍ وَلَا شَجَرٍ!

مَاذَا تَقُولُ لَأَفْرَاحٍ بِذِي مَرَحٍ

فَارَحَمَ عَلَيْكَ سَلَامُ اللَّهِ يَا عُمَرُ!

الْقَيْتَ كَاسِبَهُمْ فِي قَعْرِ مُظْلَمَةٍ

۱. شرح فتح الغدير، جلد ۵، صفحه ۴۷۱.

۲. المهذب، جلد ۲، صفحه ۲۹۴.

او در این اشعار وضع کودکان خود را چنین ترسیم کرده و می‌گوید:

«در پاسخ جوجه‌های سینه قرمزی که بدون آب و علف در منطقهٔ "ذی مرخ"

افتاده‌اند چه خواهی گفت؟!

تو نان آور آنها را قعر ظلمتکده‌ای افکنده‌ای بیا و بر آنها رحم کن، سلام خدا بر

تو ای عمر!»

مخصوصاً از تعبیر قعر مظلّمه به خوبی استفاده می‌شود که زندان مزبور گود و

تاریک و به اصطلاح سیاهچال بوده است.

قرائن دیگری نیز گواهی می‌دهد که چنین زندانی در آن عصر بوده، زیرا با

گسترش کشورهای اسلامی و طبعاً گسترش دامنهٔ جرم هرگز نمی‌توان باور کرد که

مطلقاً زندانی برای نگهداری مجرمان در آن زمان وجود نداشته است.

زندان در عصر امیرالمؤمنین (علیه السلام)

تنها سخنی که می‌توان در زمینهٔ جمع میان گفتار کسانی که وجود زندان را در

عصر عمر نفی کرده و کسانی که روی وجود آن پافشاری دارند بیان کرد، این است؛

که عمر اقدام به ساختن زندان نکرد تنها همان خانه صفوان بن امیه را به چهار هزار

درهم خریداری کرد، و از آن برای این منظور استفاده می‌نمود، ولی در عصر

امیرالمؤمنین علی علیه السلام ایشان شخصاً اقدام به ساختن زندان کرد (تا مسائل انسانی نسبت به زندانیان بهتر رعایت شود و از فرار آنها نیز جلوگیری کند).

جالب اینکه در تواریخ آمده است که حضرت علی علیه السلام نخست زندانی از بوریا ساخت که هم نور فراوان داشت و هم هوا، و نام آن را «نافع» گذاشت - شاید به این منظور که این زندانی از نظر اخلاقی در روح مجرمان اثر بگذارد و به زودی اصلاح شوند - ولی متأسفانه وضع این زندان مورد سوء استفاده قرار گرفت و دزدها دیوار آن را سوراخ کرده فرار کردند، امام ناچار زندان محکمی از گل ساخت و آن را «مُخَيِّس» نامید.

و همانطور که در بالا اشاره کردیم اصولاً گسترش کشورهای اسلامی در عصر خلیفه دّوم به قدری زیاد بود که اداره جامعه آن روز بدون وجود زندانی برای مجرمان امکان پذیر نبوده است؛ و ظاهراً اصرار بر انکار این موضوع بیشتر به مسائل سیاسی و تعصبات قومی باز می‌گردد؛ و گر نه هم تاریخ به آن گواهی می‌دهد و هم قرائن اوضاع و احوال.

به هر حال در آن عصر زندان محلی برای نگهداری مجرمان، بدهکاران متمکن، و مانند آن بود و هرگز مخالفان سیاسی به زندان نمی‌رفتند و هرگاه وجودشان غیر قابل تحمل بود آنها را به تبعیدگاه می‌فرستادند، چنانکه در داستان ابوذر همه

خوانده‌ایم که وقتی عثمان و اطرافیان او نتوانستند زبان ابوذر را که پیوسته به امر به معروف و نهی از منکر مشغول بود؛ تحمّل کنند او را به سرزمین بد آب و هوای «ربذه» تبعید کردند و در همانجا دارفانی را وداع گفت و به جوار رحمت الهی شتافت.

اما چنانکه خواهیم دید زندان در عصر بنی امیه به کلی دگرگون شد و مرکزی برای مخالفان سیاسی و معترضان به حقّ و آمران به معروف و ناهیان از منکر گردید.

ف

۲- فلسفه، و اقسام زندانها

عشق انسان به آزادی، از عشق سوزان او به تکامل و پیشرفت سرچشمه می‌گیرد؛ چرا که هیچ موجودی در اسارت نمی‌تواند به سیر تکامل خود ادامه دهد، حتی حیوانات از قفس رنج می‌برند؛ هر چند تمام وسائل زندگیشان در آنجا فراهم باشد، و آزاد شدن از قفس را بر اسارت ترجیح می‌دهند، اگرچه در بیرون قفس انواع خطرات آنها را تهدید کند.

به همین دلیل جاندارانی که در قفس اسیراند، نه شوری در سر، و نه نوایی در گلو، و نه هیجانی در تن دارند؛ مگر اینکه متولّد قفس بوده، و طعم آزادی را نچشیده

باشند.

اگر در حیوانات این مسأله به صورت یک غریزه نهفته است، امادر انسان این درك عاطفی با درك عقلی هماهنگ می‌گردد؛ وبا دلیل برهان آزادی خود را می‌طلبد، و درست به همین دلیل است که یکی از انواع مجازاتهای سخت برای بشر سلب آزادی و زندان است.

بی شک بیشتر زندانها که در طول تاریخ، ظالمانه و به صورت ابزاری در دست افرای خودکامه و کینه توز و انتقامجو برای رسیدن به مقاصد نامشروع بوده است، ولی این، مانع از فلسفه واقعی زندان و آثار مثبت آن در اصلاح افراد متخلف و مبارزه با فساد اجتماعی نیست.

این سلب آزادی، یک اهرم سنگین برای فشار روی افراد زندانی است تا یکی از اهداف و فلسفه‌های ده گانه زیر تحقق یابد:

۱- زندان ایزایی و مجازاتی

این نوع زندان معمولاً برای کسانی است که مرتکب خلافی شده‌اند، آزادی آنها را سلب می‌کنند؛ تا متوجه زشتی اعمال خود بشوند و در آینده از تکرار چنان اعمالی خودداری کنند، دیگران نیز عبرت گیرند، این معمول ترین نوع زندان از قدیم

تاکنون بوده است، و هر حکومتی برای خود چنین زندانی داشته است (جز در موارد استثنایی).

۲- زندان اصلاحی

این نوع زندان در مورد کسانی است که به عادت بدی گرفتارند - مانند معتادان به مواد مخدر - و اندرزا و آموزشها در آنها تأثیر نمی‌گذارد، چاره‌ای جز این نیست که آنها را از پیکر جامعه جدا کنند؛ و مدت کوتاهی یا طولانی در زندان بمانند، و اصلاح شوند و اعتیاد خود را ترك گویند.

۳- زندان احتیاطی

حادثه مهمی مانند قتل نفس در جایی رخ می‌دهد که قاتل به درستی شناخته نیست؛ ولی فرد یا افرادی متهم به قتل هستند، بدون شک باید درباره قاتل تحقیق شود، ولی ممکن است متهم فرار کند، و بعد از ثبوت مدارك کافی بر ارتکاب جرم، دسترسی به او نباشد.

در اینجا متهم یا متهمین را موقتاً بازداشت می‌کنند، و پس از تحقیق اگر بی‌گناه باشند با عذر خواهی آزاد می‌شوند و اگر گناه کار باشند به جزاء عمل خود می‌رسند.

این نوع زندان نیز مانند سابق تقریباً در همه جا معمول است، بدیهی است چون شخص متهم ممکن است واقعاً بی گناه باشد باید هر چه زودتر تحقیقات درباره او انجام گیرد و دوران بازداشت او هر چه ممکن است کوتاه تر باشد.

۴- زندان تأدیبی

این نوع زندان بیشتر در مورد کودکان است که مشمول قوانین نیستند، ولی اگر آزادی مطلق نیز به آنها داده شود سوء استفاده کرده و راه انحراف را در پیش می گیرند، لذا در مقابل پاره ای از گناهان آنها را به زندان می افکنند تا تأدیب و تربیت شوند.

۵- زندان سیاسی

معمولاً زندانی سیاسی به کسانی می گویند که فعالیتهای سیاسی آنها مخالف مصالح جامعه و نظام موجود است گاهی نیز مخالف مصالح جامعه نیست بلکه موافق آن است ولی با مصالح یا مطامع رژیم خودکامه حاکم تضاد دارد مانند زندانیان سیاسی در بسیاری از کشورهای دنیای امروز که افراد مخالف را هر چند در مسیر حق باشند به زندان می افکنند.

۶- زندان استحقاقی

منظور از استحقاق در اینجا گرفتن حق است، مثلاًگاه کسی طلبی از دیگری دارد که او در عین توانایی بر پرداخت، از اداء دین خودداری می‌کند؛ در اینجا گاهی بدهکار را زندانی می‌کنند تا تحت فشار قرار بگیرد و حاضر به ادای حق طلبکار گردد؛ البته باید به محض اینکه آمادگی برای ادای دین پیدا کرد از زندان آزاد شود؛ چون هدف و فلسفه زندان او پایان یافته است.

۷- زندان حفاظتی

این نوع زندان که به ندرت ممکن است صورت پیدا کند؛ در مورد کسانی است که مردم از آنها سخت عصبانی هستند؛ به طوری که اگر آزاد بمانند جانشان به خطر می‌افتد، در حالی که اگر مرتکب گناهی هم شده‌اند؛ مستحق اعدام نمی‌باشند، در اینجا حکومت که حافظ منافع مردم است برای فرونشستن آتش خشم مردم، اینگونه افراد را مدتی به چهار دیواری زندان منتقل می‌کند تا با عادی شدن شرایط و رفع خطر از آنها آزاد شوند، البته همانگونه که گفتیم این نوع زندان بسیار کم است و معمولاً در انقلابها و طوفانهای اجتماعی و هیجان احساسات عمومی مصداق هایی

پیدا می‌کند.

آنچه در هفت قسمت بالا گفته شد، فلسفه‌های معقولی است که براز زندان تصوّر می‌شود.

در برابر این فلسفه‌های معقول انگیزه‌های نامعقول و ظالمانه‌ای نیز وجود دارد که عامل اصلی بسیاری از زندان‌ها در دنیای دیروز و امروز بوده و هست که چند نوع زیر را می‌توان در این سلسله نام برد:

۱- زندان انتقامی

زندان‌ی است که هیچ هدف معقولی ندارد، و فقط جتّاران یا اربابان ظالم برای انتقام گرفتن از مردم آزاده یا رعایایی که کینه و عداوتی به ناحق از آنها به دل دارند؛ آنها را به زندان می‌افکنند؛ و چه بسا شده که در آنجا آن قدر می‌مانند که می‌پوسند و از بین می‌روند.

۲- زندان برای درهم شکستن مقاومت‌ها

جتّاران برای اینکه مقاومت‌های روحی یا جسمی مبارزان راه حق را درهم بشکنند، آنها را به زندان می‌افکنند؛ و گاه زندان را با انواع تحقیرها و شکنجه‌های

روحي و جسمي توأم مي‌کنند؛ بدیهی است افرادی که مقاوم هستند از این بوته آزمایش سالم بیرون می‌آیند، بلکه گاهی آبدیده‌تر و مقاوم‌تر می‌شوند همانند فولادی که برای آب دیدن به کوره می‌رود؛ ولی در افراد ضعیف و گاه متوسط اینگونه زندانها اثر منفی دارد، به همین دلیل پس از آزادی مسیر خود را تغییر می‌دهند؛ حتی گاهی به صورت آلتی در دست جنایتکاران در می‌آیند؛ چرا که در زندان روی آنها کار شده است.

۳- زندان به منظور از بین بردن رابطه رهبری

این زندانها مخصوص رهبران مذهبی - سیاسی است که وقتی جباران از مبارزات آنها به ستوه می‌آیند برای گسستن رابطه پیروان آنها با این رهبران بزرگ آنان را به زندان می‌افکنند، اما جالب اینکه این زندانها در اکثر موارد نتیجه معکوس می‌دهد؛ و پیروان را منسجم‌تر، و رهبران را عزیزتر و بزرگ‌تر و معروف‌تر می‌کند!

۴- زندان برای رفع مزاحمت

گاه می‌شود وجود یک مرد عالم، مخترع، فرمانده و خلاصه یک مرد لایق مزاحم

خودکامگی ارباب زور و زر است آنها به زندان می‌افکنند تا آسوده خاطر و بدون وجود مزاحم، به خودکامگی‌های خود ادامه دهند.

حتی گاه جباران آلوده و کثیف و زشتی در طول تاریخی بوده‌اند که شوهران زنان زیبا را به زندان می‌افکندند تا همسران آنها را تصاحب کنند!

۵- زندان بخاطر پاکی!

عجیب ترین نوع زندان در طول تاریخ زندان‌هایی است که افراد به خاطر بی‌گناهی گرفتار آن می‌شوند؛ و باید قبول کرد که در یک محیط ننگین و آلوده «بی‌گناه بودن کم‌گناهی نیست!» و پاکدامن بودن عیب بزرگی محسوب می‌شود؛ زیرا نقشه‌ها و طرح‌های گناه کاران را به هم می‌ریزد، در طول تاریخ یوسف‌ها به زندان جباران رفته‌اند چرا که می‌خواستند پاک باشند و شاعری در این باره چنین سروده است:

بی‌گناهی کم‌گناهی نیست در دیوان عشق

یوسف از دامان پاک خود به زندان رفته است

روشن است این گونه زندان‌ها که هیچ‌گونه فلسفه عقلی و شرعی ندارد از موضوع

سخن ما بیرون است؛ فقط به عنوان توضیح لازم بود اشاره به آن بشود.

۳- زندان از دیدگاه قرآن کریم

به یقین بسیاری از فلسفه هایی که برای زندان گفته شد، معقول و قابل درك است، و در واقع زندان با توجه به آنها، یکی از ضرورتهای اجتماعی است؛ چه برای مجازات مجرمان باشد، یا اصلاح و تأدیب آنها، یا قطع خطر، یا قطع ماده فساد، و یا غیر از اینها، در قرآن مجید نیز اشارات متعددی به این معنی شده است.

البته الفاضلی که مفهوم «زندان» را در لغت عرب در کتاب و سنت (قرآن و حدیث) می‌رساند زیاد است، که بعضی به وضوح این معنی را می‌رساند و بعضی قابل بحث و گفتگو است.

از جمله واژه «سجن» است که در نه مورد از آیات قرآن مجید در سوره «یوسف» به مناسبت زندانی شدن این پیامبر بزرگ و پاکدامن، به کار رفته است - گاه خود این واژه و گاه مشتقات آن - و در یک مورد نیز در داستان فرعون در سوره شعرا دیده می‌شود که خطاب به موسی بن عمران کرده و او را تهدید به سجن می‌کند و می‌گوید: «لَئِنْ أَخَذْتِ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ»: «اگر معبودی را جز من برگزینی، تو را از زندانیان قرار می‌دهم!»^(۱)

از این تعبیرات به خوبی استفاده می‌شود که در عصر موسی و فرعون، و حتی

قبل از آن در عصر یوسف و عزیز مصر، زندان به معنی واقعی وجود داشت که با گناه و بی گناه را در آن می‌افکندند، به گونه‌ای که گاه سالیان دراز در زندان می‌ماندند و فراموش می‌شدند.

دیگر واژه «حبس» است، که در دو مورد در قرآن مجید به کار رفته، اما نه در معنی زندان، ولی در احادیث اسلامی به طور وسیع و گسترده در این معنی به کار رفته است.^(۱)

واژه «امساك»، که تنها در یک مورد در قرآن مجید به معنی زندان آمده است نیز قابل توجه است و آن در مورد زنان زناکار است که قبل از نزول حکم حدّ زنا (تازیانه) وجود داشته، این تعبیر در آیه ۱۵ سوره «نساء» که بعداً شرح آن خواهد آمد، به کار رفته است.

واژه «نفی» از «ارض» - بیرون کردن از سرزمین - را که در آیه ۳۳ سوره «مائده» آمده است بعضی به معنی زندان تفسیر کرده‌اند.

همچنین واژه «ارجاء» که در سوره «اعراف»، آیه ۱۱۱ در داستان موسی و فرعون آمده، به عقیده بعضی به معنی زندانی کردن است که اطرافیان فرعون به او توصیه کردند موسی و هارون را زندانی کند تا زمانی که ساحران برای مبارزه با آن دو

۱. برای اطلاع بیشتر از این احادیث می‌توانید به کتاب میزان الحکمه جلد ۲، صفحه ۲۴۶ تا ۲۵۱ مراجعه فرمائید که در آنجا در ابواب مختلفی درباره کسانی که حبسشان جایز است و کسانی که محکوم به حبس ابد هستند، و همچنین حقوق محبوسین و موارد حرمت حبس مشروحاً بحث شده است.

جمع شوند ﴿قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ﴾.

همین معنی با مختصر تفاوتی در آیه ۳۶ «شعراء» نیز دیده می‌شود: ﴿قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَبْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ﴾.

ولی غالب مفسران، «ارجاء» را به این معنی تفسیر نکرده‌اند، بلکه آن را به معنی تأخیر انداختن می‌دانند، و با توجه به معجزاتی که موسی در برابر فرعون اظهار کرده بود، و فرعون برنامه مبارزهٔ ساحران را با او ترتیب می‌داد بسیار بعید به نظر می‌رسد که آنها را زندانی کرده باشد.

به هر حال آنچه به هر حال آنچه مسلم است در قرآن مجید حداقل یک مورد از موارد حکم زندان دیده می‌شود و همان گونه که در بالا اشاره شد با تعبیر «امساك» ذکر شده است می‌فرماید: ﴿وَاللَّاتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا﴾: «و کسانی از زنان شما که مرتکب زنا شوند، چهار نفر از مسلمانان را به عنوان شاهد بر آها بطلبید؛ اگر گواهی دادند آن زنان را در خانه‌های خود نگاه دارید تا مرگشان فرا رسد یا اینکه خداوند راهی برای آنها قرار دهد»^(۱)

معروف در میان مفسران این است که این آیه ناظر به مجازات زنانی است که مرتکب زنا می‌شدند پیش از آن که حدّ زنا نازل شود و در اینجا حکمشان به صورت

«زندان ابد» ذکر شده، هر چند این حکم بعداً تبدیل به حکم جلد (تازیانه) یا رجم (سنگسار کردن) گردید.

در جمله «أَمْسِكُوهُمْ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ»: «آنها را در خانه‌ها نگهدارید تا مرگشان فرا رسد». اگر چه سخنی از زندان به میان نیامده، ولی نگهداشتن در خانه‌ها، تا آخر عمر چیزی شبیه زندان ابد است.

این تنها موردی است که در قرآن درباره حکم زندان دیده می‌شود.

خف

۴- موارد زندان و روایات اسلامی

در روایات اسلامی، موارد متعددی برای زندان ابد و غیر آن آمده است؛ از جمله:

۱- در مورد معاونت در قتل: هرگاه کسی دیگری را بگیرد و شخص دیگری او را به قتل برساند، با توجه به احکام فقه اسلامی حکم قاتل، اعدام، و حکم معاون او زندان ابد است، و این حکم در میان فقهای ما مورد اتفاق و اجماع است و احادیث متعددی که در منابع معتبر حدیث نقل شده به آن گواهی می‌دهد.

در حدیثی از علی علیه السلام درباره دو مرد که یکی از آن دو کسی را گرفته و دیگری او

را به نقل رسانده؛ می‌خوانیم که چنین قضاوت فرمود: «يُقْتَلُ الْقَاتِلُ وَيُحْبَسُ الْآخِرُ حَتَّى يَمُوتَ غَمًّا كَمَا حَبَسَهُ حَتَّى مَاتَ غَمًّا»: «قاتل را می‌کشند و نفر دیگر را حبس می‌کنند تا با اندوه بمیرد؛ همان گونه که او مقتول را نگه داشت تا با اندوه کشته شد». (۱)

۲- دستور قتل دادن: از نظر فقه اسلامی، اگر کسی دیگری را مجبور به قتل بی‌گناهی کند، حتی اگر مأمور را تهدید به مرگ در صورت تخلف نماید، او حق ندارد که بی‌گناه را به قتل رساند؛ زیرا تقیّه در مورد خون مشروع نیست، و مثل «وَالْمَأْمُورُ مَعْذُورٌ» در این مورد سخن بی‌اساسی است.

حال اگر کسی به این حکم اسلامی اعتنا نکرد؛ و برای حفظ جان خویش در برابر تهدید ظالم اقدام به کشتن بی‌گناهی کرد؛ قانون اسلام می‌گوید: «حکم قاتل قصاص است، و حکم آمر زندان ابد!»

امام باقر علیه السلام درباره چنین کسی فرمود: «يُحْبَسُ الْأَمْرُ بِقَتْلِهِ حَتَّى يَمُوتَ»: «امر کننده را زندان می‌کنند تا بمیرد». (۲)

۳- در مورد تکرار سرقت، نیز دستور داده شده که در مرتبه سوّم، او را با زندان ابد مجازات کنند؛ این حکم را گروهی از اصحاب بزرگ امام باقر و امام صادق علیهما السلام از

۱. وسائل الشیعه، جلد ۱۹، حدیث یک، باب ۱۷ از ابواب قصاص النفس.

۲. وسائل الشیعه، جلد ۱۹، صفحه ۳۲، حدیث یک، باب ۱۳ از ابواب قصاص النفس.

آن حضرت نقل کرده‌اند. (۱)

۴- در مورد زنان مرتد فطری، اگر حاضر به توبه نشوند نیز حکم زندان ابد آمده است در حدیثی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام می‌خوانیم: «وَالْمَرْءَةُ إِذَا تَدَّتْ عَنِ الْإِسْلَامِ أُسْتُيِبَتْ، فَإِنْ تَابَتْ وَآلَا خُلِدَتْ فِي السَّجْنِ»: «به زن مرتد پیشنهاد توبه می‌کنند، اگر پذیرفت و بازگشت آزاد می‌شود و گرنه محکوم به زندان ابد خواهد شد». (۲)

موارد دیگری نیز برای زندان ابد ذکر شده که شرح آن را در کتب فقهی باید مطالعه کرد.

زندانهای موقت که جنبه تعزیری دارد کاملاً مختلف است؛ و بستگی به میزان جرم و مقدار تحمل مجرم و شرایط دیگر دارد.

(افراد متهم به قتل در صورتی که خوف از فرار آنها باشد، و کسی که قاتل را بعد از ثابت شدن جرم فرار دهد، زن بارداری که زنا کردن او ثابت شده و احتمال فرار دارد، و باید تا هنگام وضع حمل و اجرای حد زندانی شود، کسی که از غیر حرز (جای محفوظ) دزدی کرده، بدهکاری که از ادای دین خود سرباز می‌زند در حالی که توانایی دارد، شاهدان دروغگو، کسی که کافلت مجرمی را کرده که تا حاضر شدن

۱. وسائل، جلد ۱۸، صفحه ۴۹۲، باب ۵ از ابواب حد السرقة.

۲. وسائل، جلد ۱۸، صفحه ۵۴۹، باب ۴ از ابواب حد المرتد، حدیث ۶.

طرف زندان می‌شود و بالاخره کسانی که مرتکب منکراتی شده‌اند و جز از طریق زندان حاضر به ترك آن نیستند همه جزء زندانیان موقت هستند).

فف

۵- رفتار انسانی با زندانیان

همان گونه که قبلاً نیز اشاره شد علی رغم سوء استفاده‌های فراوان که در طول تاریخ از موضوع زندان شده، این مسأله از دیدگاه اجتماعی و انسانی برای مبارزه با جرائم و جنایات و تربیت نفوس یک امر ضروری است؛ ولی با حدود و شرایط معین و حساب شده باید انجام شود!

یکی از شرایط آن این است که مسائل انسانی در مورد زندانیان به کارگرفته شود و با آنها به عنوان یک انسان معامله گردد، تضییقات ظالمانه درباره آنها اعمال نشود، و کسی به گناه دیگری زندانی نگردد، و هیچ کس بیش از استحقاقش حتی یک ساعت در زندان نماند، و تمام برنامه‌ها در مسیر تعلیم و تربیت زندانی صورت گیرد، و به تعبیر دیگر زندان یک مرکز مجرم پرور یا کانون انتقام جویی نیست؛ بلکه یک کلاس تربیتی است؛ و ویژگی‌های چنین کلاسی را باید داشته باشد.

از داستان یوسف علیه السلام و دوران زندانی شدن او در مصر، به خوبی استفاده می‌شود

که زندان هابه قدری ظالمانه بوده که گاه زندانی برای همیشه در زندان فراموش می‌شد و تنها یک تصادف یا حادثه غیر منتظره ممکن بود ظالمان را به فکر زندانیان مظلوم بیندازد و اگر این حادثه اتفاق نمی‌افتاد، ای بسا تا آخر عمر در زندان می‌ماند؛ همان گونه که اگر یوسف علم تعبیر خواب را نداشت و فرعون مصر خواب معروف خود را نمی‌دید و برای تعبیر آن دست به دامن یوسف از طریق یک زندانی آزاد شده نمی‌زد، شاید تا آخر عمرش در زندان مصر می‌ماند، در حالی که مرتکب هیچ گناهی نشده بود، تنها گناهش پاکی و تقوا و تسلیم نشدن در برابر تقاضاهای هوس آلود همسر عزیز مصر (زلیخا) بود؛ و البته پاکی در محیط ناپاکان و آلودگان، کم گناهی نیست!

قرآن می‌گوید: یوسف به سهم خود تلاش کرد محیط زندان را مبدل به یک محیط تعلیم و تربیت و اصلاح کند و درس توحید و خداپرستی که ریشه اصلی همه نیکی ها و پاکی ها است به زندانیان بیاموزد؛ اگر سؤال از یک مسأله ساده‌ای مانند یک خواب و رؤیا می‌کردند، او بلافاصله به سراغ معارف الهی و مسائل تربیتی می‌رفت و می‌گفت:

﴿يَا صَاحِبِ السِّجْنِ أَأَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ - مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَائُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا

تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾:

«ای دوستان زندانی من! آیا خدایان پراکنده بهتراند، یا خداوند یکتای پیروز؟! این معبودهایی که غیر از خدا می‌پرستید، چیزی جزء اسمهای (بی مسمی) که شما و پدرانان آنها را (خدا) نامیده‌اید نیست؛ خداوند هیچ دلیلی برای آنها نازل نکرده، حکم تنها از ان خداست؛ فرمان داده که غیر از او را نپرستید و این است آیین جاویدان و پابرجا؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند».^(۱)

درست است که یوسف خودش یک زندانی بود؛ ولی کار او نشان می‌دهد که اگر در رأس حکومت هم باشد به طریق اولی تلاش می‌کند که محیط زندان مبدل به کانون تعلیم و تربیت الهی شود و از فرصتی که زندانیان در آن محیط برای بازسازی خویش و مرور بر زندگانی پیشین و تجدید نظر در افکار و برنامه‌های نادرست به دست آورده‌اند، حداکثر استفاده بشود.

بسیار دیده شده که افراد شرور و آلوده اگر همنشین خوبی در زندان پیدا کنند به سرعت اصلاح می‌شوند؛ زیرا در بیرون زندان مجال اندیشیدن و تجدید نظر در گذشته برای خود باقی نگذارده‌اند، لذا زندان برای آنها یک توفیق اجباری است. در روایات اسلامی درباره حقوق زندانیان، و دادن مرخصی به آنان برای شرکت در نماز جمعه، و ملاقات بستگان، مطالب قابل ملاحظه‌ای دیده می‌شود.

از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يُخْرِجَ الْمُحْبَسِينَ فِي الدِّينِ، يَوْمَ الْجُمُعَةِ إِلَى الْجُمُعَةِ، وَ يَوْمَ الْعِيدِ إِلَى الْعِيدِ فَيُرْسِلُ مَعَهُمْ فَإِذَا قَضَوْا الصَّلَاةَ وَالْعِيدَ رَدَّهُمْ إِلَى السَّجْنِ»: «بر پیشوای مسلمانان لازم است کسانی را که به خاطر بدهکاری (و امثال آن) به زندان افتاده اند، روز جمعه برای نماز جمعه و روز عید برای نماز عید، همراه مأموران بفرستد، هنگامی که نماز جمعه یا مراسم عید را بجا آوردند آنها را به زندان بازگردانند».^(۱) و باید توجه داشت که نماز جمعه و عید، هر کدام دارای دو خطبه است که اثر تربیتی فوق العاده ای دارد.

در حدیث دیگری از این فراتر رفته، می فرماید: «إِنَّ عَلَى أَعْلَى السَّلَامِ كَانَ يُخْرِجُ أَهْلَ السُّجُونِ - مَنْ حُبِسَ فِي دَيْنٍ أَوْ تَهْمَةٍ - إِلَى الْجُمُعَةِ فَيَشْهَدُ وَهِيَ وَ يُصَمِّنُهُمُ الْأَوْلِيَاءُ حَتَّى يَرُدُّوهُمْ»: «علی علیه السلام زندانیانی را که به خاطر بدهکاری یا اتهام دیگری به زندان افتاده بودند، به نماز جمعه می آورد تا در آن حضور یابند و از اولیای آنان تضمین می گرفت که آنها را به زندان بازگردانند» (درست شبیه بعضی از مرخصی هایی که امروز در بعضی کشورهای اسلامی معمول است).^(۲)

از حدیث دیگری استفاده می شود که علی علیه السلام هر جمعه سری به زندان می زد، آنهایی که در انتظار اقامه حد بودند، اجرای حد بر آنها می کرد (و آزاد می کرد) و

۱. وسائل، جلد ۱۸، صفحه ۲۲۱ باب من يجوز حبسه، حدیث ۲.

۲. مستدرک، جلد ۱۷، صفحه ۴۰۳، حدیث ۱.

کسی را که حدّی بر او نبود آزاد می ساخت.^(۱)

از گوشه و کنار آیات و روایات و احکامی که در این زمینه وارد شده می توان دستورات جامعی را استنباط و تنظیم کرد، به عنوان نمونه:

۱- هنگامی که عبدالرحمن بن ملجم قاتل علی علیه السلام را گرفتند و به زندان افکندند، امام درباره مدارا کردن با او توصیه فرمود: از جمله به فرزندان و اطرافیانش چنین گفت: «أَطْعِمُوهُ وَ أَشْقُوهُ وَ أَحْسِنُوا أَسَارَهُ»: «به او غذا بدهید و سیرابش کنید، و به طرز شایسته ای او را در اسارت خود نگهدارید».^(۲)

معروف این است که هنگامی که امام در آن حال که فرق مبارکش شکافته و در بستر افتاده بود، گاه بیهوش می شد و گاه به هوش می آمد، امام حسن علیه السلام کاسه ای از شیر به دست آن حضرت داد، حضرت گرفت و اندکی نوشید و فرمود: «بَقِیَّتُهُ أَنْ رَأَى بِه» ابن ملجم (زندانی خود) بدهید».^(۳)

مرحوم علامه مجلسی در حدیث دیگری نقل می کند که وقتی ابن ملجم را خدمت علی علیه السلام بردند سخنانی به او فرمود؛ سپس به فرزندش حسن علیه السلام چنین گفت: «أَرْفُقْ يَا وَلَدِي بِأَسِيرِكَ وَارْحَمْهُ وَ أَحْسِنْ إِلَيْهِ وَ أَشْفِقْ عَلَيْهِ، أَلَا تَرَى إِلَى عَيْنَيْهِ قَدْ طَارَتَا إِلَى أُمِّ رَأْسِهِ وَ قَلْبُهُ يَرْجِفُ خَوْفًا وَ رُغْبًا وَ فَرَعًا، فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ علیه السلام يَا أَبَاهُ! قَدْ قَتَلَكَ هَذَا

۱. میزان الحکمة، جلد ۲، صفحه ۲۵۰.

۲. بحار، جلد ۴۲، صفحه ۲۳۹.

۳. بحار، جلد ۴۲، صفحه ۲۸۹.

اللَّعِينُ الْفَاجِرُ وَ أَفْجَعْنَا فِيكَ وَ أَنْتَ تَأْمُرُنَا بِالرَّفْقِ بِهِ؟! فَقَالَ لَهُ نَعَمْ يَا بُنَيَّ نَحْنُ أَهْلُ بَيْتٍ لَا تَزْدَادُ عَلَى الذَّنْبِ إِلَيْنَا إِلَّا كَرَمًا وَ عَفْوًا وَ رَحْمَةً وَ الشَّفَقَةَ مِنْ شِيَمَتِنَا لَا مِنْ شِمَمَتِهِ، بِحَقِّي عَلَيْكَ فَاطْعِمُهُ يَا بُنَيَّ مِمَّا تَأْكُلُهُ، وَ اسْقِهِ مِمَّا تَشْرَبُ وَ لَا تُقَيِّدْ لَهُ قَدَمًا، وَ لَا تَعْلَلْ لَهُ يَدًا:

«فرزندم نسبت به اسیر (و زندانی) خود مدارا کن و به او نیکی نما و ترحم کن، آیا

نمی بینی چشمانش از ترس به بالا رفته و قلبش از رعب و وحشت می لرزد؟! »

حسن علیه السلام عرض کرد: "پدر جان این ملعون اسباب قتل شما را فراهم کرده و ما را

به این مصیبت بزرگ مبتلا نموده، شما درباره مدارا کردن با او سخن می گوید؟! "

فرمود: "آری فرزندم! ما خاندانی هستیم که در برابر گناهانی که نسبت به ما

می شود جز کرم و عفو و رحمت و شفقت چیزی نشان نمی دهیم، این عادت ما است

نه عادت او، تو را به حقی که من بر تو دارم سوگند می دهم از آنچه خودتان

می خورید به او غذا بدهید، و از آنچه می نوشید به او بنوشانید، پای او را در زنجیر

نکنید، و دست او را در غل قرار ندهید!" ^(۱)

۲- مرحوم شیخ طوسی در کتاب خلاف می گوید: «هر گاه کسی بچه صغیری را

بگیرد و ظالمانه حبس کند و دیواری بر او بیفتد، یا حیوان درنده ای او را به قتل

برساند، یا مار و عقربی او را بگزد و بمیرد، زندانی کننده ضامن خون او است و بعد

می فرماید: "دَلِيلُنَا اِجْمَاعُ الْفِرْقَةِ وَ اِخْبَارُهُمْ": "دلیل ما بر این مطلب اتفاق تمام علمای

امامیه و روایات آنهاست».^(۱)

از این تعبیر به خوبی استفاده می‌شود زندان باید دارای امنیت و نظافت باشد و اگر بر اثر ناامنی و آلودگی حادثه‌ای رخ دهد، زندانی کننده مسئول خون او است.

۳- مرحوم شیخ طوسی در کتاب مبسوط، از بعضی از فقها نقل می‌کند که اگر کسی را در اطاقی زندانی نمایند و در آن اطاق را ببندند و بر اثر کمبود هوا بمیرد شخص زندانی کننده ضامن دیه او خواهد بود.^(۲)

این معنی را در مورد گرسنگی و مانند آن نیز گفته‌اند.

از مجموع اینها به خوبی استفاده می‌شود که زندانی باید به اندازه کافی از هوا و غذا بهره‌مند شود، و حیات و سلامت او به خطر نیفتد.

۴- بسیاری از فقها در بحث آداب قاضی نوشته‌اند که قاضی به محض ورود در شهر باید در مورد زندانیان مطالعه کند و پرونده‌های آنها را مورد بررسی قرار دهد تا اگر کسی مدت زندان او تمام شده یا بدون دلیل کافی در زندان مانده است فوراً آزاد شود.

و نیز بعضی از فقها تصریح کرده‌اند که وقتی قاضی وارد شهری می‌شود، باید در همه شهر اعلان کنند که قاضی در فلان روز به کار زندانیان رسیدگی می‌کند هر کسی

۱. کتاب خلاف، جلد ۳، صفحه ۹۴، کتاب الجنایات، مسألة ۱۹.

۲. احکام زندان در اسلام، صفحه ۲۶۳.

زندانی دارد در آن روز حاضر شود، و هنگامی که طرف دعوای زندانی حاضر شد نام زندانیان را یکی بعد از دیگری می‌خوانند و از علت زندانی شدن او سؤال می‌کنند، سپس از طرف دعوای او پرسش می‌نمایند، اگر دلیل قانع کننده‌ای بر حبس او بود، او را به زندان باز می‌گرداند و اگر مدعی نداشت، نام او را آشکارا اعلام می‌کند تا اگر کسی مدعی او است به محضر قاضی بیاید و طرح دعا کند، در غیر این صورت او را آزاد می‌سازد.^(۱)

طرح تاریخی ابویوسف در حمایت از زندانیان

عصر عباسیان از خفقان بارترین دورانهای تاریخ اسلام بود، و یکی از سندهای زنده آن گسترش فوق العاده زندانها و فشار بر زندانیان و گرفتن افراد بی گناه به بهانه‌های واهی و شکنجه‌های قرون وسطایی بود.

اخبار وحشتناک این زندانها علی رغم سانسور شدیدی که در آن عصر حاکم بود تدریجاً به خارج نفوذ کرد و سر و صدای مردم از هر سو بلند شد، مخصوصاً به علمای وقت فشار آوردند که برای این وضع نابسامان فکری بکنند؛ از جمله کارهای مثبتی که در این رابطه انجام گرفت، طرح ابویوسف فقیه معروف اهل سنت و شاگرد معروف ابوحنیفه بود؛ هارون الرشید، خلیفه عباسی، برای بستن دهان مردم به

ابویوسف پیشنهاد کرد طرحی دربارهٔ چگونگی رفتار با زندانیان از نظر اسلام و وفقه اسلامی بنویسد و مخصوصاً در سؤال هارون این موضوع قید شده بود که در مورد افراد خلافکار و شرور و سارقین، هنگامی که دستگیر و زندانی می‌شوند؛ آیا لازم است برای آنها غذا تهیه شود؟ و اگر لازم است آیا باید از محل زکات باشد یا محل دیگر؟ و به طور کلی، چگونه باید با آنها رفتار کرد؟ بدیهی است هارون دلش برای زندانیان نسوخته بود فشار افکار عمومی او را مجبور کرد. ابویوسف طرح مشروح و گسترده‌ای در این باره تنظیم نمود، و برای خلیفه فرستاد و با صراحت آمیخته با شجاعت، قسمتهای زیادی از دستورهای اسلام را که توأم با انتقادهایی از وضع موجود بود برای او نوشت، بی آنکه دایرهٔ سؤال و جواب را محدود به زندانیان دزد و شرور کند، چه این که او به خوبی می‌دانست بیشتر زندانیان عتّاسیان، زندانیان سیاسی هستند!

این نامهٔ تاریخی را در دوازده قسمت خلاصه کرده، ذیلاً می‌آوریم:

۱- هرگاه زندانیان از خود چیزی برای تغذیه ندارند باید از محل «زکات» (حقّ فقراء) یا بیت‌المال (حقوق عمومی) تغذیه شوند؛ و تو مختار هستی هر یک از این دو امر را برگزینی.

۲- واجب است برای هر زندانی به مقدار نیازش آذوقه تهیه شود و هیچ گونه

کوتاهی در این امر جایز نیست!

۳- مراقب باش حتی اگر اسیری از مشرکان گرفته شود مادام که حکمی درباره او از دادگاه اسلامی صادر نشده، باید نسبت به او خوش رفتاری شود؛ و وسایل تغذیه او فراهم گردد؛ تا چه رسد به مسلمانی که به زندان افتاده؛ آیا سزاوار است بگذارند از گرسنگی بمیرد؟!

۴- ای خلیفه! خلفای پیشین پیوسته درباره زندانیان سفارش می کردند و وسایل تغذیه و لباس تابستانی و زمستانی آنان را تهیه می نمودند؛ و نخستین کسی که پیشگام در این راه بود امیرمؤمنان علی علیه السلام بود، و خلفای بعد نیز به این مسأله اهمیت می دادند.

بعضی از روایات حدیث برای من نقل کرده اند که عمر بن عبدالعزیز دستور اکید داد که در زندانها هیچ کس را طوری در زنجیر نکنند که قدرت بر نماز ایستاده نداشته باشد؛ اصلاً نباید کسی شب تا صبح در غل و زنجیر باشد، مگر آنها که خون بی گناهی را ریخته اند!

۵- سفارش کن مقدار خوراک زندانیان را به صورت پول نقد در آغاز هر ماه در اختیار آنها بگذارند، زیرا از این می ترسم اگر غذا به صورت جنس در اختیارشان گذارده شود مأموران زندان از آن بدزدند! و چیز قابل توجهی به دست آنها نرسد (ابو

یوسف در اینجا فساد حاکم بر زندانهای بنی عباس را به روشن ترین وجهی بازگو کرده است).

۶- یک نفر از افراد مورد اطمینان و اهل خیر را مأمور کن تا نام تمام زندانیانی که از بیت المال تغذیه می‌شوند در دفتر ثبت کند، و نزد خود نگاه دارد و در آغاز هر ماه شخصاً به زندان برود و مطابق آن دفتر زندانیان را یک یک، به نام، صدا زند و مخارج او را به دست خودش بدهد؛ و من گمان می‌کنم ده دینار برای هر یک نفر در ماه کافی باشد (اگر دینار را به عنوان یک مثقال هیجده نخودی طلا در نظر بگیریم به پول امروز مبلغ هنگفتی می‌شود و حتی با پول آن زمان نیز مبلغ قابل توجهی بود، انتخاب این رقم از سوی ابویوسف شاید برای این است که اگر از این هم کمتر بدهند باز مجبور باشند به مقدار نیاز آنها بپردازند).

۷- شنیده‌ام گاهی بعضی از زندانیان را در حالی که به زنجیر بسته شده‌اند در معرض دید عموم قرار می‌دهند؛ تا مردم بر آنها ترحم کنند و صدقه‌ای به آنها بپردازند، و از این طریق پولی برای زندانیان جمع شود از این کار ناشایست جلوگیری کن! چرا که خدا به این کار راضی نیست؛ من فکر نمی‌کنم مشرکان در مورد اسیران مسلمان چنین رفتاری کنند، پس چگونه ممکن است با مسلمین این چنین رفتار شود؟ تازه معلوم نیست پولی را که از طریق صدقات جمع آوری می‌کنند در

اختیار خود زندانیان قرار دهند (و این مصیبت بزرگ دیگری است).

۸- هر گاه کسی در زندان بمیرد و خویشاوندانی نداشته باشد باید وسایل غسل و کفن و دفن او از طریق بیت المال به طور مناسبی فراهم گردد، و نیز باید بر او به عنوان یک مسلمان نماز بخوانند، آنگاه به خاک سپرده شود.

افراد مورد وثوق به من خبر داده‌اند که گاه غریبی در زندان از دنیا می‌رود، و جنازه او یک یا دو روز بر زمین می‌ماند، تا زندانیان درباره او از مقامات مسئول کسب تکلیف کنند، در این میان زندانیان برای پایان دادن به این صحنه غم‌انگیز در میان خود پول جمع آوری می‌کنند تا به کسی دهند که او را فقط تا گورستان ببرد، و بی آنکه مراسم غسل و کفن و نماز انجام گیرد او را به خاک بسپارد؛ این کار دردناکی است که برای مسلمان، قابل تحمل نیست!

۹- من فکر می‌کنم اگر دستور دهی حدود و تعزیرات اسلامی به صورت صحیح عمل شود تعداد زندانیان به حداقل می‌رسد؛ زیرا افراد خلافکار مجازات را با چشم خود می‌بینند و در روح آنها اثر می‌گذارد!

یکی دیگر از علل فزونی تعداد زندانیان این است که بسیاری از افراد بعد از آنکه به زندان افتادند فراموش می‌شوند و کار آنها تعقیب نمی‌شود، به عده‌ای مأموریت ده؛ که همه روزه پرونده زندانیان را مورد مطالعه قرار دهند و زودتر به کار آنها

رسیدگی کنند؛ اگر مدرکی بر ضد آنها وجود دارد مجازات شوند و آزاد گردند و اگر ندارد به زندان آنها پایان دهند.

۱۰- مخصوصاً دستور مؤکد صادر کن؛ که در مجازات خطاکاران راه افراط را نپویند و از حد مجاز اسلامی تجاوز نکند، به من خبر دادند گاه مأموران تو به صرف اتهام، زندانیان را می‌زنند حتی در مورد بعضی از گناهان ۲۰۰ تا ۳۰۰ تازیانه یا بیشتر و کمتر زده‌اند! این کاری است که در اسلام مجاز نیست (چون تنهٔ مسلمان احترام دارد و بدون جهت نمی‌توان آن را آزردن نمود).

۱۱- هرگاه یکی از زندانیان جنایتی مرتکب شده که باید قصاص شود؛ و یا عملی انجام داده که در خور حد و تعزیز است باید این احکام اسلامی به زودی در حق او اجرا گردد و بی جهت در زندان نماند، و یا اینکه در مورد قصاص، صاحبان خون عفو کنند و از مجرم بگذرند و در این صورت نیز باید فوراً آزاد شود.

۱۲- در موردی که قصاص ممکن نیست، باید شخص جانی دیه کامل را بپردازد؛ بعد مقداری در زندان بماند تا آثار توبه در او ظاهر گردد و در این هنگام باید بلافاصله آزاد شود و راه خود را در پیش گیرد.^(۱)

این نامه تاریخی که حاکی از طرز فکر و برداشت یک فقیه معاصر عباسیان از احکام اسلام دربارهٔ زندانیان است می‌تواند به عنوان - مشت نمونهٔ خروار است -

۱. نقل از کتاب الخراج، صفحهٔ ۱۴۶، با تلخیص.

سند زنده‌ای برای تعلیمات اسلام در این زمینه باشد.

ف

اداره حسبه و امر به معروف و نهی از منکر

اشاره

ارزش هر قانون، بستگی به میزان اجرای آن دارد؛ بهترین قانونها هنگامی که اجرا نشود کلماتی بر صفحه کاغذ است و هیچ مشکلی را در جامعه حل نمی‌کند و ضعیفترین قانونها اگر خوب اجرا شود ممکن است تا حدی مشکل گشا باشد. به همین دلیل در اسلام و حکومت اسلامی برنامه‌های وسیع و گسترده‌ای برای اجرای قوانین و جلوگیری از تخلفات پیش‌بینی شده، و این برنامه‌ها شامل امور زیر است:

۱- دستگاه قضائی

۲- وظیفه امر به معروف و نهی از منکر

۳- مسأله حسبه

در مورد وظایف دستگاه قضائی و اجرای حدود و تعزیرات به اندازه کافی صحبت

شد، و اکنون به سراغ مسأله امر به معروف و نهی از منکر و موضوع حسبه می‌رویم. در واقع اجرای حدود و امورحسبیه از شاخه‌های امر به معروف و نهی از منکر است؛ زیرا می‌دانیم که امر به معروف و نهی از منکر دارای سه مرحله است که دو مرحله آن وظیفه عمومی مردم است به صورت واجب کفایی، و یک مرحله وظیفه حکومت است:

۱- امر به معروف و نهی از منکر با قلب یعنی در دل از بدیها بیزار و نسبت به خوبیها علاقمند باشد بعضی گفته‌اند: «منظور از این مرحله آن است که آثار انزجار یا علاقه قلبی خود را در چهره یا در عمل به صورت قهر و آشتی ظاهر کند». این وظیفه همه مردم در مقابل ترك واجبات و انجام محرمات است.

۲- امر به معروف و نهی از منکر با زبان که ابتدا با کلمات نرم و ملایم و محبت‌آمیز و پند و اندرز شروع می‌شود و سپس با کلمات تندتر و خشن‌تر ادامه می‌یابد (این نیز وظیفه عامه مردم است).

۳- امر به معروف و نهی از منکر با دست، یا به تعبیری دیگر اقدام عملی و گاه قهرآمیز در مقابل تارکات واجبات و انجام دهندگان محرمات باشد؛ خواه از طریق مجازات بدنی یا حبس و زندان؛ و یا کارهای مشابه دیگر صورت گیرد، و همان گونه که در مباحث فقهی گفته‌ایم این مرحله وظیفه حکومت اسلامی است و امکان ندارد

که به دست مردم داده شود که موجب هرج و مرج و انواع نابسامانی می‌گردد و این بخش درست همان چیزی است که به عنوان «وظیفه حسبه» در فقه اسلامی و کلمات فقها و موزخان اسلام آمده است.

هـ

با اشاره به قرآن باز می‌گردیم و مطلب را دنبال می‌کنیم:

۱- ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ

بِاللَّهِ﴾. (۱)

۲- ﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ

أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾. (۲)

۳- ﴿لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ

- يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسْرِعُونَ فِي

الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾. (۳)

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۱۰.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۰۴.

۳. سوره آل عمران، آیه‌های ۱۱۳ و ۱۱۴.

۴- ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضُهُمْ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾. (۱)

۵- ﴿الَّذِينَ هُمْ عَنْ الْمُنْكَرِ وَالْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾. (۲)

۶- ﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾. (۳)

۷- ﴿يَا بَنِي آدَمِ الصَّلُوا وَآمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرُوا عَلَى مَا أَصَابَكُمْ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾. (۴)

ترجمه:

۱- «شما بهترین امتی بودید که به سود انسانها آفریده شده اید (چه اینکه) امر به معروف و نهی از منکر می کنید و به خدا ایمان دارید».

۲- «باید از میان شما، جمعی دعوت به نیکی، و امر به معروف و نهی از منکر

۱. سوره توبه، آیه ۷۱.

۲. سوره توبه، آیه ۱۱۲.

۳. سوره حج، آیه ۴۱.

۴. سوره لقمان، آیه ۱۷.

کنند، و آنها رستگارانند».

۳- «آنها (اهل کتاب) همه یکسان نیستند، از اهل کتاب، جمعیتی هستند که (به حق ایمان) قیام می‌کنند؛ و پیوسته در اوقات شب، آیات خدا را می‌خوانند، در حالی که سجده می‌نمایند. - به خدا و روز واپسین ایمان می‌آورند، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند؛ و در انجام کارهای نیک، پیشی می‌گیرند؛ و آنها از صالحان اند».

۴- «مردان و زنان باایمان، ولیّ (و یار و یاور) یکدیگرند؛ امر به معروف، و نهی از منکر می‌کنند؛ نماز را برپا می‌دارند؛ و زکات را می‌پردازند، و خدا و رسولش را اطاعت می‌کنند؛ به زودی خدا آنان را مورد رحمت خویش قرار می‌دهد، خداوند توانا و حکیم است».

۵- «توبه‌کنندگان، عبادت‌کنندگان، سپاس‌گویان، سیاحت‌کنندگان، رکوع‌کنندگان، سجده‌آوران، آمران به معروف، نهی‌کنندگان از منکر، و حافظان حدود (و مرزهای الهی، مؤمنان حقیقی اند)، و بشارت ده به (این چنین) مؤمنان!»

۶- «یاوران الهی کسانی که هرگاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم، نماز را برپا می‌دارند و زکات می‌دهند، و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و پایان همه کارها از آن خداوند است!»

۷- «(لقمان گفت:) پسر من! نماز را برپا دار، و امر به معروف و نهی از منکر کن، و در

برابر مصایبی که به تو می‌سد شکیبا باش که اینها از کارهای مهم است!»

تفسیر و جمع بندی آیات گام مهمی در طریق اجرای احکام

آنچه در آیات بالا آمد، عمده‌ترین آیات قرآن مجید پیرامون وظیفه مهمّ امر به معروف و نهی از منکر است؛ که ابعاد مختلف آن را نشان می‌دهد.

در نخستین آیه دستور امر به معروف و نهی از منکر را به عنوان یک دستور عام بیان می‌کند، و آن را یکی از ویژگیهای امت اسلامی می‌شمرد؛ نه به این معنی که در امتهای پیشین اصلاً نبوده است؛ بلکه به این معنی که در امت اسلامی به صورت یک اصل اصیل و رکن رکین آمده است؛ و می‌فرماید: «شما بهترین امتی بودید که به سود انسانها آفریده شدید (چه اینکه) امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید» ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ (۱).

جالب اینکه از یکسو امر به معروف و نهی از منکر را به عنوان یکی از ویژگیهایی معرفی می‌کند که سبب شده است؛ اسلام برترین ادیان، و امت اسلامی، امت نمونه باشند. و از سوی دیگر؛ انجام این دو وظیفه را مقدّم بر ایمان به خدا ذکر کرده است! و این نشان می‌دهد که تا این وظیفه به صورت دو اصل اساسی مردمی در سطح

عموم پیاده نشود؛ حتی تضمینی برای تداوم ایمان مردم وجود نخواهد داشت؛ آری چنین است؛ که اگر این دو وظیفه به دست فراموشی سپرده شود، ریشه‌های ایمان در دلها سست، و شاخ و برگ آن پژمرده؛ و سرانجام پایه‌های آن فرو می‌ریزد.

ضمناً از این بیان به خوبی روشن می‌شود که مسلمانان تا زمانی یک امت ممتاز محسوب می‌شوند؛ که دعوت به سوی نیکی‌ها و مبارزه با فساد را فراموش نکنند؛ و آن روز که این دو وظیفه بزرگ الهی به دست فراموشی سپرده شد نه بهترین امت اند؛ و نه به سود جامعه بشریت خواهند بود!

آری مسلمانان هنگامی می‌توانند رهبری امتها را در جهان داشته باشند، و دنیا از وجود آنان خیر و برکت ببینند، که این دو وظیفه بزرگ را در سطح عموم اجرا کنند. به تعبیر دیگر فرد فرد امت اسلامی، باید در این امر احساس مسئولیت کنند، و بر خلاف دنیای امروز که وظیفه مبارزه با فساد و دعوت به انجام وظیفه را تنها بر عهده گروهی از مأموران دولت می‌افکند؛ و بقیه کاملاً خود را از هر گونه مسئولیت مبرا می‌دانند؛ و در برابر مسائل اجتماعی بی‌تفاوت اند، می‌گوید: این یک مسئولیت عمومی است که صغیر و کبیر و پیر و جوان و زن و مرد و عالم و جاهل را شامل می‌شود.

تکیه بر کلمه «معروف» و «منکر» (شناخته و ناشناخته) نیز قابل ملاحظه و دقت

است، زیرا از یک سو نشان می‌دهد که واجبات و محرمات اموری هستند؛ که عقل و روح انسان به خوبی آنها را می‌شناسد، و به واجبات عشق می‌ورزد؛ در حالی که منکرات برای او اموری ناشناخته و مورد تنفر می‌باشند.

از سوی دیگر بدیهی است که اگر این دو وظیفه فراموش شود، و محیط با منکرات خو بگیرد، و از خوبیها و بدیهها و معروفها جدا شود، منکر در انظار معروف، و معروف در نظرها منکر می‌شود، و این بزرگترین خسارتی است که امکان دارد، دامن یک جامعه را بگیرد، همان بلا و بدبختی که امروز دامن بسیاری از جوامع دنیا را گرفته است که «معروف» و «منکر» نزد آنها جای خود را عوض کرده‌اند!

فف

دومین آیه ناظر به بخش دیگری از امر به معروف و نهی از منکر است که راجع به گروهی از امت اسلامی است و به تعبیر دیگر ویژه حکومت و کارگزاران حکومت است؛ که می‌فرماید: «باید از میان شما جمعی دعوت به نیکی کند، و امر به معروف و نهی از منکر نماید و آنها راستگارانند» ﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ الْمُفْلِحُونَ﴾.^(۱)

هنگامی که این آیه در برابر آیه پیشین گذارده شود که وظیفه امر به معروف و

نهی از منکر را عام و فراگیر می‌شمرد؛ روشن می‌شود که آن دربارهٔ یک مرحله از این دو وظیفهٔ بزرگ است و این دربارهٔ مرحلهٔ دیگری است، آن مرحله قلب و زبان را می‌گوید، و این مرحله دست و شدت عمل را، و جالب اینکه رستگاری در این منحصر به کسانی شمرده شده که این دو وظیفه بزرگ را انجام داده‌اند (توجه داشته باشید که جملهٔ «اولئک هم المفلحون» دلالت بر انحصار دارد).^(۱)

تعبیر به «أُمَّة» شاید اشاره به این نکته است که در این بخش از امر به معروف و نهی از منکر باید کار به صورت گروهی و توأم با برنامه ریزی و سازماندهی صورت گیرد، و می‌دانیم کارهایی که جنبهٔ شدت عمل دارد و به دست حکومت انجام می‌شود بدون این دو امر ممکن نیست.

پایان آیه به خوبی گواهی می‌دهد که هر گونه فلاح و رستگاری در دنیا و آخرت، در فرد و جامعه در سایهٔ انجام این دو وظیفهٔ بزرگ است.

ف ف

در سؤمین آیه اشاره به نکتهٔ لطیف دیگری در زمینهٔ این دو وظیفهٔ بزرگ می‌کند

۱. این که بعضی «من» را در آیه زائده یا برای بیان گرفته‌اند و مفهوم آیه را شامل همهٔ مؤمنان می‌دانند مخالف ظاهر آیه است، بلکه ظاهر این است که «من» برای تبعیض بوده باشد، یعنی گروهی از شما باید این وظیفه را انجام دهد. و نیز اینکه بعضی گفته‌اند «من» تبعیضه برای واجب کافی است آن نیز خلاف ظاهر آیه است چرا که واجب کفایی بر همه واجب است منتهی نوع وجوب آن با واجب عینی تفاوت دارد (توضیح بیشتر در این زمینه، در علم اصول داده شده است).

که از توجه به شأن نزول آن روشن می‌شود.

در شأن نزول این آیه گفته‌اند که: گروهی از دانشمندان و اخیار یهود، اسلام آوردند و به صفوف مسلمین پیوستند، سران یهود از این جریان بسیار ناراحت شده و برای تحقیر این گروه گفتند: فقط جمعی از اشرار ما به اسلام گرویدند، و اگر آنها افراد درستی بودند آیین نیاکان خود را ترك نمی‌گفتند!

آیه فوق به آنها پاسخ می‌دهد آنها (اهل کتاب) همه یکسان نیستند: «جمعی از آنها قیام به حق و ایمان و اطاعت خدا می‌کنند و پیوسته در اوقات شب، آیات خدا را می‌خوانند در حالی که سجده می‌کنند - به خدا و روز قیامت ایمان دارند، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، و در انجام کارهای نیک بر یکدیگر پیشی می‌گیرند و آنها از صالحانند» - «لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ - يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يُؤْمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ»^(۱).

در اینجا ویژگی صالحان اهل کتاب را که به اسلام گرویده‌اند در سه چیز خلاصه می‌کند:

ایمان به مبدأ و معاد، و سپس امر به معروف و نهی از منکر، و در پایان پیشی گرفتن در انجام کارهای نیک، این نشان می‌دهد که بعد از ایمان به خدا و روز

۱. سوره آل عمران، آیه های ۱۱۳ و ۱۱۴.

قیامت، امر به معروف و نهی از منکر بارزترین نشانهٔ صالحان است و ریشهٔ همهٔ خیرات نیز در آن نهفته شده است.

در چهارمین آیه، نخستین ویژگی مؤمنان را امر به معروف و نهی از منکر شمرده؛ و حتی بر پا داشتن نماز و ادای زکات و اطاعت خدا و پیامبر به دنبال آن آمده است! و این نشان می‌دهد که اگر این دو وظیفه بزرگ اجرا نشود، اساس عبادت و اطاعت و بندگی خدا به خطر می‌افتد.

می‌فرماید: «مردان و زنان با ایمان (یار و یاور) یکدیگرند؛ امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، نماز را برپا می‌دارند، و زکات را می‌پردازند، و خدا و رسولش را اطاعت می‌کنند، خداوند به زودی آنها را مشمول رحمت خود قرار می‌دهد، خداوند توانا و حکیم است» ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^(۱).

در تفسیر جمله «بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»، احتمالات متعددی داده شده؛ از جمله اینکه: آنها در ایمان به خدا و مبانی اسلام با یکدیگر هماهنگ اند، و دیگر اینکه یکدیگر را در امور دین و دنیا یاری می‌دهند، و سوم اینکه آنها با تعلیم و تربیت دیگران را به سوی مدارج عالی کمال رهنمون می‌کنند، روشن است که این

تفسیرهای سه گانه منافاتی با هم ندارد و می تواند در مفهوم آیه جمع باشد، زیرا ولایت در آیه به صورت مطلق آمده و پیوند مؤمنان را با یکدیگر در ابعاد مختلف شامل می شود.

هـ

در پنجمین آیه بعد از ذکر تجارت پر سودی که مؤمنان راستین در امر جهاد با خدا دارند که جان و مال خود را به بالاترین بها یعنی بهشت برین الهی معاوضه می کنند و بعد از ذکر این نکته که خداوند این معامله پر سود را به آنها تبریک می گوید و پیروزی بزرگ و فوز عظیم می شمرد، اوصاف آنها را در نه چیز خلاصه کرده، و می فرماید:

«آنها توبه کنندگان، عبادت کنندگان، سپاس گوینان، سیاحت کنندگان، (کسانی که در میان کانونهای عبادت الهی رفت و آمد دارند و یا در میان میدانهای جهاد در رفت و آمدند) سجده کنندگان، رکوع کنندگان، آمران به معروف و نهی کنندگان از منکر، و حافظان حدود و (مرزهای الهی)، هستند و بشارت به این گونه مؤمنان بده!»: ﴿التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِغُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾. (۱)

در واقع شش وصفی که در آغاز قرار گرفته، اشاره به مراحل عبادت و اطاعت و بندگی آنهاست، و سه وصف اخیر (امر به معروف و نهی از منکر و حفظ حدود الهی) اشاره به مبارزات اجتماعی آنها در طریق تحکیم مبانی حق و عدالت و اجرای احکام الهی می‌باشد، و به دنبال همه اینها بشارت الهی به صورت مطلق آمده است. به تعبیر دیگر شش وصف اول ناظر به رابطه خلق و خالق است؛ و سه وصف اخیر ناظر به رابطه خلق با یکدیگر می‌باشد؛ و این بشارت که در آخر آمده هم سعادت دنیا را شامل می‌شود و هم آخرت را.

ف

در ششمین آیه به بُعد دیگری از این مسأله اشاره می‌کند که بعد حکومتی آن است و به تعبیر دیگر، یکی از وظایف مهم حاکمان اسلامی را امر به معروف و نهی از منکر می‌شمرد؛ و می‌فرماید: «الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ المُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»^(۱)

«(یاوران خدا) کسانی هستند که هر گاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم، نماز را بر پا می‌دارند و زکات را ادا می‌کنند؛ و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند و پایان همه کارها از آن خداست.»

در واقع وعده یاری خداوند که در آیه قبل آمده است ﴿وَلَيُنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ﴾^(۱) مربوط به این گونه افراد است که وقتی به قدرت می‌رسند و حاکمیت در زمین پیدا می‌کنند؛ نه تنها خودشان نماز می‌خوانند؛ بلکه نماز همه جا برپا می‌دارند و اقامه می‌کنند، به علاوه حقوق مستمندان را به آنها می‌رسانند؛ و سپس در سطح گسترده به امر به معروف و نهی از منکر می‌پردازند.

اگر چه بعضی چنین پنداشته‌اند که منظور از آیه فقط گروه مهاجران است، ولی پیدا است که آیه شریفه مفهوم گسترده‌ای دارد و همگان را تا دامنۀ قیامت در بر می‌گیرد.

این نکته نیز قابل توجه است که قرآن مجید معمولاً در مورد نماز خواندن، تعبیر به اقامه می‌کند که به معنی برپاداشتن است جز در مورد منافقان که تعبیر به قیام شده نه اقامه: ﴿إِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالً﴾^(۲).

این تعبیر ممکن است اشاره به این باشد که مؤمنان حقیقی، نه تنها خود نماز می‌خوانند بلکه تلاش می‌کنند که نماز در تمام جامعه برپا شود، بعضی نیز گفته‌اند اشاره به آن است که نه تنها ظاهر نماز را به جا می‌آورند بلکه سعی می‌کنند محتوا و حقیقت نماز را با تمام شرایط صحت و کمال، بر پا دارند (جمع میان این دو معنی

۱. سوره حج، آیه ۴۰.

۲. سوره نساء، ۱۴۲.

نیز مشکلی ندارد).

فف

در هفتمین و آخرین آیه به نکته دیگری دربارهٔ امر به معروف و نهی از منکر برخورد می‌کنیم و آن اینکه این دو دستور مهم، تنها در اسلام نبوده، بلکه در امم پیشین نیز بر آن تأکید شده است، (هر چند در اسلام شکل گسترده‌تر و اساسی‌تر به خود گرفته باشد).

از زبان لقمان آن مرد دانشمند حکیم چنین نقل می‌کند: «پسر! نماز را برپا دار و امر به معروف و نهی از منکر کن، و در برابر مصایبی که به تو می‌سد شکیبا باش که اینها از امور مهم و اساسی است!» ﴿يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَآمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزَمِ الْأُمُورِ﴾.^(۱)

در اینجا رمز پیروزی انسان چهار چیز شمرده شده است: «برپا داشتن نماز، امر به معروف و نهی از منکر، و استقامت و صبر و شکیبایی».

جمله ﴿إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزَمِ الْأُمُورِ﴾ (این از امور مهمه است) ممکن است اشاره به خصوص صبر و استقامت باشد که در آخر قرار گرفته و نیز ممکن است شامل هر چهار اصل شود.

این نکته نیز شایان دقت است؛ که مقارنه صبر با مسأله امر به معروف و نهی از منکر، اشاره به رابطه نزدیک این دو می باشد؛ زیرا انجام این دو وظیفه بزرگ الهی گاه با شدائد و مشکلاتی همراه است، و جز با صبر و استقامت نمی توان به آنها دست یافت، و نیز این دو با نماز هم رابطه نزدیک دارد؛ زیرا می دانیم نماز نهی از فحشاء و منکر می کند، یا به تعبیر دیگر پایه اصلی امر به معروف و نهی از منکر است ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾. (۱)

خف

امر به معروف و نهی از منکر در روایات اسلامی

در روایات اسلامی نیز تأکیدهای فوق العاده ای درباره این دو وظیفه مهم دیده می شود و آن را ضامن اجرای تمام فرائض الهی، و سبب امنیت و آبادی و سبب گسترش عدالت می شمرد.

۱- در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «مَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ فَهُوَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَ خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ، وَ خَلِيفَةُ كِتَابِهِ»: «کسی که امر به معروف و نهی از منکر کند جانشین خداوند در زمین، و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و کتاب اوست» (۲)

۱. سوره عنکبوت، آیه ۴۵.

۲. مجمع البیان، ذیل آیه ۱۰۴ آل عمران، جلد ۲، صفحه ۴۸۴.

یعنی دقیقاً کار آنها را انجام می دهد.

۲- در حدیث دیگری از آن حضرت، تعبیر گویاتری دیده می شود که پیامبر ﷺ

بر منبر بود؛ مردی عرض کرد یا رسول خدا! «مَنْ خَيْرُ النَّاسِ؟»: «چه کسی از همه مردم بهتر است؟» فرمود: «أَمْرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاتَّقَاهُمْ لِلَّهِ، وَارْضَاهُمْ: «کسی که از همه بیشتر امر به معروف و نهی از منکر کند و از همه باتقواتر و خشنودتر به رضای الهی باشد».^(۱)

۳- در حدیث دیگری از پیامبر اکرم ﷺ می خوانیم: لَتَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَى عَنِ

الْمُنْكَرِ أَوْ لَيُعَذِّبَنَّكَ اللَّهُ: «به یقین همگی باید امر به معروف و نهی از منکر کنید و گر نه به طور قطع عذاب الهی شما را فرا می گیرد».^(۲)

۴- در حدیث معروفی، نیز از علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلِّهَا

وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَنْفَتُهُ فِي بَحْرِ لُجِّي:

«تمام اعمال نیک و حتی جهاد در راه خدا، در برابر امر به معروف و نهی از منکر،

همچون آب دهان است در برابر یک دریای پنهان».^(۳)

۵- و بالاخره امام باقر علیه السلام در یک بیان کوتاه و گویا، فلسفه امر به معروف و نهی از

منکر را چنین بیان فرموده است: «أَنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةُ

۱. همان مدرک.

۲. وسائل الشیعه، جلد ۱۱، صفحه ۴۰۷، حدیث ۱۲، باب ۳ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر.

۳. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۳۷۴.

عَظِيمَةً بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ وَتَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ وَتُحِلُّ الْمَكَاسِبُ وَتُرَدُّ الْمَظَالِمُ وَتَغْمُرُ الْأَرْضُ وَ يُنْتَصَفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَ يَسْتَقِيمُ الْأَمْرُ»؛ در این عبارت کوتاه به هفت فلسفه از فلسفه‌های این دو فریضه عظیم الهی اشاره شده است: «امر به معروف و نهی از منکر فریضه بزرگ الیه است که بقیه فرایض به وسیله آن برپا می‌شود، به وسیله این دو، راه‌ها امن و امان می‌گردد، کسب و کارها حلال می‌شود، حقوق مظلومان به آنها می‌رسد، زمین‌ها آباد می‌گردد، از دشمنان انتقام گرفته می‌شود، و کارها رو به راه می‌گردد».^(۱)

و در این زمینه آنقدر احادیث از پیشوایان اسلام نقل شده که اگر گردآوری شود کتاب مستقلی را تشکیل می‌دهد.

هـ

در اینجا توجه به این نکته ضروری به نظر می‌رسد:

۱- بهترین نوع حکومت، حکومتی است که همه مردم در آن سهیم و شریک باشند، و به تعبیر دیگر پایه‌های آن بر دوش عموم مردم باشد؛ امر به معروف و نهی از منکر در واقع تعمیم مسأله حکومت، و تثبیت مشارکت عموم، در آن است؛ زیرا از این طریق جلو بسیاری از تخلفات گرفته می‌شود و مردم به انجام وظایف فردی و

۱. وسائل الشیعه، جلد ۱، صفحه ۳۹۵، حدیث ۶، باب ۱.

اجتماعی آشنا می‌گردند، و با توجه به اینکه همیشه تعداد مأموران ویژه مبارزه با تخلفات (مانند پلیس و نیروی انتظامی) در برابر افرادی که بیم تخلف از آنها می‌رود بسیار اندک است، اهمیت این وظیفه اسلامی روشن تر می‌گردد؛ چرا که تنها از این طریق است که می‌توان به وضع جامعه سرو سامان داد؛ و تا حدّ وسیع، جلو تخلفات را گرفت.

دستوری که می‌گوید: اگر در درون خانه، فرزند تخلفی کند پدر و مادر در برابر او مسئول اند، و اگر پدر و مادر مرتکب خلافی شوند؛ فرزند بالغ در برابر آنها مسئولیتی دارد، و نیز اگر در شرق عالم عالم گناهی واقع شود، و در غرب جهان کسی باشد که بتواند به نحوی از آن جلوگیری کند، و نکند در آن سهیم خواهد بود، بی شک تأثیر بسیار عمیق و گسترده‌ای در پیشگیری از گناه و دعوت به انجام وظایف و مسئولیتها دارد.

این در حالی است که در جهان امروز، و در تمام حکومت‌های الحادی مسؤولیت جلوگیری از تخلفات و مفاسد تنها به عهده گروه کوچک خاصی گذارده شده، و به همین دلیل کاربرد آن بسیار محدود و کم است.

و از اینجا عظمت و اهمیت این دستور مهمّ اسلامی از یکسو، و مردمی بودن حکومت اسلام از سوی دیگر روشن می‌شود. ولی این به آن معنی نیست که عموم

مردم مانند یک پلیس عمل کنند؛ بلکه وظیفه آنها در حد دعوت به نیکی ها و مبارزه با بدی ها از طریق نصیحت و اندرز و گاه هم دوری کردن و قطع رابطه نمودن از فاسدان و مفسدان است.

۲- در بحث تعزیرات به این نکته اشاره شد که آنها بخشی از حکم گسترده «امر به معروف و نهی از منکر» هستند، همان بخشی که تنها در اختیار حاکم شرع می باشد، و دیگران حق دخالت در آن را ندارند، و همان گونه که در آنجا آمده، تعزیر به معنی جلوگیری و بازداشت از گناه یا ادامه و تکرار آن است، و در این راه باید از قاعده «الْأَسْهَلُ فَالْأَسْهَلُ» (ملایم و ملایمتر) استفاده کرد یعنی همیشه از مراحل ساده تر باید آغاز نمود، اگر مؤثر نیفتاد به مراحل پیچیده تر و خشن تر پرداخت.

تذکرات دوستانه، سرزنش های ملایم، سرزنش های شدیدتر، بی اعتنایی و قطع رابطه، و سرانجام زندان و شلاق و جریمه های مالی، توبیخ های اجتماعی و مانند آن، اینها مراحل است که در راه تعزیر انجام می شود، یا به عبارت دیگر مصادیق مختلف امر به معروف و نهی از منکر است.

به همین دلیل در مباحث فقهی در بحث حدود و تعزیرات برای اثبات مشروعیت تعزیر روی ادله امر به معروف و نهی از منکر، تکیه شده است.

۳- تأثیر دو وظیفه الهی «امر به معروف» و «نهی از منکر» در تأمین عدالت

اجتماعی و اجرای قوانین و مبارزه با منکرات و کم شدن جنایات و زندانیان و کمک به پیشرفت فرهنگ اجتماعی غیر قابل انکار است؛ و تجربه نشان داده است جامعه‌ای که این دو وظیفه را به طور صریح و آگاهانه انجام دهد بسیار پاک و در امن و امان خواهد بود، و اگر آنها که این دو را به فراموشی بسپرد و در برابر تخلفات و نابسامانی‌ها و گناهان بی تفاوت بمانند، گرفتار عواقب شومی می‌شوند، و فساد حتی به داخل خانه و کاشانه آنها کشیده می‌شود، و در چنین اجتماعی هیچ کس در امنیت نخواهد بود، و درست همان گونه که در حدیث پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده، بلا و عذاب الهی دامن آنها را خواهد گرفت، و به گفته امیرمؤمنان علی علیه السلام در این حال دعای نیکانشان نیز، برای حل مشکلات و دفع بلاها به اجابت نخواهد رسید «فَيَوَّلِيْ عَلَیْكُمْ شَرَّ اَرْكَكُمْ ثُمَّ تَدْعُوْنَ يُسْتَجَابُ لَكُمْ».^(۱)

۴- امر به معروف و نهی از منکر چنانکه می‌دانیم؛ عمدتاً از کار فرهنگی شروع می‌شود،

بنابراین تمام رسانه‌های گروهی و تمام تبلیغات سمعی و بصری که به نحوی برای بالا بردن سطح آگاهی مردم و توجه آنها به نیکی‌ها و پاکی‌ها و اخلاق انسانی و اصول فضیلت و بیزاری از فساد، سروکار دارند، همه آنها در دایره امر به معروف و نهی از منکر جای می‌گیرند؛ و حتی مراکز آموزش و پرورش و علوم عالی که نوجوانان

و جوانان را با اصول اعتقادی صحیح و موازین انسانی و قوانین و آداب اجتماعی، آشنا می‌سازد و در تعلیم و تربیت آنها گام بر می‌دارد؛ نیز در این دایره جای دارد؛ چرا که همه این امور می‌توانند در امر به معروف و نهی از منکر سهیم باشند، بنابراین نقش این مراکز در پیاده کردن این دو اصل مهم اجتماعی روشن می‌شود. این نکته نیز حائز اهمیت است که معمولاً امر به معروف و نهی از منکر به عنوان دو بخش از فروع دین شمرده می‌شود؛ ولی از یک نظر دامنۀ آن چنان گسترده است که بخش عظیمی از اصول اعتقادات را در بر می‌گیرد؛ چرا که همه آنها در این مسیر موثر و کاراسزند و از طریق تحکیم پایه‌های عقاید با مفاسد مبارزه می‌شود، همچنین عبادات نیز مقدمه‌ای برای آن است.

۵- بر خلاف آنچه بعضی می‌پندارند، امر به معروف و نهی از منکر یک وظیفۀ تعبّدی نیست بلکه یک فلسفۀ روشن عقلی دارد. (دقت کنید).

توضیح اینکه: با توجّه به پیوندهای اجتماعی و اینکه هیچ کار خوب و بدی در جامعۀ انسانی به نقطۀ خاصی محدود نمی‌شود، بلکه هر چه باشد به بخشهای دیگر نیز سرایت می‌کند، و یک کار بد مانند آتش است که اگر مهار نشود پیوسته مناطق تازه‌ای را در کام خود فرو می‌برد و خاکستر می‌کند، مبارزه با فساد یک حقّ

اجتماعی است.

بهترین تعبیر برای این مطلب همان است که در حدیث معروف نبوی آمده است: «یک انسان گناهکار در میان جماعت مردم همانند فرد نا آگاهی است که با گروهی سوار کشتی شده و به هنگامی که شکتی در وسط دریا قرار می‌گیرد، تبری نداشته و به سوراخ کردن جایگاه خود می‌پردازد، هر کس به او اعتراض می‌کند می‌گوید من در سهم خود تصرف می‌کنم و به شما مربوط نیست! به یقین این یک حرف احمقانه است، اگر دیگران او را از این عمل خطرناک باز ندارند، طولی نمی‌کشد که همگی غرق می‌شوند».^(۱)

از اینجا روشن می‌شود که امر به معروف و نهی از منکر دخالت در زندگی خصوصی دیگران نیست، بی‌شکر اسلام دخالت در زندگی خصوصی دیگران و تجسس در این امور را حرام می‌شمرد و قرآن مجید ناطق به آن است (سوره حجراته). ولی محدوده امر به معروف و نهی از منکر ناهنجاریهای آشکار اجتماعی است که در سرنوشت جامعه دخالت دارد، و سرنوشتها در آنجا به هم گره خورده است و تخلف و انحراف در هر یک از افراد در کل جامعه اثر می‌گذارد.

بنابراین هیچ کس حق ندارد در این گونه مسائل به کسانی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند بگوید به شما چه مربوط است؟! چون پاسخ این است؛ که به

۱. تفسیر ابوالفتح رازی، جلد ۳، صفحه ۱۴۲.

همه ما مربوط است زیرا سرنوشت ما به یکدیگر پیوسته است.

آیا در برابر هجوم بیماری های واگیردار، هنگامی که دولت مأموران خود را برای زدن واکسن بسیج می کند کسی حق دارد بگوید: به شما چه مربوط است؟ من بیمار می شوم و جان من به خطر می افتد؛ بگذارید بیفتد؛ چرا در زندگی شخصی من دخالت می کنید؟

همه به او جواب می دهند سلامت تو از سلامت دیگران جدا نیست، و بیماری تو سبب بیماری دیگران می شود، و به همین دلیل به ما مربوط است؛ و به همه مربوط است، بنابراین باید قبول کرد انجام این دو وظیفه از آثار زندگی گروهی انسان ها و از حقوق و واجبات اجتماعی محسوب می شود.

این بود فشرده ای از برنامه امر به معروف و نهی از منکر و نقش آن در پیشرفت اهداف حکومت اسلامی.

تشکیلات حسبه و محتسب در حکومت اسلامی

این بحث به بحث امر به معروف و نهی از منکر کاملاً مربوط است و در واقع شاخه ای از آن محسوب می شود؛ زیرا همان گونه که اشاره کردیم امر به معروف دو شاخه دارد، شاخه عمومی، که همه مردم را در بر می گیرد و شاخه خصوصی، که مخصوص حکومت است؛ در این مرحله ممکن است شدت عمل لازم باشد و این کار

توده مردم نیست، بلکه مأموران کارآزموده حکومت باید این وظیفه را بر عهده بگیرند، و این اساس «حسبه» را تشکیل می‌دهد.^(۱)

توضیح اینکه: «حسبه» در لغت اسم مصدر از ماده «احتساب» است، و چنانکه ارباب لغت گفته‌اند به معنی تسلیم و صبر در برابر مشکلات برای طلب اجر الهی است و همچنین کوشش در انجام اعمال خیر برای تحصیل ثواب است، و از آنجا که این بخش از امر به معروف و نهی از منکر، تلاش و کوششی در راه اطاعت خداوند و مبارزه با منکرات، برای جلب رضای الهی محسوب می‌شود، آن را «حسبه» نامیده‌اند.

در کتاب التحقيق درباره معنی اصلی ماده حسب می‌گوید: «این واژه در اصل به معنی رسیدگی کردن و نظر و دقت به قصد آزمایش و امتحان می‌باشد». این تفسیر مناسبت زیادی با کار محتسب دارد؛ که از بخش های مختلف جامعه خبر می‌گیرد و سرکشی و رسیدگی می‌کند؛ و هر حرکتی را زیر نظر گرفته در صورت انحرافی بودن تذکر می‌دهد؛ و اگر مفید واقع نشد با قدرت با آن مقابله می‌کند.

اداره حسبه در دوران خلفا، یکی از ادارات معروف بود که بر کار کسبه و تجار و کشاورزان و توده‌های مردم از نظر تخلفات و منکرات نظارت می‌کرد، و محتسبان هر جا کار خلافی می‌دیدند، مرتکب یا مرتکبین را نهی می‌کردند؛ و اگر مؤثر نمی‌افتاد او

۱. التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، جلد ۲، ماده حسب.

را در همان جا مجازات می نمودند، یا دستگیر کرده تحویل قاضی و زندان می دادند. به عقیده بعضی ریشه این مسأله به عصر پیامبر ﷺ باز می گردد که او خود کار محتسب را انجام می داد، و گاه در غیاب خویش فردی را برای این منظور انتخاب می کرد، ولی باید قبول کرد که به کار گرفتن این واژه در آن عصر و زمان و حتی در بسیاری از کلمات فقهای پیشین معمول نبوده؛ و به نظر می رسد که این واژه نخست در عصر خلفای اموی و عباسی برای شاخه امر به معروف و نهی از منکر انتخاب شده است.

به هر حال اخباری که از عصر پیامبر ﷺ به دست ما رسیده نشان می دهد که هر چند کلمه حسبه با معنی و مفهوم امروز آن، در آن عصر، متداول نبوده؛ ولیکن مفهوم واقعی آن یعنی نظارت بر مسائل اجتماعی از سوی حکومت اسلامی کاملاً مراعات شده است، و گاه پیامبر ﷺ این وظیفه را به بعضی از افراد واگذار می کرده و گاه شخصاً آن را انجام می داده است.

از جمله در حدیثی می خوانیم پیغمبر اکرم ﷺ سعید بن سعید بن عاص را بعد از فتح مکه مأمور بازار مکه نمود تا بر امر خرید و فروش صحیح و عادلانه نظارت کند «اِسْتَعْمَلَ رَسُولُ اللَّهِ سَعِيدَ بْنَ سَعِيدٍ بْنِ الْعَاصِ بَعْدَ الْفَتْحِ عَلَى سُوْقِ مَكَّةَ».^(۱)

حتی از بعضی از روایات استفاده می شود که بعضی از زنان، در امور مربوط به

۱. التّراّیب الادراّیه نوشته کتانی، جلد ۱، صفحه ۲۸۵ (او این روایت را از عبدالبر از استیعاب نقل می کند).

زنان (مسائل حجاب و امثال آن) نظارت داشتند، از جمله زنی به نام «سحراء» دختر نهیک^(۱) که عصر پیامبر ﷺ را درک کرده مأمور این کار بود، در بازارها گردش می‌کرد و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمود، هر چند بعضی گفته‌اند که او در عصر پیامبر ﷺ مأمور این کار نشد، بلکه در عصر خلیفه دوم بود.^(۲)

و در بسیاری از مواقع شخص پیامبر ﷺ این وظیفه مهم را بر عهده می‌گرفت به خصوص در مسائل مربوط به احتکار و تقلب و غش در معامله و مانند آن خود حضرت نظارت می‌کرد از جمله در حدیثی می‌خوانیم: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَرَّ بِالْمُحْتَكَرِينَ فَأَمَرَ بِحُكْرَتِهِمْ أَنْ تُخْرَجَ إِلَى بُطُونِ الْأَسْوَاقِ، وَ حَيْثُ تَنْظُرُ الْأَبْصَارُ إِلَيْهَا: «پیامبر اکرم ﷺ از محل جمعی از محتکران عبور کرد، دستور داد آنچه را احتکار کرده بودند به درون بازارها در مقابل چشم مردم بیاورند»^(۳) مردم پیشنهاد کردند تعیین نرخی برای آنها کند، پیامبر ﷺ از تعیین نرخ خودداری فرمود.

در حدیث دیگری آمده است پیغمبر اکرم ﷺ از کنار مردی می‌گذشت که طعام خوب و بد را با هم آمیخته بود، پیامبر ﷺ فرمود: «چرا این کار را کردی؟ عرض کرد: "هدفم این بود همه به فروش برود"، پیامبر ﷺ فرمود: "مَيْزُ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا عَلَيْهِ، لَيْسَ فِي دِينِنَا غَشٌّ!": هر کدام را جدا کن (و قیمت جداگانه‌ای برای هر یک بگذار) در

۱. نهیک (بر وزن شریک در اصل به معنی شتر قوی و شمشیر برنده است و به افراد قاطع نیز گفته می‌شود).

۲. همان مدرک.

۳. وسائل، جلد ۱۲، صفحه ۳۱۷، حدیث ۱ باب ۳.

دین و آیین ما تقلب نیست»^(۱)

در عهدنامه مالک اشتر نیز آمده است که امام به آن حضرت دستور داد:

«امْنَع مِنَ الْاِحْتِكَارِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَنَعَ مِنْهُ، وَلْيَكُنْ الْبَيْعُ بَيْعاً سَمِعَافاً بِمَوَازِينِ عَدْلٍ، وَاسْعَارٍ لَا تُجْحِفُ بِالْفَرِيقَيْنِ مِنَ الْبَائِعِ وَالْمُبْتَاعِ، فَمَنْ قَارَفَ حُكْرَةً بَعْدَ نَهْيِكَ إِيَّاهُ، فَتَنَكَّلْ بِهِ وَعَاقِبُهُ فِي غَيْرِ إِسْرَافٍ»:

«از احتکار به شدت جلوگیری کن که رسول خدا از آن منع فرمود، و باید معاملات با شرایط آسان صورت گیرد، با موازین عدل و نرخهایی که نه به فروشنده زیان رساند و نه به خریدار؛ و هرگاه کسی پس از نهی تو از احتکار، به آن دست زند او را مجازات کن، مجازاتی که بیش از حد نباشد».^(۲)

و نیز در حالات علی علیه السلام می خوانیم که شخصاً امور مربوط به حسبه را بر عهده می گرفت، گاه از بازار قصابان می گذشت و آنها را از اعمال خلاف نهی می کرد.^(۳) و گاه بر کار ماهی فروشان نظارت می کرد و آنها را از فروش ماهیان حرام جلوگیری می فرمود.^(۴)

ولی با گذشت زمان، مسأله حسبه گسترش یافت و تدریجاً به صورت یک اداره

۱. کنز العمال، جلد ۴، صفحه ۱۵۹.

۲. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۳. کنز العمال، جلد ۴، صفحه ۱۵۸.

۴. وسائل، جلد ۱۶، صفحه ۳۳۲.

مهم و گسترده و وسیع درآمد، و مأموران آن به نام «مُحتسب» در کوچه و بازار و شوارع بزرگ، شب و روز به گشت زنی مشغول بودند و بر مسائل مختلف اجتماعی، نظارت داشتند و متخلفان را گاه در محل مجازات می‌کردند و گاه دستگیر نموده نزد قاضی می‌فرستادند (مانند کار مأموران راهنمایی امروز).

دایرهٔ «حسبه» آن قدر وسیع بود که جرجی زیدان نویسنده معروف تاریخ تمدن اسلام می‌نویسد: حسبه یک منصب دینی مانند منصب قضاوت است، و محتسب بر امور منکرات، نظارت، و به مقدار لازم تعزیر و تأدیب می‌کند، و مردم را به رعایت مصالح عامه در شهرها و ادار می‌سازد، مانند: «جلوگیری از سدّ معبر، جلوگیری از باربرها و صاحبان کشتی از اینکه بیش از حدّ بر مرکب خود حمل کنند - و سبب ضایعاتی بر مرکب یا اموال گردند - و نیز دستور می‌دهد دیوارهای سست و خطرناک را ویران کنند، و هر چیزی که ممکن است به رهگذران آسیب برساند از جاده‌ها بردارند، و نسبت به مسألة تقلّب و تدلیس در کسب و کار و پیمان و وزن، نظارت کرده؛ و از هر گونه اجحاف و تعدّی جلوگیری کنند.

این امر در اصل از وظایف قاضی بود، ولی به خاطر این که قاضی عملاً نمی‌توانست همهٔ این کارها را انجام دهد آن را جدا ساخته و به صورت وظیفه مستقلّی در آوردند

ریاست این امر حتماً باید بر عهده فرد صالح و موجی می‌بود؛ زیرا یک خدمت دینی محسوب می‌شد (و بدون چنین موقعیتی قادر بر انجام وظیفه نبود).

رئیس امور حسبه نیز نمایندگانی برای خود جهت رسیدگی به سایر مناطق تعیین می‌کرد؛ او می‌توانست هر روز در مساجد مهم بنشیند، و نمایان او در بازارها بر امور پیشه وران و صاحبان مشاغل مختلف نظارت کنند.

در مصر رئیس امور حسبه یک روز در مسجد جامع قاهره، و در روز دیگر در مسجد فسطاطه جلوس می‌نمود و نمایندگان خود را به کوچه و خیابانها می‌فرستاد؛ تا بر وضع گوشت و مراکز طبخ غذا نظارت کنند، و نسبت به مقدار بارهایی که بر چهارپایان حمل می‌کردند، همچنین به کسی اجازه ندهند که بیش از مقدار طاقت آنها بر آنها حمل کند، سقا‌های آب را دستور می‌دادند که روی ظروف آب را بپوشانند، و مقدار ظرفیت هر ظرف آب را که ۲۴ دلو بود رعایت کنند، و شلوارهای زرد کوتاه برای حفظ بدن خود بپوشند، و به معلمان مکتب‌ها و مدارس هشدار می‌دادند که کودکان محصل را با ضرب شدید مجازات نکنند، و در جای خطرناک نزنند، و همچنین معلمان توده مردم دستور می‌دادند که به آنها هشدار دهند از فریب فرزندان بپرهیزند.

و نیز محتسب بر امر اداره عیار (محل ضرب سکه‌ها) نظارت می‌کرد (تا سکه‌های

تقلّبی و خارج از عیار لازم ن سازند).

در اندلس این منصب را «خَطَّةُ الْاِحْتِسَابِ» می نامیدند و سرپرست آن یک نفر قاضی بود، و معمول بود که شخصاً سوار می شد و در بازارها گردش می کرد، و مأموران و اعوانش با او بودند، و ترازوی مخصوصی که نانه را با آن وزن می کردند، در دست یکی از اعوان او بود؛ تا اگر نان از حدّ معمول سبک تر باشد، فروشنده را مجازات کند و همچنین لازم بود در مغازه قصابی بر روی گوشت ورقه ای باشد که قیمت آن را نشان دهد، تا قصاب نتواند به نرخ بالاتری بفروشد، و اگر خیانت می کرد هرگز خیانتش مخفی نمی شد؛ زیرا گاه محتسب کودک یا کنیزی را می فرستاد تا چیزی از بازار خریداری کند، سپس محتسب وزن آن را می سنجید، اگر کم بود وضع معامله آن فروشنده را با بقیه مردم بر آن قیاس می کرد و او را طبق مقرّرات مجازات می نمود.

آنها برای مسائل مربوط به حسبه، قوانین و مقرّرات بسیاری داشتند که در مدارس خود تدریس می کردند؛ همان گونه که فقها احکام فقه را تدریس می کنند.^(۱)

از مجموع این سخن و مطالب دیگری که در کتابها درباره حسبه نوشته اند، بر می آید که در اداره حسبه بسیاری از اموری را که امروز بر عهده شهرداری ها و

۱. تاریخ تمدن اسلامی جرجی زیدان، جلد اوّل، صفحه ۲۵۲.

مأموران انتظامی، و تعزیرات حکومتی، و آموزش و پرورش و قضات گذارده شده است؛ بر عهده داشت، و یکی از بخشهای فعال حکومت اسلامی محسوب می‌شد، مخصوصاً مبارزه آنها با منکرات چشمگیر بود و به همین دلیل در اشعار شعراء واژه محتسب و کارهای او بازتاب وسیع و گسترده‌ای دارد.

از پاره‌ای از منابع استفاده می‌شود که محتسب شدن به عنوان واجب کفایی در میان مسلمین شناخته می‌شد، زیرا همان گونه که گفتیم حسبه شاخه‌ای از امر به معروف و نهی از منکر بود، و حتی از میان زنان افرادی برای این منصب انتخاب می‌شدند تا بر امور مربوط به زنان نظارت کنند.

در دایرة المعارف دهخدا، در بحث وظایف محتسب می‌خوانیم: «وظیفه محتسب اولاً نظارت بر اجرای مقررات مذهبی و منع از اعمال حرام بود و ثانیاً نظارت بر صحت جریان امور راجع به روابط عمومی افراد جامعه و رفاه حال و زندگی ایشان، و نیز از سدّ معبر و تنگ کردن راهها جلوگیری می‌کرد ...».

همچنین بر پیمان و وزن، و آنچه امروز بر عهده شهرداری ها است نظارت می‌نمود، و این کارها در اصل بر عهده قاضی بود ولی آن را شغل مستقلی کردند تا قاضی شخصاً گرفتار این امور نباشد.^(۱)

و نیز در همین کتاب وظایف محتسب را از کتاب مَعَالِمُ الْقُرْبَةِ که شاید جامع ترین

۱. لغتنامه دهخدا، ماده حسبه.

کتابی باشد که دربارهٔ احکام حسبیه نوشته شده طی شرح مفصلی نقل کرده، که تقریباً نظارت بر تمام کسب و کارها و مسائل تولیدی و خدماتی و تعلیم و تربیتی را شامل می‌شود.

از جمله آنها نظارت بر امور منکرات در کوچه‌ها و بازارها، و رسیدگی به صحت وزن و پیمانه و امور نانویان و بهداشت آنها و کشتار کنندگان و شرایط کشتار و گرمابه داران و پزشکان و آموزگاران و اذان‌گویان و خادمان مساجد، واعظان و اندرزگویان و نامه‌نویسان و همچنین نظارت بر کارهای مربوط به تاجران، دریانوردان، معماران و بنّایان، دلّالان، صرّافان و زرگران و امثال آنها.^(۱)

در اینکه میان مسألة «حسبه» و «امر به معروف و نهی از منکر» چه تفاوتی است؟

در بعضی از کتب مانند الْأَحْکَامُ السُّلْطَانِيَّة، تفاوت‌های زیادی شمرده شده که بالغ بر نه تفاوت می‌شود^(۲)، ولی در واقع همهٔ آنها را می‌توان در یک جمله خلاصه کرد و آن اینکه: حسبیه، شاخهٔ حکومتی امر به معروف و نهی از منکر است که در مواقع لزوم می‌تواند، متوسّل به شدّت عمل شود، بنابراین محتسب از طرف حکومت نصب می‌شود و اعوان و انصاری دارد که بر مسائل مهم جامعه نظارت می‌کند؛ از بیت

۱. همان مدرک.

۲. الاحکام السلطانیة، صفحه ۲۴۰.

المال حقوق دریافت می‌کنند و در موارد لزوم متخلفان را دستگیر و مجازات و تعزیر می‌نمایند، ولی شاخهٔ عمومی امر به معروف و نهی از منکر به این صورت نیست.
(دقت کنید)

رکن چهارم: تعلیم و تربیت

اشاره:

یکی از ارکان مهم حکومت اسلامی نشر فرهنگ صحیح و تعلیم و تربیت است. با توجه به این که انسان یک موجود فرهنگی است، یعنی اعمال و رفتار او بازتابی از مجموعه تفکرات و آگاهی های او است؛ هرگونه اصلاح و دگرگونی در وضع جامعه بدون نفوذ در فکر و روح او امکان پذیر نیست و درست به همین دلیل در جوامع امروزی برای رسیدن به اهداف مختلف سیاسی و اجتماعی و نظامی و اقتصادی، سعی می شود و در فرهنگ ملت ها نفوذ کنند، و وسایل ارتباط جمعی اعم از مطبوعات (کتابها و روزنامه ها) و رادیو و تلویزیون و مانند آنها، یکی از ارکان حکومت محسوب می شود، و در برابر قوای سه گانه (قوه مقننه، مجریه، قضائیه) قوه چهارمی محسوب می شود، بلکه بسیاری از آگاهان آن را مهمترین رکن جامعه

می‌شناسند، و سرمایه‌گذاری بسیار سنگینی روی آن می‌کنند.

این یک واقعیت است نه مبالغه و اغراق؛ چرا که اگر وسایل ارتباط جمعی در طریق نشر فرهنگ صحیح و سالم، برنامه‌ریزی جامع و مؤثری داشته باشند؛ محیط قانون‌گذاری و اجرائی و قضائی سالم می‌شود؛ و بار همه آنها سبک‌تر می‌گردد و افراد جامعه به صورت خودکار به وظایف خویش عمل می‌کنند.

جالب اینکه در برنامه حکومت اسلامی که از متن قرآن مجید و سنت قطعی استنباط می‌شود، و مربوط به چهارده قرن پیش از این است بیش از آنچه تصوّر شود، روی مسائل فرهنگی و تعلیم و تربیت و تبشیر و انذار تکیه شده، و برنامه‌های گوناگونی در اشکال مختلف برای این معنی در نظر گرفته شده است.

این موضوع بسیار قابل دقت است؛ که بارزترین نوع حکومت اسلامی یعنی حکومت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله براساس یک انقلاب فرهنگی بنا شد، و آن حضرت صلی الله علیه و آله مدّت سیزده سال در مکه به تعلیم و تربیت و نشر فرهنگ و عقاید اسلامی پرداخت و اصحاب خود را چنان تعلیم و آموزش داد که بعد از هجرت به مدینه پایه‌گذاران اصلی حکومت اسلامی شدند؛ یعنی انقلاب اسلامی و اجتماعی و نظام اسلام بر پایه‌های همان انقلاب فرهنگی بنا شد.

احیای تفکر و اندیشه، خمیرمایه تمام برنامه‌های اسلامی است؛ تا آنجا که

پیغمبر اکرم ﷺ از مخالفانش تنها همین موضوع را مطالبه می‌کرد؛ و می‌فرمود: «به طور جدی قیام کنید و اندیشه و فکر خود را به کار گیرید» ﴿قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تُقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِيَ وَفَرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا...﴾. (۱)

در حدیثی از پیامبر اکرم ﷺ می‌خوانیم: «إِنَّ التَّفَكُّرَ حَيَاةُ قَلْبِ الْبَصِيرِ، كَمَا يَمْشِي الْمُسْتَنِيرُ فِي الظُّلُمَاتِ بِالنُّورِ»: «تفکر حیات قلب بیناست، همان گونه که انسان در تاریک با نور راه می‌رود - در حل مشکلات فردی و اجتماعی نیز با نور تفکر باید گام برداشت -» (۲)

در حدیث دیگری از علی علیه السلام می‌خوانیم: «بِالتَّفَكُّرِ تَسْجَلِي غَيَاهِبِ الْأُمُورِ»: «با تفکر و اندیشه تاریکی‌ها بر طرف می‌شود». (۳)

و بالاخره در حدیث معروف دیگری آمده است: «تَفَكُّرٌ سَاعَةٌ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةً»: «ساعتی اندیشیدن بهتر از شصت سال عبادت است!» (۴)

و بر این اساس به سراغ مباحث زیر می‌رویم و از قرآن مجید الهام می‌گیریم:

۱- نشر علم و آموزش و پرورش در اسلام.

۲- اهمیت علم منحصر به علوم دینی نیست.

۱. سوره سبأ، آیه ۴۶.

۲. بحار الانوار، جلد ۸۹، صفحه ۱۷.

۳. غرر الحکم.

۴. بحار الانوار، جلد ۶۶، صفحه ۲۹۳.

۳- فراگیری علوم مفید در روایات اسلامی.

۴- مقام معلّم در اسلام و ...

۱- آموزش و پرورش در اسلام

در قرآن آیات فراوانی در زمینه «تعلیم» و «تعلّم» و «نشر علم» وجود دارد که ذکر همه آنها در این مختصر نمی‌گنجد، لذا در ذیل به نمونه‌های روشنی از آن اشاره می‌شود:

۱- ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾^(۱)

۲- ﴿كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾^(۲)

۳- ﴿رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^(۳)

۴- ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا

۱. سوره طلاق، آیه ۱۲.

۲. سوره بقره، آیه ۱۵۱.

۳. سوره بقره، آیه ۱۲۹.

تَعْلَمُونَ﴾^(۱)

۵- ﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي

الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾^(۲)

۶- ﴿يُوتَى الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا

أُولَئِكَ الْأَلْبَابُ﴾^(۳)

۷- ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي

الْكِتَابِ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ﴾^(۴)

ترجمه:

۱- «خداوند همان کسی است که هفت آسمان را آفرید، و از زمین نیز همانند آنها

را؛ فرمان او در میان آنها پیوسته نازل می شود تا بدانید خداوند بر هر چیز توانا است

و اینکه علم او به همه چیز احاطه دارد».

۲- «همان گونه (که با تغییر قبله، نعمت خود را بر شما کامل کردیم) رسولی از

خودتان در میان شما فرستادیم؛ تا آیات ما را بر شما بخواند؛ و شما را پاك كن؛ د و به

۱. سوره نحل، آیه ۴۳.

۲. سوره توبه، آیه ۱۲۲.

۳. سوره بقره، آیه ۲۶۹.

۴. سوره بقره، آیه ۱۵۹.

شما کتاب و حکمت بیاموزد؛ و آنچه را نمی دانستید، به شما یاد دهد».

۳ «پروردگارا! در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان

بخواند، و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد، و پاکیزه کند؛ زیرا تو توانا و حکیمی».

۴ «و پیش از تو، جز مردانی که به آنها وحی می کردیم، نفرستادیم. اگر نمی دانید

از آگاهان بپرسید».

۵ «و شایسته نیست مؤمنان همگی (به سوی میدان جهاد) کوچ کنند؛ چرا از هر

گروهی از آنان، طایفه‌ای کوچ نمی کند (و طایفه‌ای در مدینه بماند، تا در دین (و

معارف و احکام اسلام) آگاهی یابند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود، آنها را

بیم دهند؟! شاید (از مخالفت فرمان پروردگار) بترسند، و خودداری کنند».

۶ «(خدا) دانش و حکمت را به هر کس بخواهد (و شایسته بداند) می دهد؛ و به

هر کس دانش داده شود، خیر فراوانی داده شده است. و جز خردمندان، (این حقایق

را درک نمی کنند و) متذکر نمی گردند».

۷ «کسانی که دلایل روشن و وسیله هدایتی را که نازل کرده ایم، بعد از آن که در

کتاب برای مردم بیان نمودیم، کتمان کنند، خدا آنها را لعنت می کند، و همه لعن

کنندگان نیز، آنها را لعن می کنند».

یک نگاه اجمالی به این آیات هفت گانه که از میان ده ها آیه از قرآن مجید در زمینه آموزش و پرورش و تعلیم و تربیت انتخاب کرده ایم، اهتمام فوق العاده اسلام را نسبت به این امر مهم نشان می دهد.

آیه نخست جهان را به منزله دانشگاهی معرفی می کند، که تمام مخلوقاتش به منظور علم و آگاهی هر چه بیشتر انسانها آفریده شده است؛ و هدف این بوده که در اسرار این پدیده ها بیندیشند، و به علم و قدر پروردگار آشنا شوند؛ و به تعبیر دیگر، «هدف از کل جهان آفرینش، علم و دانش بوده است»، و می فرماید: «خداوند کسی است که آسمان های هفت گانه را آفرید، و از زمین نیز همانند آن را، فرمان او پیوسته در میان آسمان ها و زمین ها نازل می شود (و دائماً آنها را تحت ربوبیت خود قرار داده) تا بدانید خداوند بر همه چیز توانا است، و علم او به همه چیز احاطه دارد.^(۱)

۱. آسمان های هفت گانه، تفسیرهای متعددی دارد، یک تفسیر معروفش این است که آنچه از آسمان ها و کرات آسمانی و ستارگان ثابت و سیار را می بینیم همه متعلق به آسمان اول است و در ماروای آن شش جهان دیگر بسیار عظیم قرار گرفته و یکی از تفسیرهای زمینهای هفتگانه این است که همان عوالمی که در بالای سر ما وجود دارد در آن طرف کره زمین در زیر پای ما همانندش وجود دارد. همین معنی با عبارت جالبی در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است «که فرمود: "و آیا می دانید در زیر پای شما چیست؟" گفتند: "خدا و پیامبرش آگاهتر است"، فرمود: "الْأَرْضُ وَ تَحْتَهَا أَرْضٌ أُخْرَى بَيْنَهُمَا خَمْسُ مِائَةِ عَامٍ: "زیر پای شما کره زمین است، و در زیر آن زمین دیگری است که پانصد سال راه با آن فاصله دارد" (تفسیر روح البیان، جلد ۱۰، صفحه ۴۴).

(برای توضیح بیشتر درباره آسمان های هفت گانه به تفسیر موضوعی پیام قرآن، جلد ۲، صفحه ۱۷۸ مراجعه شود).

این در حقیقت نکته جالبی است که هم آفرینش آسمان ها و زمین ها، و هم تدبیر دائمی آنها، وسیله‌ای است برای تحریک حس کنجکاو بشر برای اندیشیدن بیشتر و آگاهی بر اسرار جهان؛ و در نتیجه آگاهی بر علم و قدرت پروردگار باشد؛ پس همه اینها مقدمه‌ای است برای تربیت نفوس انسانی و قرب الی الله؛ و نیز آگاهی بر این امر که احکام شریعت، همچون احکام خلقت، روی حساب دقیق است پس آفرینش جهان به خاطر علم است.

خف

آیه دوم به مسأله هدف بعثت پیامبر اسلام ﷺ اشاره می‌کند و آن را تعلیم و تربیت در سایه تلاوت آیات الهی می‌شمرد و می‌فرماید: «همان گونه که رسولی در میان شما از جنس خودتان فرستادیم تا آیات ما را بر شما بخواند و شما را تصفیه کند و حکمت بیاموزد، و آنچه را نمی‌توانستید بدانید به شما یاد دهد»: ﴿كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا مَلَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾. (۱)

در اینجا تنها بر تعلیم کتاب و حکمت به عنوان هدف بعثت پیامبر اسلام ﷺ تکیه نشده است؛ بلکه به تعلیم آن اموری که بدون نزول وحی امکان دسترسی به

آن نبوده است، نیز اشاره شده است روی جمله «يُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» (دقت کنید).

به این ترتیب هم هدف آفرینش جهان، پیشرفت علم و دانش بوده است هم و هدف بعثت پیامبر اسلام ﷺ گسترش علم و حکمت، و پرورش نفوس می باشد.

هــ

از آیه سوّم به خوبی استفاده می شود که این هدف بزرگ و متعالی یعنی تعلیم و تربیت و آموزش حکمت، در دعای ابراهیم خلیل عليه السلام برای این امت آمده است؛ آنجا که از خداوند تقاضا می کند و می گوید: «پروردگارا در میان آنها (امت اسلام) پیامبری از خودشان برانگیز تا آیات تو را بر آنها بخواند و آنان را کتاب و حکمت بیاموزد، زیرا تو توانا و حکیمی (و بر این کار قادری)» «رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ الْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»^(۱)؛

و این نشان می دهد که این دو هدف (تعلیم و تربیت) از اهداف شناخته شده در میان امت های پیشین نیز بوده است.

قابل توجه اینکه در این آیه و بعضی دیگر از آیاتی که در این زمینه وارد شده هم سخن از تعلیم کتاب و تزکیه به میان آمده، و هم آموزش حکمت، در اینکه منظور از «حکمت» در اینجا چیست؟ تفسیرهای مختلفی ذکر شده است.

نخست اینکه منظور معارف دینی و آشنایی با احکام آن است؛ و دیگر اینکه منظور سنت پیامبر ﷺ است؛ زیرا در کنار کتاب الله ذکر شده، بعضی نیز گفته‌اند منظور علائم و نشانه‌هایی است که حق را از باطل جدا می‌سازد، و گاه گفته شده «حکمت» به معنی آیات متشابه است که پیامبر باید بالخصوص آن را تعلیم دهد.^(۱) ولی با توجه به ریشه معنوی حکمت که به معنی عامل باز دارنده از جهل و خطا، و قرار دادن هر چیز در موضوع مناسب آن است؛ به نظر می‌رسد که منظور از حکمت در اینجا آگاهی از اسرار و علل و نتایج احکام، و نیز اسرار آفرینش جهان و انسان، و سر نوشت و سرانجام کار او است.

هـ

در چهارمین آیه به یک قاعده کلی که اساس مسأله تعلیم و تربیت است، اشاره کرده، و می‌فرماید: «از آگاهان سؤال کنید اگر نمی‌دانید:» ﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾.^(۲)

این آیه گر چه در مورد صفات انبیاء پیشین نازل شده که آنها از جنس بشر بودند، و در ظاهر با سایر انسان ها تفاوتی نداشتند؛ ولی می‌دانیم مورد آیه مفهوم گسترده آن را محدود نمی‌کند؛ و حکم بر عمومیت باقی است.

۱. تفسیر کبیر، فخر رازی، جلد ۴، صفحه ۶۶، ذیل آیه مورد بحث.

۲. سوره نحل، آیه ۴۳.

این در واقع یک اصل اساسی است که همهٔ عقلای جهان بر آن صحّه می‌نهند که همیشه «نا آگاهان باید از آگاهان فرا گیرند»؛ زیرا علوم و دانش‌ها در حقیقت محصول تفکّر و اندیشه و تجربه‌هایی است که پیشینیان کسب کرده و برای آیندگان می‌گذارند؛ آنها نیز بر آن افزوده به نسل‌های بعد منتقل می‌کنند؛ به این ترتیب، علم و دانش بشر روز به روز تکامل می‌یابد؛ و نیز به همین دلیل مسألهٔ تعلیم و آموزش پایهٔ اصلی هر گونه پیشرفت و ترقی اجتماعی بشر در بعد معنوی و مادی را تشکیل می‌دهد.

در اینجا جمله‌ای از غزالی نقل شده که مطلب را روشن‌تر می‌کند. کسی از او پرسید: این احاطه علمی را که بر اصول و فروع اسلام داری از کجا پیدا کرده‌ای؟! او آیهٔ بالا را تلاوت کرد ﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾: «یعنی علم کلی از طریق سؤال کردن و آموزش از علما و دانشمندان حاصل می‌شود». (۱)

در روایات متعددی که از طریق اهل بیت (علیهم‌السلام) وارد شده اهل ذکر به معنی ائمهٔ معصومین (علیهم‌السلام) تفسیر شده است (۲) ولی چنانکه می‌دانیم این تفسیرها به معنی انحصار نیست بلکه بیان مصداق اتمّ و کامل آن است. شبیه این معنی در تفسیر

۱. تفسیر روح البیان، جلد ۵، صفحه ۳۷.

۲. برای آگاهی از این روایات به جلد ۲، تفسیر برهان، صفحه ۳۶۹ مراجعه فرمایید، قابل توجه اینکه این تعبیر در روایات اهل سنت نیز آمده است (به شواهد التنزیل حسکانی، جلد ۱، صفحه ۳۴۴ و احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۴۸۲ مراجعه شود).

بسیاری از آیات قرآن نیز دیده می‌شود.

خف

پنجمین آیه مسلمانان را به دو گروه تفسیم می‌کند: «مَعْلَمَان و متعلّمان» و در واقع هر مسلمانی باید جزء یکی از این دو گروه باشد، یا آموزش دهد یا فراگیرد یا معلّم باشد یا شاگرد، پس می‌فرماید: «سزاوار نیست همه مؤمنان کوچ کنند، چرا از هر گروهی طایفه‌ای از آنها کوچ نمی‌کنند تا در دین (و معارف اسلامی و احکام) آگاهی پیدا کرده، و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود، آنان را انداز نمایند. شاید (از مخالفت الهی) بترسند ﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾».^(۱)

بسیاری از دانشمندان در طول تاریخ، به این آیه شریفه استناد نموده اند تا لزوم فراگیری علوم اسلامی را برای ابلاغ به دیگران، به عنوان واجب کفایی، مورد تأکید قرار دهند، علاوه بر اینکه فراگیری برای عمل را برای همه واجب عینی می‌دانند.

در دنیای امروز در بسیاری از کشورها فراگیری دانش بر همه الزامی است و به حکم قانون هر کودکی باید درس بخواند؛ و اگر نخواند ولی او مورد بازخواست قرار می‌گیرد، ولی در هیچ جا تعلیم دادن الزام قانونی، بلکه هر کس می‌تواند در مقام

تعلیم قرار گیرد یا نه!، ولی در اسلام همان گونه که تحصیل علم واجب است، تعلیم دادن به دیگران نیز جنبه وجوب و الزام دارد و یکی از دلایل آن، همین آیه نفر است؛ زیرا از یک سو با جمله «فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ» کوچ کردن را برای تحصیل علم واجب می‌شمرد؛^(۱)

و از سوی دیگر با جمله «وَلْيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ» «باید به هنگام بازگشت به سوی قوم خود، آنها را انذار نمایند» تعلیم دادن را واجب می‌داند و البته همه این آیات مقدمه‌ای است برای عمل کردن به وظایف الهی که در جمله «لَعَلَّهُمْ يَخْذَرُونَ» خلاصه شده است.

بر همین اساس گاه بعضی از دانشمندان اسلام، روزهای متوالی طی طریق می‌کردند تا از شهری به شهر دیگر برای فرا گرفتن یک حدیث برسند! از جمله نوشته‌اند که «جابر» از مدینه به مصر رفت تا یک حدیث را - که نزد یکی از دانشمندان بود - از او بشنود و فرا گیرد؛ و لذا می‌گویند هیچ کس به مرحله کمال نمی‌رسد مگر اینکه مسافرت کند و با دانشمندان بلاد مختلف تماس حاصل کرده تا از علم و تجربه آنان بهره گیرد و نیز کسی به مقصود نمی‌رسد مگر اینکه هجرت نماید.^(۲)

۱. به گفته علمای ادب «لولا» تحضیصیه است و در مقام ملامت و سرزنش گفته می‌شود و روشن است که سرزنش برای ترک واجب یا فعل حرام است.

۲. تفسیر روح البیان، جلد ۳، صفحه ۵۳۷.

در داستان خضر و موسی که در سوره «کَهِف» به آن اشاره شد، می‌خوانیم که این پیامبر بزرگ (موسی) برای فراگیری بعضی از علوم راه طولانی و پر رنج و مشقتی را پیمود، تا نزد آن مرد الهی (خضر) رسید و بخشی از علوم را از او فراگرفت.

هــفـ

در ششمین آیه به تعبیر مهم دیگر دربارهٔ فراگیری علم و دانش برخورد می‌کنیم؛ می‌فرماید: «خدا دانش را به هر کس بخواهد می‌دهد و آن کس که دانش به او داده شده، خیر کثیر به او داده شده است، و تنها خردمندان (این حقایق را) درک می‌کنند» ﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾.^(۱)

بدیهی است منظور از تعبیر «مَنْ يَشَاءُ» (آن کسی را که خدا بخواهد) این نیست که خداوند، حکمت و دانش را بی‌جهت و بدون مقدمه به این و آن می‌دهد بلکه همان گونه که می‌دانیم «مَشِيت» و ارادهٔ خداوند همواره آمیخته با «حکمت» اوست؛ یعنی آن را به هر کسی که شایسته باشد می‌بخشد و این شایستگی یا بر اثر تلاش و کوشش هر چه بیشتر و تحمّل و مشقّت تحصیل علم، یا خودسازی و تقوا که سرچشمهٔ روشن بینی و فرقان الهی است حاصل می‌گردد.

جالب این که در این آیه از علم و دانش تعبیر به «خیر کثیر» شده، تعبیر جامعی که همه نیکی ها و خوبی ها؛ (خیر دنیا و آخرت و خیر مادی و معنوی و خیر در همه جهات) را در بر می گیرد.

مفسر عالیقدر مرحوم علامه طباطبایی در اینجا نکته ای دارد، که می فرماید: «جمله "وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ" به صورت فعل مجهول آمده، در حالی که در جمله قبل فعل معلوم به کار رفته است (و فرموده: "خداوند علم و دانش را به هر کس بخواهد می دهد") تا روشن سازد که حکمت و دانش، ذاتاً سرچشمه خیر کثیر است، نه تنها از جهت انتساب به خداوند متعال بلکه ذات و حقیقت علم، خیر فراوان است!»^(۱)

فف

آخرین آیه اشاره به بُعد دیگری از این مسأله می کند و آن مذمت شدید از «کتمان علم و دانش» است؛ می فرماید: «کسانی که دلایل روشن و وسیله هدایتی را که نازل کرده ایم، بعد از آنکه در کتاب (آسمانی) برای مردم، بیان نمودیم کتمان می کنند خدا آنها را لعنت می کند، و همه لعن کنندگان (نیز) آنها را لعن می نمایند.»:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ﴾.

۱. تفسیر المیزان، جلد ۲، ذیل آیه مورد بحث.

تعبیر به «لعن» خداوند، (طرد خداوند از رحمت خود و لعن همه لعن کنندگان) از شدیدترین تعبیراتی است که در قرآن مجید درباره گناهی از گناهان آمده است. و این نشان می‌دهد؛ که تا چه حد «کتمان» علم و دانش، زشت و نکوهیده است، آن هم علوم و دانش‌هایی که مایه هدایت مردم باشد.

در آیه‌ای که بلافاصله بعد از این آیه در سوره بقره آمده، تنها راه توبه از این گناه بزرگ را بعد از پشیمانی و بازگشت به سوی خدا، اصلاح و «تبیین مسائل کتمان شده» ذکر فرموده، و این نیز به خوبی نشان می‌دهد که برای جبران «کتمان علم» راهی جز تبیین آن، وجود ندارد ﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ بَيَّنُّوا فَأُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَ أَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾.

اگر چه این آیه در مورد اهل کتاب نازل شده (که نشانه‌های پیامبر اسلام ﷺ را که در کتب خود دیده بودند، کتمان می‌کردند)، ولی بدیهی است، مفهوم آیه وسیع و گسترده است و کتمان هر علمی را که مایه هدایت مردم است شامل می‌شود؛ روایاتی که از معصومین نقل شده نیز نشان می‌دهد که علم به مفهوم مطلق آن مورد توجه است؛ پیغمبر اکرم ﷺ مطابق حدیثی می‌فرماید: «مَنْ سُئِلَ عَنْ عِلْمٍ يَغْلُمُهُ، فَكَتَمَهُ الْجَمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِلِجَامٍ مِنْ نَارٍ»: «کسی که از او سؤال درباره علوم می‌داند، بکنند و کتمان کند در روز قیامت لجامی از آتش بر دهان او می‌زند»^(۱)

۱. مجمع البیان، جلد ۱ و ۲، صفحه ۲۴۱، ذیل آیه مورد بحث.

در حدیث دیگری از همان حضرت، به تعبیر روشن تری در این باره برمی خوریم که می فرماید: «مَنْ كَتَمَ عِلْماً نَافِعاً عِنْدَهُ، أَجَمَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِلِجَامٍ مِنْ نَارٍ»: «کسی که علم مفید را که نزد او است کتمان کند، خداوند در قیامت لجامی از آتش بر دهان او می زند!»^(۱)

روشن است این تعبیر تمام علوم را که برای انسان ها در هر زمینه ای مفید و نافع است شامل می شود.

باز در حدیث دیگری از همان حضرت، این معنی با صراحت نقل شده که فرمود: «مَنْ عَلِمَ شَيْئاً فَلَا يَكْتُمُهُ»: «هر کسی علم و دانشی درباره چیزی دارد آن را کتمان نکند».^(۲)

۲- اَهْمِيَّتِ عِلْمٍ مَنَحْصَرٍ بِلِلْمِ دِينِي نِيَسْت!

ممکن است بعضی چنین تصوّر کنند؛ این همه تأکیدات که درباره فراگرفتن تعلیم و تعلّم و نشر علوم و دانش ها در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی آمده است؛ تنها ناظر به علوم دینی است، و آنچه را در «بحث حکومت اسلامی» و گسترش همه علوم مورد توجّه است، شامل نمی شود.

۱. کنز العمال، جلد ۱۰، صفحه ۲۱۶، حدیث ۲۹۱۴۲ و بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۷۸.

۲. کنز العمال، حدیث ۲۹۱۴۵.

ولی این اشتباه بزرگی است؛ زیرا هم از آیات قرآن و هم از روایات اسلامی اهمیت علم و تعلیم و تربیت به طور مطلق استفاده می‌شود.

شواهد این معنی فراوان است از جمله در آیات قرآن، موارد زیر به چشم می‌خورد:

۱- در داستان آدم عَلَيْهِ السَّلَام مسأله تعلیم اسماء بیان شده که اشاره به علم و آگاهی بر اسرار آفرینش تمام موجودات است نه اینکه در علوم دینی منحصر باشد: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾ (۱)

۲- در سورة «الرَّحْمَن» به تعلیم بیان از سوی خداوند پرداخته، و آن را به عنوان یک موهبت عظیم الهی در آغاز سوره‌ای که مجموعه بزرگترین نعمت‌ها در آن ذکر شده است معرفی می‌کند ﴿عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾ (۲).

۳- در سورة «يُوسُف» به علم تعبیر خواب و حکایت رؤیاها از حوادث آینده - که گاه می‌تواند در سرنوشت ملّتی همچون ملّت مصر اثر بگذارد - اشاره کرده، و از قول یوسف نقل می‌کند ﴿ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي﴾ (۳).

۴- باز در همین سوره به مسأله تدبیر امر یک کشور و آگاهی بر مدیریت بیت المال اشاره کرده، و از قول یوسف خطاب به عزیز مصر می‌گوید: ﴿اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ

۱. سوره بقره، آیه ۳۱.

۲. سوره الرَّحْمَن، آیه ۴.

۳. سوره یوسف، آیه ۳۷.

الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ: «مرا سر پرست خزائن این سرزمین (مصر) بگمار که من نگاه دارنده و آگاهم». (و مدیریت آن را به خوبی می دانم).^(۱)

۵- (در همین مدیریت یک کشور) داستان طالوت و جالوت، هنگامی که دلیل انتخاب طالوت را از سوی پیغمبر آن زمان (اشموئیل) بیان می کند، می گوید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ»: «خداوند او را بر شما برگزیده است، و علم و قدرت جسمانی او را وسعت بخشیده». ^(۲)

بدیهی است امتیاز طالوت بر سایر بنی اسرائیل تنها در معارف الهی نبود بلکه آگاهی و مدیریت در امور نظامی و سیاسی که در نهاد این جوان هوشیار و مدبر وجود داشت، نیز مورد توجه و استدلال بوده است.

۶- در داستان داود عليه السلام نیز تعلیم «صَنْعَةَ لَبُوسٍ» (علم زره بافی) را یکی از افتخارات بزرگ او می شمرد بلکه «لبوس» به گفته طبرسی در مجمع البیان هر گونه اسلحه دفاعی و تهاجمی را شامل می شود و منحصر به زره نیست ^(۳)؛ و می فرماید: «وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِيُخْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ». ^(۴)

۷- در سوره «کهف» در داستان موسی و خضر، از علوم و دانش هایی سخن

۱. سوره یوسف، آیه ۵۵.

۲. سوره بقره، آیه ۲۴۷.

۳. مجمع البیان، ذیل آیه ۸۰ سوره انبیاء، ولی قرائنی در آیه وجود دارد که بیشتر اشاره به زره دارد.

۴. سوره انبیاء، آیه ۸۰.

می‌گوید که از سوی خضر علیه السلام به موسی علیه السلام آموخته شد و هیچ کدام از آنها از علوم و معارف دینی به معنی خاص نبود، بلکه از علومی بود که جامعه انسانی را طبق نظام احسن اداره می‌کند، می‌فرماید: «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا»: «در آنجا (موسی و دوست همسفرش یوشع) بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که او را مشمول رحمت خود ساخته و از سوی خود، علم فراوانی به او تعلیم داده بودیم».

و سپس در آیات بعد سه نمونه از این علوم را مشروحاً بیان می‌کند که هیچ کدام از علوم و معارف دینی نیست؛ بلکه همه آنها مربوط به تدبیر امور زندگی است.

۸- در سوره «نمل» از آگاهی سلیمان نسبت به چگونگی سخن گفتن پرندگان سخن به میان آورده، و آن را به عنوان یکی از افتخارات سلیمان که به آن مباحثات می‌کرد؛ ذکر می‌کند: «وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنَظِقَ الطَّيْرِ»: «گفت ای مردم زبان پرندگان به ما تعلیم داده شده است».

۹- در اواخر سوره «کهف» در داستان ذی القرنین سخن از سدّ سازی او به عنوان یک واقعه مهم به میان آمده، و حتی جزئیاتی از چگونگی تدبیر او در امر ساختن یک سدّ نیرومند آهنین برای جلوگیری از هجوم قبایل فاسد و مفسد

. سوره کهف، آیه ۶۵.

. سوره نمل، آیه ۱۶.

(یا جوج و مأجوج) را بیان می‌کند: ﴿آتُونِي زُبُّرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِي أُفْرِغَ عَلَيْهِ قَطْرًا﴾: «قطعات بزرگ آهن را برایم بیاورید (و آنها را روی هم بچینید) تا هنگامی که کاملاً میان دو کوه را پوشانید، سپس گفت: "در اطراف آن آتش بیفروزید) و در آن بدمید" (آنها دمیدند) تا قطعات آهن را سرخ و گداخته کرده، گفت اکنون مس مذاب برایم بیاورید تا بر روی آن بریزم». این موهبت نیز به علم و دانش سد سازی اشاره می‌کند.

۱۰- در سوره «لقمان» نیز در آیاتی که شرح و صایای لقمان به فرزندش می‌دهد به یک سلسله دستورات برخورد می‌کنیم که جنبه روانشناسی و اجتماعی و مردم داری دارد؛ که رعایت آنها برای همگان در زندگی نیز مهم و کارساز است؛ از جمله اینکه به پسرش دستور می‌دهد: «نسبت به مردم بی اعتنایی و ترشروی نکن، مغرورانه بر زمین راه نرو، در راه رفتن اعتدال را رعایت کن، بلند سخن نگو، فریاد نکش، و صبر و شکیبایی و استقامت در کارها داشته باش».

این در حالی است که خداوند مقام لقمان را به خاطر برخورداری از موهبت علم و حکمت و دانش بزرگ داشته است، تا آنجا که سخن او را در کنار سخن خویش قرار داده است!

. سوره کهف، آیه ۹۶.

. سوره لقمان، آیات ۱۷ - ۱۹.

۱۱- در سوره «سباء» در شرح حال سلیمان، سخن از برنامه‌های گستردهٔ عمرانی و هنری به میان آمده است، که پریان زیر نظر سلیمان، انجام می‌دادند: ﴿يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبَ وَ تَمَاثِيلَ وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَ قُدُورٍ رَاسِيَاتٍ﴾: «آنها هر چه سلیمان می‌خواست (و دستور می‌داد) برایش درست می‌کردند معبدها، تمثال‌ها، ظروف بزرگ غذا همانند حوض و دیگ‌های ثابت!»

و در آیه قبل از آن، به دستیابی سلیمان به دانش ذوب فلزات اشاره کرده، و می‌فرماید: ﴿وَ أَسْلَمْنَا لَهُ عَيْنَ الْقَاطِرِ﴾: «ما چشمه‌های مس (مذاب) را برای او روان ساختیم».^(۱)

۱۲- در سوره «بقره» دربارهٔ زمامداری داوود پیامبر، می‌فرماید: ﴿وَ قَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ﴾: «داوود جالوت را کشت و خداوند حکومت و حکمت و دانش را به او بخشید و از آنچه می‌خواست به او تعلیم داد».^(۲)

روشن است علم و حکمت در اینجا دانشی است که برای تدبیر ملک و مملکت لازم است؛ و اگر معنی وسیع‌تری نیز داشته باشد، این بخش از علوم مربوط به کشورداری و نظام حکومت را قطعاً شامل می‌شود.

۱۳. سوره سباء، آیه ۱۳.

۱. سوره سباء، آیه ۱۲.

۲. سوره بقره، آیه ۲۵۱.

هـ

از مجموع اشاراتی که در آیات فوق و بعضی دیگر از آیات قرآن وارد شده به خوبی می‌توان استفاده کرد؛ که بر خلاف پندار کسانی که تصوّر می‌کنند، قرآن تنها به علوم دین و معارف الهیّه؛ اهمیّت داده و سخنی از علوم دیگر به میان نیاورده است، قرآن برای این بخش از علوم اهمیّت فوق العاده‌ای قائل است، و آن را از مواهب بزرگ الهیّه می‌شمرد، و مسلمانان را تشویق به فراگیری هر گونه علم مفید و نافع در زندگی مادی و معنوی می‌نماید.

هـ

۳- فراگیری علوم مفید در روایات اسلامی

در احادیث اسلامی نیز (به پیروی از آیات قرآن مجید)، تنها اکتفا به تشویق از فراگیری علوم دینی نشده بلکه علاوه بر آن هر گونه علم مفید در زندگی مادی و معنوی مورد توجّه قرار گرفته است؛ به عنوان نمونه به روایات زیر توجّه کنید:

۱- در حدیث معروفی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم؛ که فرمودند: «اُطْلُبُوا الْعِلْمَ

وَلَوْ بِالصَّيْنِ فَإِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ»: «دانش را فراگیرید هر چند در

کشور چین باشد، زیرا تحصیل دانش بر هر مسلمانی واجب است.»^(۱)

۱. بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۱۸۰ و کنز العمال، حدیث ۲۸۶۹۷.

باید توجه داشت که مملکت چین در آن زمان دورترین کشور جهان شناخته می‌شد؛ بنابراین منظور این است که به سراغ دانش بروید هر چند در دور افتاده‌ترین کشورهای دنیا باشد.

بدیهی است دانشی که در آن روز در چین یافت می‌شد معارف قرآنی و دینی نبود؛ چرا که جای آن مراکز وحی بود بلکه منظور دانش‌های مفید دنیوی است.

۲- در حدیث دیگری از امام امیرالمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَاطْلُبُوهَا وَلَوْ عِنْدَ الْمُشْرِكِ»: «دانش گمشده شخص با ایمان است، پس آن را طلب کنید هر چند نزد مشرکان باشد».^(۱)

روشن است، آنچه نزد مشرکان یافت می‌شود؛ معارف توحیدی و علوم الهی نیست، بلکه علوم مفید دیگری است که در زندگی به کار می‌آید، و گاه نزد آنان است.

این گونه احادیث؛ شعار معروف «علم وطن ندارد» را تداعی می‌کند؛ و تأکید می‌نماید که علم و دانش گمشده مؤمنان است، هر جا و نزد هر کس بیابند، آن را فرا می‌گیرند.

چنانچه در حدیث دیگری آمده است «كَلِمَةُ الْحِكْمَةِ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَحَيْثُ وَجَدَهَا

فَهُوَ أَحَقُّ بِهَا»: «دانش گمشده مؤمن است، هر جا آن را بیابد به آن سزاوارتر است». (۱)

۳- در حدیث معروفی از پیامبر اکرم ﷺ می‌خوانیم: «الْعِلْمُ عِلْمَانِ: عِلْمُ الْآدِيَانِ وَ

عِلْمُ الْآبْدَانِ»: «علم دو گونه است: علوم دینی و علوم پزشکی» (اولی مایه سلامت روح

انسان است و دومی مایه سلامت جسم). (۲)

۴- در حدیث دیگر از همان حضرت آمده است: «الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ: الْفِقْهُ لِلْآدِيَانِ وَالطُّبُّ

لِلْآبْدَانِ وَالتَّحْوُّ لِلِّسَانِ»: «علم بر سه گونه است: آگاهی نسبت به ادیان، و پزشکی

برای بدن‌ها، و نحو (ادبیات) برای زبان». (۳)

در این حدیث سه شاخه مهم از علوم الهی و بشری مطرح شده است؛ علوم دینی

و علم پزشکی و ادبیات که در واقع کلید علوم دیگر است.

۵- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: «الْعُلُومُ أَرْبَعَةٌ: الْفِقْهُ

لِلْآدِيَانِ وَالطُّبُّ لِلْآبْدَانِ وَالتَّحْوُّ لِلِّسَانِ، وَالنُّجُومُ لِمَعْرِفَةِ الْأَزْمَانِ»:

«دانش چهار بخش است: فقه برای دین، پزشکی برای بدن، نحو (ادبیات) برای

زبان، ستاره‌شناسی برای شناخت اوقات». (۴)

۶- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «وَكَذَلِكَ أُعْطِيَ (الْإِنْسَانَ) عِلْمٌ

۱. بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۹۹، حدیث ۵۸.

۲. بحار، جلد ۱، صفحه ۲۲۰، حدیث ۵۲.

۳. بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۴۵، حدیث ۵۲.

۴. بحار، جلد ۱، صفحه ۲۱۸.

ما فِيهِ صَلَاحٌ دُنْيَاهُ كَالزَّرَاعَةِ وَالْغَرَاِسِ وَاسْتِخْرَاجِ الْأَرْضَيْنِ، وَافْتِنَاءِ الْأَغْنَامِ وَالْأَنْعَامِ وَاسْتِنْبَاطِ الْمِيَاهِ، وَمَعْرِفَةِ الْعَقَائِرِ الَّتِي يُسْتَشْفَى بِهَا مِنْ ضُرُوبِ الْأَسْقَامِ، وَالْمَعَادِنِ الَّتِي يُسْتَخْرَجُ مِنْهَا أَنْوَاعُ الْجَوَاهِرِ، وَرُكُوبِ السُّفُنِ وَالْغَوَاصِ فِي الْبَحْرِ... وَالتَّصَرُّفِ فِي الصَّنَاعَاتِ وَوُجُوهِ الْمَتَاجِرِ وَالْمَكَاسِبِ»:

امام صادق عليه السلام مطابق این روایت ضمن بر شمردن علوم و دانش های مفیدی که خداوند به لطف و کرمش بر انسان ارزانی داشته، می فرماید: «همچنین به او علمی بخشیده؛ که اصلاح دنیای او در آن است، مانند: "کشاورزی، باغداری، استخراج زمین^(۱)، دامداری و استخراج آبها از زمین، شناخت گیاهان دارویی که برای انواع بیماری ها مفید است و شناخت معادنی که از آن انواع جواهر استخراج می شود، و سوار شدن بر کشتی ها و غواصی در دریاها... و تصرف در انواع صنایع و انواع تجارت ها و کسب ها"^(۲).

به این ترتیب امام عليه السلام تمام این علوم را از مواهب الهی شمرده و انسانها را به تحصیل و تعلیم و گسترش آن تشویق فرموده است.

۷- در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ضمن بیان حقوق فرزندان بر پدران آمده است: «وَيُعَلِّمُهُ كِتَابَ اللَّهِ وَيُطَهِّرُهُ وَيُعَلِّمُهُ السَّبَاحَةَ»: «از حقوق فرزندان بر پدر این است که

۱. با توجه به اینکه استخراج معادن در عبارات بعد آمده بعید نیست، که منظور از استخراج زمین ها آماده کردن زمین ها موات، برای کشاورزی بوده باشد.

۲. بحار الانوار، جلد ۳، صفحه ۸۳.

کتاب خدا را به او تعلیم کند، و او را از پلیدی‌ها و گناهان پاک سازد، و فن شنا را به او بیاموزد».^(۱)

از این حدیث به خوبی استفاده می‌شود که حتی تعلیم فن شنا از نظر قانون گذار اسلام دور نمانده، و تعلیم آن را به فرزندان توصیه کرده است.

۸- در حدیثی دیگری از امام موسی بن جعفر علیه السلام می‌خوانیم: «وَبَعْدَ عِلْمِ الْقُرْآنِ مَا يَكُونُ أَشْرَفَ مِنْ عِلْمِ النُّجُومِ وَهُوَ عِلْمُ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ وَوَرَثَةِ الْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَوَسَّاسٌ إِلَى النَّاسِ وَهُمْ لَوَسَّاسُكُمْ يَسْمَعُونَ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ﴾» (بعد از علم قرآن علمی شریف‌تر از علم نجوم و ستاره‌شناسی نیست و آن علم انبیاء و اوصیاء و وارثان آنهاست، همانها که خداوند متعال در حق آنها فرموده: "خداوند علاماتی قرار داد و به وسیله ستارگان هدایت می‌شوند")^(۲).

هـ

از مجموع آیات و روایات فوق و نیز روایات دیگری که شرح همه آنها به طول می‌انجامد به خوبی استفاده می‌شود که چگونه اسلام یک نهضت علمی نیرومند را پایه‌گذاری کرد؟ و به همین دلیل با گذشت دو سه قرن این نهال برومند رشد و نمو کرد و شاخ و برگ آن سراسر جهان اسلام را زیر پوشش خود قرار داد، و چنان به ثمر

۱. وسایل، جلد ۱۵، صفحه ۱۹۹، باب ۸۸، حدیث ۷.

۲. بحار الانوار، جلد ۴۷، صفحه ۱۴۶ و آیه ۱۶ سوره نحل.

نشست که در مدّت کوتاهی کتاب های فراوان در رشته های مختلف علمی اعم از معارف الهی، فلسفه، طب، بهداشت، جغرافیا، فیزیک، شیمی و غیر آنها تألیف و تصنیف شد؛ که بخشی از آن به صورت ترجمه، و بخش دیگری به صورت تحقیقات جدید دانشمندان اسلام، در رشته های مختلف علمی انتشار یافت.

دانشمندانی که درباره تاریخ تمدن اسلام بحث کرده یا کتاب نوشته اند؛ از جمله دانشمندان غربی فصل مهمّی از تاریخ تمدن اسلام را به نهضت علمی مسلمین اختصاص داده؛ و رشته های مختلف علوم را که زیر نظر مسلمین رونق و گسترش یافت؛ را با ذکر نام دانشمندان هر یک از علوم و فنون بر شمرده اند.

این نکته بسیار قابل توجه است که به اعتراف صریح مورّخان غربی نهضت علمی اروپا از نهضت علمی مسلمین مایه گرفت؛ و اروپائیان در نهضت علمی خود مدیون دانشمندان اسلام اند!

در کتاب تاریخ تمدن غرب و مبانی آن در شرق که به وسیله چند نفر از دانشمندان غربی نگارش یافته می خوانیم: «هنگامی که کمک های بیزانس^(۱) و مسلمانان را (به فرهنگ مغرب زمین) مورد توجه قرار دهیم؛ می توان گفت که نور بسیاری از شرق به غرب تابیده است»!

۱. بیزانس امپراطوری روم شرقی بود؛ که پایتخت آن بیزانس نام داشت و الآن بخشی از ترکیه را شامل می شود و بیزانس در محل استامبول کنونی واقع بوده است.

دکتر ماکس میرهوف در کتاب میراث اسلام می‌گوید: «علوم عرب (مسلمانان) مانند ماه تابانی بود که تاریک ترین شب های اروپای قرون وسطی را روشن کرد، و چون علوم جدید ظاهر گشت، ماه بی رنگ شد، و همان ماه بود که ما را در شب های تار هدایت کرد تا به اینجا رسانید، و می‌توانیم بگوییم هنوز هم تابش آن با ما است»^(۱)

در عبارت دیگری در همان کتاب می‌خوانیم: «... خلاصه به این وسیله (وسیله ترجمه کتب دانشمندان اسلام) علوم شرق مانند باران رحمت بر خاک خشک اروپا بارید و آن را حاصل خیز و بارور ساخت و کم‌کم اروپائیان با علوم شرق آشنا شدند!» او در یادداشت هایی تحت عنوان علوم طبیعی و طب، چنین می‌نویسد: «آنچه در این سال های اخیر کشف شده روشنائی جدیدی بر تاریخ قدیم علوم جهان اسلام افکنده است؛ مسلماً این کشفیات هنوز کافی نیست؛ و دنیا در آینده بیشتر به اهمیت علوم اسلامی پی خواهد برد.»^(۲)

در گفته دیگر از پرفسور گیب استاد زبان عربی در دانشگاه لندن، در مقاله‌ای که تحت عنوان نفوذ ادبیات اسلامی در اروپا نگاشته چنین نقل می‌کند:

«هنگامی که به گذشته نظر می‌افکنیم، می‌بینیم علوم و ادبیات شرق و به منزله

۱. میراث اسلام، صفحه ۱۳۴.

۲. همان مدرک، صفحه ۱۱۱.

خمیر مایه‌ای (برای تمدن غرب بود، به گونه‌ای که نفوذ روحیات و افکار شرق، روح تاریک مردم قرون گذشته غرب) را روشن ساخت و آنها را به جهان وسیع‌تری هدایت نمود»^(۱)

جرجی زیدان مورخ معروف مسیحی در کتاب تاریخ تمدن اسلامی در بحث تأثیر اسلام در علوم و دانش‌هایی که از خارج به حوزه اسلامی وارد شد چنین می‌نویسد: «هنگامی که تمدن اسلامی به مرحله کامل رسید و علوم بیگانه در بلاد اسلام انتشار یافت؛ مسلمانان به فراگرفتن آن پرداختند، گروهی (از دانشمندان اسلام) نبوغ خود را به کار گرفته و بر صاحبان اصلی آن علوم پیشی گرفتند؛ و آراء و کشفیات جدیدی بر آن افزودند؛ و به این ترتیب علوم و دانش‌ها تنوع و تکامل یافت، و با فرهنگ و آداب اسلامی آمیخته شد، و شکل تمدن اسلامی به خود گرفت و هنگامی که اروپائیان برای باز پس گرفتن علوم یونان نهضت کردند، بیشتر این علوم را با همان رنگ اسلامی از لغت عربی گرفتند»^(۲)

در عبارت دیگری می‌نویسد: «از آنچه درباره نقش تعلیم، در تمدن اسلامی گفتیم به خوبی استفاده می‌شود که علم و دانش، در جهات مختلف (نزد مسلمانان) بارور گشت، و علما و فقها و پزشکان و فلاسفه، نبوغ خود را در این راه آشکار ساختند»^(۳)

۱. همان مدرک، صفحه ۱۸۱.

۲. تاریخ تمدن اسلامی، جرجی زیدان، جلد ۳، صفحه ۱۹۶.

۳. همان مدرک، صفحه ۲۲۲.

کوتاه سخن اینکه در کتب تاریخ عمومی جهان، یا کتبی که در خصوص تاریخ تمدن اسلامی نوشته شده است؛ اعترافات زیادی از مورخان شرق و غرب، پیرامون نهضت علمی مسلمانان و تأثیر آن در دراز مدت و کوتاه مدت در تاریخ علم و فرهنگ بشری به چشم می‌خورد که شرح آن در خور کتاب مستقلی است و آنچه در بالا گفته شد؛ تنها گوشه ناچیزی از آن است.

۴- مقام معلّم در اسلام

همان گونه که می‌دانیم، فراگیری از نظر اسلام واجب عینی است؛ و در پاره‌ای قسمت ها واجب کفایی محسوب می‌شود؛ یعنی بخشی از علوم را همگان باید فرا گیرند و آن بخش که جنبه تخصصی دارد و فراگیری آن برای همه میسر نیست، واجب کفایی می‌باشد.

تعلیم علوم نیز همین گونه است، بخشی از آن توسط کسانی که از آن آگاه اند باید به همگان تعلیم داده شود، در حالی که تعلیم بخشی دیگر هم واجب کفایی است.

روی هم رفته تعلیم و تعلّم تمام علومی که قوام جامعه بشری از نظر معنوی و مادی بدان بستگی دارد؛ گاه به صورت واجب عینی، و گاه به صورت واجب کفایی

لازم و ضروری است، و به همین دلیل هیچ مسلمانی نمی‌تواند خود را از پیشرفت های علمی روز جدا سازد، بلکه برای تقویت پایه های حکومت اسلامی، باید بیشترین سعی و تلاش برای تعلیم و تعلّم آن صورت گیرد، و به یقین اگر مسلمانان در این زمینه کوتاهی کنند و مایه عقب افتادگی کشورهای اسلامی گردند در پیشگاه خدا مسئول اند!

قرآن مجید، نخستین معلّم را خداوند، و نخستین شاگرد را حضرت آدم علیه السلام، و نخستین علمی که به او تعلیم داده شد علم الاسماء می‌شمرد (به احتمال قوی منظور از آن آگاهی بر اسرار افرینش و موجودات جهان است).

تنها آدم نبود که خداوند به او تعلیم داد، بلکه به یوسف تعلیم تعبیر خواب داد،

﴿وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْآحَادِيثِ﴾^(۱)

و به سلیمان زبان پرندگان آموخت، ﴿وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ﴾^(۲)

و به داود علیه السلام زره ساختن را، ﴿وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُؤْسٍ لَكُمْ﴾^(۳)

و به خضر علم و آگاهی فراوانی داد، ﴿وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا﴾^(۴)

و به فرشتگان علوم فراوانی بخشید، ﴿سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا﴾^(۵)

۱. سوره یوسف، آیه ۱۰۱.

۲. سوره نمل، آیه ۱۶.

۳. سوره انبیاء، آیه ۸۰.

۴. سوره کهف، آیه ۶۵.

۵. سوره بقره، آیه ۳۲.

و به انسان ها نطق و بیان آموخت ﴿عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾ و از همه بالاتر اینکه به پیامبر اسلام ﷺ علوم دانش هایی که هرگز تحصیل آن از طرق عادی برای او ممکن نبود آموزش داد، ﴿وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ﴾،^(۱)

فرشته بزرگ الهی یعنی پیک وحی (جبرئیل) نیز تعلیمات فراوانی به پیامبر اسلام ﷺ داد، ﴿عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى﴾^(۲)

پیامبران نیز به نوبه خود در زمره بزرگ ترین معلمان جهان اند؛ که علوم و دانش های فراوانی را در زمینه دین و دنیا به نسل بشر آموختند؛ قرآن درباره پیامبر اسلام ﷺ بزرگترین پیامبر می فرماید: «و به مردم کتاب (قرآن) و حکمت می آموزد» ﴿وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾^(۳)

همین برنامه را هر پیامبری در مورد امت خویش اجرا کرد و علم دین و دنیا به آنها آموخت.

علما و دانشمندان که وارثان پیامبران اند، بعد از آنها به کرسی تعلیم نشستند و علم و دانش به انسانها آموختند، و مقامشان از نظر قرآن آنقدر والا و بالاست که قرآن درباره آنها می گوید: ﴿يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾:

۱. سوره نساء، آیه ۱۱۳.

۲. غالب مفسران «شدید القوی» را به جبرئیل تفسیر کرده اند، ولی بعضی آن را ذات پاک خداوند می دانند، سوره نجم، آیه ۵.

۳. سوره جمعه، آیه ۲.

«خداوند کسانی را که ایمان آورده اند و کسانی را که علم به آنها داده شده است، درجات عظیمی می بخشد».^(۱)

در روایات اسلامی مقام معلّم آنقدر والا است که خدا و فرشتگان و همه موجودات - حتی مورچه در لانه خود و ماهیان در دریاها - بر کسی که به مردم نیک تعلیم کند درود می فرستند؛ چنانکه در حدیثی از رسول خدا ﷺ آمده است: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ حَتَّى النَّمْلَةِ فِي حُجْرِهَا وَحَتَّى الْحُوتِ فِي الْبَحْرِ يُصَلُّونَ عَلَى مُعَلِّمِ النَّاسِ الْخَيْرِ».^(۲)

همین مضمون در احادیث متعدد دیگری نیز وارد شده است.

در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَجُودِ الْأَجُودِ؟ اللَّهُ الْأَجُودُ الْأَجُودُ! وَ أَنَا أَجُودُ وَلِدِ آدَمَ! وَ أَجُودُكُمْ مِنْ بَعْدِي رَجُلٌ عَلِمَ عِلْمًا فَنَشَرَ عِلْمَهُ يُبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أُمَّةً وَحْدَهُ!»:

«آیا به شما خبر دهم که بخشنده ترین بخشنده ها کیست؟ بخشنده ترین بخشنده ها خدا است، و من بخشنده ترین فرزندان آدم هستم؛ و بعد از من از همه شما بخشنده تر کسی است که علم و دانشی را فرا گیرد، و آن را نشر دهد و به دیگران بیاموزد، چنین کسی روز قیامت به تنهایی به صورت امتی برانگیخته خواهد

۱. سوره مجادله، آیه ۱۱.

۲. کنز العمال، حدیث ۲۸۷۳۶.

شد! (۱)

تعبیر به امت به خوبی نشان می‌دهد که گسترش وجودی معلمان به موازات گسترش تعلیمات آنها در میان جامعه بشری صورت می‌گیرد، و هر قدر شاگردان بیشتری را تعلیم و تربیت کنند به همان نسبت شخصیت معنوی و اجتماعی آنها گسترده‌تر می‌شود و گاه به اندازه یک امت می‌گردد.

اهمیت نشر علم و دانش و فرهنگ در اسلام تا آن حد است، که در حدیثی معروف مجلس علم را، باغی از باغ‌های بهشت شمرده است. (۲)

جالب اینکه در اسلام هر کاری که مقدمه فراگیری علم، یا مناسبتی با آن داشته باشد، عبادت شمرده شده است؛ در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «مُجَالَسَةُ الْعُلَمَاءِ عِبَادَةٌ»: «همنشینی با دانشمندان عبادت است». (۳)

در حدیث دیگری از امام موسی بن جعفر علیه السلام می‌خوانیم: «الْتِظَرُ إِلَى وَجْهِ الْعَالِمِ

۱. میزان الحکمة، جلد ۶، صفحه ۴۷۴.

۲. این حدیث را با این عبارت گر چه در منابع اسلامی نیافتیم، ولی در بعضی از احادیث آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بَادِرُوا إِلَى رِيَاضِ الْجَنَّةِ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا رِيَاضُ الْجَنَّةِ؟ قَالَ خَلْقُ الذِّكْرِ»؛ «و به سوی باغهای بهشت با سرعت حرکت کنید، عرض کردند: ای سول خدا صلی الله علیه و آله باغهای بهشت چیست؟» فرمود: «حلقه‌ها و جلسات ذکر است»، مرحوم فیض در جلد اول وافی، بعد از ذکر این حدیث می‌گوید: «منظور از حلقه ذکر در اینجا همان گونه که از بعضی دیگر از احادیث این باب استفاده می‌شود، مجلس علم است» (وافی، جلد اول، صفحه ۱۷۷).

این حدیث در کتاب صحیح ترمذی نیز با مختصر تفاوتی نقل شده است: «إِذَا مَرَرْتُمْ بِرِيَاضِ الْجَنَّةِ فَارْتَعُوا قَالُوا وَ مَا رِيَاضُ الْجَنَّةِ؟ قَالَ خَلْقُ الذِّكْرِ». (صحیح ترمذی، جلد ۵، صفحه ۵۳۲، باب ۸۳، حدیث ۳۵۱۰).

۳. بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۲۰۴.

حُبَّاءُ لَهُ عِبَادَةٌ»: «نگاه به صورت عالم از روی محبت، عبادت است».^(۱)

و نیز در حدیث دیگری می‌خوانیم که پیامبر ﷺ به ابوذر فرمود: «الْجُلُوسُ سَاعَةً عِنْدَ مُذَاكِرَةِ الْعِلْمِ خَيْرٌ لَكَ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ، صِيَامَ نَهَارِهَا، وَ قِيَامَ لَيْلِهَا وَ النَّظَرُ إِلَى وَجْهِ الْعَالِمِ خَيْرٌ لَكَ مِنْ عِتْقِ أَلْفِ رَقَبَةٍ»:

«یک ساعت در جلسه مذاکره علم شرکت کردن، برای تو بهتر از عبادت یک سال است که روزها روزه باشی و شب‌ها مشغول عبادت شوی، و نگاه به صورت عالم، برای تو بهتر است از آزاد کردن یک هزار برده»!^(۲)

احادیث در این زمینه فراوان و پر بار است که ذکر همه آنها، به طول می‌انجامد، سخن را کوتاه می‌کنیم و این بحث را با حدیثی از لقمان حکیم که سخنانش در قرآن مجید در کنار سخنان خدا قرار گرفته به پایان می‌بریم، او به فرزندش فرمود: «يَا بُنَيَّ جَالِسِ الْعُلَمَاءَ ... فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُحْيِي الْقُلُوبَ بِنُورِ الْحِكْمَةِ كَمَا يُحْيِي الْأَرْضَ بِوَابِلِ السَّمَاءِ»: «فرزندم! با علما همنشین شو... زیرا خداوند دلها را به نور دانش روشن می‌کند؛ آن گونه که زمین را با قطره‌های درشت باران زنده می‌کند».^(۳)

از آنچه گفته شد به خوبی روشن می‌شود که مسأله تعلیم و تربیت و نشر دانش و فرهنگ اهمیت فوق العاده و موقعیت ویژه‌ای در برنامه‌های اسلامی عموماً و

۱. همان مدرک، صفحه ۲۰۵.

۲. همان مدرک، صفحه ۲۰۳.

۳. همان مدرک، صفحه ۲۰۴.

خصوصاً در برنامه حکومت اسلامی دارد، و وظیفه حکومت اسلامی اهتمام فوق العاده به امر تعلیم و تربیت است.

فف

۵- آموزش های مستقیم و غیر مستقیم

آنچه در بحثهای گذشته آمد، بیشتر ناظر به تعلیم و تربیت از طرق مستقیم بود، مانند تشکیل جلسات درس و مدرسه و مانند آنها، ولی در اسلام آموزش های غیر مستقیم فراوانی است که تأثیر آن در پاره‌ای از جهات از آموزش های مستقیم وسیع تر و عمیق تر است.

عبادات اسلامی مخصوصاً آنها که به صورت گروهی و جمعی انجام می‌شود مانند: نماز جماعت، نماز جمعه و حجّ از جمله اموری است، که تأثیر نیرومندی در آموزش جمعی مردم دارد.

نماز جماعت که پنج وقت در شبانه روز انجام می‌گیرد درس وحدت و به هم پیوستگی صفوف و مساوات و برادری را به مسلمین می‌آموزد؛ و قشرهای مختلف اجتماعی را گاه بر اثر مسئولیتهای گوناگون در جامعه کاملاً از هم جدا هستند؛ و در تمام سال یک بار هم به طور عادی یکدیگر را ملاقات نمی‌کنند در یک جا کنار هم

جمع می‌کند، و درس هم فکری و همدلی را در مسائل اجتماعی به آن‌ها می‌آموزد. صفوف نماز جماعت، علاوه بر روحانیت خاصی که بر آن حاکم است، و نور معنویت و صفا با خود همراه دارد، وسیله‌ای برای آگاهی عمومی از مسائل سرنوشت ساز جامعه اسلامی است.

مسلمین در آغاز اسلام از طریق این گردهمایی شبانه روزی توانستند آگاهی کافی و اتحاد صفوف در برابر دشمنان بی شمارشان پیدا کنند، و طرح حکومت اسلامی را با سرعت پیش ببرند.

در نماز جماعت طبق دستورات اسلام به نگام قرائت حمد و سوره، تنها امام جماعت است که از سوی همه، این دو سوره را می‌خواند؛ و انضباط اجتماعی را از این طریق، زنده می‌کند، و مدیریت آمیخته با روحانیت را با محتوای این دو سوره در دل و جان آن پرورش می‌دهد.

این نکته حائز اهمیت است که در مناسبت های مختلف سوره‌ها و آیات گوناگونی از قرآن، برای تلاوت بعد از سوره حمد انتخاب می‌شود؛ که هر کدام از آنها می‌تواند حاوی درس های معارف اسلامی، اخلاق، آموزش های سیاسی و اجتماعی بوده باشد، هنگامی که این آیات و سوره‌ها به وسیله امام جماعت با آهنگ دلنشین خوانده می‌شود، در حالی که همه ایستاده‌اند و در سکوت عمیق فرو رفته‌اند اثر

آموزشی قوی و بی نظیری در آنها دارد، و همگان را به تفکر و اندیشه در محتوای آیات و امی دارد، و روحانیت عبادت و تأثیر آن را مضاعف می‌سازد؛ و اگر این مراسم عبادی با آداب اسلامی و حضور قلب و تمرکز حواس که شرط اصلی قبول آن است انجام گیرد؛ مکتبی پربار برای آموزش جامعه اسلامی خواهد بود و از این گذشته، درس آموزنده‌ای برای دشمنان و بیگانگان از اسلام است، و غالباً دیده شده است هنگامی که آنها با صفوف فشرده و منظم نماز جماعت مسلمین برخورد می‌کنند؛ برای آنها مایه جلب توجه و تفکر و اندیشه است.

و به همین دلیل در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام آمده است می‌خوانیم؛ که می‌فرماید: «إِنَّمَا جُعِلَتِ الْجَمَاعَةُ لِئَلَّا يَكُونَ الْإِخْلَاصُ وَ التَّوْحِيدُ وَالْإِسْلَامُ وَالْعِبَادَةُ لِلَّهِ إِلَّا ظَاهراً مَكْشُوفاً مَشْهُوراً، لِأَنَّ فِي إِظْهَارِهِ حُجَّةً عَلَى أَهْلِ الشَّرْقِ وَالْعَرَبِ ... مَعَ مَا فِيهِ مِنَ الْمُسَاعَدَةِ عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى، وَ الزَّجْرِ عَنْ كَثِيرٍ مِنْ مَعَاصِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»:

«نماز جماعت از این رو قرار داده شده که ایمان و توحید و اسلام و عبادت برای خدا، ظاهر و آشکار و مکشوف انجام گیرد؛ چرا که اظهار آن حجت را بر شرق و غرب جهان، تمام می‌کند - و آنها را به تفکر بیشتر درباره اسلام و تعلیمات آن وامی‌دارد - علاوه بر این، کمک به نیکی و تقوا - و آگاهی از حال یکدیگر و تعاون همگانی - و

همچنین جلوگیری از بسیاری از گناهان و معاصی الهی است (زیرا هنگامی که مردم در شبانه روز چند بار یکدیگر را در آن جمع روحانی می بینند، از تجاوز به حقوق دیگران و ارتکاب گناهان به خاطر شرم و حضور دائمی خودداری می کنند).^(۱)

کوتاه سخن اینکه تأثیری که نماز جماعت پنج گانه در بیداری مسلمین و آموزش آنها داشته و دارد، نیز تأثیری که در خنثی کردن توطئه های دشمنان و در هم شکستن قدرت آنها دارد بر کسی پوشیده نیست.

به همین دلیل این عبادت بزرگ از مهم ترین و مؤکدترین عبادات اسلامی است و آن قدر فضیلت و پاداش در روایات اسلامی برای آن ذکر شده که انسان را مبهوت می کند.

در حدیثی از رسول خدا ﷺ می خوانیم: «مَنْ مَشَى إِلَى مَسْجِدٍ يَطْلُبُ فِيهِ الْجَمَاعَةَ كَانَ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ سَبْعُونَ أَلْفَ حَسَنَةٍ، وَ يُرْفَعُ لَهُ مِنَ الدَّرَجَاتِ مِثْلُ ذَلِكَ، فَإِنْ مَاتَ وَ هُوَ عَلَى ذَلِكَ، وَكَّلَ اللَّهُ بِهِ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ يَعُودُونَهُ فِي قَبْرِهِ وَ يُبَشِّرُونَهُ وَ يُؤْنِسُونَهُ فِي وَحْدَتِهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لَهُ حَتَّى يُبْعَثَ»؛ «کسی که به سوی مسجدی برای اقامه جماعت برود، هر گام که بر می دارد؛ هفتاد هزار حسنه برای او خواهد بود، و درجات او به همین مقدار نیز بالا می رود. و اگر با همین حال از دنیا برود، خداوند هفتاد هزار فرشته را مأمور می کند که او را در قبر ملاقات کنند، و به او بشارت دهند؛ و در

۱. وسائل الشیعة، جلد ۵، صفحه ۳۷۲.

تنهایی مونس او باشند و برای او تاروز قیامت استغفار کنند!»^(۱)

فف

۶- نماز جمعه و آثار آموزشی آن

نماز جمعه یکی دیگر از مهم ترین اجتماعات عبادی - سیاسی اسلامی است که تأثیر آن در آموزش مستقیم و غیر مستقیم جامعه اسلامی، بسیار قوی است. این نماز پرشکوه هر هفته یک بار تشکیل می شود، و تمام مسلمانان یک شهر موظفاند در یک نماز جمعه شرکت کنند.^(۲)

در نماز جمعه دو خطبه قبل از نماز خوانده می شود که مشتمل بر مواعظ و اندرزها و امر به تقوا و پرهیزکاری، و به ویژه مسائل اجتماعی و سیاسی مهم جامعه است که از یک سو روح و جان را تلطیف کرده و از آلودگیهای گناه شستشو می کند؛ و از سوی دیگر آگاهی فراوانی به مردم در زمینه معارف اسلامی و رویدادهای مهم اجتماعی و سیاسی و چگونگی موضع گیری صحیح در برابر آنها را می دهد، و از سوی سوم جلب همکاری عموم را برای حل مشکلات در پرتو تجدید روح دینی و نشاط معنی فراهم می سازد.

۱. وسائل الشیعة، صفحه ۳۷۲، حدیث ۷.

۲. این عقیده پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام است در حالی که گروهی از اهل سنت اجازه می دهند نمازهای جمعه متعدد همانند نماز جماعت های روزانه در مساجد مختلف تشکیل شود. (الفقه علی المذاهب الاربعة، صفحه ۳۸۵).

خواندن دو خطبه از واجبات نماز جمعه است؛ و در آداب خطبه در روایات اسلامی و کتب فقهی آمده است که خطیب باید صدای خود را چندان بلند کند که همهٔ مردم صدای او را بشنوند، و به هنگام ایراد خطبه همه باید خاموش باشند و به سخنان خطیب گوش فرا دهند و رو به سوی او باشند.

شایسته است خطیب مردمی فصیح و بلیغ و آگاه به اوضاع و احوال مسلمین و باخبر از مصالح مسلمین و شجاع و صریح اللهجه در بیان حق باشد، به علاوه حسن اعمال و رفتار او در جامعه سبب تأثیر و نفوذ کلامش گردد و زندگی او مردم را به یاد خدا بیندازد.

در خطبه‌ها باید مسائل مهمی که با دین و دنیای مسلمین ارتباط دارد مطرح گردد، و آنچه مورد نیاز مردم در داخل و خارج کشورهای اسلامی و منطقه است، مورد بحث قرارگیرد، و مسائل مهم سیاسی و اجتماعی و اقتصادی با در نظر گرفتن اولویتهای مطرح گردد، و به مردم آگاهی لازم داده شود؛ و آنها را از توطئه‌های دشمنان باخبر سازد، و برنامه‌های کوتاه مدت و دراز مدت را برای خنثی کردن نقشه‌های آنها گوشزد نماید.

خطیب باید بسیار هوشیار و بیدار و اهل فکر و مطالعه در مسائل معنوی مادی اسلام باشد، و از این مراسم بزرگ حداکثر استفاده را برای آگاه ساختن مسلمین و

پیشرفت اهداف اسلامی بنماید.

در حدیث جامع و پرمعنایی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم که فرمود: «خطبه نماز جمعه برای این قرار داده شده که نماز جمعه یک برنامه عمومی است، خداوند می خواهد به امیر مسلمانان امکان دهد، تا مردم را موعظه کند و به اطاعت ترغیب نماید و از معصیت الهی برحذر دارد.»

سپس افزود: «و تَوْقِيفُهُمْ عَلَى مَا أَرَادَ مِنْ مَصْلَحَةٍ دِينِهِمْ وَ دُنْيَاهُمْ وَ يُخْبِرُهُمْ بِمَا وَرَدَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْأَفَاقِ مِنَ الْأَهْوَالِ الَّتِي لَهُمْ فِيهَا الْمَضَرَّةُ وَالْمَنْفَعَةُ»:

«و آنها را از اخبار و حوادث مهمی که از نقاط مختلف به او می رسد و در سود و زیان و سرنوشت آنها مؤثر است، مطلع سازد»

سپس فرمود: «اینکه برای نماز جمعه دو خطبه قرار داده شده؛ به خاطر این است که در یکی حمد و ثنا و تمجید و تقدیس الهی (و مسائل معنوی و اخلاقی) مطرح کنند، و در دیگری نیازها و هشدارها و دعاها را قرار دهند؛ و اوامر و نواهی و دستورهای که مربوط به صلاح و فاسد جامعه اسلامی است؛ به اطلاع آنها برسانند».^(۱)

نقشی که امروز نماز جمعه، برای آگاه سازی مردم از مسائل سیاسی و اجتماعی دارد، بر کسی پوشیده نیست و بسیار می شود که تبلیغات سوء دشمنان که در طول

هفته با استفاده از وسائل ارتباط جمعی مجهز جهان انجام می‌گیرد با یک خطبه حساب شده نماز جمعه خنثی می‌گردد؛ و اگر مسلمین قدر این برنامه مهم اسلامی را بشناسند و همانگونه که اسلام خواسته است انجام دهند، و مانند بعضی از دولت های ضعیف النفس یا دست نشانده، هویت این عبادت بزرگ را مسخ نکنند، به عمق تأثیرات آن از نظر فرهنگی و آموزشی آشنا، و از برکات آن بهره‌مند می‌شوند.

نماز عیدین (عید فطر و عید قربان) که شباهت زیادی با نماز جمعه دارد مخصوصاً از نظر وجود دو خطبه که در اینجا بعد از نماز بجا آورده می‌شود، همان آثار و برکات نماز جمعه را می‌تواند داشته باشد.

فف

۷- آثار فرهنگی کنگره عظیم حج

یکی دیگر از عبادات اسلامی که آن نیز تأثیر مهمی در آموزش مسلمین و نشر علم و دانش و وحدت صفوف و وقوت و شوکت مسلمین دارد؛ مراسم حج است که همه سال، میلیون ها نفر از مسلمانان را از سراسر جهان به سوی خود فرا می‌خواند و در یک کنگره عظیم جمع می‌کند و آموزش های زیادی را در جهات معنوی و مادی به آنها می‌دهد.

این نکته قابل توجه است که شرکت در این مراسم برای هر مسلمانانی که توانایی

داشته باشد؛ یک بار در طول عمر واجب، و دفعات دیگر مستحب است، و هیچ فرقی میان مسلمانان از زن و مرد و پیر و جوان و سیاه و سفید، و با سواد و بی سواد نیست، و به همین دلیل همه ساله گروه عظیمی از شخصیت های علمی و فرهنگی و سیاسی و اقتصادی مسلمین در میان صفوف حجاج به زیارت خانه خدا می شتابند، و در طول مدّتی که در مکه و مدینه و سایر مواقف با هم در تماس هستند، قسمت قابل ملاحظه ای از معلومات خود را مبادله می کنند.

مخصوصاً در این اواخر که بسیاری از مسلمانان به اهمّیت این گردهمایی معنوی عظیم آشناتر شده اند در حاشیة این مراسم پرشکوه، گردهمایی ها، سمینارها و کنگره هایی تشکیل می دهند؛ که اندیشمندان کشورهای مختلف در آن جمع می شوند، و ره آوردهای فرهنگی خود را در اختیار یکدیگر از (این طرق) قرار می دهند.

قرآن مجید در یک جمله کوتاه درباره فلسفه های حج می فرماید: ﴿لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ﴾: «مردم به این سرزمین مقدّس برای این می آیند که منافع خویش را (در این برنامه حیات بخش) با چشم خود ببینند»!^(۱)

مفسّران در تفسیر کلمه «منافع» در اینجا سخن بسیار گفته اند؛ ولی روشن است که هیچ گونه محدودیتی در مفهوم این لفظ نیست؛ و تمام منافع و برکات معنوی و

نتایج مادی و فلسفه‌های سیاسی و فرهنگی و اجتماعی را شامل می‌شود.

ربیع بن خثیم از امام صادق علیه السلام تفسیر این کلمه را خواست، امام در پاسخ

فرمود: «منافع دنیا و آخرت را، هر دو شامل می‌شود».^(۱)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام در پاسخ هشام بن حکم از فلسفه حج

می‌خوانیم؛ که امام به چند بعد مهم در آن اشاره فرموده است: نخست آشنایی

مسلمین تمام جهان با یکدیگر، سپس به منافع اقتصادی آن، و ایجاد بسیاری از

مشاغل در شعاع حج، و سرانجام به اثرات فرهنگی آن اشاره کرده، و می‌فرماید:

«وَلِتُعَرَفُ آثَارُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَتُعَرَفَ أَخْبَارُهُ وَيُذَكَّرَ وَلَا يُنْسَى»: «و نیز هدف این بوده،

که آثار پیامبر صلی الله علیه و آله و اخبار او شناخته شود - و علوم و دانش‌های اسلامی از نسلی به

نسل دیگر منتقل گردد - و به دست فراموشی سپرده نشود».^(۲)

به هر حال اگر کسی در جزئیات مراسم حج دقیق شود، و مخصوصاً از نزدیک این

مراسم را مشاهده کند، به اهمیت بعد فرهنگی و آموزشی آن، که به راستی کم نظیر

و بی نظیر است، آشنا می‌شود.

آری حج می‌تواند همه ساله مبدل به یک کنگره عظیم فرهنگی گردد، و

اندیشمندان جهان اسلام در ایامی که در مکه هستند، گرد هم آیند و علاوه بر آثار

۱. تفسیر نور الثقلین، جلد ۳، صفحه ۴۸۸.

۲. وسائل الشیعة، جلد ۸، صفحه ۹، حدیث ۱۸.

خاص معنوی حج افکار و ابتکارات خویش را به دیگران منتقل سازند.

در دوران های خفقان باری که خلفا و سلاطین ستمگر، اجازه نشر معارف اسلامی را به مسلمین نمی دادند؛ آنها با استفاده از فرصتی که فریضه حج در اختیارشان می گذاشت؛ بسیاری از مشکلات خود را حل می کردند و با تماس گرفتن با ائمه هدی علیهم السلام و علمای بزرگ دین پرده از چهره معارف و قوانین اسلام و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله بر می داشتند؛ و به هنگام بازگشت به بلاد خود، حامل پیام های مهم معنوی و اخلاقی و فرهنگی بودند.

فف

تأثیر مساجد معروف و زیارتگاه ها

از جمله مراکزی که می تواند به نشر فرهنگ اسلامی کمک کند؛ و برای آگاهی عموم مفید و موثر باشد؛ وجود زیارتگاه های پیشوایان بزرگ اسلام است؛ که همواره از گوشه و کنار کشور اسلام در یک سفر معنوی به سوی آن می آیند، و وسیله خوبی برای مبادله اطلاعات و انتقال معلومات و مبارزه با تهاجم فرهنگ های بیگانه است.

در اسلام مساجد معروفی وجود دارد که دستور داده شده است به سوی آن

بروند؛ و اصطلاح «شدّ رحال» کنند؛ و با عبادت در آنها، دل و جان خود را غرق نور و معنویت ساخته، و عملاً ارتباط فرهنگی خود را با سایر مسلمین که از مناطق دور و نزدیک به آنجا می آیند، تحکیم نمایند.

در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «لَا يُشَدُّ الرَّحَالُ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ: الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ مَسْجِدِ الرَّسُولِ وَ مَسْجِدِ الْكُوفَةِ»؛ «مسافرت تنها به سوی سه مسجد می توان کرد: مسجد الحرام و مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه و مسجد کوفه».^(۱)

این معنی در کتب معروف اهل سنت نیز آمده، در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «لَا تُشَدُّ الرَّحَالُ إِلَّا ثَلَاثَةَ مَسَاجِدَ: مَسْجِدِي هَذَا وَ مَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ مَسْجِدِ الْأَقْصَى»؛ «مسافرت تنها به سوی سه مسجد می شود: مسجد من و مسجد الحرام و مسجد اقصی».^(۲)

روشن است که این دو حدیث منافاتی با هم ندارند و هنگامی که هر دو به هم ضمیمه شوند چهار مسجد، مورد توجه قرار می گیرد، بدیهی است منظور از این گونه احادیث بیان اهمیت مساجد سه گانه و چهار گانه است، و مفهومش این نیست که اگر انسان برای شرکت در مسجد دیگری بار سفر ببندد، کار خلافی انجام داده، آنچنان که بعضی از نا آگاهان پنداشته اند؛ زیرا اگر مفهوم این حدیث تحریف باشد

۱. وسائل الشیعة، جلد ۳، صفحه ۵۵۲، احکام مساجد باب ۴۴، حدیث ۱۶.

۲. صحیح مسلم، جلد ۲، صفحه ۱۰۱۴، کتاب الحج، باب ۹۵، حدیث ۱۳۹۷.

باید مطلق هر سفری حرام باشد؛ جز این سه سفر، در حالی که مسافرت های مشروع دیگر، بسیار فراوان است (توجه داشته باشید که «لَا تُشَدُّ الرِّحَالُ» مطلق است و تمام مسافرت ها را شامل می شود!)

شبیه این معنی با مختصر تفاوتی نیز در بحار الانوار آمده است.^(۱)

این گونه مساجد در واقع یکی از مراکز مهم فرهنگی اسلام است؛ و سالیان طولانی در صدر اسلام و بعد از آن محل درس و بحث بوده، و علمای بزرگی در آنها به تعلیم علوم، آموزش و پرورش شاگردان اشتغال داشته اند، هم اکنون نیز در مسجد الحرام و مسجد النبی در طول سال جلسات درس تشکیل می شود، و بسیاری از مساجد مهم اسلامی در کشورهای دیگر مانند: ایران و سوریه و عراق نیز کانون تعلیم و تربیت است، و گاه بزرگترین کلاس های درس در آن تشکیل می شود؛ و شاید تشویق مسلمانان به «شد رحال» و حرکت از نقاط دور و نزدیک به قصد عبادت در این مساجد به خاطر این بوده، که علاوه بر استفاده از معنویت مسجد، و توجه به سوابق تاریخی آن از سرمایه های علمی این مساجد نیز بهره گیری کنند.

همین معنی در حرم های مقدسه پیشوایان بزرگ اسلام علیهم السلام نیز وجود دارد؛ که صحن یا حرم آن غالباً مرکز تدریس علوم اسلامی بوده و هست، و زیارت این مکان های مقدس آمیخته با استفاده های علمی است.

۱. بحار، جلد ۹۶، صفحه ۲۴۰، باب ۴۴، حدیث ۲.

این نکته قابل توجه است که بعضی از زیارتگاه ها مانند حرم علی بن موسی الرضا علیه السلام در طول سال بیش از دوازده میلیون نفر زیارت کننده دارد، و به همین دلیل در آنجا اجتماعات عظیمی در طول سال تشکیل می شود، و سمینارها و کنگره ها و جلسات بسیار باشکوه، سخنرانی برپا می گردد و تمام اینها می تواند تأثیر عمیقی در آموزش مسلمین داشته باشد.

نقش مطبوعات در حکومت اسلامی

اشاره

بی‌شک یکی از مهم‌ترین وسایل آموزش و پرورش در جهان امروز، مطبوعات است؛ که بر اثر پیشرفت تکنیک و صنعت گسترش عظیمی در جهان پیدا کرده است، و برای توجیه افکار عمومی یا تخریب آن عامل فوق‌العاده نیرومندی است؛ و در زمان ما گاه می‌شود یک مجله یا یک روزنامه در آن واحد در چندقاره جهان در میلیون‌ها نسخه چاپ و همزمان در سراسر جهان انتشار می‌یابد، و افکار عمومی را به نحوی تحت تأثیر خود قرار می‌دهد.

به یقین در گذشته نقش مطبوعات تا این اندازه وسیع و گسترده نبوده - همان گونه که بسیاری از امور دیگر نیز چنین بود - ولی کتاب و کتابخانه همیشه در طول تاریخ آثار فوق‌العاده‌ای، در آموزش و پرورش و انتقال علوم از نسلی به نسل دیگر و تکامل فرهنگ‌های بشری داشته باشد.

با این اشاره به قرآن مجید باز می‌گردیم و اهمیتی را که قرآن برای کتاب و کتابت قائل است - به یقین یکی از انگیزه‌های حرکت علمی مسلمین در آغاز اسلام بوده - را مورد بررسی قرار می‌دهیم، در قرآن به آیات فراوانی در این باره برخورد می‌کنیم:

- ۱- ﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ...﴾^(۱)
- ۲- ﴿إِقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ - الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ - عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾^(۲)
- ۳- ﴿وَلْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْب كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ﴾^(۳)
- ۴- ﴿وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ﴾^(۴)
- ۵- ﴿وَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا﴾^(۵)
- ۶- ﴿أَمْ تُتُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^(۶)
- ۷- ﴿رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُطَهَّرَةً - فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ﴾^(۷)

ترجمه:

- ۱- «ن، سوگند به قلم و آنچه می‌نویسند.»

۱. سوره قلم، آیه ۱.
۲. سوره علق، آیه‌های ۳ و ۵.
۳. سوره بقره، آیه ۲۸۲.
۴. سوره بقره، آیه ۲۸۲.
۵. سوره سبأ، آیه ۴۴.
۶. سوره احقاف، آیه ۴.
۷. سوره بینه، آیه ۲ و ۳.

- ۲- «بخوان که پروردگارت (از همه) بزرگوارتر است - همان کسی که به وسیلهٔ قلم تعلیم نمود - به انسان آنچه را نمی‌دانست یاد داد.»
- ۳- «و باید نویسنده‌ای از روی عدالت، (سند را) میان شما بنویسد، و کسی که قدرت بر نویسندگی دارد، نباید از نوشتن - همان طوری که خدا به او تعلیم داده - خودداری کند پس باید بنویسد.»
- ۴- «و نباید به نویسنده و شاهد (به خاطر حق‌گویی،) زیانی برسد.»
- ۵- «ما (قبلاً) چیزی از کتابهای آسمانی را به آنان نداده‌ایم که آن را بخوانند (و به اتکای آن سخنان تو را تکذیب کنند).»
- ۶- «کتابی آسمانی پیش از این، یا اثر علمی از گذشتگان برای من بیاورید (که دلیل صدق گفتار شما باشد) اگر راست می‌گویید!»
- ۷- «پیامبری از سوی خدا (بیاید) که صحیفه‌های پاکی را (بر آنها) بخواند، - و در آن نوشته‌های صحیح و پرارزش باشد.»

فف

تفسیر و جمع بندی

در آیات قرآن مجید، برای تأکید بر مسائل مهم، گاه تکیه بر سوگند می‌شود،

این سوگندها گاه به ذات پاك خداوند، و در بسیاری از موارد، به موجودات مهم جهان آفرینش تعلّق می‌گیرد، مانند: سوگند به خورشید و ماه و زمین و آسمان، و مانند آنها.

در نخستین آیه مورد بحث که اولین آیه سوره «قلم» است سوگند به قلم و تمام مسائلی را که با قلم می‌نویسند؛ یاد شده و می‌فرماید: «ن، به قلم سوگند و به آنچه با قلم می‌نویسد» ﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾.

در حقیقت آنچه در اینجا به آن سوگند یاد شده است، ظاهراً موضوع کوچکی است: یک قطعه کوچک نی یا چیزی شبیه آن، و کمی ماده رنگین و سپس سطوری که بر صفحات ناچیزی رقم زده می‌شود، اما در واقع این همان سرچشمه پیدایش تمام تمدن های انسانی و پیشرفت علوم و دانش ها و بیداری اندیشه‌ها و شکل گرفتن مذهب ها، و سرچشمه آموزش و پرورش و هدایت و آگاهی بشر است.

و از همین رو، دانشمندان دوران های زندگی بشر را به دو دوران زنده تقسیم می‌کنند: «دوران تاریخ» و «دوران قبل از تاریخ»، و می‌گویند دوران تاریخ انسانها از زمانی شروع شد که خط و نوشتن اختراع گردید، و انسان قلم به دست گرفت و توانست ماجرای زندگی خود را بر صفحات بنویسد و پیش از آن را دوران قبل از تاریخ می‌گویند.

فراموش نکنیم این آیه در محیطی نازل شد که از عقب مانده‌ترین محیط‌های جهان بود و در آنجا کسی به اهمیت قلم و نوشتن واقف نبود؛ تعداد کسانی که مختصر سواد برای خواندن و نوشتن داشتند، در تمام سرزمین مکه که بزرگترین مرکز عبادی و سیاسی و اقتصادی حجاز بود - به گفته بعضی از دانشمندان - به بیست نفر نمی‌رسید، سوگند خوردن به قلم در چنین محیطی، چه عظمت و ابهتی دارد؟!

یکی از فلسفه‌های سوگندهای قرآن این بود، که مسلمانان را به اندیشه در اموری که مورد سوگند بود وامی داشت، و در مورد این آیه نیز چنین بود و همین اندیشه‌ها سبب گسترش خواندن و نوشتن و تألیف کتابها و ترجمه کتاب‌های دیگران و گسترش علوم در جهان اسلام شد.

فف

دومین آیه محل بحث از نخستین آیاتی است که - طبق مشهور - بر فراز جبل النور، و در کنار غار حراء بر قلب پاک پیامبر ﷺ نازل شده، و اولین جرقه‌های وحی، محسوب می‌شود، و طبیعتاً به مهم‌ترین مسائل اشاره دارد، هنگامی که دستور تلاوت آیات قرآن را به پیامبر ﷺ می‌دهد، می‌فرماید: «بخوان که پروردگارت از همه بزرگوارتر است؛ همان کسی که به وسیله قلم تعلیم نمود، و به انسان آنچه را

نمی دانست؛ یاد داد، ﴿اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ - الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ - عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾. (۱)

به این ترتیب نخستین وصفی را که برای خداوند بعد از ربوبیت و کرامت بیان می کند؛ تعلیم به وسیله قلم است که سرچشمه آموزش «مالم یعلم» می باشد. و به این ترتیب آغاز وحی با آغاز حرکت علمی نشأت گرفته از قلم همراه بوده، و این بسیار پرمعنی و برای هر مسلمانی آموزنده است.

همین گونه تعبیرات بود که توجه عمیق و مستمر مسلمانان را به کتاب و کتابخانه و تعلیم علوم جلب و جذب کرد، و اگر در روایات اسلامی آمده که «مداد علماء» (مرکب نوک قلم دانشمندان) بر «دماء شهداء» (خونهای شهیدان) پیشی گرفته، به خاطر همین است که زیر بنای خون شهید، معارف و عقایدی است که عمدتاً از قلم سرچشمه گرفته، به علاوه پشتوانه بقای خون شهید نیز مرکب قلم دانشمندان است.

اصولاً تفاهم میان انسانها و انتقال افکار، تنها از دو طریق است: «بیان و قلم»، با این تفاوت که بیان، ارتباط و پیوند میان حاضران در یک زمان و مکان را شامل می شود؛ ولی قلم پیوند میان هر انسانی را با انسان های دیگر در تمام قرون و اعصار و تمام نسل های امروز و گذشته و آینده برقرار می سازد. به همین دلیل یکی از

دانشمندان می‌گویند: «بَيَانُ اللِّسَانِ تُدْرِسُهُ الْأَعْوَامُ وَ مَا تُثَبِّتُهُ الْأَقْلَامُ بَاقٍ عَلَى مَرِّ الْأَيَّامِ»: «بیان زبان، با گذشت سالها کهنه و فراموش می‌شود، ولی آنچه را قلم ثبت می‌کند همواره باقی و برقرار است.» و به همین دلیل این معنی در میان دانشمندان معروف بوده است که: «تراشیده‌های نوک قلم را زیر دست و پا نریزد، چرا که آن هم احترام دارد!»

قابل توجه اینکه همان گونه که بیان از ویژگی‌های انسان است قلم نیز از مختصات او است، بلکه از بیان به مراتب پیچیده‌تر است؛ و بی‌جهت نیست که تعلیم قلم از سوی خداوند - خواه به معنی تعلیم مستقیم به وسیله یکی از انبیاء (آدم یا ادریس) باشد، یا از طریق غیر مستقیم یعنی بخشیدن موهبت استعداد خواندن و نوشتن به نوع بشر - به عنوان یکی از بزرگ‌ترین نعمت‌ها شمرده شده، و در آیات آغازین وحی، بر آن تکیه گردیده است؛ و بعد از بیان عظمت خداوند به این نعمت اشاره شده است.

در سومین آیه که یکی از طولانی‌ترین آیات قرآن مجید است و ناظر به تنظیم اسناد داد و ستد در میان مردم است، توجه خاصی به مسأله قلم می‌شود، پس می‌فرماید: «نویسنده‌ای از روی عدالت (اسناد وام را) بنویسد»: ﴿لِيَكْتُبَ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ﴾. (۱)

سپس می‌افزاید: «کسی که قدرت بر نویسندگی دارد نباید از نوشتن خودداری کند همانگونه که خدا به او تعلیم داده است» ﴿وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ﴾.^(۱)

در اینجا باز مسأله قدرت بر نوشتن را به عنوان یک موهبت الهی می‌شمرد و به کسانی که خدا این موهبت را در اختیار آنها گذاشته است توصیه می‌کند که به افراد بی سواد برای احقاق حقوقشان کمک کرده، و از این توانایی بهره بگیرند و برای آنها بنویسند.

فف

و جالب اینکه در ادامه همین آیه می‌خوانیم: «نباید به نویسنده و شاهد (به خاطر حق گویی) زیانی برسد»: ﴿وَلَا يُضَارُّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ﴾.

اگر این آیه را که در مورد خاصی (نوشتن اسناد وام) وارد شده گسترش دهیم و به اصطلاح، با الغاء خصوصیت موارد دیگری را که از موهبت قلم می‌توان برای یاری افراد جامعه استفاده کرد، به آن ملحق کنیم؛ و همچنین عدم مزاحمت نسبت به نویسندگان و به تعبیر دیگر حفظ آزادی قلم را در این مفهوم گسترده وارد کنیم، به نقطه‌ای می‌رسیم که بشریت بعد از قرن‌ها، به آن رسیده هر چند در عمل هنوز گرفتار

مشکلات فراوان است.

فف

در پنجمین آیه مورد بحث، قرآن مجید مخالفان آیات الهی را مورد سرزنش قرار می‌دهد؛ که با کدام دلیل منطقی و مدرک قابل قبول به مخالفت برخاسته‌اند، می‌گوید: «ما قبلاً چیزی از کتابها را به آنها نداده‌ایم که آن را بخوانند (و به اتکای آن سخنان تو را تکذیب کنند) و پیش از تو نیز هیچ پیامبری برای آنها نفرستادیم» ﴿وَ مَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَ مَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلِكَ مِنْ نَذِيرٍ﴾.^(۱)

در اینجا گر چه منظور از کتاب، کتب آسمانی است؛ ولی همین اندازه که موضوع کتاب و دراست و فراگیری آن، در کنار فرستادن پیامبران الهی قرار گرفته و یکی از دو دلیل معتبر شناخته شده، اهمیت و نقش کتاب را روشن می‌سازد، نظیر همین معنی را در سوره «قلم» آیه ۳۷ در مقام مؤاخذه و سرزنش منکران اسلام و قرآن می‌خوانیم که می‌گوید: ﴿أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ﴾: «آیا شما کتابی دارید که آن را می‌خوانید و حفظ می‌کنید و به اتکای آن به مخالفت بر می‌خیزید؟!»

اشاره به اینکه کتاب می‌تواند در بسیاری از موارد به عنوان یک سند و مدرک معتبر مورد استناد و استفاده قرار گیرد.

اصولاً تکیه فراوان قرآن بر مسئله کتاب و کتابت در مورد کتب آسمانی انبیاء، چه

در امور دنیا و چه درباره نامۀ اعمال و دادگاه قیامت، همگی بیانگر اهمیت این موضوع از دیدگاه اسلام و قرآن است.

فف

اهمیت کتاب و قلم در روایات اسلامی

در مورد اهمیت کتاب و کتابت، روایات بسیار فراوانی از پیامبر گرامی اسلام و ائمه معصومین علیهم السلام رسیده است که آنچه در زیر می آید نمونه هایی از آن است:

۱- در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «قَيِّدُوا الْعِلْمَ»: «علم و دانش را به زنجیر کشید (تا از میان شما فرار نکند)».

کسی عرض کرد: «وَمَا تَقْيِيدُهُ؟»: «چگونه آن را به زنجیر کشیم؟»

فرمود: «كِتَابَتُهُ»: «با نوشتن».^(۱)

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم که فرمود: «اُكْتُبُوا الْعِلْمَ قَبْلَ ذَهَابِ الْعُلَمَاءِ وَ إِنَّمَا ذَهَابُ الْعِلْمِ بِمُوتِ الْعُلَمَاءِ»: «علوم و دانش ها را پیش از آنکه دانشمندان از میان شما بروند بنویسند چرا که (اگر ننویسید) علم و دانش با مرگ علما از میان می رود».^(۲)

۱. بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۵۱.

۲. کنز العمال، حدیث ۲۸۷۳۳.

۳- امام صادق علیه السلام به یکی از یارانش فرمود: «اُكْتُبْ وَبُثَّ عِلْمَكَ فِي اِخْوَانِكَ فَإِنْ مِتَّ فَوَرِّثْ كُتُبَكَ بَيْنَكَ، فَإِنَّهُ يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ هَرَجَ مَا يَأْنِسُونَ فِيهِ إِلَّا بِكُتُبِهِمْ»:
«بنویس و دانش خود را در میان برادرانت منتشرساز، و اگر از دنیا رفتی کتاب هایت را به ارث برای فرزندان بگذار، زیرا زمان پرفتنه‌ای می‌آید که مردم تنها به کتاب هایشان انس می‌گیرند».^(۱)

۴- در حدیث دیگری از آن حضرت می‌خوانیم: «مَنْ اللَّهُ عَلَى النَّاسِ بَرُّهُمْ وَ فَاجِرُهُمْ بِالْكِتَابِ وَالْحِسَابِ وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَتَغَالَطُوا»: «خداوند بر مردم اعم از نیکان و بدان به وسیله نوشتن و حساب منت گذارده، و اگر کتاب و کتابت نبود، مردم به غلط می‌افتدند».^(۲)

۵- علی علیه السلام در یک تشبیه بسیار جالب و در کلامی فشرده و کوتاه می‌فرماید:
«اَلْكَتُبُ بَسَاتِينُ الْعُلَمَاءِ»: «کتاب‌ها باغ‌های دانمشندان‌اند».^(۳)

باغ و بوستان هم دارای مناظر زیبا، هم هوای لطیف، هم انواع میوه‌ها، و هم انواع برگ‌ها و گل‌ها و گیاهان دارویی دارد، و در واقع کتاب‌ها نیز همه این آثار را در بر دارد.

۶- در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تعبیر بسیار جالبی آمده که اهمیت فوق

۱. بحار، جلد ۲، صفحه ۱۵۰.

۲. فروع کافی، جلد ۵، صفحه ۱۵۵.

۳. غرر الحکم.

العاده کتاب و کتابت را به طرز شگفت انگیزی بیان می‌کند؛ فرمود: «ثَلَاثَ تَحْرِقُ الْحُجُبَ، وَتَنْتَهِي إِلَى مَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ: صَرِيرُ أَقْلَامِ الْعُلَمَاءِ، وَوُطْئُ أَقْدَامِ الْمُجَاهِدِينَ، وَصَوْتُ مَغَازِلِ الْمُحَصَّنَاتِ»: «سه صداست که حجاب‌ها را پاره می‌کند و به پیشگاه با عظمت خدا می‌رسد؛ صدای گردش قلم‌های دانشمندان (به هنگام نوشتن بر صفحه کاغذ یا لوح) و صدای قدم‌های مجاهدان (در میدان جهاد)، و صدای چرخ نخ‌ریسی زنان پاکدامن».^(۱)

در واقع هر یک از این سه صدا در ظاهر بسیار آهسته است، و در باطن بسیار پر غوغا و هر کدام اشاره به یکی از مسائل بنیادی جامعه‌های بشری است، «علم و کتابت» «جهاد و شهادت» و «کوشش و کار»!

۷- امام صادق علیه السلام در توحید مفضل ضمن بیان نعمتهای بزرگ خدا بر نوع بشر می‌فرماید:

«وَكَذَلِكَ الْكِتَابَةُ الَّتِي بِهَا تُقَيَّدُ أَخْبَارُ الْمَاضِينَ لِلْبَاقِينَ وَ أَخْبَارُ الْبَاقِينَ لِلْآتِينَ وَ بِهَا تُخَلَّدُ الْكُتُبُ فِي الْعُلُومِ وَالْآدَابِ وَ غَيْرِهَا وَ بِهَا يَحْفِظُ الْإِنْسَانُ ذِكْرَ مَا يَجْرِي بَيْنَهُ وَ بَيْنَ غَيْرِهِ مِنَ الْمُعَامِلَاتِ وَالْحِسَابِ، وَ لَوْلَاهُ لَانْقَطَعَ أَخْبَارُ الْآرْمَنِ عَنْ بَعْضِ، وَ أَخْبَارُ الْغَائِبِينَ عَنْ آوْطَانِهِمْ، وَ دَرَسَتْ الْعُلُومُ وَ ضَاعَتْ الْآدَابُ، وَ عَظُمَ مَا يَدْخُلُ عَلَى النَّاسِ مِنَ الْخَلَلِ فِي أُمُورِهِمْ وَ مُعَامِلَاتِهِمْ، وَ لَا يَحْتَاجُونَ إِلَى النَّظَرِ فِيهِ مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ وَ مَا رَوَى لَهُمْ

مِمَّا لَا يَسْعُهُمْ جَهْلُهُ»:

«... همچنین (یکی دیگر از نعمتهای الهی) کتابت و نوشتن است که به وسیله آن اخبار گذشتگان برای موجودین، و اخبار موجودین برای آیندگان نگهداری می‌شود، و نیز به وسیله آن کتابها در علوم و آداب مختلف جاویدان می‌گردد، و نیز از طریق آن قراردادهای و معاملات و حساب‌هایی که میان انسان و دیگران است، حفظ می‌شود، و اگر کتابت نبود، رابطه خبری بعضی از زمانها از بعضی دیگر قطع می‌شد، و نیز پیوند کسانی که در وطن خود نبودند از هموطنانشان بریده می‌گشت، علوم و دانش‌ها از بین می‌رفت، آداب و رسوم و سنت‌ها ضایع می‌شد، و اختلال شدید در امور مردم و معاملات و آنچه از امر دین نیاز به آن داشتند؛ و روایاتی که برای آنها ذکر می‌شد، و آگاهی بر آن لازم بود، ظاهر می‌گشت».^(۱)

۸- این بحث را با ذکر روایات دیگری از اهمیت فوق‌العاده باقی ماندن آثار علمی به وسیله کتابت پرده بر می‌دارد؛ و با تشویق‌های بی‌نظیری اهل دانش را به سوی این کار فرا می‌خواند، پایان می‌دهیم:

در این حدیث که از رسول خدا ﷺ نقل شده می‌خوانیم: «الْمُؤْمِنُ إِذَا مَاتَ وَ تَرَكَ وَرَقَةً وَاحِدَةً عَلَيْهَا عِلْمٌ، تَكُونُ تِلْكَ الْوَرَقَةُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ سِتْرًا فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّارِ وَ أَعْطَاهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِكُلِّ حَرْفٍ مَكْتُوبٍ عَلَيْهَا مَدِينَةً أَوْ سَعُ مِنَ الدُّنْيَا سَبْعَ مَرَّاتٍ»:

«مؤمن هنگامی از دنیا برود و یک ورقه که علم و دانشی بر آن نوشته شده باشد از خود به یادگار بگذارد، آن ورقه روز قیامت به صورت پرده‌ای در میان او و آتش دوزخ در می‌آید، و خداوند متعال به هر حرفی که به روی آن ورقه نوشته شده شهری که هفت بار وسیع تر از دنیا است؛ به او می‌دهد»^(۱)

فف

چند توصیه مهم به حکومت‌های اسلامی

از مجموع آنچه در آیات و روایات فوق خواندیم این نکته کاملاً روشن می‌شود؛ که اگر مسلمین در همان قرون نخستین ظهور اسلام با سرعت شگفت‌آوری به سوی علوم و فنون و دانش‌ها روی آوردند و نهضت علمی پر دامنه‌ای را که بخشی از کرانه‌های آن، به اروپا نیز کشانده شده به وجود آوردند؛ ریشه‌های آن در فرهنگی بود که اسلام در این زمینه به آنها آموخته بود، و پر واضح است که حکومت‌های اسلامی باید به این مسأله که مایه حیات و شکوفایی دین و دنیای آنهاست اهمیت دهند.

در همین راستا «حکومت اسلامی» با الهام از آنچه در بالا آمد موظف است

اصول زیر را به کار گیرد:

۱. بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۱۹۸.

۱- خواندن و نوشتن باید در سطح جامعه اسلامی آن چنان گسترده شود که یک فرد بی سواد وجود نداشته باشد، و همه از نعمت خواندن و نوشتن برخوردار گردند؛ و هر گونه کوتاهی در این زمینه برای حکومت اسلامی مسئولیت آفرین است.

۲- تشکیل کتابخانه‌های عمومی و خصوصی برای توده مردم و برای خصوص محققان و دانشمندان، کتابخانه‌هایی که فراگیر علوم مختلف باشد، نیز از وظایف این حکومت است و هرگونه سرمایه‌گذاری در این راه نه تنها مطلوب شارع مقدس اسلام است، بلکه سبب قدرت و قوت مسلمین و مبارزه با نابسامانی‌ها و ناهنجاری‌ها و مفسدات مختلف فردی و اجتماعی، و نیز سبب پیشرفت جامعه اسلامی خواهد شد.

۳- وسایل ارتباط جمعی در حکومت اسلامی نمی‌تواند تنها در اختیار مسائل خبری و سیاسی و سرگرمی بوده باشد؛ بلکه باید بخش عظیمی از آن به نشر علوم و دانش‌ها به صورتی که مطبوع همه طباع افتد پردازند؛ و آخرین اکتشافات علمی در نخستین فرصت به صورت گسترده در جامعه اسلامی نشر یابد، تا از هرگونه عقب ماندگی مسلمین جلوگیری شود.

۴- حکومت اسلامی باید برای تشویق علما و دانشمندان و نویسندگان و محققان از تمام وسایل استفاده کند؛ و آنچه انگیزه تقویت این کار می‌شود، فراهم سازد؛

برای خلق آثار بدیع علمی امتیازات و جوایز قابل ملاحظه قائل شود، و مقام عالمان و دانشمندان و محققان را آن چنان گرمی دارد؛ که همه قشرها تشویق به علم و دانش شوند.

۵- توسعه مدارس و دانشگاه ها و تعمق برنامه های آن، و بهره گیری از ابتکارات دانشمندان اسلامی، و حتی محققان بیگانه، در این زمینه باید در رأس برنامه های حکومت اسلامی باشد؛ و آنچه را اسلام در این زمینه خواسته و در آیات و روایات گذشته که نمونه ای از تعلیمات اسلام را منعکس می کرد؛ تحقق بخشد.

آگاهی بر صنایع و تکنولوژی از این امر جدا نیست؛ زیرا می دانیم مطابق آنچه در فقه اسلامی اثبات شده است فراگیری تمام اموری که به نحوی برای حفظ نظام جامعه اسلامی ضرورت دارد واجب عینی است؛ و هیچ مسلمانی نمی تواند از این امور غافل گردد.

فف

تشکیل کتابخانه ها

یکی از وظایف مهم حکومت اسلامی در رابطه با مسأله آموزش و پرورش تشکیل کتابخانه عمومی است؛ چرا که بسیاری از مردم قدرت تهیة کتاب های متعدد را

ندارند؛ در حالی که خواهان علم و طالب دانش اند، و به فرض که توانایی دانش داشته باشند ضرورتی ندارد که سرمایه‌های عظیمی در هر خانه معطل بماند، چه بهتر که به صورت کتابخانه‌های عمومی در آید که هم صرفه جوی فراوانی در هزینه‌ها بشود، و هم عموم مردم از هر قشر و هر طبقه اعم از فقیر و غنی و متوسط و کوچک و بزرگ دسترسی به انواع کتاب‌های دینی و علمی و ادبی و تاریخی و سیاسی داشته باشند.

فلسفه تشکیل کتاب و کتابخانه از قدیمی‌ترین ایام برای انسانها شناخته شده است؛ به همین دلیل از هزاران سال پیش کتابخانه‌ها در نقاط مختلف جهان تشکیل یافت هر چند بعضی بسیار ساده و ابتدایی بود.

در محیط‌های اسلامی به خاطر تأکید زیادی که اسلام روی مسأله علم و دانش داشته و دارد، از قرن دوم هجری کتابخانه‌های عظیم و پرشکوهی تأسیس شد که موّرخان غیر مسلمان، اعجاب خود را از این کتابخانه‌ها پنهان نمی‌کنند.

جرجی زیدان موّرخ معروف مسیحی بحث مشروحی درباره کتابخانه‌های بغداد، اندلس، مصر و سایر نقاط آورده است که بیانگر شکوفایی علمی عظیم مسلمین در قرون نخستین اسلام است.

از جمله کتابخانه‌های مهمی که نام می‌برد، «کتابخانه بیت الحکمة» در بغداد

است که به احتمال قوی هارون الرشید مؤسس آن بود؛ و تمام کتابهایی که در علم طب و علوم دیگر، و همچنین علوم اسلامی تدوین یافته بود در آنجا گردآوری کرد.^(۱)

بسیاری از شخصیت های بغداد، کتابخانه‌ها دیگری به پیروی از بیت الحکمة تأسیس کردند و هزاران کتاب در آن نیز گردآوری شد.

مأمون از پیشگامان در تأسیس کتابخانه در کشورهای اسلامی بود، و از کسانی که به او در این امر اقتدا کردند، بعضی از حاکمان اندلس بودند، از جمله المستنصر بالله بود که در قرن چهارم هجری بسیار به این مسأله اهمیت می‌داد، او در شهر قرطبه کتابخانه‌ای تأسیس کرد؛ که از تمام دنیا کتابهایی را در آن گردآوری نمود، و او گروهی از تجار را با سرمایه کلان مأمور ساخته بود که در اطراف جهان گردش کنند و کتب علمی را جمع آوری نمایند؛ بعضی عدد کتابهای این کتابخانه را «چهارصد هزار مجلد» برآورد کرده‌اند.^(۲)

این عدد با توجه به اینکه تمام کتابها در آن زمان خطی بود، و برای نوشتن یک کتاب هفته‌ها یا ماه‌ها و سالها لازم بود قلمزنی شود؛ بسیار عظیم و قابل توجه است.

۱. تاریخ تمدن جرجی زیدان، جلد ۳، صفحه ۲۲۸.

۲. همان مدرک، صفحه ۲۰۳.

بسیاری از سران «اندلس» به پیروی او کتابخانه‌هایی در سایر بلاد این کشور تأسیس کردند حتی گفته می‌شود تنها در «قرناطه» هفتاد کتابخانه عمومی بود، و اینها همه به خاطر آن بود که از سوی مردم علاقه به کتاب شدیداً ابراز می‌شد، تا آنجا که جمع آوری کتاب، و تشکیل کتابخانه، از نشانه‌های عظمت و شخصیت محسوب می‌شد؛ حتی رؤسایی که از خواندن و نوشتن بی بهره بودند سعی داشتند کتابخانه قابل ملاحظه‌ای در خانه خود تأسیس کنند!

در عصر «فاطمیون مصر» نیز کتابخانه‌های بزرگی تأسیس شد که بعضی آنها را «خزانة الکتب» می‌دانستند، و اموال سرشاری در جمع آوری انواع کتابها صرف می‌کردند، و گاه از یک کتاب نسخه‌های زیادی به خطوط مختلف و با تزیینات گوناگون جمع آوری می‌شد؛ تا آنجا که نوشته‌اند در کتابخانه‌ای که «یعقوب بن کلس» آن را تأسیس کرد ۳۴۰۰ نسخه مختلف «قرآن مجید»، و ۱۲۰۰ نسخه از «تاریخ طبری» وجود داشت، و مجموعه کتابهای آن کتابخانه را یک میلیون و ششصد کتاب نوشته‌اند که تنها ۶۵۰۰ نسخه آن کتب ستاره‌شناسی و هندسه و فلسفه بود.^(۱)

ویل دورانت در کتاب تاریخ تمدن خود می‌نویسد: «کتابخانه خلفای فاطمی صدها کتاب مزین به نقاشی، از جمله ۲۴۰۰ قرآن داشته است، کتابخانه خلیفه در

قاهره در دوران الحاکم بامرالله یکصد هزار و در دوران المستنصر دویست هزار کتاب داشت.^(۱)

هر گاه این اعداد را با تعداد مجلّات کتابخانه‌های کنونی در بسیاری از شهرها مقایسه کنیم، تفاوت آشکاری در میان آنها می‌بینیم، با اینکه امروز مسأله کثرت کتاب با توجّه به اختراع صنعت چاپ و پیشرفت فوق العاده آن مسأله بسیار ساده‌ای است؛ در حالی که در گذشته که تنها کتابهای خطّی وجود داشت این اعداد و ارقام فوق العاده مهم بود، این سخن را با جمله دیگری از مورّخ مشهور ویل دورانت پایان می‌دهیم:

«در غالب مسجدها کتابخانه‌ای بود، در بیشتر شهرها نیز کتابخانه‌های عمومی بود که تعداد زیادی کتاب داشت، و درهای آن به روی طالبان علم گشوده بود ... تنها فهرست کتابهای موجود در کتابخانه‌های عمومی "ری"، ده جلد قطور شده بود! کتابخانه "بصره" به دانشورانی که در آنجا مطالعه می‌کردند، مقرّری و اعانه‌هایی می‌داد!

"یاقوت حموی" جغرافی دان معروف، سه سال در کتابخانه مرو و خوارزم به جمع آوری اطلاعات برای کتاب "معجم البلدان" اشتغال داشت؛ هنگامی که مغولان بغداد را ویران کردند؛ سی و شش کتابخانه عمومی در آنجا بود و این غیر از تعداد بی

۱. تاریخ تمدن ویل دورانت، جلد ۴، صفحه ۳۶۷.

شمار کتابخانه‌های خصوصی بود، زیرا رسم بود که هر یک از ثروتمندان مقدار زیادی کتاب داشته باشند!

امیر بخاری یک طبیب معروف را به دربار خود دعوت کرد، او نپذیرفت و گفت چهارصد شتر! برای حمل کتابهای خود لازم دارد، وقتی "واقدی" در گذشت ششصد صندوق کتاب به جای گذاشت که برای برداشتن هر صندوق دو مرد لازم بود!

بعضی از بزرگان مانند "صاحب بن عباد" به قدر همه کتابخانه‌ها اروپا کتاب داشتند، در هیچ یک از کشورهای جهان به جز چین در ایام "مینگ هوانگ" نظیر شوق و علاقه‌ای که از قرن ۸ تا ۱۱ میلادی (دوم تا پنجم هجری) در قلمرو اسلام برای جمع آوری کتاب بود به وجود نیامد، و در این چهار قرن، زندگی فرهنگی مسلمانان به اوج رسید.^(۱)

در بسیاری از قرون دیگر مخصوصاً قرون وسطی که اروپائیان در تاریک ترین وضع، زندگی می‌کردند؛ کشورهای اسلامی مهد علم و فرهنگ و تمدن بودند.

فف

از اصل سخن دور نشویم هدف این است که روشن شود تعلیمات اسلام تا چه حد در پیشرفت امر آموزش و پرورش و تأسیس کتابخانه‌ها و شکوفایی علم و دانش مؤثر بوده، و از اینجا «وظایف حکومت اسلامی» در این مسأله مهم و حیاتی به

۱. تاریخ تمدن ویل دورانت، جلد ۴، صفحه ۳۰۴.

خوبی روشن می شود.

نیروهای دفاعی و قوای مسلح

اشاره

اگر دنیا از ظالمان توسعه طلب، و تجاوزکاران زورگو خالی می شد هیچ نیروی نظامی برای حفظ مرزهای کشورها مورد نیاز نبود، و تمام مردم دنیا در کشورهای خود، در امن و امان می زیستند و با یکدیگر روابط تجاری و فرهنگی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی سالم داشتند.

ولی خوی برتری جویی و تجاوزگری که گاه در افراد، و گاه در یک قوم، و ملیت وجود دارد؛ غالباً سبب هجوم فرد یا قومی بر قوم دیگر یا ملتی بر ملت دیگر شده است؛ و در چنین شرایطی همه حق دارد که خود را چنان قوی کنند که در امنیت زندگی داشته باشند؛ چرا که در نظام کنونی دنیا متأسفانه ضعیف پامال است؛ و همین امر «فلسفه تشکیل نیروهای مسلح و قوای دفاعی را روشن می کند».

درست است که وجود این نیروها نیز نتوانسته است، به طور کامل مانع از

تجاوزها گردد ولی بی شک به طور نسبی مانع بوده و هست؛ زیرا بسیار می شود که قوای مهاجم باید در تهاجم خود دست به قمار خطرناکی بزنند که پایان آن معلوم نیست؛ یا بهای سنگینی را برای پیروزی خود بر رقیب بپردازند؛ و همین ها در بسیاری از موارد مانع از تجاوز می شود.

از این گذشته برای قوم و ملّتی که حامل فرهنگی هستند؛ و فضای آزادی را می طلبند که فرهنگ خود را در میان مردم جهان تبلیغ کنند؛ به دست آوردن این فضای آزاد نیز بدون تکیه بر قدرت غالباً امکان پذیر نیست، و این فلسفه دیگری برای تشکیل قوای مسلّح است.

و اگر بخواهیم این مسأله را در جوّ وسیع تری مورد بررسی قرار دهیم باید بگوییم حیات و زندگی بدون «جهاد» امکان پذیر نیست، زیرا یک موجود زنده همیشه در ادامه حیات و زندگی خود با موانعی رو به رو است؛ که هر لحظه حیات او را تهدید می کند؛ و اگر مجهّز به نیروهای دفاعی نباشد به سرعت نابود می گردد.

بدن انسان که خود یک جهان کوچک و عالم صغیر است و تمام جهان بزرگ و عالم کبیر در آن خلاصه شده، نمونه بارزی از این مسأله می باشد؛ چرا که حیات انسان در تمام مدّت شبانه روز از ناحیه میکروب ها و ویروس ها که از چهار طریق وارد بدن می شوند، - از طریق هوا و تنفس، خوردن و آشامیدن، و پوست بدن به

هنگامی که جراحی پیدا می‌کند - مورد تهدید قرار می‌گیرد، و اگر نیروهای دفاعی بسیار مجهز در بدن نباشد؛ در مدت کوتاهی به انواع بیماریها مبتلا می‌گردد و از پای در می‌آید.

آری گلبول های سفید خون با هر دشمن خارجی که وارد بدن می‌شود، به مقابله بر می‌خیزند و به طریق جنگ های فیزیکی و شیمیایی با او مبارزه می‌کنند؛ حتی اگر موقتاً آنها پیروز شوند و انسان بیمار گردد باز به مبارزه خود ادامه می‌دهند؛ تا دشمن مغلوب گردد و بهبودی حاصل شود.

تعداد این نیروهای مسلح دفاع بدن را دانشمندان به چندین میلیون بر آورد کرده‌اند؛ و مطالعه در طرز کار آنها انسان را به نکات شگفت انگیزی از اسرار آفرینش آگاه می‌سازد؛ که بی اختیار در برابر آفریدگار آن زانو می‌زند.

جامعه انسانی و کشورهای مختلف نیز از این قانون عمومی مستثنی نیستند؛ و برای ادامه حیات خود نیازمند به نیروی نظامی مجهزی می‌باشند.

با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم.

در قرآن مجید آیات فراوانی در زمینه جهاد و فلسفه و احکام آن و نیز آثار و پیامدها و نتایج آن وارد شده که از میان آنها یازده آیه زیر را گلچین کرده‌ایم:

۱- ﴿أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِنَاهِهِمْ ظُلُمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ - الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ

دِيارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ اِلَّا اَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللهُ وَلَوْ لَا دَفَعُ اللهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيعَ وَصَلَوَاتُ وَ مَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللهِ كَثِيراً وَ لَيَنْصُرَنَّ اللهُ مَنْ يَنْصُرُهُ اِنَّ اللهَ لَقَوِىٌّ عَزِيزٌ ﴿١﴾

۲- ﴿وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنْ اِنْتَهَوْا فَإِنَّ اللهَ بِمَا يَعْلَمُونَ بَصِيرٌ ﴿٢﴾﴾

۳- ﴿وَ اَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللهِ وَ عَدُوَّكُمْ ﴿٣﴾﴾

۴- ﴿اِنَّ اللهَ يُحِبُّ الَّذِيْنَ يُقَاتِلُوْنَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ ﴿٤﴾﴾

۵- ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ اِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَ اِنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِيْنَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ﴿٥﴾﴾

۶- ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ - تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَ اِنْفُسِكُمْ ذَلِكَُمْ خَيْرٌ لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ - يَعْرِضُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ يُدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ مَسَاكِينٌ طَيِّبَةٌ فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ

۱. سورہ حج، آیہ های ۳۹ و ۴۰.

۲. سورہ انفال، آیہ ۳۹.

۳. سورہ انفال، آیہ ۶۰.

۴. سورہ صف، آیہ ۴.

۵. سورہ انفال، آیہ ۶۵.

ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ - وَ أُخْرَى تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ وَ بُشْرٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿١﴾

۷- ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ (۲)

۸- ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ بِآنَ لَهُمُ الْجَنَّةُ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ

اللَّهِ وَ يَمُوتُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَ عِدَاٌ عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفَى بَعْدِهِ مِّنَ

اللَّهِ وَ اسْتَبَشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ (۳)

۹- ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَ مَا لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ

الْمَصِيرُ﴾ (۴)

۱۰- ﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولَى الضَّرَرِ وَ الْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَ كَلَّا

وَ عَدَا اللَّهُ الْخُسَنَى وَ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ (۵)

ترجمه:

۱- «به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده اجازه جهاد داده شده است؛ چرا که

مورد ستم قرار گرفته‌اند؛ و خدا بر یاری آنها توانا است - همانها که به ناحق از خانه و

۱. سوره صف، آیه‌های ۱۰ - ۱۳.

۲. سوره آل عمران، آیه ۲۰۰.

۳. سوره توبه، آیه ۱۱۱.

۴. سوره توبه، آیه ۷۳ و سوره تحریم، آیه ۹.

۵. سوره نساء، آیه ۹۵.

لأنه خود بدون هیچ دلیلی اخراج شدند جز اینکه می‌گفتند: «پروردگار ما الله است!» و اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نکند دیرها و صومعه‌ها و معابد یهود و نصاری و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می‌شود ویران می‌گردد. و خداوند کسانی را که او را یاری کند (و از آیینش دفاع نمایند) یاری می‌کند، خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است.»

۲- «با آنها پیکار کنید تا فتنه‌گری (شرک و سلب آزادی) بر چیده شود، و دین همه مخصوص خدا باشد، و اگر آنها (از فتنه‌انگیزی) و اعمال خلاف خودداری کنند (خدا توبه آنها را می‌پذیرد) خداوند به آنچه انجام می‌دهند بینا است.

۳- «هر چه در توان دارید برای مقابله با آنها (دشمنان) آماده سازید! و (همچنین) اسب‌های ورزیده (برای میدان نبرد) تا به وسیله آن دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید!»

۴- «خداوند کسانی را دوست می‌دارد که در راه او پیکار می‌کنند و گویی بنایی آهنین‌اند!»

۵- «ای پیامبر! مؤمنان را به جنگ (با دشمن) تشویق کن! هر گاه بیست نفر با استقامت از شما باشند بر دویست نفر غلبه می‌کنند و اگر صد نفر باشند بر هزار نفر از کسانی که کافر شدند پیروز می‌گردند، چرا که آنها گروهی هستند که نمی‌فهمند!»

۶- «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنم که شما را از عذاب دردناک رهایی می‌بخشد؟!»

به خداوند و رسولش ایمان بیاورید و با اموال و جانهایتان در راه خدا جهاد کنید، این برای شما (از هر چیز) بهتر است اگر بدانید.

(اگر چنین کنید) گناهانتان را می‌بخشد و شما را در باغهایی از بهشت داخل می‌کند که نهرها از زیر درختانش جاری است و در مسکن‌های پاکیزه در بهشت جاویدان جای می‌دهد، و این پیروزی عظیم است!

و (نعمت) دیگری که آن را دوست دارید «به شما می‌بخشد»، و آن یاری خداوند و پیروزی نزدیک است، و مؤمنان را بشارت ده (به این پیروزی بزرگ)!

۷- «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! (در برابر مشکلات و هوس‌ها) استقامت کنید؛ و در برابر دشمنان (نیز) پایدار باشید و از مرزهای خود مراقبت کنید و از مخالفت فرمان خداوند بپرهیزید شاید رستگار شوید!»

۸- «خداوند از مؤمنان، جانها و اموالشان را خریداری کرده که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد؛ (به این گونه که:) در راه خدا پیکار می‌کنند، می‌کشند و کشته می‌شوند، این وعده حقی است بر او، که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده، و چه کسی از خدا به وعده‌اش وفادارتر است؟! اکنون بشارت باد بر شما، به دادوستدی که

با خدا کرده‌اید و این است آن پیروزی بزرگ!

۹- ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن، و بر آنها سخت بگیر! جایگاهشان

جهنم است؛ و چه بد سرنوشتی است!

۱۰- «(هرگز) افراد با ایمانی که بدون بیماری و ناراحتی، از جهاد باز نشستند با

مجاهدانی که در راه خدا با مال و جان خود جهاد کردند، یکسان نیستند! خداوند،

مجاهدانی را که با مال و جان خود جهاد نمودند بر قاعدان (ترک‌کنندگان جهاد)

برتری مهمّی بخشیده، و به هر یک از این دو گروه (به نسبت اعمال نیک شان

خداوند وعده پاداش نیک داده، و مجاهدان را بر قاعدان با پاداش عظیمی برتری

بخشیده است.»

فف

تفسیر و جمع بندی

روح جهاد دفاع است؛ نه تهاجم

در نخستین آیه از آیه مورد بحث که به عقیده جمعی از مفسران «نخستین آیه

جهاد است»، پرده از روی یکی از مهمّ ترین فلسفه‌های جهاد برداشته و به

مسلمانان که از سوی دشمنان لجوج و بی رحم تحت فشار واقع شده بودند؛ اجازه

قیام مسلحانه و جهاد را می‌دهد، و می‌فرماید: «به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده اجازه جهاد داده شده است، به خاطر اینکه مورد ستم قرار گرفته‌اند، و خداوند بر یاری آنها توانایی دارد»: ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا وَ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾^(۱).

در اینجا هم اجازه جهاد داده شده، و هم وعده پیروزی از سوی خداوند، و دلیل آن هم این ذکر شده که دشمن جنگ را ظالمانه شروع کرده، و در برابر دشمن سکوت غلط است، چرا که مایه جرأت و جسارت مخالفان و ضعف و نومیدی دوستان است.

مرحوم طبرسی در مجمع البیان می‌گوید: «مشرکان عرب پیوسته مسلمانان را آزار می‌دادند، و همیشه افرادی مجروح و مضروب نزد رسول خدا ﷺ می‌آمدند، و از دست آنها شکایت می‌کردند، و رسول خدا ﷺ به آنها می‌فرمود: "شکیبایی پیشه کنید که من (هنوز) مأمور به جنگ نیستم، تا زمانی که هجرت کرد، آنگاه این آیه نازل شد، و اولین آیه‌ای است که به مسلمانان اجازه جنگ می‌دهد"»^(۲).

قابل توجه اینکه قرآن مجید در آیه قبل از آن می‌گوید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ

۱. سوره حج، آیه ۳۹.

۲. از جمله کسانی که تصریح کرده‌اند به اینکه این آیه نخستین آیه جهاد است - علاوه بر آنچه در بالا آمد - مرحوم «علامه طباطبایی» در «المیزان»، و «برسویی» در «روح البیان» و علامه مشهدی در «کنیز الدقائق» و «آلوسی» در «روح المعانی»، موافق با نظر فوق می‌باشند (ذیل آیه مورد بحث) هر چند بعضی نخستین آیه جهاد را ﴿قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم...﴾ (بقره - ۱۹۰) و بعضی ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ...﴾ (توبه - ۱۱۱) می‌دانند.

آمَنُوا: ﴿^(۱)﴾ خداوند از مؤمنان دفاع می‌کند» یعنی این سخن به آن معنی نیست؛ که در آنها گوشه‌ای بنشینند و دست روی دست بگذارند؛ و منتظر دفاع الهی باشند، بلکه سنت الهی بر این قرار گرفته که دفاع او از مؤمنان بعد از آن باشد که وظیفه خود در امر جهاد و مقابله با دشمن انجام دهند، پس کسانی به حمایت الهی اطمینان داشته باشند؛ که وظیفه جهاد را ترك نکنند.

و نیز این نکته قابل توجه است که در آیه بعد برای تشویق مؤمنان به دفاع مقدس می‌گوید: ﴿الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ ...﴾ ^(۲) اشاره به این که دشمن شما را از خانه و لانه خود به جرم ایمان تان به خداوند بیرون کرده، اگر در برابر آنها نایستید، هم دنیای شما، و هم دین و ایمان و مساجد و معابد شما در خطر است.

توجه به این نکته که دستور به جهاد بعد از مسأله هجرت صادر شده نشان می‌دهد؛ که اساس جهاد در اسلام را «دفاع در برابر دشمن» تشکیل می‌دهد، چرا که مسلمانان سیزده سال تمام در برابر تمام آزارها و کارشکنی‌ها و ضرب و جرح‌ها دست به اسلحه نبردند، شاید دشمن بر سر عقل آید، ولی سرانجام نتیجه این صبر و تحمل، آوارگی عمومی تحت عنوان «هجرت» و انواع فشارهای اجتماع و اقتصادی بود، و حتی بعد از هجرت به مدینه نیز فشارها همچنان ادامه یافت، آیا هیچ عقلی

۱. سوره حج آیه ۳۸

۲. سوره حج، آیه ۴۰.

اجازه می‌دهد که اهل ایمان بنشینند؛ و بیش از این ناظر بی‌رحمی و قساوت دشمن باشند؟!

فف

دومین آیه به یکی دیگر از فلسفه‌های جهاد که همچون فلسفه‌ای که در آیه قبل آمد؛ در هر زمان و مکانی می‌تواند وجود داشته باشد، اشاره کرده، و می‌فرماید:

«با آنها پیکار کنید تا فتنه‌گری (شرک و سلب آزادی) بر چیده شود، و دین همه مخصوص خدا باشد (و همه اهل ایمان آزادانه بتوانند خدا را پرستند و از خدا و اسلام سخن بگویند)»: ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾. (۱)

جالب اینکه قرآن در ذیل همین آیه با صراحت می‌گوید: «اگر آنها (از راه شرک و فساد باز گردند، و از اعمال نا درست) خود داری کنند، (خداوند آنها را می‌پذیرد) خداوند به آنچه انجام می‌دهند بیناست» ﴿فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْلَمُونَ بَصِيرٌ﴾.

منظور از مبارزه با فتنه جویان چیست؟

جمعی از مفسران فتنه را به معنی شرک و بعضی به معنی فشارهایی که برای بازگرداندن مؤمنان به کفر از سوی مشرکان انجام می‌شد تفسیر کرده‌اند.

در تفسیر المیزان - با توجه به ریشه اصلی این واژه - فتنه به معنی اموری تفسیر شده که به وسیله آن مردم آزمایش می‌شوند، و طبعاً برای آنها مشکل و سنگین

است؛ و غالباً به معنی از بین رفتن امنیّت و صلح، استعمال می‌شود.

در تفسیر نمونه ذیل آیه ۱۹۳ سورۀ «بقره» پنج معنی برای این واژه به استناد

آیات قرآن ذکر کرده‌ایم:

۱- آزمایش

۲- فریب دادن

۳- بلا و عذاب

۴- شرك و بت پرستی

۵- اضلال و گمراهی

در بعضی از کتب لغت مانند لسان العرب نیز به غالب این معانی اشاره شده است.

بدیهی است که شرك در آیه مورد بحث به معنی آزمایش یا فریب و بلا نمی‌تواند

باشد؛ بنابراین به معنی شرك یا فشار مشرکان برای گمراه ساختن دیگران است؛ و

می‌تواند در معنی جامعی به کار رود، که هم شرك و هم فشار مشرکان و شکنجه و

بلای آن را شامل گردد؛ بنابراین تا زمانی که فشارهایی از سوی کفار برای تغییر

عقیده مؤمنان اعمال می‌شود پیکار در برابر چنین عملی جایز است؛ و جهاد برای به

دست آوردن آزادی و جلوگیری از فشارها و شکنجه‌های آنها مجاز شمرده می‌شود،

ولی هنگامی که آنها دست از فشارهای خود بردارند؛ طبعاً جنگ تمام می‌شود، بنابراین مبارزه با فتنه نیز نوعی جهاد دفاعی است.

فف

در سوّمین آیه به مسلمانان دستور داده شده که همه گونه نیرویی را برای پیکار با دشمن آماده سازند، و می‌فرماید: «در برابر آنها آنچه توانایی دارید از نیرو آماده سازید» ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾.^(۱)

سپس به یکی از مصادیق روشن آن که در آن زمان از ابزارهای مهم قدرت جنگی محسوب می‌شد، اشاره کرده، و می‌فرماید: «اسبهای ورزیده (برای میدان نبرد) آماده کنید» ﴿وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ﴾.

و در جمله بعد به هدف نهایی این آماده سازی قوا اشاره کرده، و می‌فرماید: «هدف این است که به وسیله آن، دشمن خدا و دشمن (شناخته شده) خویش را بترسانید!» ﴿تُزْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ﴾.

بنابراین هدف از اعداد قوا و تهیّه نیروها، تهاجم بر کسی نیست، بلکه هدف ترسانیدن دشمن است، همان ترس و وحشتی که مایه جلودگیری از بروز جنگ و پیکار می‌شود.

در واقع تقویت بنیّه دفاعی همیشه خود یک دفاع مؤثر و یک عامل بازدارنده در

برابر تهاجم دشمن است؛ و این هدفی بسیار مقدّس و والا و مطابق عقل و منطق است.

توجّه به این نکته نیز لازم است؛ که مفهوم آیه بسیار وسیع و گسترده می‌باشد، و هر گونه فراهم سازی نیروهای معنوی، مادّی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی را شامل می‌شود، و به خصوص بر نیروهای مناسب هر زمان تکیه و تأکید می‌کند، و نشان می‌دهد که مسلمین باید هرگز آرام ننشینند، و تلاش کنند که آخرین سلاح‌های پیچیده عصر خود را فراهم سازند، و حتّی بر آن پیشی گیرند؛ امّا هدف اصلی از همه این امور تهاجم بر کسی نیست، بلکه خاموش کردن آتش فتنه‌ها و جلوگیری از آزارها و یا به تعبیر روشن تر خفه کردن تهاجم در نطفه می‌باشد.

و از آنجا که فراهم آوردن تجهیزات جنگی پیشرفته در برابر دشمن نیاز به صرف هزینه‌های کلان دارد، و این امر بدون مشارکت عمومی مردم امکان‌پذیر نیست؛ در جمله‌های آخر آیه فوق می‌فرماید: «و آنچه را در راه خدا (و تقویت اسلام) انفاق کنید، بی کم و کاست به شما بازگردانده می‌شود و ستمی بر شما نخواهد شد.» ﴿وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ﴾.

این نکته نیز حائز اهمیت است که در آیه بعد از آن با صراحت می‌گوید: «اگر آنان تمایل به صلح نشان دهند تو نیز از در صلح در آی و بر خدا توکل کن، که او شنوا و

دانا است» ﴿وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾. (۱)

ذکر این آیه بعد از آیه‌ای که دستور به جمع قوا و تهیّۀ نیروها می‌دهد، بر معنی است؛ و تأکید دیگری بر روی صلح طلبی اسلام است، یعنی اگر مسلمانان را مأمور به آماده کردن بهترین و برترین سلاح‌ها و نیروها می‌دهد، هدف تحکیم پایه‌های صلح است؛ نه تهاجم بر کسی.

فف

در چهارمین آیه ضمن تشویق به مسأله جهاد نخست آن را مقید به وجود اهداف مقدّس می‌کند، و سپس بر وحدت صفوف مسلمین که مهمترین عامل پیروزی در نبرد با دشمن است؛ تأکید می‌کند و می‌فرماید: «خداوند کسانی را دوست می‌دارد که در راه او همچون بنایی آهنین و استوار پیکار می‌کنند»: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ﴾. (۲)

تعبیر «فی سبيله» (در راه خدا) که در بسیاری از آیات جهاد آمده است؛ این حقیقت را به روشنی اثبات می‌کند؛ که نباید جهاد در راه خودکامگی‌ها و افزون طلبی‌ها و برتری جویی‌ها و غصب حقوق و زمین‌های دیگران یا انتقام جویی و هوی و هوس بوده باشد، بلکه باید تنها در راه حق و عدالت و آنچه موجب رضای خدا است

۱. سوره انفال، آیه ۶۱.

۲. سوره صف، آیه ۴.

صورت گیرد، و تکرار این تعبیر در آیات بسیاری از قرآن، برای جلوگیری از جنگ هایی است؛ که به خاطر انگیزه های شیطانی و مادی صورت می گیرد، و همین امر است که نیروهای مسلح اسلام را از دیگر نیروها جدا می سازد! (دقت کنید)

تعبیر به «بنیان مرصوص» - بنیان به معنی بنا، و مرصوص از ماده رصاص به معنی سرب است و اشاره به بناهایی است که برای استحکام و یکپارچگی، سرب را گذاشته کرده و به جای ملاط آن به کار می برند - می تواند اشاره به این باشد که دشمنان همانند سیلاب ویران گراند، و صفوف مجاهدان اسلام، مانند سد آهنینی است که در برابر هجوم سیلاب ایستادگی می کنند. یا اشاره به سد آهنینی است که ذوالقرنین در برابر قوم مهاجم و خونخوار یاجوج و مأجوج کشید، و کنایه از هر سدی است که در برابر مهاجمی کشیده می شود.

در هر صورت این تعبیر نشان می دهد که جهاد اسلامی در اصل جنبه دفاعی دارد، چرا که سدها وسیله دفاعی مؤثری در مقابل تهاجم سیلابها یا یاجوج و مأجوج های تاریخ است، و هرگز هیچ سدی کار تهاجمی ندارد.

و همان گونه که اگر در سدها خلل و فرجی باشد؛ آسیب پذیر و متلاشی خواهد شد، لذا اگر در صفوف مجاهدان اسلام نیز ناهماهنگی و اختلافی بروز کند محکوم به شکست خواهند شد، و خداوند صفوفی را دوست دارد که یکپارچه باشند و کاملاً

متحد و متفق و هماهنگ عمل کنند.

فف

در پنجمین آیه به پیامبر اسلام ﷺ دستور می‌دهد؛ که مسلمانان را تشویق به پیکار با دشمن کنند، و این بعد از آیاتی است که تشویق به آماده ساختن قوا برای ترساندن دشمن و جلوگیری از جنگ می‌کند؛ و همچنین آیه‌ای که تشویق به صلح می‌باشد.

در حقیقت جنگ به عنوان آخرین وسیله برای جلوگیری از هجوم دشمنان تشریع شده است؛ نخست اعداد قوا و سپس دعوت به صلح از موضع قدرت نه از موضع ضعف و سرانجام فرمان پیکار صادر می‌کند و می‌فرماید: «ای پیامبر! مؤمنان را به پیکار (با دشمنان خطرناک) برانگیز.» ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ﴾.^(۱)

سپس به یکی از مهمترین عوامل پیروزی یعنی استقامت و پایداری اشاره کرده، و می‌فرماید: «هرگاه از شما بیست تن با استقامت باشند بر دویست تن غلبه می‌کنند؛ و اگر صد نفر باشند، بر هزار نفر از کافران پیروز می‌گردند؛ چرا که آنها گروهی هستند که نمی‌فهمند.» ﴿إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ

مِنْكُمْ مَاءٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ﴾.^(۱)

نادانی و جهل آنها از یک سو سبب شده که راه منطق و خرد را نیویند؛ و جز با زبان زور نتوان با آنها سخن گفت، و از سوی دیگر سبب ضعف و ناتوانی آنها در میدان جنگ است؛ چرا که هدف و انگیزه قابل ملاحظه‌ای در پیکارهای خود ندارند، به همین دلیل یک نفر از مؤمنان آگاه و با استقامت می‌تواند بر ده تن از آنان غلبه کند، و بیست نفر بر دویست تن!

راغب در مفردات می‌گوید: تحریض در اصل به معنی تحریک بر چیزی است از طریق زینت کردن آن و آسان نمودن راه وصول به آن شیء از طریق زایل کردن موانع، و در حقیقت ایمان به خدا، و اعتقاد به یوم المعاد و پاداش عظیم مجاهدان و شهیدان راه خدا، تمام موانع را از سر راه سربازان اسلام بر می‌داشت، و این کار بسیار سخت و سنگین را برای آن هموار می‌کرد.

این آیه افسانه موازنه قوای ظاهری و مادی را بر می‌زند، و نشان می‌دهد یک سلسله نیروهای معنوی در اختیار مسلمانان است که می‌تواند با تکیه بر آنها برتری صوری سپاه شمن را به نفع خود بر هم زنند.

فف

ششمین آیه از طریق دیگری تشویق به جهاد می‌کند، و آن را به تجارت

پرسودی تشبیه می‌نماید که موجب نجات از عذاب الیم و پیروزی در دنیا و آخرت است؛ و می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنم که از عذاب دردناک رهاییتان می‌بخشد؟! به خدا و پیامبر او ایمان بیاورید و در راه خدا با اموال و جانهایتان جهاد کنید؛ این برای شما از هر چیز بهتر است اگر بدانید»: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ - تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾. (۱)

سپس در آیات بعد مجاهدان را به مغفرت و آمرزش و ورود در باغ‌های بهشتی و مسکن پاکیزه در جنّات عدن و نجات و پیروزی قریب الوقوع در دنیا نوید می‌دهد ﴿يَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ - وَآخِرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِيرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾. (۲)

در این آیات سرمایه تجارت پر سود که مایه نجات در دنیا و آخرت است ترکیبی از ایمان و جهاد شمرده شده است، یعنی «عقیده» و «جهاد» دو رکن اساسی آن است، جهادی که هم با جان است و هم اموال؛ چرا که تجهیزات جنگی که وسیله

۱. سوره صف، آیه‌های ۱۰ و ۱۱.

۲. سوره صف، آیه‌های ۱۲ و ۱۳.

مهمی برای پیروزی مجاهدان است جز با بذل اموال حاصل نمی‌شود؛ و قابل توجه اینکه نتیجه جهاد را تنها آمرزش الهی و استحقاق نعمت های جاودان بهشتی ذکر نمی‌کند؛ بلکه پیروزی نزدیک در این جهان را، عزیزتر از اثار آن می‌شمرد. (دقت کنید)

تعبیر به تجارت اشاره به این نکته است که انسان به هر حال سرمایه‌هایی در اختیار دارد؛ و این دنیا به منزله تجارت خانه‌ای است که این سرمایه‌های فانی را می‌توان در آن به سرمایه‌های جاویدان و باقی تبدیل کرد؛ و این تنها در صورتی است که انسان با ذات پاک خدا معامله کند، ذاتی که کلید همه خیرات و سعادت ها به دست قدرت اوست، و تجارت با او آمیخته با کرامت و موهبت و انواع بخشش ها است.

این نکته نیز قابل توجه است که مخاطب در این آیات مؤمنان اند و در عین حال دعوت به سوی ایمان می‌شوند! منظور این است که از مراحل ابتدایی و صوری ایمان، به مراحل عالی توأم با جهاد و اعمال صالح، ارتقاء یابند؛ چرا که ایمان درخت باروری است که از نهال بسیار کوچکی شروع می‌شود تا زمانی که شاخه‌های خود را بر سراسر آسمان بگشاید؛ و انواع ثمرات و میوه‌های فضیلت بر آن ظاهر شود، و این نیازمند به طی مراحل تکاملی گوناگون است.

در هفتمین آیه همان مضمون آیه قبل در لباس زیبایی دیگری عرضه شده است، و صحنه معامله‌ای را نشان می‌دهد که خداوند در آن خریدار است، و مؤمنان فروشنده، و متاع مورد معامله، جان‌ها و اموال آنان، و بهایی که پرداخت می‌شود بهشت جاویدان است و اسناد این معامله بزرگ و پرسود سه کتاب بزرگ آسمانی تورات و انجیل و قرآن است، بنا بر این می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَفَيُقْتَلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَعَدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ؟﴾.^(۱)

این تجارت پرسود با ارکان چهارگانه و سپس اسناد محکمش، مهمترین تجارتی است که برای این انسان در طول عمرش ممکن است واقع شود، و به همین دلیل خداوند بلافاصله مؤمنان را به این معامله پرسود تبریک گفته، و می‌فرماید: «اکنون، به داد و ستدی که با خدا کرده‌اید، شادمان باشید؛ و این رستگاری و پیروزی بزرگی است» ﴿فَاسْتَبَشِّرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾.^(۲)

آری این انگیزه‌های الهی بود که روحیه سربازان اسلام را در بالاترین سطح ممکن قرار می‌داد، و با وجود کمی نفرات و تجهیزات به سرعت بر دشمنان در شرق و غرب جهان پیروز می‌شدند.

۱. سوره توبه، آیه ۱۱۱.

۲. سوره توبه، آیه ۱۱۱.

در هشتمین آیه بار دیگر مؤمنان را مخاطب ساخته و به آنها دستور به صبر و شکیبایی و آمادگی در برابر هجوم دشمنان داده است، می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! (در برابر مشکلات و هوس‌ها) استقامت کنید، و در برابر دشمنان پایدار باشید و از مرزها مراقبت به عمل آورید و از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید تا رستگار شوید» ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾. (۱)

در این آیه چهار دستور مهم به مؤمنان داده شده که ضامن سربلندی و پیروزی و عزت آنها است:

نخست دستور به «صبر» و ایستادگی در برابر حوادث مختلف و هوی و هوس‌ها داده، و می‌فرماید: «اصْبِرُوا» که در واقع خمیر مایه تمام پیروزی‌هاست.

بعد از آن دستور به «مصابره» که از باب مفاعله و به معنی صبر و استقامت در برابر صبر و استقامت دشمن است، و به تعبیر دیگر مفهومش این است که هر قدر مشکلات شدیدتر باشد، صبر و استقامت شما نیز باید بیشتر شود و هر اندازه دشمن بر استقامتش بیفزاید شما پایداری بیشتری کنید تا سرانجام مغلوب گردند «وَصَابِرُوا».

و در سومین دستور فرمان به «مربطه» می‌دهد و می‌فرماید: «وَرَابِطُوا».

این جمله از ماده «رباط» گرفته شده و در اصل به معنی بستن چیزی در مکانی است - مانند بستن اسب در محلی - و کنایه از آمادگی می‌باشد که مصداق روشن آن آمادگی و مراقبت از مرزهاست؛ زیرا سربازان در آن محل مرکب‌ها و وسایل جنگی خود را نگهداری می‌کنند.

و به همین دلیل بعضی از مفسران آن را تنها به معنی نگهداری اسب‌ها و مرکب‌ها در مرزها و آماده بودن در مقابل دشمن تفسیر کرده‌اند و حتی گفته‌اند که مفهوم وسیع آن شامل آماده ساختن وسایل جنگی امروز - اعم از آنچه که برای جنگ‌های هوایی و زمینی و دریایی لازم است - می‌شود.^(۱)

البته این بدان معنی نیست که آیه شریفه مرزهای عقیدتی و فرهنگی را شامل نمی‌شود، چرا که مفهوم «رابطوا» آن چنان وسیع است، که هر گونه آمادگی برای دفاع در مقابل دشمن را در بر می‌گیرد، لذا در بعضی از روایات اسلامی علما به مرزدارانی تشبیه شده‌اند که در برابر لشکر ابلیس صف کشیده و از حمله کردن آنها به افرادی که قدرت دفاع از خود را ندارند جلوگیری می‌کنند، امام صادق علیه السلام فرمود:

«عُلَمَاءُ شِيعَتِنَا مُرَابِطُونَ فِي النَّعْرِ الَّذِي يَلِي إِبْلِيسَ وَ عَفَارِيَّتَهُ وَ يَمْنَعُونَهُ عَنِ الْخُرُوجِ عَلَى ضُعَفَاءِ شِيعَتِنَا وَ عَنْ أَنْ يَتَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ»:

۱. تفسیر مراغی، جلد ۴، صفحه ۱۷۲.

«دانشمندان شیعیان ما مرزدارانی هستند که در برابر لشکر ابلیس صف کشیده و از هجوم آنها بر ضعفای شیعه و تسلط بر آنان جلوگیری می‌کنند.»^(۱)

و حتی در بعضی از روایات از علی علیه السلام نقل شده جمله «رابطوا» به انتظار نمازهای یکی پس از دیگری تفسیر شده است^(۲) که آن نیز در حقیقت همانند آماده باش در برابر لشکر شیطان است. (دقت کنید)

و در چهارمین دستور، فرمان به تقوای الهی می‌دهد، اشاره به اینکه صبر و استقامت و مرابطه همه باید آمیخته با تقوا و پرهیزکاری و اخلاص باشد و از هر گونه تظاهر و ریاکاری دور گردد.

هـ

در نهمین آیه دستور می‌دهد که در دو جبهه با دشمنان پیکار کنید و شدت عمل به خرج دهید، دشمنان داخلی یعنی منافقان و عوامل نفوذی آنها که در لابلاي صفوف مسلمین جای گرفته و از هر فرصتی برای تضعیف حکومت اسلامی بهره می‌گیرند و در برابر دشمنان خارجی که به عنوان کفار به آنها اشاره شده است، می‌فرماید: «ای پیامبر با کافران و منافقان پیکار کن و بر آنها سخت بگیر! و جایگاه آنها دوزخ است و چه فرجام بدی دارند!» «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ

۱. بحار، جلد ۲، صفحه ۵.

۲. مجمع البیان، جلد ۱ و ۲، صفحه ۵۶۲.

عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ. (۱)

البته جهاد معنی وسیعی دارد که هم پیکار مسلحانه را شامل می‌شود، و هم مبارزات فرهنگی و اجتماعی و خشونت در سخن و افشاگری و تهدید را، بنابراین اگر در روایات می‌خوانیم: پیامبر هرگز با منافقان جنگ مسلحانه نکرد - چنانکه در حدیث امام صادق علیه السلام آمده است: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَمْ يُقَاتِلْ مُنَافِقًا قَطُّ» (۲) - منافاتی با آنچه در این آیه آمده ندارد.

اضافه بر این، آنچه در آیه آمده یک دستور کلی است که اگر منافقان از حدود معینی تجاوز نکردند؛ تنها با مبارزات غیر مسلحانه با آنها برخورد می‌شود، ولی اگر توطئه آنها خطر جدی ایجاد کند؛ راهی جز سرکوبی از طریق جهاد مسلحانه نیست، همانگونه که در عصر علی علیه السلام کراراً اتفاق افتاد.

به تعبیر دیگر گر چه پیامبر صلی الله علیه و آله با منافقان مدارا می‌کرد و نرمش به خرج می‌داد ولی به گفته سید قطب در فی ظلال القرآن نرمش جایی دارد و شدت جای دیگری، و هر کدام در جای خودش به کار نرود زیان بخش خواهد بود، بنابراین هیچ مانعی ندارد که در شرایط خاصی با آنها مدارا شود و در شرایط دیگری با شدت و خشونت و حتی جهاد مسلحانه برخورد شود. (۳)

۱. سوره توبه، آیه ۷۳ و سوره تحریم آیه ۹.

۲. مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۳۱۹.

۳. فی ظلال القرآن، جلد ۴، صفحه ۲۵۵.

دهمین آیه و آخرین آیه مورد بحث به مقام شامخ مجاهدان و نیروهای نظامی اسلام و فضیلت و برتری چشمگیر آنان بر دیگران اشاره کرده، می‌فرماید: «مؤمنانی که بدون عذر بیماری و یا ناراحتی موجه دیگر از جهاد باز نشینند با مجاهدانی که در راه خدا با مال و جان خود مجاهده می‌کنند، یکسان نیستند؛ خداوند مجاهدانی را که با مال و جان خود جهاد می‌نمایند بر کسانی که از جهاد خودداری کرده‌اند، مقام برتری بخشیده و به هر کدام از این دو (به نسبت اعمال نیکشان) وعده پاداش داده، ولی مجاهدان را بر قاعدان برتری و پاداش عظیمی بخشیده است» ﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾^(۱) به این ترتیب قرآن مجید مسلمانان را به دو گروه مجاهدان و قاعدان تقسیم می‌کند و قاعدان را نیز به دو بخش تقسیم می‌نماید افراد ناتوان و معذور و افراد توانا و غیر معذور که بر اثر سستی و کاهلی از شرکت در جهاد خودداری کرده‌اند، سپس درجات عظیم و فضل کبیر و مغفرت و رحمت الهی را تنها شامل حال مجاهدان می‌داند.

و از اینجا به خوبی روشن می‌شود که برخلاف آنچه که در دنیای امروز معمول

است وظیفهٔ پیکار با دشمن را مخصوص گروه خاصی می‌دانند، در اسلام این وظیفه بر عهدهٔ تمام کسانی است که توانایی گرفتن اسلحه به دست و جهاد با دشمن را دارند، و به همین دلیل در تمام دوران حکومت پیامبر اسلام ﷺ گروه خاصی به عنوان نیروهای نظامی تشکیل نشد، و به هنگام بروز جنگ ها تمام کسانی که توانایی حمل اسلحه داشتند با الهام گرفتن از قرآن مجید اسلحه برداشته، و به سوی میدان جنگ حرکت می‌کردند و به تعبیر امروز همه در صف بسیجیان جای داشتند؛ و همین امر سبب قدرت عظیم نظامی مسلمین بود.

خف

ارتش‌های منظم و بسیج مردمی

از آیات فوق و آیات فراوان دیگر قرآن، که ناظر به ابعاد مختلف جهاد اسلامی است، شکل خاص نیروهای نظامی در حکومت اسلامی و ویژگی های آن کاملاً روشن می‌شود و امتیاز آن بر سایر برنامه‌هایی که جوامع دیگر در مورد مسائل نظامی دارند آشکار می‌شود.

البته ما در عصری زندگی می‌کنیم، که فنون نظامی بسیار پیچیده شده و جنبهٔ تخصصی پیدا کرده است، و چاره‌ای جز استفاده از نیروهای متخصص در این فنون و افسران و درجه دارن درس خوانده و تمرین دیده نیست؛ به این ترتیب لازم است

گروهی به عنوان کادر ثابت در ارتش بمانند و شب و روز به مسائل مهم دفاعی بیندیشند و هر لحظه آمادهٔ مقابله با دشمن باشند، ولی با این حال نقش بسیج و نیروهای عمومی - مردمی در جای خود محفوظ است، بلکه بدون آن کار گروه‌های بالا بازدهی مطلوب ندارد، همانگونه که نقش این نیروی عظیم را در جنگ تحمیلی هشت سالهٔ ایران و عراق به خوبی مشاهده کردیم؛ که اگر آنها نبودند، بخشهای عظیمی از ایران در برابر تهاجم عراق به کلی از دست می‌رفت و این نیروی عظیم بسیج بود که سپاهیان صدام را که از سوی قدرت‌های بزرگ کاملاً حمایت می‌شد، عقب راند و ناکام کرد.

بنابراین اگر بعضی تصور کنند؛ که مسئلهٔ بسیج مردمی مخصوص زمانی بوده است؛ که فنون نظامی پیچیدهٔ امروز وجود نداشت - مانند عصر پیامبر ﷺ - سخت در اشتباه اند.

امروز نیز نقش بسیج مردمی در دفاع از کشورهای اسلامی جای انکار نیست. شاهد دیگر برای این موضوع، رزمندگان فلسطین هستند، و می‌دانیم چیزی که اسرائیل را در سرزمین‌های اشغالی به ستوه آورده، همین نیروی بسیج مردمی است، که غالباً نوجوانان کم سن و سال نیز در آن شرکت دارند، و افرادی که سلاح ندارند، از قطعات سنگ استفاده می‌کنند!

اگر نمونه‌های عینی این مطلب را نمی‌دیدیم باور کردنی نبود؛ که در عصر سلاح‌های پیچیده و بمب اتم و موشک‌های پیشرفته قاره پیما کسانی با سلاح سنگ به میدان آیند؛ و با همین وسیله دشمنی را بیچاره کنند!

در فلسطین اشغالی ارتش منظمی در برابر اسرائیل وجود ندارد، آنچه هست نیروی بسیج است که با گذشت زمان و کسب تجربه‌های فراوان تدریجاً در عمل همانند یک لشکر کار آزموده عمل می‌کند؛ و گروهی نیز به همان صورت ابتدایی می‌جنگند و دشمنی را که تا دندان مسلح است، به ستوه در می‌آورند!

بنابراین حکومت اسلامی هرگز نباید سنت اسلام را در استفاده از نیروی بسیج مردمی نادیده بگیرد.

اگر بسیج در جای دیگر دنیا کمتر وجود دارد، و دولت‌های پیشرفته صنعتی هرگز نمی‌توانند از آن استفاده کنند؛ به خاطر آن است که اعتقاد به وجوب جهاد به عنوان یک فریضه بزرگ الهی در میان آنها نیست، و آنها نبرد را تنها وظیفه دولت می‌دانند ولی در اسلام جهاد وظیفه فرد فرد مسلمانان است.

ارزش والای شهادت و عظمت مقام شهیدان در اسلام چیزی نیست که در جای دیگری وجود داشته باشد، به همین دلیل انگیزه بسیجی تقریباً در میان دیگران نیست، ولی در میان مسلمین همیشه وجود داشته و دارد.

البته در کشورهایی که این اعتقاد و فرهنگ حاکم نیست وقتی کارد به استخوانشان برسد، و کشورشان در معرض نابودی قرار گیرد، ممکن است نیروی بسیج مردمی تشکیل شود، ولی در اسلام همیشه و در همه حال این نیرو وجود دارد.

بنابراین «حکومت اسلامی» با ارج نهادن بر این فرهنگ دینی باید برای نیروی بسیج مردمی حتی در حال صلح، اهمیت فوق العاده‌ای قائل شود؛ بلکه باید بسیجیان را تدریجاً با فنون نظامی پیشرفته عصر و زمان آشنا سازد؛ تا به هنگام خطر بتواند تمام کسانی را که قدرت حمل اسلحه دارند به میدان نبرد بفرستد.

بزرگداشت مقام شهدا و احترام به خانواده‌های آنان و قدردانی مادی و معنوی از آنها بخشی از دستورات اسلام و تدبیراتی است که برای حفظ روحیه بسیجی و بقای آن در میان مسلمین می‌شود؛ و اگر این امر به فراموشی سپرده شود به یقین تأثیر فراوانی در تضعیف روحیه بسیجی خواهد داشت.

چه زیباست که در کنار مساجد ما واحدهای بسیج تشکیل می‌شود؛ و امر بسیج به عنوان یک عبادت بزرگ در کنار نماز قرار می‌گیرد؛ اینها اموری است که تنها در سایه اعتقاد و فرهنگ مذهبی امکان‌پذیر است و از سلاح‌های برنده‌ای است که ما در اختیار داریم و جمعیت‌های الحادی از آن محروم اند، هر چند مجهز به

پیشرفته‌ترین سلاح‌ها باشند!

آموزش‌های نظامی

از آیه شریفه ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ...﴾^(۱) که شرح آن در بحث پیش گذشت به روشنی استفاده می‌شود؛ که مسلمانان حتی در حال صلح باید آمادگی و قدرت نظامی خود را حفظ کنند؛ و اگر روز به روز فنون جنگی پیشرفته‌تر شود؛ آنها هم به طور مداوم آموزش‌های نظامی را هماهنگ با آن ببینند، و همچنین سلاح‌های پیشرفته را به هر قیمتی که هست در اختیار بگیرند؛ و با توجه به اینکه «قوه» (نیرو) تمام نیروهای معنوی و مادی انسانی و غیر انسانی را شامل می‌شود، همه اینها را آماده سازند.

در آیه ۷۱ سوره «نساء» می‌خوانیم: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوْ تَنْفِرُوا جَمِيعًا﴾: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! آمادگی خود را در برابر دشمن حفظ کنید و در گروه‌های متعدد یا به صورت دسته واحد (طبق شرایط موجود)، به سوی دشمن حرکت نمایید».

با توجه به اینکه «حذر» (بر وزن خضر) به معنای بیداری و هوشیاری و آماده باش در برابر خطر است، و گاه به معنی وسیله‌ای است که با کمک آن با خطر مبارزه

۱. سوره انفال، آیه ۹۰.

می‌شود؛ لزوم آماده باش دائمی مسلمین در مقابل دشمن، به خوبی روشن می‌گردد.

جمله ﴿فَانْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوْ اَنْفِرُوا جَمِيعًا﴾ با توجه به معنی نفر (کوچ کردن) نشان می‌دهد که مسلمانان نباید بنشینند تا دشمن بر آنها هجوم برد؛ بلکه باید به استقبال دشمن بروند - و پیش از تهاجم - بر او هجوم برند و از روش‌های مختلف برای این امر استفاده نمایند، - گاه به صورت گروه‌های پراکنده، جنگ پارتیزانی بر ضد او به راه بیندازند، و گاه به صورت ارتش منظم و یکپارچه حمله را آغاز نمایند - و در هر جا مطابق مقتضای زمان و مکان عمل کنند.

خف

سبق و رمایه (مسابقه سواری و تیراندازی)

در راستای مسأله آموزش‌های نظامی در اسلام نه تنها به مسأله آموزش تیراندازی و اسب سواری تشویق شده، بلکه اجازه مسابقه و شرط بندی و برد و باخت را نیز در آن داده است؛ با اینکه اسلام در مسأله قمار و برد و باخت بسیار سخت گیر است؛ و آن را یکی از گناهان کبیره می‌شمرد؛ ولی این موضوع را به خاطر فلسفه‌های روشنی که دارد استثناء کرده است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَنْفِرُ عِنْدَ الرَّهَانِ، وَ تَلْعَنُ صَاحِبَهُ مَا خَلَا

الْحَافِرَ وَالْخُفَّ وَالرَّيْشَ وَالنَّصْلَ»: «فرشتگان به هنگام برد و باخت دور می‌شوند و از آن نفرت دارند و صاحب آن را لعن می‌کنند، مگر در مسابقات اسب سواری و شتر سواری و تیراندازی».^(۱)

جالب اینکه مسابقات در حضور پیامبر ﷺ، و گاه با کمک مالی آن حضرت ﷺ، انجام می‌گرفت از جمله در حدیثی از امام سجاد علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَجْرَى الْخَيْلَ وَجَعَلَ سَبْقَهَا أَوْاقِي مِنْ فِضَّةٍ»: «پیغمبر اکرم ﷺ دستور مسابقه اسب سواری داد و مال المسابقه را مقدار قابل ملاحظه‌ای نقره قرار داد».

حتی از بعضی از روایات استفاده می‌شود پیغمبر ﷺ شخصاً در بعضی از مسابقات شرکت فرمود و مسابقه داد!^(۲)

۱. وسائل الشیعه، جلد ۱۳، صفحه ۳۴۷، حدیث ۶، باب ۱ از کتاب سبق و رمایه - بعضی از بزرگان احتمال داده‌اند که واژه «نصل» تنها به معنی تیر نیست بلکه تمام سلاح‌های نوك تیز مانند نیزه و خنجر را شامل می‌شود که با پرتاب آنها مسابقه می‌دادند و نیز واژه «خف» شامل مسابقه شتر سواری و فیل سواری می‌شود و «حافر» چهارپایان سم دار غیر از اسب را نیز در بر می‌گیرد، و «ریش» به معنی «پر» اشاره به تیر است که معمولاً در آخر آن پرهایی نصب می‌کردند تا حرکت چوبه تیر را تنظیم کند.

۲. همان مدرک، صفحه ۳۴۹، حدیث ۵، و صفحه ۳۵۱، حدیث ۴.

آداب جهاد

برای شناخت اصالت مکتب‌ها یکی از بهترین راه‌ها آن است که چگونگی رفتار آنها را با دشمن مخصوصاً در میدان جنگ و پس از آن در برابر اسیران جنگی، و پیامدهای جنگ مورد بررسی قرار داد.

بررسی آیات قرآن و روایات اسلامی در مورد آداب جنگ این حقیقت را به وضوح ثابت می‌کند؛ که اسلام مسائل اخلاقی و انسانی را حتی در خشونت بارترین صحنه‌های زندگی یعنی میدان جنگ نادیده نگرفته، و همه جا قهر را با لطف، و خشونت را با رحمت، عجین ساخته و به یقین حکومت اسلامی باید این آداب را را که اثر عمیقی در طرز قضاوت بیگانگان از اسلام داد و می‌تواند وسیله‌ای برای جلب توجه آنان و بازنگری درباره اسلام شود به کار بندد.

در آیات قرآن بارها به رعایت عدالت و عدم تجاوز از حدود معقول و انسانی در مقابل دشمنان تأکید شده است.

از جمله در آیه ۱۹۰ سوره «بقره» می‌خوانیم: ﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾: «در راه خدا، با کسانی که با شما می‌جنگند، نبرد کنید؛ و از حد تجاوز ننمایید، که خدا تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد».

در این آیه در واقع به سه نکته اشاره شده: نخست این که جنگ باید برای خدا و در راه خدا باشد نه به خاطر جاه‌طلبی و انتقام جویی.

دیگر اینکه جنگ در برابر متجاوز باشد، یعنی تا جنگ بر شما تحمیل نشود دست به اسلحه نبرید.

سوم در میدان جنگ از حد تجاوز نکنید و اصول اخلاقی را رعایت کنید؛ بنابراین اگر دشمن اسلحه را بر زمین بگذارد و تسلیم شود نباید به او حمله کرد، و همچنین نسبت به کسانی که قدرت بر جنگ ندارند مانند پیرمردان، کودکان و زنان نباید مزاحمت شود، و نابود کردن باغ‌ها، مزارع و تخریب اماکن قابل استفاده و توسل به سلاح‌های کشتار جمعی، همه از مصادیق تعدی بر بیگناهان و انتخاب روش‌های غیر انسانی است، که از نظر اسلام ممنوع است.

در آیه ۱۹۴ همین سوره (چند آیه بعد از آیه مورد بحث) باز بر این معنی تأکید کرده، می‌گوید: ﴿فَمَنِ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ

وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ: «هر کس به شما تجاوز کند به مانند حمله وی بر او حمله کنید و از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، (و تعدّی و زیاده روی ننمایید)؛ و بدانید خدا با پرهیزکاران است». اشاره به اینکه اگر یاری خداوند و پیروزی را می‌خواهید، باید از تعدّی و زیاده روی حتّی در میدان جنگ خودداری کنید.

همین معنی به شکل دیگری در آیه ۲ سورة «مائده» مورد تأکید قرار گرفته و با صراحت می‌گوید: ﴿وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ اَنْ صَدُّوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ اَنْ تَعْتَدُوا﴾: «نباید خصومت نسبت به جمعیتی که شما را از آمدن به مسجد الحرام (در جریان حدیبیه) مانع شدند، وادار به تعدّی و تجاوز کند» و روح انتقام جویی که از رفتار خشونت بار دشمن در صحنه حدیبیه مایه می‌گیرد بر شما غلبه کند.

در روایات اسلامی نیز تعبیرات مختلف و دستورات فراوانی در مورد رعایت اصول انسانی در میدان جنگ و پس از پایان آن نسبت به دشمنان وارد شده که عواطف انسانی و روح مسالمت جویی در آن به خوبی متجلی است.

ارباب سیر، در سیرت حضرت محمد ﷺ نوشته‌اند که هر گاه لشکری را مأمور جنگ می‌کرد فرماندهان سپاه را با لشکر طلب می‌فرمود و این گونه موعظه و ارشاد می‌کرد: «بروید به نام خداوند متعال، و استعانت بجوئید به خداوند و برای او و آیین رسول خدا ﷺ جهاد کنید، ای مردم مکر نکنید و از غنائم جنگی سرقت روا مدارید و

اعضای دشمن را بعد از کشته شدن جدا ننمایید، پیران و اطفال و زنان را به قتل نرسانید و عابدان و رهبانان را که در غاره و بیغوله‌ها جای دارند به قتل نرسانید.

درختان را از بیخ نزنید مگر اینکه ناچار باشید، نخل‌ها را نسوزانید و با آب غرق نکنید، درختان میوه را ریشه کن نسازید، زراعت را آتش نزنید که خود بدان محتاج خواهید بود، و حیوانات حلال گوشت را نابود نسازید مگر به اندازه‌ای که برای تغذیه لازم دارید. هرگز آب دشمن را با زهر آلوده نسازید و حيله و نیرنگ به کار نبرید ...».

خود آن حضرت نیز هرگز با دشمنان غیر از این معامله نکرد، شبیخون بر دشمن

نزد و جهاد با نفس را از هر چیزی بالاتر می‌دانست.^(۱)

دقت در دستورات بالا که بسیار حساب شده است؛ به خوبی نشان می‌دهد که اسلام هیچ یک از مسائل اخلاقی مربوط به جنگ را نادیده نگرفته و شخص پیامبر ﷺ، تمام آنها را عملاً در مورد دشمنان مراعات می‌نمود، نه همچون کسانی که در گفتار خود از حقوق بشر و رعایت اصول انسانی بسیار دم می‌زنند، ولی در عمل هیچ خبری نیست.

علاوه بر این تأکید بر این نکته که جهاد با نفس برترین جهاد است اشاره به این معنی می‌کند؛ که مسلمان واقعی کسی است که اصول انسانی را در میدان جنگ

۱. منتهی الآمال، جلد ۱، صفحه ۱۶، در باب فضائل اخلاق پیامبر ﷺ و علامه مجلسی در بحار الانوار شبیه این معنی را در جلد ۹۷، صفحه ۲۵ آورده است.

رعایت کند.

از آنچه در بالا آمد این نکته نیز به خوبی استفاده می‌شود، که اسلام توسل به سلاح شیمیایی و هر گونه سلاح کشتار جمعی را ممنوع می‌شمرد، و حکومت اسلامی باید از این سلاح‌ها به طور کامل پرهیز کند.

در حدیث دیگری از علی علیه السلام می‌خوانیم: «فَإِذَا كَانَتْ الْهَزِيمَةُ بِإِذْنِ اللَّهِ فَلَا تَقْتُلُوا مُدْبِرًا وَلَا تُصِيبُوا مُعَوِّراً وَلَا تُجْهِزُوا عَلَى جَرِيحٍ وَلَا تُهَيِّجُوا النِّسَاءَ بِأَذَى وَإِنْ شَتَمَنَّ أَعْرَاضَكُمْ وَ سَبَبَنَّ أُمَرَائِكُمْ»:

«هنگامی که به اذن خدا آنان را شکست دادید، فراریان را نکشید، و افراد ناتوان را از پای در نیاورید، مجروحان را به قتل نرسانید، و زنان را با اذیت و آزار و تحریک نکنید، و هر چند آنها به شما دشنام دهند، و به سران شما بدگویی کنند».^(۱)

با توجه به آنچه در حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله که در بالا آمد خواندیم که این توصیه را همیشه قبل از جنگ‌ها به فرماندهان و نفرات لشکر می‌فرمود، به خوبی روشن می‌شود؛ که این دستورات جزء برنامه‌های اصلی اسلام در مورد جهاد و جنگ با دشمن است؛ و حکومت اسلامی باید همواره در زنده نگهداشتن آن پافشاری کند.

انواع جهاد

اگر چه جمعی از محققان، جهاد اسلامی را بر دو بخش تقسیم می‌کنند: جهاد ابتدایی، و جهاد دفاعی، و برای هر یک از این دو بخش، بخش‌های دیگری وجود دارد، ولی در واقع حتی جهاد ابتدایی هم یک نوع جهاد دفاعی است؛ که از توضیحات آینده روشن خواهد شد، با این اشاره به آیات قرآن مجید باز می‌گردیم و انواع جهاد را در قرآن مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱- جهاد ابتدایی

در آیه ۳۹ سوره «حج» که به عقیده بعضی نخست آیه جهاد است؛ می‌خوانیم:

﴿أَذِّنْ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بَانْتِهِمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾: «به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل گردیده اجازه جهاد داده شده است؛ چرا که مورد ستم قرار گرفته‌اند، و خداوند قادر برای یاری آنهاست».

سپس به دنبال این آیه در توضیح مطلب می‌افزاید: ﴿الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ﴾: «همان کسانی که به ناحق از خانه و کاشانه خود بدون هیچ دلیلی اخراج شدند جز اینکه می‌گفتند: "پروردگار ما الله (و خداوند یکتا) است"».

تعبیر آیه که با «اذن» شروع شده، تناسب زیادی با گفتهٔ کسانی دارد که آن را نخستین آیه جهاد می‌دانند؛ و نشان می‌دهد که قبلاً چنین اذنی وجود نداشته، و آغاز تشریع جهاد، (جهاد دفاعی) در برابر دشمن بوده، همان دشمنانی که مسلمانان را مجبور به هجرت و ترك خانه و لانهٔ خود کرده بودند بی‌آنکه گناهی داشته باشند، آری اگر گناهی داشتند؛ گناهشان اعتقاد به توحید و یگانگی خدا بود.

بعضی دیگر نخستین آیهٔ جهاد را آیهٔ را ۱۹۰ سورهٔ «بقره» می‌دانند، که می‌گوید: ﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ...﴾ «با آنها که به نبرد با شما برخاسته‌اند در راه خدا پیکار کنید...».

اگر این نظر را بپذیریم؛ باز پایهٔ جهاد بر اساس در هم شکستن دشمن گذارده شده، و هر انسان عاقلی می‌داند؛ سکوت در برابر تهاجم دشمن خوانخوار با هیچ منطقی نمی‌سازد.

تعبیر به «فی سبیل الله» نشان می‌دهد که حتی دفاع اسلامی نیز برای خدا و بر محور معیارهای الهی است، نه برای هوا و هوس و جاه‌طلبی!

این نخستین شکل جهاد در اسلام است؛ اما نباید از معنی «جهاد دفاعی» این چنین برداشت کرد که حکومت اسلامی باید بنشیند تا دشمن به خانه و کاشانه‌اش هجوم برد، سپس به دفاع برخیزد، بلکه به عکس هنگامی که احساس کرد دشمن

برای پیکار آماده می‌شود و قصدش تهاجم بر نیروی اسلام است؛ باید ابتکار عمل را به دست گیرد، و قدرت تهاجم دشمن را در هم بشکند.

۲- جهاد برای خاموش کردن آتش فتنه

در آیه ۱۹۳ سوره «بقره» می‌خوانیم: ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ﴾: «با آنها (دشمنان) پیکار کنید؛ تا فتنه (وبت پرستی، و سلب آزادی از مردم)، باقی نماند؛ و دین، مخصوص خدا گردد. پس اگر آنها خودداری کردند و دست از فتنه جویی برداشتند مزاحم آنها نشوید، چرا که تعدی جز بر ستم کاران روا نیست.»

همان گونه که قبلاً اشاره کردیم در تفسیر فتنه در میان دانشمندان گفتگواست، ولی فتنه را به هر معنی تفسیر کنیم؛ خواه به معنی ایجاد فساد، یا شکنجه کردن مؤمنان، و شرك و بت پرستی آمیخته با تحمیل عقیده بر دیگران و خواه به معنی تلاش برای گمراه ساختن و فریب و نیرنگ مؤمنان، هر چه باشد نوعی تهاجم از سوی دشمن حساب می‌شود؛ و بنابراین جهاد در مقابل آن نیز شکل دفاعی به خود می‌گیرد.

جمله ﴿فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ﴾ نیز به خوبی نشان می‌دهد که

هدف در هم کوبیدن ظلم ظالمان و ستمگران است.

قابل توجه اینکه در آیه ۱۹۱ سوره «بقره» می‌خوانیم: ﴿وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ﴾: «آنها را هر جا یابید به قتل برسانید؛ و آنها را بیرون کنید، و از آنجا که شما را بیرون ساختند و فتنه از جنگ و کشتار هم بدتر است».

این آیه با توجه به آیه قبل از آن که سخن از مشرکان مهاجم می‌گوید به روشنی دعوت به پیکار و کشتار کسانی می‌کند، که بر مسلمانان تاخته بودند؛ و آنها را از خانه و لانه خود بیرون کرده و از هیچ جنایاتی ابا نداشتند، مخصوصاً مسلمانان را برای تغییر دینشان پیوسته در فشار می‌گذاشتند؛ و حتی شکنجه می‌دادند، قرآن نه تنها پیکار با این گونه افراد را مجاز بلکه واجب می‌داند.

اگر چه در بعضی از احادیث و کلمات جمعی از مفسران «فتنه» به معنی شرك و بت پرستی تفسیر شده است، ولی قرائن موجود در آیه و آیات قبل و بعد از آن به خوبی نشان می‌دهد، که هر شرك و بت پرستی منظور نیست، بلکه منظور اعمالی همچون اعمال مشرکان مکه است؛ که پیوسته مسلمانان را برای تغییر آیینشان در فشار می‌گذاشتند.

در تفسیر المنار می‌خوانیم که در معنی آیه چنین می‌گوید: «حَتَّى لَا تَكُونَ لَهُمْ قُوَّةَ

يَقْتُنُونَكُمْ بِهَا وَيُؤْذُونَكُمْ لِأَجْلِ الدِّينِ وَ يَمْنَعُونَكُمْ مِنْ إِظْهَارِهِ أَوْ الدَّعْوَةِ إِلَيْهِ: «پیکار با آنها را ادامه دهید تا قدرت بر شکنجه کردن و آزار دادن شما برای تغییر دین و جلوگیری از اظهار اسلام و دعوت به سوی آن نداشته باشند».^(۱)

به یقین یک چنین فتنه و سلب آزادی و شکنجه و فشار برای تغییر عقیده و آیین خدا از کشتار هم بدتر است، بنابراین جمله «وَيَكُونُ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ» اشاره به این خواهد بود که رفع فتنه در این است که هر کس آزادانه بتواند خدا را پرستش کند و از هیچ چیز و هیچ کس نترسد، نه اینکه مشرکان بت پرست آزاد باشند؛ تا خانه کعبه را تبدیل به بتکده کنند، و مسلمانان پاک دل توان گفتن «الله اکبر» و «لا اله الا الله» را به طور آشکار نداشته باشند.

به هر حال آیات ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۳ این سوره («بقره») که همه با هم مرتبط است؛ به خوبی نشان می‌دهد که خاموش کردن آتش فتنه به عنوان یک هدف برای جهاد اسلامی در واقع جنبه دفاعی دارد؛ و مؤمنان را در مقابل تهاجم فرهنگی و اجتماعی و نظامی دشمنان اسلام حفظ می‌کند.

۳- جهاد برای حمایت از مظلومان

آیه ۷۵ سوره «نساء» مسلمانان را دعوت به جهاد برای حمایت از مظلومان و

مبارزه با ظالمان می‌کند، و می‌گوید: «وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا»: «چرا در راه خدا و برای رهایی مردان و زنان و کودکانی که (به دست ستمگران) تضعیف شده‌اند پیکار نمی‌کنید؟ همان مظلومانی که می‌گویند: "خدایا! ما را از این شهر (مکّه) که اهلس ستمگراند بیرون ببر (و رهایی ببخش)؛ و از سوی خود، برای ما سرپرستی قرار ده؛ و از جانب خود، برای ما از سوی خود یار و یابوری مقرر فرما!"!

در این آیه نخست دعوت به جهاد در راه خدا شده، و بلافاصله سخن از مستضعفان و مظلومانی به میان آمده که دشمن سنگدل آنها را آن چنان تحت فشار قرار داده که راضی به ترک خانه و کاشانه خود شده‌اند، و به نظر می‌رسد که این دو در واقع به یک معنا باز می‌گردد، چرا که یاری این گونه مظلومان مصداق روشن «جهاد فی سبیل الله» است.

فراموش نکنیم که «مستضعف» با «ضعیف» فرق واضحی دارد؛ ضعیف به شخص ناتوان گفته می‌شود، ولی مستضعف کسی است، که بر اثر ظلم ستمگران تضعیف شده است. (خواه تضعیف فکری و فرهنگی باشد، یا تضعیف اجتماعی و اقتصادی و سیاسی). (دقت کنید)

روشن است که این نوع جهاد نیز جهاد دفاعی است. (دفاع از این مظلومان در برابر ظالمان). اهداف سه گانه فوق عمده ترین اهداف جهاد اسلامی هستند، اگر چه می توان آنها را به دو بخش (جهاد ابتدایی و جهاد دفاعی) تقسیم کرد، ولی روح همه آنها دفاعی است؛ به همین دلیل در تاریخ اسلامی موردی را نمی یابیم که کافران آمادگی زندگی مسالمت آمیز با مسلمین داشته باشند و اسلام دست رد به سینه آنها زده باشد.

امروز نیز حکومت اسلامی سر جنگ با کسی ندارد، و تا جنگ بر او تحمیل نشود با کسی پیکار نمی کند، ولی دفاع از مظلومان را جزء وظایف اصلی خویش می شمرد، و فتنه گری و ایجاد رعب و وحشت و تضییق و فشار و سلب آزادی از سوی دشمن را نوعی اعلام جنگ می داند و خود را موظف به دفاع می شمرد.

مجدداً تکرار می کنیم مفهوم دفاع این نیست، که انسان بنشیند تا بر او هجوم برند؛ بلکه باید در مقابل تحرکات دشمن حساسیت به خرج دهد؛ و آمادگی رزمی را به خصوص در شرایط حساس حفظ کند، و قبل از غافلگیر شدن ضربه را به دشمن توطئه گر وارد سازد.

حکومت اسلامی و مسئله صلح

بی شک جنگ و خونریزی و ویرانگری نه تنها با فطرت سلیم انسان سازگار نیست؛ که با قوانین جهان هستی نیز هماهنگ نمی‌شود.

جنگ یک نوع بیماری و انحراف و توسل به خشونت برای رسیدن به اهداف ظالمانه است، حتی جنگ‌های مقدسی که جنبه دفاع از حق و عدالت را دارد؛ به دنبال انحراف گروهی از صراط مستقیم به وجود می‌آید؛ و گاه بر افراد و امت‌های سالم تحمیل می‌شود.

محصول جنگ همیشه اتلاف نفوس و سرمایه‌ها و ویرانی شهرها و آبادی‌ها و تشدید خصومت‌ها و دشمنی‌ها است به همین دلیل تا ممکن است نباید به سراغ این کار رفت، بلکه باید نفوس انسانی و نیروهای خداداد در راه آبادانی جامعه‌ها صرف کرد.

می‌دانیم در درون وجود انسان یک جهاد و پیکار دائمی برقرار است و آن در برابر هجوم میکرب‌های بیماری‌زای خارجی است، گلبول‌های سفید خون که سربازان مدافع و هوشیار کشور تن هستند از یک سو، و انواع میکروب‌هایی که از طریق آب و هوا و غذا و بریدگی‌های پوست بدن وارد می‌شود از سوی دیگر، در این پیکار شرکت دارند.

این جنگ نیز در حقیقت جنبه دفاعی دارد و اگر در محیط و شرایطی قرار بگیریم که میکرب‌ها به این کشور حمله‌ور نشوند، این جنگ نیز فروکش خواهد کرد.

آن گروه از متفکران که در خدمت منافع استعمارگران اند؛ گاه تلاش می‌کنند که جنگ را چیزی موافق طبع بشر قلمداد کنند، و به متجاوزان اجازه‌توسل به زور برای اهداف توسعه طلبانه خود بدهند، آنها اصل تنازع بقاء را که یکی از اصول چهارگانه داروینیسیم است؛ در اینجا دست آویز خود قرار می‌دهند، و می‌گویند: «باید جنگ و تنازع همواره در میان بشر باشد و اگر نباشد رکود و سستی روی زمین را فرا خواهد گرفت و نسل بشر به عقب بر خواهد گشت! ولی تنازع و جنگ دائمی سبب می‌شود که نیرومندترها بمانند، و ضعیفان پایمال شوند؛ و از بین بروند و به این ترتیب انتخاب اصلح صورت می‌گیرد!»

گاه از بعضی از آیات قرآن نیز (به طور انحرافی و تفسیر به رأی) برای این موضوع استمداد می‌جویند.

ولی این استدلال بسیار ضعیف است؛ چرا که به فرض که ما اصل تنازع را در مورد حیوانات درنده بپذیریم - که آن هم از نظر دانشمندانی که تمام اصول داروینیسیم را نقد می‌کنند، مردود است - ارتباطی به جهان انسانیت ندارد، چرا که انسان‌ها می‌توانند از طریق تعاون، بقاء و رقابتی سالم همانگونه که در میدان صنایع و سیاست میان گروه‌ها و احزاب رقیب در دنیای امروز دیده می‌شود، به تکامل خویش ادامه دهند؛ بنابراین اساس زندگی انسان‌ها تعاون در بقاء است نه تنازع در بقاء.

به هر حال ما هیچ دلیلی نمی‌یابیم، که بتواند توجیه گر جنگ باشد آن هم جنگ‌هایی همانند جنگ‌های عصر ما که ضایعاتش گاهی در قرن‌ها جبران‌پذیر نیست، اعم از ضایعات انسانی، صنعتی، کشاورزی و غیر آن.

تنها یک مغز غلیل و بیمار می‌تواند چنین جنگ‌هایی را موجّه جلوه دهد. با این اشاره به قرآن مجید باز می‌گردیم «و صلح طلبی» را در حکومت اسلامی مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ

عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿(۱)﴾

۲- ﴿وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ (۲)

۳- ﴿فَإِنْ اعْتَرَفْتُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَآتَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَامَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ

سَبِيلًا﴾ (۳)

۴- ﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى

الْأُخْرَىٰ فَمَا تَلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاتَتْ فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَ

أَقْسَطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُسْتَطِينَ﴾ (۴)

۵- ﴿وَالصُّلْحُ خَيْرٌ﴾ (۵)

۶- ﴿وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ

الْفُسَادَ﴾ (۶)

۷- ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا﴾ (۷)

ترجمہ:

۱. سورہ بقرہ، آیہ ۲۰۸.

۲. سورہ انفال، آیہ ۶۱.

۳. سورہ نساء، آیہ ۹۰.

۴. سورہ حجرات، آیہ ۹.

۵. سورہ نساء، آیہ ۱۲۸.

۶. سورہ بقرہ، آیہ ۲۰۵.

۷. سورہ نساء، آیہ ۹۴.

- ۱- «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، همگی (در پرتو ایمان) در صلح و آشتی درآیید! و از گام‌های شیطان، پیروی نکنید؛ که او دشمن آشکار شماست!»
- ۲- «و اگر تمایل به صلح نشان دهند، تو نیز از در صلح درآی؛ و بر خدا توکل کن که او شنوا و داناست.»
- ۳- «... پس اگر از شما کناره‌گیری کرده و با شما پیکار نمودند، (بلکه) پیشنهاد صلح کردند، خداوند به شما اجازه نمی‌دهد که متعرض آنان شوید.»
- ۴- «و اگر دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند آنها را آشتی دهید، و اگر یکی از آن دو برای دیگری تجاوز کند، با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا بازگردد؛ و هرگاه بازگشت (و زمینه صلح فراهم شد)، در میان آن دو صلح عادلانه برقرار سازید؛ و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت‌پیشگان را دوست می‌دارد.»
- ۵- «و صلح بهتر است.»
- ۶- «هنگامی که روی بر می‌گردانند (و از نزد تو خارج می‌شوند)، در راه فساد در زمین کوشش می‌کنند، و زراعت‌ها و چهارپایان و انسان را نابود می‌سازند؛ (با اینکه می‌دانند) خداوند فساد را دوست نمی‌دارد.»
- ۷- «... به کسی که اظهار صلح و دوستی می‌کند نگوئید: مسلمان نیستی.»

شرح و جمع بندی

در نخستین آیه تمام مؤمنان جهان را به صلح و آشتی و آرامش دعوت می‌کند؛ و جنگ را جزء خطوات و گام‌های شیطان می‌شمرد، و فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید همگی در صلح و آشتی وارد شوید؛ و از گام‌های شیطان پیروی نکنید که او دشمن آشکار شماست»: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ». (۱)

در این آیه از یک سو مؤمنان مخاطب شده‌اند، و این نشان می‌دهد که صلح و سلام جز در سایه ایمان میسر نیست.

واژسوی دیگر تکیه بر واژه «کافه» (همگی) نشان می‌دهد؛ که هیچ‌گونه استثنایی در قانون صلح نیست؛ و جنگ بر خلاف تعلیمات اسلام و قرآن است و جز به شکل تحمیلی تصور نمی‌شود.

و از سوی سوم تعبیر به «خطوات الشیطان» اشاره لطیفی به این حقیقت است، که عوامل جنگ بطور تدریجی فراهم می‌شود و شیاطین جن و انس انسانها را گام به گام به سوی این دریای آتش می‌برند، و مطابق ضرب المثل معروف عرب: «إِنَّ بَدْوَ الْقِتَالِ اللَّعَامُ!»؛ «آغاز یک جنگ خونین، یک سیلی است!» بنابراین باید در همان گام

هایی نخستین جنگ را متوقف کرد.

و از سوی چهارم استفاده می‌شود که هرکاری کمک به بر هم زدن صلح و آرامش یک عمل شیطانی است؛ چرا چنین نباشد، در حالی که جنگ آتش سوزانی است که تمام نیروهای مادی و معنوی، انسانی و غیر انسانی را در کام خود فرو می‌برد، و خاکستر می‌کند، مخصوصاً در عصر و زمان ما که جنگ‌ها از هر زمان وحشتناک‌تر و ویرانگرتر و پرهزینه‌تر است؛ و طبق محاسبه آمارگران گاه یک قرن تمام طول می‌کشد که جبران خسارت یک جنگ خونین حاصل شود، آن هم یک جبران اقتصادی، ولی مسائل انسانی آن قابل جبران نیست؛ و شاید به همین دلیل هنگامی که خداوند به فرشتگان خطاب کرد که می‌خواهم آدم را بیافرینم، مهم‌ترین عیبی که فرشتگان برای این مخلوق برشمردند، همان جنگ و خونریزی و فساد در زمین بود ﴿قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ﴾.^(۱) معلوم می‌شود عیبی مهم‌تر از آن وجود نداشته است.

این نکته نیز قابل توجه است که ارباب لغت تصریح کرده‌اند که «سلم» و «سَلَم» هر دو به معنی «صلح» است و از ماده سلامت گرفته شده، و یکی از نام‌های خدا «سلام» است چرا که ذات پاکش منبع صلح و آرامش و سلامت است، و به گفته «التحقیق» ماده سَلَم در اصل نقطه مقابل خصومت است، و لازمه آن رهایی از آفات

و بلاها و وصول به سلامت و عافیت می‌باشد؛ و اسلام را از آن رو اسلام نامیده‌اند؛ که مایهٔ صلح و سلامت در دنیا و آخرت است. (و در ضمن سَلَم به معنی نردبان است که انسان کمک آن می‌تواند سالم به نقطهٔ بالایی برود و باز گردد)!

شگفت آور اینکه بعضی از مفسران بزرگ در تفسیر واژه «سَلَم» در این آیه احتمالاتی داده‌اند که هیچ کدام با ظاهر آیه سازگار نیست.

فف

دومین آیه اشاره به گروه‌هایی که در حال پیکار با مسلمین هستند، می‌کند و می‌فرماید:

«اگر آنها تمایل به صلح نشان دهند تو نیز از در صلح در آی؛ و بر خدا توکل کن که او شنوا و دانا است»؛ ﴿وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلَامِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾^(۱)

قابل توجه اینکه این آیه در سورهٔ «انفال» بعد از آیه‌ای قرار گرفته که دستور آماده‌باش دائمی و فراهم ساختن هر گونه قوه و نیرو برای ترسانیدن دشمن می‌دهد، یعنی هدف نهایی جنگ نیست، و این هم به منظور تقویت پایه‌های صلح است؛ چرا که اگر آمادگی کامل برای جنگ نباشد، هوای برتری جویی و توسعه‌طلبی بر سر دشمن می‌زند.

این نکته نیز قابل توجه است که «جَنَجُوا» از مادّة جَنَاح به معنی خضوع و تمایل و حرکت به سوی چیزی است؛ و مفهومش این است که حتی از گفتگوهای ابتدایی صلح نیز استقبال کن.

تعبیر به «تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» (توکل بر خدا کن، گویا اشاره به این نکته است که به هنگام اظهار تمایل دشمن به صلح، افرادی شروع به منفی بافی می‌کنند و هر تمایل به صلحی را فریب و نیرنگ شمرده و با آن مخالفت می‌نمایند و لاقل و سوسه‌هایی در آنها پیدا می‌شود.

قرآن می‌گوید: «هنگامی که نشانه‌های معقول صلح‌طلبی آشکار شد به آن پاسخ مثبت بده؛ و بر خدا توکل کن، و در عین رعایت موازین احتیاط در برابر دشمن به سوسه‌ها اعتنائی مکن!»

این آیه از آیاتی است که صلح‌طلبی را به عنوان یک اصل اساسی به حکومت‌های اسلامی توصیه می‌کند؛ و اینکه بعضی گفته‌اند این آیه به وسیله آیات جهاد نسخ شده،^(۱) پنداری بی اساس است که هیچ دلیلی بر آن نیست؛ چرا که هیچ منافاتی میان آیات جهاد و این آیه نمی‌باشد و ضرورتی برای اعتقاد به نسخ، وجود ندارد.

در سومین آیه اشاره به گروهی از کفار جنگ طلب کرده، می‌فرماید: «اگر آنها از

۱. به تفسیر فخر رازی، جلد ۱۵، صفحه ۱۷۸ مراجعه شود.

شما کناره گیری کردند و پیکار ننمودند، بلکه پیشنهاد صلح کردند، خدا برای شما راهی برای تعرض قرار نداده است: ﴿فَإِنْ اعْتَزِلُوا كُفْرَكُمْ فَلَمْ يَقَاتِلُوكُمْ وَ آَلَقُوا إِلَيْكُمْ السَّلَامَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا﴾.^(۱)

تعبیر به ﴿فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا﴾ «خداوند هیچ راهی برای شما بر ضد آنها قرار نداده است» تأکید کامل بر قبول دعوت صلح از سوی دشمن است، صلحی که شرافتمندانه و راستین باشد نه ذلیلانه و دروغین.

قابل توجه اینکه در شأن نزول این آیه آمده که ناظر به طائفه «اشجع» است؛ که گروهی از آنان به سرکردگی مسعود بن رجیله به نزدیکی مدینه آمدند؛ پیامبر نمایندگانی نزد آنها فرستاد تا از هدف سفرشان با خبر شود، آنها گفتند: «ما آمده ایم پیمان ترك مخاصمه با محمد ببندیم (و در منازعات شما با دیگران بی طرف بمانیم)» پیامبر دستور داد مقدار زیادی خرما به عنوان هدیه برای آنها ببرند، و پیمان ترك تعرض را با آنها امضا فرمود.

بدیهی است مفهوم آیه یک قانون کلی و جاودانه است؛ هر چند شأن نزول خاصی داشته باشد، زیرا چنانکه می دانیم شأن نزول ها مفهوم عام آیات را محدود نمی کنند.

فف

در چهارمین آیه: سخن از جنگ هایی است که احتمالاً در داخل کشور اسلامی میان جناح های متخاصم واقع می شود؛ و به اصطلاح دو طایفه از مؤمنان درگیری پیدا می کنند؛ در این آیه دستور مؤکد بر برقرار صلح در میان آنها می دهد، و اگر تمام راه ها بسته شد؛ و تنها طریق ممکن برای برقرار صلح جنگ با ظالمان باغی بود آن را واجب می شمرد، و می فرماید:

«هر گاه دو گروه از مؤمنان با هم جنگ و نزاع کنند در میان آنها صلح برقرار سازید» ﴿وَأِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا﴾. (۱)

سپس می افزاید: «اگر یکی از آن دو به دیگری تجاوز کند با گروه متجاوز پیکار کند تا به فرمان خدا بازگردد» ﴿فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ﴾.

و در پایان به مسأله صلح باز می گردد، و می افزاید: «هر گاه (طایفه ظالم) بازگشت کند، در میان آن دو بر طبق عدالت صلح برقرار سازید؛ و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد» ﴿فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾.

از صدر این آیه به خوبی استفاده می شود که پایان درگیری و برقرار ساختن صلح

در داخل کشورهای اسلامی نیز یک اصل اساسی است؛ که حتی جنگ را هم به عنوان آخرین راه چاره برای وصول به آن تجویز کرده است!

و از ذیل آن نیز به خوبی استفاده می‌شود که صلح باید عادلانه باشد، نه ظالمانه و نه ذلیلانه، چرا که چنین صلح‌هایی همیشه متزلزل و ناپایدار است و در درون خود نطفه جنگ را می‌پروراند.

نکته قابل ملاحظه این است که در این آیه گاه تعبیر به «عدل» و گاه به «قسط» شده، عدل به گفتهٔ راغب در مفردات لفظی است که مفهوم مساوات را در بردارد، و قسط به معنی نصیب عادلانه است، منتهی هر گاه این واژه به صورت ثلاثی مجرد بکار رود به معنی گرفتن نصیب دیگری است؛ بنابراین مفهوم ظلم را می‌دهد؛ و گاه به صورت باب افعال (اقساط) استعمال می‌شود که مفهومش دادن نصیب و سهم دیگری است، و آن معنی عدالت را می‌رساند.

مطابق این بیان و تعبیرات دیگری که نامبرد دارد کلمهٔ قسط و عدل از نظر معنی و مفهوم یکسان است، ولی ممکن است این تفاوت میان آن وجود داشته باشد که واژهٔ قسط واقساط در مواردی به کار می‌رود که گروهی در چیزی شریک باشند و اگر نصیب و بهره هر کدام به طور کامل پرداخته شود این عمل قسط است ولی اگر در میان آن تبعیض کنند جور است.

ولی عدالت که نقطهٔ مقابل آن ظلم است مفهوم گسترده‌تری دارد هم در موارد شرکت و هم در غیر موارد آن به کار می‌رود؛ بنابراین اگر مالی حق مسلم کسی باشد و آن را به او بدهند عدالت است، و اگر بگیرند ظلم است.^(۱)

فف

پنجمین آیه ناظر به اختلافات شخصی و خصوصی است. دستور می‌دهد که اگر میان زن و مرد در زندگی خانوادگی اختلافی پیدا شود صلح در میان آنها برقرار سازید، می‌فرماید: «هر گاه زنی از طغیان یا اعراض و روی گردانی شوهرش بیم داشته باشد مانعی ندارد که صلح کنند (و هر کدام به خاطر صلح از پاره‌ای حقوق خود صرف نظر نمایند) سپس می‌افزاید: «صلح بهتر است»: ﴿وَالصُّلْحُ خَيْرٌ﴾.^(۲)

درست است که مورد این جمله صلح در اختلافات خانوادگی است، ولی مفهوم جمله بسیار وسیع و گسترده است که هر گونه صلح و صفا را میان دو نفر یا دو گروه یا دو ملت و کشور را شامل می‌شود. (دقت کنید)

قابل توجه این که در این آیاتی که پشت سر یکدیگر ذکر شد، صلح در سه صورت مورد تأکید واقع شده است:

صلح میان مسلمانان و دشمنانی که خواهان صلح اند.

۱. در واقع نسبت میان او دو عموم و خصوص مطلق است، قسط مفهوم خاصی دارد که تنها در موارد شرکت به کار می‌رود و عدالت مفهوم وسیع‌تری دارد، که هم آن و هم غیر آن را شامل می‌شود.

۲. سوره نساء، آیه ۱۲۸.

صلح میان گروه های متخاصمین از مسلمین.

و صلح میان دو فرد که گرفتار نزاع اند.

صلح آبرومندانه و عادلانه در تمام اشکالش مطلوب است و اسلام از آن دفاع می‌کند. وظیفه حکومت اسلامی نیز همین است که پایه‌های صلح را در هر سه مرحله تقویت کند!

فف

ششمین آیه که مستقیماً به مسأله صلح اشاره نمی‌کند ولی پیام‌گویایی به طور غیر مستقیم در بر دارد؛ زیرا در مذمت بعضی از منافقان چنین می‌گوید: «(نشانه آن‌ها، این است که) هنگامی که روی بر می‌گردانند (و از نزد تو خارج می‌شوند)، در راه فساد در زمین، کوشش می‌کنند، و کشتزارها و چهارپایان را هلاک و انسان‌ها را نابود می‌سازند؛ (با اینکه می‌دانند) خدا فساد را دوست نمی‌دارد: ﴿وَإِذَا تَوَلَّى سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ﴾^(۱) و در آیه بعد از آن که در همین سوره بقره است این گونه افراد را به عذاب سخت الهی درجه‌نم تهدید می‌کند.

بدیهی است جنگ‌ها جز فساد در زمین و نابودی امکانات و سرمایه‌ها اعم از کشاورزی و دامداری و غیر آن ثمری ندارد، به همین دلیل از نظر اسلام منفور است،

و تا موجبی برای جنگ پیدا نشود هرگز نباید به سراغ آن رفت و به تعبیر دیگر «صلح یک اصل است و جنگ یک استثناء».

فف

نتیجه

از مجموع آنچه در آیات بالا آمد به خوبی استفاده می‌شود که پایه حکومت اسلامی بر صلح و صفا و دوستی است و قرآن مجید آن را به عنوان یک اصل در همه جا شناخته؛ در مورد بیگانگان، و در مورد دوستان و حتی در درون خانه و خانواده و آحاد مردم؛ و اگر موجباتی برای تحمیل جنگ پیش نیاید هرگز جنگ را تصویب نمی‌کند.

ولی این به آن معنا نیست که مسلمانان آمادگی جنگی خود را از دست دهند تا دشمن تشویق به تهاجم گردد و نیز به آن معنا نیست که صلح ذلیلانه و از موضع ضعف را توصیه می‌کند، چرا که این هر دو از عوامل جنگ است نه صلح ریشه دار و عادلانه.

در روایات اسلامی نیز هر گونه تلاش و کوشش در تأمین صلح و سلام در جوامع انسانی مورد تأکید قرار گرفته تا آنجا که در حدیثی می‌خوانیم: «أَجْرُ الْمُصْلِحِ بَيْنَ

النَّاسِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ: «پاداش کسی که صلح و صفا در میان مردم ایجاد کند، همچون پاداش مجاهدان در راه خداست».

یعنی تصور نکنید آن همه پاداش های عظیمی که برای مجاهدان در راه خدا ذکر شده است شامل مصلحان نمی شود، تلاشگران صلح همچون سنگر نشینان میدان جهاداند.

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان می خوانیم: «مِنْ كَمَالِ السَّعَادَةِ السَّعْيُ فِي صَلَاحِ الْجُمُهورِ»: «نهایت سعادت این است که انسان برای اصلاح توده ها تلاش کند»^(۱)، ممکن است این حدیث مفهوم وسیعی داشته باشد که هر گونه صلاح اجتماعی را شامل شود ولی بی شک صلح در برابر جنگ را در بر می گیرد.

در فرمان مالک اشتر که جامع ترین منبع برای بحث های مربوط به حکومت اسلامی است درباره گرایش به صلح چنین آمده است:

«وَلَا تَدْفَعَنَّ صَلَاحاً دَعَاكَ إِلَيْهِ عَدُوُّكَ وَلِلَّهِ فِيهِ رِضًى فَإِنَّ فِي الصُّلْحِ دَعَةً لِّجُنُودِكَ وَرَاحَةً مِنْ هُمُومِكَ وَ أَمْنًا لِّبِلَادِكَ».

«هرگز صلحی را که از راه دشمن پیشنهاد می شود و رضای خدا در آن است رد مکن، که در صلح برای سپاه تو آسایش و تجدید قوا و برای خودت آرامش از اندوه و غم ها، و برای ملتت مایه امنیت است»!

۱. غرر الحکم (به نقل از میزان الحکمة، جلد ۵، صفحه ۳۶۳).

در اینجا امام سه فلسفه مهم صلح را بیان فرموده: برای مردم امنیت، و برای لشکر فرصت برای تجدید قوا، و برای رئیس کشور موجبات راحتی فکر را به ارمغان می آورد.

این نکته نیز قابل توجه است که امام هر صلحی را مفید نمی شمرد، بلکه صلحی را که خشنودی خدا در آن باشد، یعنی مایه عزّت و آبروی مسلمین و سبب گسترش عدل و داد گردد.

ولی به مالک هشدار می دهد که بعد از انعقاد پیامن صلح کاملاً مراقب دشمن باشد؛ زیرا گاه هدف دشمن از برقراری صلح غافل گیر کردن است؛ بنابراین حزم و احتیاط و دور اندیشی را باید به کار گرفت و حتی در اینجا خوش بینی و حسن ظن نیز صحیح نیست «وَلَكِنْ اَلْحَذَرَ كُلَّ اَلْحَذَرِ مِنْ عَدُوِّكَ بَعْدَ صَلَاحِهِ فَإِنَّ اَلْعَدُوَّ رُبَّمَا قَارَبَ لِيَتَغَلَّلَ فَخْذُ بِالْحَزْمِ وَ اَتَتْهُمْ فِي ذَلِكَ حُسْنُ الظَّنِّ».^(۱)

اسیران جنگی

اشاره

تقریباً همیشه در جنگ ها افرادی اسیر می شوند و این به دلیل آن است که گاهی سربازان در شرایطی قرار می گیرند که ادامه جنگ برای آنها غیر ممکن است؛ مثلاً مهمات جنگی یا آذوقه آنان تمام می شود، یا در حلقه محاصره دشمن قرار می گیرند که ادامه جنگ برای آنان چیزی جز خودکشی نیست و در چنین شرایطی مجبور به تسلیم می شوند.

عقل و منطق می گوید که این اسیران را نکشند، بلکه به خارج میدان جنگ منتقل سازند و در جای مطمئنی بازداشت نمایند؛ زیرا با این کار بخشی از قوای دشمن از میدان خارج می شود؛ علاوه بر این بعداً می توان از وجود آنها برای آزاد ساختن اسیران خودی از طریق مبادله اسرا استفاده کرد و یا به عنوان اهرم فشار

روانی بر دشمن، برای جلوگیری از ادامه جنگ و یا گرفتن امتیازاتی به هنگام پیمان صلح بهره گرفت.

از همه مهمتر اینکه خونریزی به هر حال دلیل می‌خواهد و در جایی که دشمن تسلیم شده، دلیلی بر ریختن خون او وجود ندارد.

وری این جهات همیشه در جنگ‌ها گرفتن اسیر مطرح بوده و در اسلام نیز احکام گسترده و مهمی درباره اسیران جنگی دیده می‌شود که حکومت اسلامی باید آنها را در مورد اسیران جنگی خود به کار برد.

با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم و احکام اسیران جنگی را در قرآن بررسی می‌کنیم:

۱- ﴿فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثَخَتُّمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ فَاِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَاِمَّا فِدَاءً﴾^(۱)

۲- ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَىٰ حَتَّىٰ يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^(۲)

۳- ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَىٰ إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِّمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرَ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^(۳)

۱. سوره محمد، آیه ۴.

۲. سوره انفال، آیه ۶۷.

۳. سوره انفال، آیه ۷۰.

ترجمه:

۱- «و هنگامی که با کافران (جنایت پیشه در میدان جنگ) روبرو شدید گردن هایشان را بزنید، (و این کار را همچنان ادامه دهید) تا دشمن به زانو درآید؛ در این هنگام اسیران را محکم ببندید؛ سپس یا بر آنها منت گذارید (و آزادشان کنید) یا در برابر آزادی از آنان فدیة (غرامت) بگیرید.»

۲- «هیچ پیامبری حق ندارد اسیرانی از (دشمن) بگیرد تا زمانی که کاملاً بر آنها غلبه کند. (و جای پای خود را در زمین محکم کند)! شما متاع ناپایدار دنیا را می‌خواهید؛ (و مایل هستید اسیران بیشتری بگیرید، تا با گرفتن فدیة آزاد کنید؛ ولی خداوند، سرای دیگر را (برای شما) می‌خواهد؛ و خداوند قادر و حکیم است!»

۳- «ای پیامبر! به اسیرانی که در دست شما هستند بگو: "اگر خداوند، خیری در دل های شما ببیند (و نیات پاکی داشته باشید)، بهتر از آنچه از شما گرفته شده به شما می‌دهد؛ و شما را می‌بخشد؛ و خداوند آمرزنده و مهربان است.»

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه مسلمانان را مخاطب ساخته و لزوم قاطعیت در جنگ را به آنها

گوشزد می‌کند، ابتدا می‌فرماید: «هنگامی که با کافران (جنایت پیشه در میدان جنگ) روبه رو شدید گردن هایشان را بزنید»: ﴿فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ﴾.^(۱)

روشن است که «لَقِيتُم» در اینجا از «لقاء» به معنی جنگ است، نه هر گونه ملاقات؛ ذیل آیه که سخن از اسیران جنگی می‌گوید، بهترین گواه بر این مطلب است.

با توجه به آنچه گذشت که جنگ‌ها در اسلام همیشه جنبهٔ تحمیلی دارد، منطقی بودن دستور بالا واضح است؛ چرا که اگر در برابر هجوم دشمن قدرت و قاطعیت نشان داده نشود؛ شکست حتمی است؛ هر انسانی که با دشمن خون خوار در نبرد رو به رو شود اگر ضربات کوبنده بر دشمن وارد نکند خودش را نابود ساخته است.

سپس اضافه می‌کند: «(این حملات کوبنده باید همچنان ادامه یابد) تا دشمن به زانو در آید؛ در این هنگام اقدام به گرفتن اسیران کنید و آنها را محکم ببندید» ﴿حَتَّىٰ إِذَا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوُثَاقَ﴾.

بسیاری از مفسران این جمله را به معنی شدت و کثرت کشتار دشمن تفسیر کرده‌اند؛ ولی با توجه به اینکه این جمله از مادهٔ ثخن بر وزن شکن به معنی غلظت و

صلابت گرفته شده، می‌تواند اشاره به پیروزی و غلبه آشکار و تسلط کامل بر دشمن باشد؛ یعنی جنگ باید با قدرت و صلابت دنبال شود تا دشمن از پا درآید و مغلوب گردد (بنابراین هدف، خونریزی بسیار نیست بلکه هدف، مغلوب شدن دشمن است).

به هر حال آیه فوق ناظر به یک دستور مهم جنگی است و آن اینکه پیش از درهم شکستن مقاومت دشمن نباید جنگ را متوقف کرد و اسیر گرفت؛ چرا که پرداختن به این امر سبب تزلزل موقعیت مسلمانان در جنگ خواهد شد و پرداختن به امر اسیران و تخلیه آنها در پشت جبهه جنگجویان را از هدف اصلی باز می‌دارد. تعبیر به «شُدُّوا الْوَثَاقَ» - توجه داشته باشید «وَثَاقٌ» به معنی طناب یا هر وسیله دیگری است که چیزی را با آن می‌بندند - اشاره به لزوم محکم کاری در بستن و نگهداری اسیران است، مبدا آنها از فرصت استفاده کرده خود را آزاد سازند و ضربه کاری وارد کنند.

سپس حکم اسیران جنگی را بیان می‌کند و می‌فرماید: «یا بر آنها مَنّت بگذارید (و آزادشان کنید)، یا از آنها فدیّه و (گرامت) گرفته رهایشان سازید!» ﴿فَأَمَّا مَنَّا بَعْدُ وَ إِمَّا فِدَاءً﴾.

در اینجا مسلمانان میان دو امر در مورد اسیران مخیر شده‌اند؛ آزادی بی قید و

شرط و آزاد کردن در مقابل فدیة (منظور از فدیة غرامتی است که دشمن در برابر آزاد کردن اسیرش می‌پردازد و در واقع قسمتی از خسارتی را که بر اثر جنگ به وجود آورده ادا می‌کند).

قابل توجه اینکه فقهای اسلام به پیروی از روایات راه سوّمی نیز دربارهٔ اسیران ذکر کرده‌اند و آن «برده ساختن اسیران» است، ولی با اینکه مسألهٔ «بردگی اسیران» در آن زمان و در دنیای آن روز کاری معمولی بود در آیه هیچ اشاره‌ای به آن نشده؛ شاید به این جهت که «بردگی» - همان گونه که در جای خود مشروحاً گفته‌ایم - یک حکم مقطعی بود که در شرایط خاصی انجام می‌شده است و نظر اسلام این بوده که بردگان تدریجاً آزاد شوند تا چیزی به نام مسئلهٔ بردگی وجود نداشته باشد؛ به همین دلیل در آیه فوق تنها سخن از آزادی بی‌قید و شرط اسیران، یا آزادی در برابر گرفتن غرامت به میان آمد (مبادله اسیران از دو طرف نیز نوعی گرفتن غرامت در مقابل آزاد سازی اسیر است).

همان طور که حکم چهارمی که در کتب فقهی برای اسیران ذکر کرده‌اند - و آن کشتن اسرا است - آن نیز در این آیه ذکر نشده، به دلیل اینکه کشتن اسیر یکی از احکام اصلی دربارهٔ اسراء نیست، بلکه یک استثناء است که در مورد اسیران خطرناک و جنایتکار جنگی انجام می‌شود نه در مورد همهٔ اسیران.^(۱)

۱. فخر رازی در تفسیر این آیه در مورد عدم ذکر قتل و استرقاق (برده ساختن) در آیه فوق نیز مطلبی دارد که تا حدی

از آنچه گفتیم روشن می‌شود که حکم آیه منسوخ نیست و دلیل بر نسخ آن داریم و اگر بعضی از احکام مربوط به اسراء در آن نیامده دلیلی داشته است.

فف

در دومین آیه اشاره‌ای به چگونگی گرفتن اسیران می‌کند، و می‌فرماید: «هیچ پیامبری حق ندارد اسیرانی (از دشمن) بگیرد تا زمانی که کاملاً بر آنها غلبه کند»: ﴿مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ﴾.^(۱)

تعبیر به «يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ» چنانکه قبلاً هم اشاره شد، به معنی مبالغه در خونریزی و کشتار دشمن نیست؛ بلکه با توجه به کلمه «فِي الْأَرْضِ» روشن می‌شود که منظور محکم کردن جای پا در زمین و برتری کامل بر دشمن و سیطره بر منطقه است، و اگر فرضاً به معنی خونریزی باشد، تا زمان به زانو در آوردن دشمن است. در واقع این تعبیر دقیقاً شبیه چیزی است که در ذیل آیه آمده است که می‌فرماید: ﴿حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا﴾^(۲): «تا جنگ بار سنگین خود را بر زمین نهد» و آن گواه خوبی بر تفسیر ما است.

نکته مهم این است که این هشدار که به مسلمانان در مورد پرهیز از گرفتن اسیر قبل از تحقق یافتن اهداف جنگ داده است، به خاطر این است که بعضی از تازه

● شبیه چیزی است که در متن آوردیم (تفسیر فخر رازی، جلد ۲۸، صفحه ۴۴).

۱. سوره انفال، آیه ۶۷.

۲. سوره محمد، آیه ۴.

مسلمانان، تمام هدفشان در جنگ گرفتن اسیر بود، تا به هنگام گرفتن فدیة در مقابل آزادی آنان به نوایی برسند؛ و این کار، گاه سبب می‌شد که خطرات جنگ را نادیده بگیرند و به مسائل جنبی پردازند و از این راه ضربه کاری بر پیکر لشکر اسلام وارد شود؛ همان گونه که در جنگ احد در مورد گرفتن غنائم رخ داد.

لذا در ذیل آیه می‌فرماید: «شما متاع ناپایدار دنیا را می‌خواهید؛ (و مایلید اسیران بیشتری بگیرید، تا با گرفتن فدیة آزاد کنید؛ ولی خداوند سرای آخرت را (برای شما) می‌خواهد؛ و خداوند توانا و حکیم است» ﴿تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾.

در ضمن از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که گرفتن اسیر نه تنها در عصر پیامبر اسلام ﷺ که در عصر پیامبران پیشین نیز معمول بوده؛ منتها در این آیه تأکید شده است که گرفتن اسیر نباید به منظور سودجویی بوده باشد، و چه بسا مصالح مسلمین ایجاب کند که اسیران را بدون گرفتن فدیة آزاد نمایند، و چیزی در برابر آن نگیرند.

قابل توجه اینکه قرآن در آیه بعد به کسانی که اهداف مهم جنگ را فدای منافع مادی خود می‌کنند و مصالح مهم جامعه را به خطر می‌افکنند هشدار داده و می‌گوید: «اگر آنچه خداوند از قبل مقرر داشته، نبود (که بدون ابلاغ، هیچ امتی را

کیفر ندهد)، بخاطر چیزی (اسیرانی) که گرفتید، مجازات بزرگی به شما می‌رسید»^(۱).

از مجموع این تعبیرات به روشنی استفاده می‌شود که اولاً اقدام به گرفتن اسیر باید بعد از تسلط کامل بر دشمن باشد - هر چند این تسلط در جبهه معینی صورت گیرد - دیگر اینکه گرفتن اسیر نباید به خاطر اهداف مادی یعنی فدیهای که در برابر آزادی آن گرفته می‌شود صورت گیرد؛ زیرا بسیار می‌شود که مسائل انسانی و مصالح مسلمین ایجاب می‌کند که آنها بدون گرفتن فدی آزاد شوند و در چنین موردی افرادی که در گرفتن اسیران اهداف مادی داشته‌اند به زحمت تسلیم این حکم الهی می‌شوند.

فف

در سومین آیه مورد بحث، به اسیران دلداری می‌دهد، همان دلداری که نشانه احترام به موقعیت آنها و توجه به دردها و نگرانی‌شان است، و می‌فرماید: «ای پیامبر! به اسیرانی که در دست شما هستند بگو: "اگر خداوند، خیر در دل‌های شما ببیند، (یعنی نیت خوب داشته باشید)، بهتر از آنچه از شما گرفته شده به شما می‌دهد؛ و شما را مشمول آمرزش خود می‌سازد و خداوند آمرزنده و مهربان است» «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَى إِنَّ يَظُنُّ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِمَّا أُخِذَ

مِنْكُمْ وَيَعْفِرُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ. (۱)

«خیراً» در جملهٔ اوّل اشاره به ایمان و اسلام و پیروی از حق است، و منظور از «خیراً» در جملهٔ دوّم، پاداش های الهی اعم از مادی و معنوی است که در سایهٔ ایمان به خدا عاید آنها می‌شود و به مراتب بالاتر از مبلغی است که به عنوان فدیّه پرداخته‌اند یا در میدان جنگ از دست داده‌اند.

جملهٔ «إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ» (اگر خدا بداند) - چنانکه بارها گفته شد - به معنی تحقیق معلوم است، و گرنه علم خداوند از ازل به همه چیز تعلّق گرفته است و هرگز چیزی در علم او حادث نمی‌شود و مطلبی بر علم او افزوده نمی‌گردد، تنها معلومات است که بر اثر گذشت زمان تحقیق می‌یابد؛ مانند وجود فلان نیت و اعتقاد در قلب فلان اسیر.

علاوه بر این پاداش ها، لطف دیگری که خدا دربارهٔ اسیران می‌فرماید آمرزش گناهانشان است که به یقین بعد از ایمان آوردن فکر آنها را ناراحت می‌کند و روحشان را آزار می‌دهد و آمرزش الهی آرامشی است برای آنها.

این بود تفسیر فشرده‌ای بر آیاتی که در قرآن مجید دربارهٔ اسیران آمده و جمع بندی آنها.

روایات اسلامی دربارهٔ اسیران

در مورد مهربانی با اسیران جنگی و رعایت اصول انسانی در مورد آنها روایات فراوانی از پیشوایان اسلام نقل شده است که عظمت تعلیمات اسلام را در این زمینه نشان می‌دهد:

- ۱- در حدیثی از امیرالمؤمنین علیه السلام می‌خوانیم: «هنگامی که عبدالرحمن بن ملجم، با شمشیر بر سر مبارك آن حضرت زد، و او را اسیر کردند، به حسن و حسین علیهما السلام فرمود: "اَحْبِسُوا هَذَا الْاَسِيرَ، وَاطْعِمُوهُ وَاَسْقُوهُ وَاَحْسِنُوا اِسَارَهُ". "این اسیر را حبس کنید غذا و آب به او بدهید و در اسارت با او خوش رفتاری کنید".^(۱)
- ۲- در حدیث دیگری از همان حضرت علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «اِطْعَامُ الْاَسِيرِ وِ الْاِحْسَانُ اِلَيْهِ حَقٌّ وَاِجْبٌ وَاِنْ قَتَلْتَهُ مِنَ الْعَدَا»: «اطعام اسیر و نیکی به او حق و اجبی است، هر چند مستحق قتل باشد و بخواهی او را به قتل برسانی» (مانند ابن ملجم).^(۲)

این حکم شامل همه اسیران اعم از مؤمن و کافر می‌شود، لذا در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام این حکم با صراحت آمده است: «اِطْعَامُ الْاَسِيرِ حَقٌّ عَلٰی مَنْ اَسَرَهُ وَ

۱. مستدرک الوسائل، جلد ۲، صفحه ۲۵۷.

۲. وسائل، جلد ۱۱، صفحه ۶۹.

إِنْ كَانَ يُرَادُ مِنَ الْعَدِ قَتْلُهُ فَإِنَّهُ يَنْبَغِي أَنْ يُطْعَمَ وَيُسْقَى وَيُرْفَقَ بِهِ كَافِرًا كَانَ أَوْ عَيْرَهُ: «غذا دادن اسیر حق و مسلم است بر کسی که او را در اسارت دارد هر چند بخواهد او را روز بعد به قتل برساند، در اینجا نیز سزاوار است که غذا و طعام به او بدهند و با او مدارا کنند کافر باشد یا غیر کافر»^(۱) در داستان اسارت ابن ملجم قاتل علی علیه السلام روایات دیگری است که از نهایت لطف و محبت آن حضرت علیه السلام نسبت به اسیران (اعم از اسیران جنگی و غیر آنها) حکایت می‌کند.

از جمله در حدیثی می‌خوانیم:

«هنگامی که علی علیه السلام در بستر شهادت بود به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: "فرزندم! با اسیرت مدارا کن، و ترحم نما و به او نیکی کن و نسبت به او دلسوزی نما" در این موقع امام علیه السلام بیهوش شد، هنگامی که به هوش آمد، امام حسن علیه السلام ظرفی از شیر خدمتش داد، حضرت کمی نوشید سپس از دهان خود دور کرد و فرمود: "برای اسیرتان ببرید، سپس افزود: "وَحَقِّي عَلَيْكَ يَا بُنَيَّ! إِلَّا مَا طَيَّبْتُمْ مَطْعَمَهُ وَ مَشْرَبَهُ وَ ارْفُقُوا بِهِ إِلَى حَيْنِ مَوْتِي وَ تَطْعِمُهُ مِمَّا تَأْكُلُ وَ تُسْقِيهِ مِمَّا تَشْرَبُ":

"ای فرزندم به حقی که من بر تو دارم سوگندت می‌دهم که غذا و نوشیدنی او را پاک و پاکیزه قرار دهی و تا موقع مرگ من با او مدارا کن، از آنچه خودتان می‌خورید

به او بدهید و از آنچه می‌نوشتید به او بنوشانید».^(۱)

این نکته نیز حائز اهمیت است که آزاد کردن اسیران در برابر غرامت باید تناسب با حال آنها داشته باشد، همان گونه که پیامبر ﷺ در مورد اسیران جنگ بدر رعایت فرمود؛ بلکه می‌توان در برابر یک کار فرهنگی آنها را آزاد کرد، چنانکه در تاریخ آمده است، که در یک اقدام مهم تاریخی پس از جنگ بدر از سوی پیامبر ﷺ اعلام شد که آن افراد از اسیران جنگی که باسواداند می‌توانند در برابر تعلیم خواندن و نوشتن به ده نفر از اطفال مسلمانان آزاد شوند^(۲) این در حالی بود که بعضی دیگر در برابر آزادی خود، چهار هزار درهم پرداخته بودند و افراد نیازمند و فقیر بدون پرداخت فدیة آزاد شدند.

فف

۱. مستدرک الوسائل، جلد ۳، صفحه ۲۵۸، حدیث ۴، چاپ قدیم.

۲. سیره حلبی، جلد، صفحه ۱۹۳.

رابطه مسلمانان و غیر مسلمانان

اقلیت‌های مذهبی در حکومت اسلامی

اشاره

از مسائل جنجالی و پر سرو صدا در مورد حکومت اسلامی چگونگی رفتار با «اقلیت‌های مذهبی» است، ولی این وضعیت خاص نه به خاطر پیچیدگی مسأله است، بلکه بیشتر به خاطر دو چیز است: نخست ناآگاهی بسیاری از افراد از قوانین و تعلیمات اسلامی در این مسأله و گرفتار شدن در چنگال تعصبات خشک است، و دیگر به خاطر تبلیغات سوء دشمنان و تلاش آنها برای دور ساختن پیروان خود از آیین اسلام می‌باشد؛ چرا که می‌دانند جاذبه تعلیمات اسلام تا آن حدّ است که اگر پیروان ادیان دیگر به آن نزدیک شوند بسیاری تحت تأثیر واقع خواهند شد از این رو به آنها می‌گویند: «اسلام با پیروان مذاهب دیگر بر خوردی بسیار خشن دارد، خود را از مسلمانان دور نگه دارید!»

این در حالی است که اسلام با پیروان مذاهب دیگر، رفتاری کاملاً دوستانه دارد و پیشنهاد همزیستی مسالمت‌آمیز می‌کند و شرح آن در بحث های آینده روشن خواهد شد.

با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم و آیات و سپس روایاتی را که در این زمینه وارد شده مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱- ﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ - إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَ ظَاهَرُوا عَلَى إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾^(۱)

۲- ﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ لَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَ هُمْ صَاغِرُونَ﴾^(۲)

۳- ﴿وَ لَا تَجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَ قُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَ أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَ إِلَيْنَا وَ إِلَيْكُمْ وَاحِدٌ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾^(۳)

۴- ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ أَنْ لَا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكَ

۱. سوره ممتحنه، آیه‌های ۸ و ۹.

۲. سوره توبه، آیه ۲۹.

۳. سوره عنکبوت، آیه ۴۶.

بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿١﴾

۵- ﴿لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَسَّيْسِينَ وَرُهَبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ﴿٢﴾﴾

ترجمه

۱- «خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در امر دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند، نهی نمی‌کند چرا که خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد - تنها شما را از دوستی و رابطه با کسانی نهی می‌کند؛ که در امر دین با شما پیکار کردند و شما را از خانه هایتان بیرون راندند، (و کسانی که) به بیرون راندن شما کمک کردند، و هر کس با آنها رابطه دوستی داشته باشد ستمگر است.»

۲- «با کسانی از اهل کتاب که نه به خدا، و نه به روز باز پسین ایمان دارند و نه آنچه را خدا و رسولش تحریم کرده حرام می‌شمردند، و نه آیین حق را می‌پذیرند،

۱. سوره آل عمران، آیه ۶۴.

۲. سوره مائده، آیه ۸۲.

پیکار کنید تا زمانی که خضوع و تسلیم، جزیه را به دست خود بپردازند.»

۳- «با اهل کتاب جز به روشی که از همه نیکوتر است مجادله نکنید، مگر کسانی از آنان که ستم کردند؛ و (به آنها) بگویید: "ما به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و شما نازل شده ایمان آورده‌ایم، و معبود ما و شما یکی است و ما در برابر او تسلیم هستیم."»

۴- «بگو: "ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است؛ که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم؛ و بعضی از ما، بعضی دیگر را - غیر از خدای یگانه - به خدایی نپذیرد. "هر گاه (از این دعوت،) سرباز زنند، بگویید: "گواه باشید که ما مسلمانیم." (و در برابر فرمان خداوند یگانه تسلیم هستیم).»

۵- «به یقین سرسخت‌ترین دشمن نسبت به مؤمنان را یهود و مشرکان خواهی یافت و بیش‌ترین دوستی و محبت نسبت به مؤمنان را در کسانی می‌یابی که می‌گویند: "ما نصاری هستیم؛ این به خاطر آن است که در میان آنها افرادی روحانی و تارك دنیا هستند؛ و آنها (در برابر حق) تکبر نمی‌ورزند».

تفسیر و جمع بندی

نخستین آیه بعد از آن که در آیات پیش از آن مسلمانان را از پیوند دوستی با دشمنان خدا بر حذر می‌دارد و کینه توزی‌های آنها را نسبت به پیامبر ﷺ و مسلمانان یادآور می‌شود، و اذیت و آزارهای آنها را با دست و زبان نسبت به مسلمین بی‌گناه متذکر می‌گردد، و می‌فرماید: «خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در امر دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند نهی نمی‌کند؛ چرا که خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد» ﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ (۱).

سپس برای تأکید بیشتر در مورد کسانی که با مسلمین سر جنگ دارند می‌افزاید: «خداوند تنها شما را از دوستی و رابطه با کسانی نهی می‌کند که در امر دین با شما پیکار کردند و شما را از وطن و خانه‌هایتان بیرون راندند، یا به بیرون راندنتان کمک کردند، (آری نهی می‌کند) از این که با آنها دوستی کنید و هر کس با آنها رابطه دوستی داشته باشد ستمگر است»: ﴿إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ أَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَ ظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَاُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ (۲).

۱. سوره ممتحنه، آیه ۸.

۲. سوره ممتحنه، آیه ۹.

با توجه به شأن نزول هایی که دربارهٔ این دو آیه و آیات قبل از آن در سورهٔ ممتحنه آمده است، و نیز با توجه به قرائن موجود در خود آیات، کاملاً واضح است که آیات ناظر به مشرکان و بت پرستان است و آنها را به دو گروه تقسیم می‌کند: گروهی که با مسلمانان سر جنگ داشتند و مؤمنان را آزار می‌دادند و از هیچ گونه کارشکنی ابا نداشتند و گروهی که حاضر به زندگی مسالمت‌آمیز با مسلمین بودند. در این آیات از پیوند و دوستی و محبت با گروه اول منع شده و نسبت به گروه دوم اجازه داده شده است، و کسانی که با گروه اول پیوند دوستی برقرار سازند جزء ظالمان شمرده شده، ولی دوستی کنندگان با گروه دوم را جزء عدالت پیشگان. هنگامی که حکم الهی در مورد مشرکان و بت پرستان چنین باشد دربارهٔ کفار اهل کتاب به طریق اولی ثابت است.

جمعی از مفسران دستور وارده در این آیه را منسوخ دانسته و ناسخ آن را آیه ۵ سورهٔ «توبه» ﴿فَإِذَا انسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ﴾^(۱) دانسته‌اند، ولی با توجه به اینکه این آیه به شهادت سایر آیات سورهٔ توبه، مربوط به مشرکان پیمان شکنی است که به دشمنی و مخالفت علنی با مسلمین برخاسته بودند، روشن می‌شود که آیه منسوخ نشده، بلکه آیات سورهٔ توبه مربوط به گروه اول است.

بعضی از مفسران در مورد این آیه روایت کرده‌اند که همسر مطلقه ابوبکر برای دخترش اسماء هدایایی از مکه آورد، و از آنجا که مادرش هنوز جزء مشرکان بود، اسماء از پذیرفتن آن اجتناب کرد و حتی اجازه ورود را به مادرش نداد، آیه فوق نازل شد، و پیامبر ﷺ به او دستور داد که مادرش را بپذیرد و هدیه‌اش را قبول کند و او را احترام نماید.^(۱)

به هر حال از این آیات یک اصل کلی و عمومی در مورد چگونگی رابطه مسلمانان با غیر مسلمانان استفاده می‌شود که محدود به زمان و مکان خاصی نیست، و آن این که مسلمین موظف‌اند که در برابر هر فرد یا گروه و جمعیت و هر کشوری که موضع خصمانه با آنها نداشته باشد و بر ضد اسلام و مسلمین قیام نکند و دشمنان اسلام را یاری ندهد، راه مسالمت پیش گیرند، خواه از مشرکان باشد یا اهل کتاب!

حتی اگر جمعیت یا کشوری در صف دشمنان باشند و تغییر موضع دهند مسلمانان باید آنها را بپذیرند و با آنها دشمنی نکنند، و معیار، وضع فعلی آنهاست.

۱. روح البیان، جلد ۹، صفحه ۴۸۱ - این روایت در بسیاری از کتب تفسیر و کتاب صحیح بخاری نیز با تفاوت‌هایی آمده است -

داستان «جزیه»

در آیه دوم که آن هم جزء آیات سوره «توبه» است، بعد از بیان دستورهای لازم نسبت به مشرکان و بت پرستان به سراغ کفار اهل کتاب (یهود و نصاری) می‌رود و می‌گوید: «با کسانی از اهل کتاب که نه ایمان به خدا و نه به روز جزا دارند و نه آنچه را خدا و رسولش تحریم کرده حرام می‌شمردند، و نه آیین حق را می‌پذیرند پیکار کنید تا زمانی که «جزیه» را به دست خود با خضوع و تسلیم بپردازند» ﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾.^(۱)

به یقین لحن این آیه در مورد «اهل کتاب» شدید است، این به خاطر آن است که اهل کتاب به خصوص «یهود» موضع بسیار سختی در برابر اسلام داشته اند، در جنگ احزاب و پاره‌ای از جنگ‌ها با دشمنان دیگر هم آواز شدند به علاوه در بعضی از جنگ‌ها مانند خیبر در برابر مسلمین ایستادند و توطئه قتل پیامبر ﷺ را چیدند و برای مشرکان جاسوسی می‌کردند.

با توجه به اینکه آیه فوق از آیات سوره توبه است و می‌دانیم سوره توبه در سال نهم هجرت نازل شده در آن هنگام که مسلمانان غزوات اسلامی را پشت سر گذارده بودند و لازم بود اسلام موضع خود را در برابر همه مخالفان مشخص کند. نخست به

مشرکان اخطار کرد که وضع خود را مشخص کنند، در برابر آنها که پیمان خود را شکسته بودند اعلان جهاد داد مگر اینکه تسلیم شوند، و در مورد آنها که به عهد خود وفادار بودند، وفاداری تا پایان مدّت قرار داد را اعلام نمود (این مطلب در آیات نخستین سوره منعکس است).

سپس به اهل کتاب که دائماً با مشرکان همکاری داشتند در آیه مورد بحث اعلام جنگ می‌نماید و آنها را با سه جمله توصیف می‌کند:

نخست اینکه آنها نه به خدا ایمان دارند و نه به روز جزاء ﴿لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾.

درست است که ظاهراً یهود و نصاری مبدأ و معاد را پذیرفتند ولی از یک سو آنها را با خرافات آلوده ساخته، از توحید روی برتافته و به تثلیث و شرک روی آوردند و معاد را غالباً منحصر در معاد روحانی می‌دانستند و مهم تر اینکه ایمان به مبدأ و معاد بازتابی در اعمالشان نداشت و آلودگی آنان به حدّی بود که گویی ایمان به مبدأ و معاد ندارند.

دوم اینکه «انها حرام الهی را حرام نمی‌شمردند» ﴿وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ﴾.

تاریخ آنها گواهی می‌دهد که در عمل غالباً پایبند به محرّمات نبودند و گناهای را

مرتکب می‌شدند که در همهٔ شرایع آسمانی حرام شناخته شده بود و دین خدا تنها به صورت تشریفات در میان آنها بود (همانگونه که امروز دین در میان آنها فقط یک مسألهٔ شخصی شناخته می‌شود و در نیایش‌های هفتگی و بعضی مسائل اخلاقی خلاصه می‌گردد و مطلقاً بازتابی در زندگی اجتماعی آنها ندارد، به عنوان نمونه صهیونیست‌ها برای رسیدن به منافع خود از هیچ جنایتی ابا ندارند).

در سوّمین توصیف می‌گوید: «آنها بطور کلی آیین حق را قبول ندارند» ﴿وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ﴾.

چرا که مفهوم دین را به کلی دگرگون ساخته و آن را از مسائل اساسی بشری بکلی بیرون برده و با خرافات آمیخته بودند.

این سه توصیف در واقع لازم و ملزوم یکدیگراند و همین‌ها بود که آنها را به مقابله با اسلام و انواع کارشکنی‌ها دعوت می‌کرد.

ولی با این حال در پایان آیه راه آشتی و صلح را به روی آنها می‌گشاید و می‌گوید: ﴿حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾: «تا زمانی که جزیه (مالیات) سرانه را با خضوع بپردازند».

راغب در مفردات می‌گوید: «"جزیه" چیزی است که از اهل ذمه (غیر مسلمانانی که با مسلمانان پیمان همزیستی دارند و در داخل کشورهای اسلامی زندگی

می‌کنند) گرفته می‌شود، و نام گذاری آن به این نام به خاطر آن است که به منزلهٔ جزا و پاداشی است که در برابر حفظ جان (و مالشان) می‌پردازند.

در کتاب التحقیق آمده است که «جزیه» به معنی نوعی از جزاء و پاداش است و آن همان چیزی است که از غیر مسلمانان گرفته می‌شود.

به هر حال ریشه اصلی آن همان «جزاء» است، به خاطر اینکه پولی که آنها می‌پردازند رایگان و بدون عوض نیست، بلکه حکومت اسلامی موظف است در برابر آن از مال و جان و ناموس آنها دفاع کند و امنیت کامل را برای آنان فراهم سازد.

بعضی نیز احتمال داده‌اند که از مادهٔ «جزء» باشد؛ چرا که جزیه معمولاً مقدار کمی از مال است که سالانه نسبت به هر فرد، پرداخته می‌شود.

تعبیر به «عَنْ يَدٍ» (با دست خود) اشاره به این است که «جزیه» را باید شخصاً بپردازند، و نمی‌توانند وکیلی برای پرداخت آن انتخاب کنند؛ ولی بعضی معتقداند که این تعبیر اشاره به این است که جزیه باید نقدی باشد؛ بنابراین می‌توانند وکیل و نماینده‌ای برای پرداخت آن انتخاب کنند ولی باید نقداً باشد نه نسیه، یا اینکه منظور این است که «جزیه» را تنها باید از اغنیاء گرفت و فقرا از پرداختن این مالیات اسلامی معاف اند.

هر کدام از این معانی سه گانه باشد مشکلی در اصل مسئله ایجاد نمی‌کند هر

چند جمع هر سه معنی نیز ممکن است.

و اما تعبیر به «صاغِرُونَ» که مورد تفسیرها و برداشت های نامناسبی قرار گرفته در اصل از مادّه «صَغَرَ» (بر وزن پسر) به معنی کوچک شدن و خضوع کردن است، و منظور این است که پرداختن جزیه باید به عنوان خضوع و احترام نسبت به اسلام و مسلمین و مقرّرات حکومت اسلامی باشد و به تعبیر دیگر نشانه‌ای برای همزیستی مسالمت‌آمیز و قبول موقیّت یک اقلیت سالم و محترم در برابر اکثریّت بوده باشد. و اینکه بعضی از مفسّران آن را به مفهوم «تحقیر و توهین و اهانت و سخریه اهل کتاب» تفسیر کرده‌اند، نه از مفهوم لغوی کلمه استفاده می‌شود، نه با روح تعلیمات اسلام سازگار است و نه با سایر دستوراتی که درباره طرز رفتار با اقلیّت های مذهبی به ما رسیده است تطبیق می‌کند، در واقع ذهنیّت خاص خودشان را بر آیه تحمیل کرده‌اند.

و از اینجا روشن می‌شود جنگالی که بعضی درباره این جمله از آیه به راه انداخته‌اند و آن را مخالف شئون انسانی و آیین همزیستی مسالمت‌آمیز دانسته‌اند جنگال بی اساسی است.

این نکته نیز قابل توجّه است که «جزیه» معمولاً مبلغ بسیار کمی بوده است که در مقابل مسئولیتی که مسلمین در حفظ جان و مال و ناموس اهل کتاب داشتند

پرداخت می‌گردید و مطابق بعضی از روایات گاهی در حدود یک دینار در سال بود! حتی آنها که قادر بر پرداخت این مبلغ نبودند معاف می‌شدند (قبلاً گفته شد بعضی جمله «عَنْ يَدٍ» را اشاره به آن می‌دانند).

فف

انتخاب بهترین روش در بحث

سومین آیه پیرامون بحث و گفتگوی مسلمانان با اهل کتاب است و توصیه می‌کند که در این موارد بهترین شیوه را برگزینند، و می‌فرماید: «با اهل کتاب جز به روشی که از همه نیکوتر است گفتگو نکنید» ﴿وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾.^(۱)

این یک مفهوم کلی و جامع و اساسی است.

«جدال» در اصل به معنی تابیدن طناب و محکم کردن آن است، و هنگامی که دو نفر با یکدیگر بحث می‌کنند و هر کدام می‌خواهد دیگری را از عقیده‌اش بیپچاند به این کار «مجادله» گفته می‌شود، و منظور در اینجا بحث و گفتگوی منطقی است. در اینکه منظور از جمله «بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (به آن روشی که نیکوتر است)

چیست؟

جمعی از مفسران گفته‌اند منظور این است که با آنها با ملایمت و نرمی و مدارا و محبت رفتار شود، در برابر خشونت، نرمش و در برابر غضب، بردباری و در مقابل شرارت، خیرخواهی و در مقابل شتاب زدگی، تأتی نشان داده شود.

در هر حال این تعبیر بسیار جامعی است که تمام روش های صحیح و مناسب مباحثه را شامل می‌شود، چه در الفاظ، چه در محتوای سخن، چه در آهنگ گفتار و چه در حرکات دیگر؛ بنابراین مفهوم جمله این می‌شود که باید مؤدبانه با آنها سخن بگویید، لحن کلام دوستانه باشد و محتوای آن منطقی و مستدل، آهنگ صدا خالی از فریاد و جنجال و حرکات دست و چشم و ابرو که تکمیل کننده بیان است، در همین شیوه و روش انجام گیرد.

اینها همه به خاطر آن است که هدف از بحث و گفتگو، برتری جوی و تفوق طلبی نیست بلکه هدف این است که سخن در اعماق روح طرف نفوذ کند، و در برابر اسلام موضع صحیحی بگیرد؛ آنها باید بدانند روح اسلام روح مسالمت جویی است، و به مسلمانان توصیه می‌کند که با غیر مسلمین برخورد مسالمت آمیز داشته باشند.

البته همه این امور باید به گونه‌ای انجام گیرد که دلیل بر ضعف و ناتوانی نباشد، و از آن سوء استفاده نکنند.

تنها یک گروه را از آنها استثناء می‌کند و می‌فرماید: «مگر کسانی که از آنها

مرتکب ظلم و ستم شده‌اند» ﴿إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ﴾.

و این اشاره به کسانی است که حاضر به همزیستی مسالمت‌آمیز نبودند و از محبت و مدارا و نرمش، سوء استفاده می‌کردند، کسانی که حق عناد و دشمنی داشتند با اینکه نشانه‌های پیامبر اسلام ﷺ را در کتب خود دیده بودند در کتمان آن می‌کوشیدند و خلاصه سرجنگ دارند نه سر صلح و دوستی و همزیستی آمیخته با احترام و محبت و به یقین چنین اشخاصی باید استثناء شوند.

در ادامه آیه چند جمله جالب دیگر در این زمینه آمده است، می‌فرماید: «به آنها بگویید: "ما به تمام آنچه از سوی خدا بر ما نازل شده، یا بر شما نازل گردیده است ایمان داریم، خدای ما و شما یکی است، و ما تنها در برابر او تسلیم هستیم"» ﴿وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَأُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَالْهَذَا وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾.

در واقع این یک نمونه روشنی از «مجادله بالتی هی احسن» است، یعنی قرآن تنها به ذکر کلیات در این زمینه قناعت نکرده، بلکه آن را در ضمن مصداق‌های روشنی پیاده نموده است. در ضمن این جمله نشان می‌دهد که برای تحکیم پایه‌های همزیستی مسالمت‌آمیز باید روی جنبه‌های مشترک تکیه شود، ایمان به خدای یگانه و ایمان به همه کتب آسمانی و مانند آن.

ولی تأکید و پافشاری بر جهات مشترک مفهومی این نیست که مسلمانان تسلیم

بدعت های آنها شوند و دست از آیین خود بردارند و شاید جمله «وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» اشاره لطیفی بر این معنی باشد.

در حدیث مبسوطی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که برای نشان دادن نمونه ای از «مجادله به احسن» فرمود: «به آخر سوره یاسین بنگرید، و ببینید چگونه از راه های مختلف و با منطق شیرین در عین حال محکم و مستدل، به منکران معاد پاسخ می گوید».^(۱)

مضمون این آیه، به شکل دیگری در سوره نحل نیز آمده است، آنجا که می فرماید: «أُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِآيَاتِي هِيَ أَحْسَنُ»: «با حکمت (دانش و منطق) و اندرز نیکو، به سوی پروردگارت دعوت کن؛ و با آنها (مخالفان) به طریقی که نیکوتر است، استدلال و مناظره نما».^(۲)

قابل توجه اینکه آیه فوق نخستین دستورها از دستورات مهم دهگانه اخلاقی است که در آن سوره در مورد برخورد صحیح با مخالفان آمده است.

در واقع جمله اول یعنی «أُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ» ناظر به استدلالات عقلی است، در برابر اندیشمندانی که اهل استدلال و اندیشه اند.

و تعبیر «وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ»، اشاره به بحث های عاطفی است برای کسانی که

۱. اقتباس از تفسیر نورالتقلین، جلد ۴، صفحه ۱۶۳، ذیل آیه مورد بحث.

۲. سوره نحل، آیه ۱۲۵.

زیاد اهل استدلال نیستند، بلکه در گرو مسائل عاطفی قرار دارند، مخصوصاً توصیف «موعظه» به «حسنه بودن» اشاره به این است که خالی از هر گونه خشونت و برتری جویی و تحقیر طرف مقابل، و تحریک حسّی لجاجت و مانند آن باشد، بدیهی است چنین موعظه‌ای است که در دل‌ها اثر می‌کند.

و «مجادله بالّتی هی احسن»، از آن کسانی است که ذهن آنها قبلاً از مسائل نادرستی انباشته شده و باید از طریق مناظره صحیح ذهن آنها را خالی کرد تا آماده پذیرش حق گردد.

فف

دعوت به یک اصل اساسی مشترک

در چهارمین آیه، اهل کتاب را مخاطب ساخته و به پافشاری به موارد اشتراک که اصل توحید و شاخه‌های آن است، دعوت می‌کند، می‌فرماید: «بگو: "ای اهل کتاب! بیاید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است؛ که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم؛ و بعضی از ما، بعضی دیگر را - جز خداوند یگانه - به خدایی نپذیرند."» ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾. (۱)

و در پایان می‌افزاید: «هر گاه (از این دعوت)، سرپیچی کنند، بگوئید: "گواه باشید که ما مسلمانیم"» (و بر خطّ توحید پیش می‌رویم).

دعوت به سوی قدر مشترك، بهترین راه برای همزیستی دو مذهب مختلف است؛ چرا که غالباً نمی‌توان از یک گروه بخواهیم تمام عقاید را رها کند و تابع دیگری گردد، و اگر هم منطقی باشد، عملی نیست؛ پس بهتر این است که اگر پیروان ادیان دیگر، بعد از شنیدن دلایل مختلف به اسلام نگرویدند آنها را در عقاید خاصّ خودشان رها کنیم و در قدر مشترك همکاری نماییم و بهترین قدر مشترك بین همهٔ ادیان آسمانی همان «اصل توحید و یگانگی» خدا در ذات و صفات است.

حتّی طرفداران تثلیث - توجّه داشته باشید که اعتقاد به خدایان سه گانه به تصریح دانشمندان مسیحی در عصر مسیح و قرن اوّل بعد از او وجود نداشت و بعداً به عللی پیدا شد - مسألهٔ تثلیث را طوری تفسیر می‌کنند که با توحید و یگانگی خدا سازگار باشد و آن را «وحدت در تثلیث» می‌نامند، درست است که این یک تناقض آشکار محسوب می‌شود ولی دلیل بر آن است که آنها مایلند نسبت به اصل توحید و فادار بمانند.

در واقع این دعوت به همزیستی مسالمت‌آمیز و تکیه بر جنبه‌های مشترك یکی از مصداق‌های روشن «مجادلهٔ بالّتی هی احسن» است که در آیهٔ قبل آمده بود و به

خوبی نشان می‌دهد که اسلام هرگز نمی‌خواهد با توسل به زور پیروان مذاهب دیگر را به آیین اسلام بکشاند.

جالب اینکه: در سال هفتم هجرت - بعد از فتح حدیبیه - که پیامبر اسلام ﷺ نامه‌هایی به سران حکومت‌های بزرگ جهان مانند: مقوقس زمامدار مصر و هرقل پادشاه روم و کسری پادشاه ایران، نوشت و آنها را به سوی اسلام دعوت نمود، در ذیل بسیاری از این نامه‌ها به آیه فوق اشاره فرمود؛ یعنی حذاقل بیابید در آن اصل مهمی که حلقه اتصال همه ادیان آسمانی است، «اصل توحید»، با یکدیگر همکاری و سپس همزیستی کنیم؛ این خود بهترین نشانه برای روح صلح‌طلبی اسلام و آمادگی برای همزیستی مسالمت‌آمیز با پیروان سایر ادیان آسمانی است، که ریشه در عصر پیامبر ﷺ دارد.

در پنجمین و آخرین آیه، اشاره به اختلاف موضع‌گیری پیروان ادیان دیگر می‌کند و نسبت به هر کدام مناسب حالشان سخن می‌گوید، و می‌فرماید: «یهود و مشرکان را سرسخت‌ترین دشمن نسبت به مؤمنان می‌یابید، ولی آنها را که می‌گویند: "ما نصاری هستیم" نزدیک‌ترین دوست به مؤمنان می‌یابید» ﴿لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى﴾. (۱)

سپس دلیل محبت و دوستی گروه دوم را چنین ذکر می‌کند: «این به خاطر آن است که در میان آن قسّسین (افراد روحانی و تارک دنیا هستند و آنها تکبر نمی‌ورزند) ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قَسِّيَّيْنَ وَ رُهْبَانًا وَ أَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ﴾».

این تعبیر به خوبی نشان می‌دهد که اسلام نه تنها نسبت به کسانی که از در عداوت و دوشنی در نمی‌آیند، مخالفتی ندارد، بلکه آنها را به عنوان نزدیک ترین دوستان معرفی می‌کند و بزرگان آنها را به علم و دانش و ترك دنیا و ترك استكبار می‌ستاید و به این ترتیب با آغوش باز از آنها که از در دوستی در آیند استقبال می‌کند و برای بزرگانشان ارزش قائل می‌شود، و اگر موضع گیری اسلام در عصر پیامبر ﷺ در برابر یهود و نصاری متفاوت بود به خاطر این نبود که دشمنی خاصی با یهود داشته باشند، بلکه به خاطر موضع گیری آنها، کارشکنی ها و عداوت ها و همکاریشان با مشرکان خونخوار عرب بود، و به همین دلیل در این آیه، این دو گروه (یهود و مشرکان) در کنار هم قرار داده شده‌اند، ولی با مسیحیان غالباً روابط بسیار حسنه داشته اند.

قابل توجه اینکه مسیحیان به خاطر اعتقاد به خدایان سه گانه (تثلیث) از نظر عقاید با مسلمانان، فاصله‌ای بیش از یهود داشتند که توحید را با صراحت مطرح می‌کردند؛ ولی چون در عمل، یهود بر خلاف نصاری غالباً راه عداوت و دشمنی را

می‌پیمودند، اسلام نسبت به همزیستی مسالمت‌آمیز با مسیحیان، توجه بیشتری داشته است و متأسفانه امروز هم همین وضع ادامه دارد که یهود همه جا بر ضد اسلام و مسلمین کارشکنی می‌کند، در حالی که در میان مسیحیان، افراد یا دولت‌هایی هستند که با مسلمین روابط خوبی دارند.

از مجموع آنچه گفته شد به خوبی استفاده می‌شود که سعه صدر و بزرگواری اسلام، همزیستی و خوش رفتاری با مذاهب آسمانی دیگر را - به شرط اینکه از در صلح و صفا و دوستی و احترام متقابل در آیند - می‌پذیرد و مسلمانان را موظف می‌کند که با پیروان مذاهب آسمانی دیگر به روش نیکو برخورد کنند و در بحث‌ها نیز جانب منطق و ادب و انصاف را نگه دارند و از این راه دیگران را به سوی آیین اسلام راهنمایی کنند، نه از طریق خشونت و شدت و برخوردهای نامناسب.

هف

همزیستی با پیروان مذاهب دیگر در روایات اسلامی

در روایات اسلامی نیز نکات زیادی در این زمینه به چشم می‌خورد:

۱- در فرمان معروف به مالک اشتر می‌فرماید: «وَأَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ

وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَاللِّطْفَ بِهِمْ وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا تَعْتِمِدُ أَكْلَهُمْ، فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ، إِمَّا أَخْ

لَكَ فِي الدِّينِ أَوْ نَظِيرُكَ فِي الْخَلْقِ»: «قلب خود را نسبت به ملت خویش، سرشار از رحمت و محبت و لطف کن و همچون حیوان درنده‌ای مباش که خوردن آنان را غنیمت بدانی؛ زیرا آنها دو گروه‌اند: یا برادر دینی تواند یا انسانی همانند تو!»^(۱)

تعبیری از این گویاتر و رساتر دربارهٔ همزیستی محبت‌آمیز نسبت به غیرمسلمانان پیدا نمی‌شود و با توجه به اینکه علی علیه السلام در این فرمان این محبت و مدارا و رحمت و لطف را وظیفهٔ رئیس حکومت اسلامی می‌شناسد، تکلیف افراد یک جامعه در مقابل یکدیگر کاملاً روشن می‌شود.

۲- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که: «علی علیه السلام با یک کافر ذمی همسفر بود، ذمی از آن حضرت پرسید: "شما عازم کجا هستید؟" فرمود: "کوفه"، هنگامی که آن مرد ذمی سر دو راهی از علی علیه السلام جدا شد، امیرمؤمنان نیز همراه او آمد، مرد ذمی گفت: "مگر نفرمودی که شما عازم کوفه هستی؟! " فرمود: "آری چنین است"، عرض کرد: "پس چرا راه کوفه را رها کردی؟" فرمود: "دانسته این کار را کردم"، عرض کرد: "پس چرا با این که می‌دانستی چنین کردی؟" فرمود: "هَذَا مِنْ تَمَامِ حُسْنِ الصُّحْبَةِ أَنْ يُشَيِّعَ الرَّجُلُ صَاحِبَهُ هُنَيْئَةً إِذَا فَارَقَهُ، وَكَذَلِكَ أَمَرْنَا نَبِيَّنَا!":

"این از کمال حسن معاشرت است که انسان هنگامی که همسفرش از او جدا شد، کمی او را بدرقه کند، این گونه پیامبر ما به ما دستور داده است."

مرد ذمی از روی تعجب پرسید: "راستی چنین است؟! امام فرمود: "آری، مرد ذمی گفت: "بنابر این کسانی که از او پیروی می کنند به خاطر همین اعمال بزرگوارانه اوست، و من گواهی می دهم که به دین توام!"^(۱)

۳- در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «مَنْ ظَلَمَ مُعَاهِدًا وَ كَلَّفَهُ فَوْقَ طَاقَتِهِ فَأَنَا حَاجِبُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»: «هر کس بر غیر مسلمانی که پیمان (دوستی و همزیستی) با مسلمانان دارد ستم کند، یا به او بیش از توان و قدرتش تکلیف نماید در روز قیامت، من خودم طرف حساب او هستم، و حق او را مطالبه می کنم!»^(۲)

۴- در حدیث دیگری که در کتاب خراج ابویوسف آمده است می خوانیم: «حکیم بن حزام مشاهده کرد که عیاض بن غنم جمعی از اهل ذمه را در آفتاب نگه داشته به خاطر اینکه جزیه خود را نپرداخته بودند - و از این طریق می خواست آنها را تحت فشار قرار دهد - حکیم گفت: "ای عیاض! این چه کاری است می کنی؟ من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: "إِنَّ الَّذِينَ يُعَذِّبُونَ النَّاسَ فِي الدُّنْيَا يُعَذَّبُونَ فِي الْآخِرَةِ": "کسانی که مردم را در دنیا آزار می دهند خداوند آنها را در آخرت مجازات خواهد کرد."^(۳)

این مسأله به قدری در میان مسلمین معروف بود که از عمر بن عبدالعزیز نقل

۱. بحار الانوار، جلد ۴۱، صفحه ۵۳.

۲. فتوح البلدان بلاذری، صفحه ۱۶۷.

۳. الخراج، صفحه ۱۲۴.

می‌کنند که: «یکی از فرماندارانش به نام علی بن ارقطاه به او نوشت: "گروهی نزد ما هستند که خراجشان را بدون اینکه آنها را آزار دهند و اذیاء کنند نمی‌پردازند"، عمر بن عبدالعزیز به او نوشت: "راستی بسیار عجیب است که تو از من اجازه می‌خواهی انسانی را شکنجه کنی! گویی من سپر تو در مقابل عذاب الهی هستم و گویی اجازه و رضایت من تو را از عذاب الهی رهایی می‌بخشد - اگر چنین فکر می‌کنی سخت اشتباه کرده‌ای - هنگامی که نامه من به تو می‌رسد هر کس خراج خود را با میل خود بپردازد مشکلی ندارد و الا او را سوگند بده - که توانایی ندارد و به همین سوگند قناعت کن - "سپس افزود: "به خدا سوگند من روز قیامت خدا را در حالی ملاقات کنم که آنان جنایت کرده‌اند - و حق بیت المال را نپرداخته‌اند - نزد من محبوب تر است از این که خدا را ملاقات کنم در حالی که آنها را شکنجه یا آزار کرده باشم!"»^(۱) همان گونه که ملاحظه می‌کنید در این حدیث روی عنوان «آزار و شکنجه انسان» تکیه شده و این نشان می‌دهد که خراج دهندگان گروهی از غیر مسلمانان بوده‌اند.

همین مضمون در حدیث دیگری با تکیه بر عنوان «ناس» (مردم) آمده است، سعید بن زید هنگامی که دید گروهی را برای دادن جزیه آزار می‌دهند گفت: «من از پیامبر خدا ﷺ شنیدم: "مَنْ عَذَّبَ النَّاسَ عَذَّبَهُ اللَّهُ": "کسی که مردم را آزار

می‌دهد، خدا او را آزار خواهد داد».^(۱)

۵- در نهج البلاغه تعبیر جالب دیگری در خطبه جهاد آمده است: «وَلَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ عَلَى الْمَرْثَةِ الْمُسْلِمَةِ وَالْأُخْرَى الْمُعَاهَدَةَ فَيَسْتَرْعُ حِجْلَهَا وَقُلْبَهَا وَفَلَايِدَهَا وَرُعْثَهَا مَا تَمْتَنِعُ مِنْهُ إِلَّا بِالِاسْتِرْجَاعِ وَالِاسْتِرْحَامِ ... فَلَوْ أَنَّ امْرَأَةً مُسْلِمًا مَاتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا أَسَفًا مَا كَانَ بِهِ مَلُومًا، بَلْ كَانَ بِهِ عِنْدِي جَدِيرًا»:

- هنگامی که به امام امیرالمؤمنین علیه السلام خبر داند که غارت گران سپاه معاویه به شهر مرزی انبار ریخته و نماینده آن حضرت، حسان بن حسان را کشته و اموال مسلمانان و غیر مسلمانان را غارت کرده‌اند، مردم را به جهاد دعوت فرمود، و خطبه معروف جهاد را خواند، و در اثناء این خطبه چنین بیان کرد - «به من خبر داده‌اند که بعضی از مردان آن‌ها به خانه زن مسلمان و زن غیر مسلمانی که معاهد بوده - و باید جان و مال و ناموسش در پناه اسلام محفوظ بماند - وارد شده و خلخال و دستبند و گردنبند و گوشواره‌های آنان را از تنشان بیرون آورده، در حالی که هیچ وسیله‌ای برای دفاع از خود، جز گریه و التماس کردن نداشته‌اند ... اگر به خاطر این حادثه دردناک، مسلمانی از روی تأسف دق کند و بمیرد ملامت نخواهد شد، بلکه از نظر من شایسته سزاوار است».^(۲)

۱. همان مدرک، صفحه ۱۲۴ و ۱۲۵.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

در اینجا امام علیه السلام زنان معاهد غیر مسلمان را همطراز زنان مسلمان در لزوم دفاع از آنها قرارداده، و از غارت اموال آنان آن چنان ناراحت شده که می‌فرماید: «اگر کسی این خبر را بشنود و از اندوه و غصّه بمیرد، جای سرزنش ندارد!»

تعبیری از این گویاتر دربارهٔ دفاع از حیثیت اهل ذمه و جان و مال و ناموس آنها پیدا نمی‌شود.

۶- در حدیثی آمده است که: «در عصر امیرالمؤمنین علی علیه السلام، حضرت پیرمرد نابینائی را دید که در کوچه‌ها گدایی و تقاضای کمک از مردم می‌کند، تعجب کرد که چرا باید در کشور اسلام چنین صحنه‌ای دیده شود، هنگامی که از جریان سؤال فرمود، عرض کردند: "یا امیرالمؤمنین این یک فرد مسیحی است که مسلمانان از کمک کردن به او دریغ دارند"، علی علیه السلام ناراحت شد و فرمود: "اِسْتَعْمَلْتُمُوهُ حَتَّى اِذَا كَبُرَ وَ عَجَزَ مَنَعْتُمُوهُ؟ اَنْفَقُوا عَلَيْهِ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ":

"هنگامی که قوی و نیرومند بود از نیروی او استفاده کردید، اما اکنون که پیر و ناتوان شده رهایش کردید؟! - این برخلاف انسانیت و انصاف و مروت است!- سپس افزود: "از بیت المال مسلمین به او انفاق کنید" (و برای او حقوقی قرار دهید).^(۱)

رفتار مسلمین با غیر اهل ذمه

گاه تصوّر می‌شود که غیر مسلمانان تنها به دو گروه تقسیم می‌شوند، «اهل ذمه» و «محاربین» یعنی گروهی با مسلمانان پیمان همزیستی مسالمت‌آمیز دارند و گروهی در حال جنگ و نبرد هستند؛ بنابراین هر کس اهل ذمه نیست، محارب است و جان و مالش محترم نیست.

ولی غیر مسلمانان در حقیقت چهار گروه‌اند؛ زیرا غیر از دو گروه بالا، گروه سومی به عنوان «معاهد» (کسانی که عهد و پیمان با مسلمانان دارند هر چند در خارج محیط اسلامی زندگی کنند و صورت اقلیت نداشته باشند) و «مهادن» که نه جزء اقلیت‌ها است و نه «معاهد» است که پیمانی با مسلمین داشته باشد و نه در حال جنگ است، بلکه جداگانه از مسلمانان در کشور خود زندگی می‌کنند و هیچ‌گونه مزاحمتی با مسلمین ندارند.

در دنیای امروز این چهار گروه، مصادیق روشنی دارد:

۱- اقلیت‌هایی هستند که در داخل کشورهای اسلامی زندگی می‌کنند و مشمول قوانین آن کشوراند، و حکومت اسلامی متعهد است جان و مال و ناموس آنها را حفظ کند، و از حقوق آنها دفاع نماید؛ و آنها مالیاتی به حکومت‌های اسلامی می‌پردازند که همان مالیات را می‌توان به جای مالیات جزیه حساب کرد، زیرا جزیه

چنانکه گفتیم از مادّه جزء به معنی چیزی است که حکومت اسلامی به عنوان هزینه و پاداش دفاع از آنها می‌گیرد، و اینها همان «اهل ذمّه» هستند.

۲- کشورهایی هستند مانند اسرائیل و آمریکا که در حال حاضر با مسلمین در حال جنگ‌اند، و از هیچ گونه کارشکنی بر ضدّ آنها کوتاهی نمی‌کنند، اینها کافران حربی هستند که ما هیچ گونه تعهدی در مقابل آنها نداریم.

۳- غیر مسلمانانی هستند که با ما مناسبات دوستی دارند، و سفیر با ما مبادله کرده‌اند، و گاه پیمان‌های تجاری و اقتصادی و فرهنگی با آنها داریم، یا از طریق سازمان‌های بین‌المللی در برابریکدیگر تعهدهایی سپرده‌ایم؛ همه اینها مصداق «معاهد» هستند و باید طبق تعهداتی که با آنها به طور مستقیم یا غیر مستقیم - از طریق سازمان‌های بین‌المللی - داریم رفتار کنیم، و احترام متقابل را رعایت نماییم. (بسیاری از کشورهای اروپایی و آسیایی را می‌توان در این گروه نام برد).

۴- ممکن است کشورهایی باشند که نه در حال جنگ‌اند و نه پیمانی با ما دارند، نه سفیر با آنها مبادله کرده‌ایم، نه معاهده‌ای با آنها داریم؛ ولی نه آنان مزاحم ما هستند و نه ما مزاحم آنها، در برابر چنین کشورهایی نیز ما باید رعایت اصول انسانی و اخلاقی را داشته باشیم.

از آنچه در بالا گفته شد این نکته روشن شد که «اهل ذمّه» تنها آن گروهی از اهل

کتاب هستند که در داخل کشورهای اسلامی زندگی می‌کنند، و احکام جزیه، یا عدم
تظاهر به معاصی و گناهان کبیره و مانند آن از احکام ذمه مربوط به اینهاست و اما
اهل کتاب که در کشورهای خودشان زندگی دارند مصداق اهل ذمه محسوب
نمی‌شوند، هر چند با ما پیمان‌هایی داشته باشند، آنها مصداق «معاهد» و گاه
«محارب» و گاه مصداق «مهادن» هستند. (دقت کنید)

حکومت اسلامی و سازمان های اطلاعاتی

اشاره

بی شک تجسس کردن در حالات خصوصی مردم و تفتیش درباره اسرار نهانی آنها کار مذموم و ناپسندی است؛ خداوند ستار العیوب است و بندگان او نیز باید چنین باشند؛ مگر در مورد کسانی که پرده دری کنند و شرم و حیا را کنار بگذارن و تظاهر به گناه نمایند که احترام آنها شکسته می شود، بلکه خودشان احترام خویش را شکسته اند.

قرآن مجید نیز با صراحت در سوره حجرات نسبت به این موضوع هشدار داده و می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا»: «ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمان ها

بپرهیزید، چرا که بعضی از گمان ها گناه است؛ و (هرگز در کار دیگران) تجسس نکنید؛ و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکند»^(۱)

در اینجا اشاره به سه گناه بزرگ شده «گمان بد»، «تجسس» و «غیبت» و هر یک از این گناهان سه گانه در واقع مقدمه دیگری است؛ گمان بد بردن درباره اشخاص سبب می شود که درباره آنها، تجسس کنند، و تجسس سبب می شود که به عیوب و خطاهایی برخورد نمایند، و بعد از آگاهی بر خطا و عیوب مردم در غیبت یکدیگر می افتند، غیبتی که از بزرگترین گناهان و مایه کینه و عداوت و پراکندگی و بی اعتمادی است.

اصولاً از نظر اسلام آبروی هر کس مهم ترین سرمایه اوست، که از جهاتی از مال و جانش نیز مهم تر است، در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ﷺ می خوانیم: «إِنَّ الدَّرْهَمَ يُصِيبُهُ الرَّجُلُ مِنَ الرَّبَا أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ فِي الْخَطِيئَةِ مِنْ سِتٍّ وَ ثَلَاثِينَ زُنْيَةً يَزْنِيهَا الرَّجُلُ، وَ أَرْبَى الرَّبَا عِوَضُ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ»: «یک درهم که انسان از ربا به دست می آورد گناهش نزد خدا از سی و شش زنا که مردی انجام دهد بالاتر است و از هر ربایی بالاتر (ضایع کردن) آبروی مسلمان است»^(۲)

این یک واقعیت است که سرمایه اصلی هر کس را در جامعه، آبروی او تشکیل

۱. سوره حجرات، آیه ۱۲.

۲. المحجة البيضاء، جلد ۵، صفحه ۲۵۳.

می دهد و مسائل دیگر همه تحت الشعاع آن است و بدون شک سوء ظنّ و تجسّس و غیبت این سرمایه گران قدر را به مخاطره می افکند، یا به باد فنا می دهد.

فف

ولی با این حال مواردی پیش می آید که اگر با حسن ظنّ با آن برخورد شود و اقدام به تجسّس نکنند و اسرار نهانی آشکار نشود، خطراتی برای جامعه اسلامی به وجود می آید، خواه این خطر، توطئه ای باشد از سوی منافقان داخلی یا نقشه های شومی از سوی دشمنان خارج که به دست مزدورانشان در داخل انجام می گیرد.

در چنین مواردی باید حسن ظنّ را کنار گذاشت و با سوء ظنّ به مسائل نگریست و برای حفظ اهداف مهم تر و والاتر به تجسّس پرداخت و این همان فلسفه تشکیل دستگاه های اطلاعاتی و ضدّ اطلاعاتی است، فلسفه ای است معقول و منطقی و موافق عقل و شرع، هر چند دنیا پرستان و دولت های خودکامه و استکباری از آن سوء استفاده کرده و می کنند، ولی سوء استفاده آنها هرگز از منطقی بودن اصل موضوع نمی کاهد و ضروری بودنش را در جای خود که در بالا اشاره شد زیر سؤال نمی برد، کدام قانون مقدّس است که از آن سوء استفاده نشده باشد؟!

کوتاه سخن اینکه: عدم تجسّس در کارهای دیگران و زندگی خصوصی آنها یک اصل است، که باید حفظ شود، ولی تجسّس در موارد خاصّی یک استثناء است که

آن هم باید با حفظ حدود و شرایطی به عنوان یک وظیفه الهی و اجتماعی دنبال گردد.

و در واقع این استثناء از قانون اهم و مهم سرچشمه می‌گیرد و تحت عنوان ثانوی واقع می‌شود، حفظ آبروی افراد، بسیار مهم است، اما حفظ موجودیت جامعه اسلامی و نظام حکومت و امنیت و آرامش، از آن مهم تر و لازم تر است، به همین دلیل در موارد خاصی، دومی فدای اولی می‌شود.

از آنچه در بالا گفته شد، روشن می‌شود که همیشه تجسس و تفتیش در حال دیگران نیاز به دلیل کافی دارد و اقدام خودسرانه در این مورد مجاز نیست. آنچه گفته شد مربوط به تجسس در درون جامعه اسلامی است.

در بیرون جامعه اسلامی، مسأله روشن تر و آشکارتر است، مسلمانان همیشه باید از آنچه در ظاهر و باطن جوامع بیگانه می‌گذرد که ممکن است با سرنوشت مسلمین ارتباط داشته باشد با خبر باشند، و توطئه‌ها را در نطفه بشناسند و خفه کنند، و گر نه زمانی با خبر می‌شوند که از عهده خنثی کردن آن بر نمی‌آیند، یا باید بهای گزافی برای آن بپردازند!

نوع دیگری از تجسس نیز در حکومت اسلامی - و همه حکومت های جهان - وجود دارد و آن تجسس در کار مأموران و کارگزاران حکومت اسلامی است تا

اطمینان حاصل شود آنها وظایف خود را خوب انجام می‌دهند، اجحاف و تعدی بر مسلمین روا نمی‌دارند، و از مقام خود سوء استفاده نمی‌کنند.

به هر حال از آیات قرآن، استفاده می‌شود که مسألة تجسس و جاسوسی در آن اعصار نیز وجود داشته است و در برابر جاسوسی های دشمنان اسلام، پیامبر ﷺ دستگاه ضد جاسوسی داشته است، تا به وسیله آن تحرکات دشمن را در این زمینه خنثی کند.

در آیه ۴۷ سوره توبه به مسلمانان هشدار می‌دهد که مراقب تحرکات جاسوسی منافقان باشند می‌فرماید: «اگر آنها همراه شما (و به سوی میدان جنگ تبوک) خارج می‌شدند، چیزی جز اضطراب و تردید به شما نمی‌افزوند، و به سرعت در میان شما به فتنه انگیزی می‌پرداختند و در میان شما جاسوسانی برای آنها وجود دارد، و خداوند نسبت به ظالمان آگاه است» ﴿لَوْ خَرَجُوا فِیْكُمْ مَازَادُوْكُمْ اِلَّا خَبَالًا وَّلَا وُضِعُوا خِلَالَكُمْ یَبْغُوْكُمْ الْفِتْنَةَ وَ فِیْكُمْ سَمَاعُوْنَ لَهُمْ وَاللهُ عَلِیْمٌ بِالظَّالِمِیْنَ﴾. (۱)

«سماع» ممکن است به معنی جاسوس باشد، یا کسی که حالت پذیرش و شنوایی او زیاد است، ولی احتمال اول با مورد آیه مناسب تر است.

این در حالی است که در چند آیه قبل از آن به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد که

۱. «اوضاعوا» از ماده «ایضاع» به معنی به سرعت حرکت کردن است، و در اینجا منظور آن است که منافقان به سرعت در میان مسلمانان ساده دل ایجاد فتنه و تفرقه و نفاق می‌کردند، سوره توبه، آیه ۴۷.

تلاش کند و منافقان را بشناسد، می‌فرماید: «خداوند تو را بخشید، چرا به آنها اجازه دادی که از شرکت در میدان جهاد خودداری کنند، چرا نگذاشتی آنها که راست می‌گویند از آنها که دروغ می‌گویند شناخته شوند؟» ﴿عَفَى اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّى يَسْبِغَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْكَافِرِينَ﴾.^(۱)

داستان جاسوسی حاطب و ساره

از داستان حاطب بن ابی بلتعّه که در آستانه فتح مکه واقع شد نیز استفاده می‌شود که پیامبر ﷺ دستگاه ضد جاسوسی نیرومندی داشت.

توضیح اینکه: در حالی که پیامبر ﷺ آماده فتح مکه می‌شد و مقدمات آن را در مدینه فراهم می‌ساخت اصرار داشت تا اخبار به مکه منتقل نشود، در این میان یکی از مسلمانان به نام حاطب بن ابی بلتعّه که در جنگ بدر و بیعت رضوان شرکت کرده بود گرفتار یک وسوسه شیطانی شد و آن اینکه ممکن است مشرکان مکه مزاحم خانواده بی‌سرپرست او در مکه شوند، و او می‌خواست خدمتی به آنان کند تا نسبت به آنان مزاحمت ننمایند! زنی را به نام ساره که از اهل مکه بود و به مدینه آمد و می‌خواست باز گردد دید و گفت: «من نامه‌ای می‌نویسم، آن را به اهل مکه برسان»، و ده دینار - و به گفته بعضی ده درهم - نیز به او داد و در نامه چنین نوشته بود:

«رسول خدا ﷺ قصد دارد به سوی شما آید، آمادهٔ دفاع باشید!»

پیامبر ﷺ از این جاسوسی زشت آگاه شد - گفته می‌شود که جبرئیل امین این ماجرا را به آن حضرت اطلاع داد - بلافاصله علی رضی الله عنه و عمار و زبیر و طلحه و مقداد و ابومرثه را دستور داد که سوار بر مرکب شوند، به سوی مکه حرکت کنند و فرمود در یکی از منزلگاه‌ها به زنی می‌رسید که حامل نامه‌ای از حاطب به مشرکین مکه است (نامه را از او بگیرید).

آنها حرکت کردند و در همان مکان که رسول خدا ﷺ فرموده بود به او رسیدند، او سوگند یاد کرد که هیچ نامه‌ای نزد او نیست! اثاث سفر او را به دقت تفتیش کردند و چیزی نیافتند، همگی تصمیم به بازگشت گرفتند جز علی رضی الله عنه که فرمود: «نه پیامبر ﷺ دروغ گفته، و نه ما دروغ می‌گوییم»، شمشیر را کشید و فرمود: «نامه را بیرون بیاور و الا گردنت را می‌زنم!» ساره ترسید و نامه را که در میان گیسوانش پنهان کرده بود بیرون آورد، آنها نامه را به خدمت پیامبر ﷺ آوردند و حضرت به سراغ حاطب فرستاد، فرمود: «می‌دانی این نامه از کیست؟» عرض کرد: «بلی»، فرمود: «چه چیز موجب شد به این کار اقدام کنی؟!»

او عذری را که در بالا گفتیم مطرح کرد، پیامبر ﷺ - طبق مصالحی - عذرش را پذیرفت، ولی عمر برخاست و گفت: «ای رسول خدا اجازه بده گردن این منافق

(جاسوس) را بزنم! پیامبر ﷺ فرمود: «او از مجاهدان بدر است و خداوند نظر خاصی به آنها دارد.»

آیات آغاز سوره «ممتحنه» نازل شد و به مسلمانان هشدار داد که از تکرار این گونه کارها به شدت پرهیزند، چرا که دنیا و آخرتشان را تباه می‌کند.^(۱)

در این ماجرا، جاسوسی برای دشمن بود، ولی دستگاه ضد جاسوسی پیامبر ﷺ - خواه از طریق اطلاع جبرئیل امین باشد یا از هر مبدأ دیگر - برنامه دشمن را خنثی کرد، به طوری که هیچ خبری از حرکت مسلمانان و ارتش اسلام به سوی مکه به آنها نرسید و اهل مکه در برابر ورود لشکر اسلام کاملاً غافل گیر شدند و همین سبب شد که بزرگ ترین پایگاه مشرکان تقریباً بدون خونریزی و جنگ به دست مسلمین بیفتد و این کار بسیار مهمی بود، در حالی که اگر آن زن جاسوس به هدف خود می‌رسید، شاید خون های زیادی ریخته می‌شد و این خود نشان می‌دهد که دستگاه های اطلاعاتی یا ضد اطلاعاتی تا چه اندازه می‌تواند در سرنوشت یک قوم و ملت اثر بگذارد.

فف

ماجرای استخبار حذیفه

۱. غالب مفسران این شأن نزول را در ذیل آیات ابتدایی سوره ممتحنه با تفاوت هایی آورده‌اند.

نمونه دیگر از کارهای اطلاعاتی که در عصر پیامبر ﷺ انجام گرفت، ماجرای «حذیفه» در جنگ احزاب است.

در بسیاری از تواریخ آمده است، که در یکی از شب های جنگ احزاب بعد از آنکه میان لشکر احزاب اختلاف افتاده بود، پیامبر ﷺ فرمود: «آیا کسی از شما هست که در این تاریکی به لشکرگاه دشمن برود تا خبری از آنها بیاورد؟ هر کس چنین کند رفیق من در بهشت خواهد بود.»

حذیفه یکی از اصحاب رسول خدا ﷺ می گوید: «هیچ کس به خاطر شدت خستگی و گرسنگی و وحشت از جا برنخواست، پیامبر ﷺ چشمش به من افتاد، و مرا صدا زد و فرمود: "برو خبری از آنها برای من بیاور، اما هیچ کار دیگری در آنجا، انجام نده تا بازگردی!"»

او می گوید: «من به سوی لشکرگاه قریش آمدم، در حالی که طوفان سختی می وزید و همه چیز آنها را در هم می ریخت، ناگهان شبیح ابوسفیان را دیدم که در میان آن ظلمت و تاریکی فریاد می زند: "ای قریش! - سخن با شما دارم - هر کدام دقت کنید و کنار دستی خود را بشناسید که بیگانه ای در اینجا نباشد!"، حذیفه می گوید: «من پیشدستی کردم و فوراً به کسی که در کنارم بود گفتم: "تو کیستی؟" گفت: "من فلانی هستم"، گفتم: "بسیار خوب."»^(۱)

۱. در سیره ابن هشام در نقل این ماجرا در پاورقی از شرح مواهب چنین نقل شده که: «حذیفه» می گوید: "با دست خود

سپس ابوسفیان گفت: "به خدا سوگند اینجا جای توقف نیست، شترها و اسب های من از دست رفتند و یهود بنی قریظه پیمان خود را شکستند، و این باد و طوفان شدید چیزی برای ما باقی نگذاشت، برخیزید و حرکت کنید که من آماده حرکتم"، سپس شتاب زده به سراغ مرکب خود رفت، من فکر کردم با یک تیر حساب او را برسم همین که خواستم تیر را رها کنم به یاد سخن پیامبر ﷺ افتادم که فرمود: "دست از پا خطا نکن و برگرد و فقط خبری برای من بیاور"؛ من بازگشتم و ماجرا را عرض کردم.^(۱)

از آیات قرآن مجید استفاده می شود که داشتن دستگاه های اطلاعاتی در زمان انبیاء پیشین نیز معمول بوده و حتی از پرندگان نیز احیاناً استفاده می شده است، همان گونه که در داستان سلیمان و هدهد آمد که خبر مناطق دور دست را برای او می آورد؛ سپس پیام سلیمان را که سرفصل تازه ای در مناسبات حکومت او با یک کشور دیگر بود به آنجا می رسانید.^(۲)

لزوم سازمان های اطلاعاتی در روایات اسلامی

- دست کسی را که در طرف راستم بود گرفتم و گفتم تو کیستی؟ گفت: "معاویه بن ابی سفیانم"! سپس به دست کسی که در طرف چپم بود زدم و گفتم: "تو کیستی؟" گفت: "عمرو عاص هستم" - در آن روز معاویه و عمرو عاص هنوز در سپاه مشرکان بودند - (سیره ابن هشام، جلد ۳، صفحه ۲۴۳، چاپ دارالاحیاء التراث العربی).
- ۱. همان مدرک، شبیه همین معنی را با کمی تفاوت در جلد ۲۰، صفحه ۲۰۸ می خوانیم.
- ۲. سورة نمل، آیه ۲۰ - ۲۶ (برای توضیح بیشتر به تفسیر نمونه، جلد ۱۵، صفحه ۴۳۹ به بعد مراجعه کنید).

این مسأله در روایات اسلامی و تواریخ بازتاب بسیار گسترده‌ای دارد و از مطالعه آنها به خوبی می‌توان به این حقیقت پی برد که حکومت اسلامی نباید از این مسأله مهم غافل بماند و باید در دو بخش، فعالیت وسیع و حساب شده‌ای داشته باشد: از تحرّکات نظامی و سیاسی و اقتصادی دشمن که به نحوی با سرنوشت مسلمانان ارتباط دارد آگاه باشد، و هم فعالیت های جاسوسی دشمنان را که می‌خواهند با عمال نفوذی خود اسرار محرمانه را بر بایند به مقابله برخیزد؛

نمونه‌ای از این روایات و نقل های تاریخی را ذیلاً از نظر می‌گذارنیم:

۱- در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌خوانیم: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا بَعَثَ جَيْشًا فَأَتَاهُمْ أَمِيرًا، بَعَثَ مَعَهُمْ مِنْ ثِقَاتِهِ مَنْ يَتَجَسَّسُ خَبْرَهُ»؛ «رسول خدا هنگامی که لشکری را می‌فرستاد و امیری بر آنها می‌گمشت که از جهتی ممکن بود مورد اتهام واقع شود همراه او یکی از افراد مورد اعتماد را می‌فرستاد تا اخبار و احوال او را به وی گزارش دهد».^(۱)

ممکن است آن امیر از بعضی از جهات مورد اعتماد بوده ولی حساسیت موقعیت او ایجاب می‌کرده است که ناظر و بازرسی برای امور او وجود داشته باشد مبادا خدای ناکرده انحرافی پیدا کند که جبران آن مسلمین غیر ممکن باشد.

حدیث بالا موافق چیزی است که در متن وسائل و قرب الاسناد - چاپ جدید

۱- آمده است، ولی در بعضی از کتب به جای «فَاتَّهُمْ»، «فَأَمَّهُمْ» ذکر شده که به معنی انتخاب کردن امامی برای آنهاست، ولی تعیین بازرس و جاسوس با «فَاتَّهُمْ» تناسب بیشتری دارد، و انتخاب چنین فردی ممکن است به خاطر امتیازاتی بوده که در غیر او وجود نداشته است. (دقت کنید)

۲- در حدیث دیگری دربارهٔ سرّیه عبدالله بن جحش (سرّیهٔ جنگ‌هایی بوده که پیامبر ﷺ شخصاً در آن حضور نداشته است) می‌خوانیم که پیامبر ﷺ عبدالله را با گروهی از مهاجران اعزام فرمود، و نامه‌ای نوشت و به دست او داد و فرمود: «نامه را نگاه نکن تا دو روز راه طی کنید سپس نامه را بگشایید و آنچه در آن است عمل نمایید» عبدالله چنین کرد.

بعد از دو روز که نامه را گشود دید در آن دستور داده شده است هنگامی که نامه مرا دیدی به راه خود ادامه ده تا به نخلی که در میان مکه و طائف است برسی، در آنجا در کمین قریش باش و اخبارشان را جمع آوری کن و برای من بیاور - این داستان مفصل است و در ذیل آن آمده که عبدالله در آنجا با جمعی از قریش درگیر شد و آنها را در هم شکست و با غنائم قابل ملاحظه و دو اسیر خدمت پیامبر ﷺ بازگشت... (۲) منظور در اینجا آن بخش از ماجرا است که اشاره به کار اطلاعاتی یاران

۱. چاپ مؤسسه آل البیت.

۲. سیره ابن هشام، جلد ۲، صفحه ۲۵۲ و کامل ابن اثیر، جلد ۲، صفحه ۱۱۳.

پیامبر ﷺ دارد.

۳- بعد از داستان جنگ بدر هنگامی که ابوسفیان و همراهانش می‌خواستند به مکه بازگردند فریاد زد و گفت: «وعده گاه ما و شما همین سرزمین بدر در سال آینده است.» پیامبر ﷺ به یکی از یارانش فرمود: «بگو: "آری این وعده‌گاه ما و شماست!"» سپس از آنجا کوچ کردند؛ پیامبر ﷺ به علی رضی الله عنه فرمود: «به دنبال آنها حرکت کن و ببین چه می‌کنند و کجا می‌خواهند بروند، اگر اسب‌ها را رها کرده و سوار بر شتر شده‌اند عازم مکه‌اند، و اگر سوار بر اسب شده‌اند و شترها را همراه می‌برند قصد مدینه دارند قسم به خدایی که جان من به دست او است اگر قصد حمله به مدینه را داشته باشند به سوی آنها می‌روم و با آنها پیکار می‌کنم!»

علی رضی الله عنه مخفیانه به دنبال آنها رفت دید اسب‌ها را رها کرده و سوار بر شتر شده و به سوی مکه می‌روند.^(۱)

این کار اطلاعاتی پیامبر ﷺ که توسط علی رضی الله عنه انجام شد کاری بود بسیار حساس که در سرنوشت مسلمانان بسیار مؤثر بود و از اینکه غافلگیر شوند آنها را رهایی می‌بخشید.

۴- در داستان جنگ احد نیز می‌خوانیم که پیامبر ﷺ پیش از آنکه لشکر قریش وارد احد شوند دو مأمور اطلاعاتی فرستاد که کم و کیف لشکر قریش را از وسط راه

برای او خبر بیاورند، و نیز هنگامی که وارد احد شدند و منزل گرفتند حباب بن منذر را مخفیانه به سراغ آنها فرستاد که وارد لشکرگاه آنها شود و نگاه کند و جمعیت آنها را تخمین بزند و از کم و کیف آنها خبر بیاورد، و فرمود: «هنگامی که برای من خبری می‌آوری آشکار در میان مسلمانان بازگو مکن! مگر آنکه تعداد آنها را کم بینی» - ولی چون جمعیت دشمن زیاد بود - او مخفیانه خبر را خدمت پیامبر ﷺ عرض کرد.^(۱) از این حدیث به خوبی استفاده می‌شود که مأموران اطلاعاتی پیامبر ﷺ از زمانی که دشمن حرکت می‌کرد تا به میدان نبرد وارد می‌شد، لشکر آنها را تحت نظر داشتند.

۵- نامه‌های نهج البلاغه به خوبی نشان می‌دهد که دستگاه اطلاعاتی علی عليه السلام مسائل را در سراسر کشور اسلامی تحت نظر داشتند، از جمله در فرمان معروف مالک اشتر در مورد نظارت بازرسان مخفی بر چگونگی کار عمال و کارگزاران دولت می‌خوانیم: «وَابْعَثِ الْعُيُونَ مِنْ أَهْلِ الصَّدَقِ وَالْوَفَاءِ عَلَيْهِمْ فَإِنَّ تَعَاهُدَكَ فِي السِّرِّ لِأُمُورِهِمْ حَدُودَةٌ لَهُمْ عَلَى الْإِسْتِعْمَالِ الْأَمَانَةِ وَالرَّفْقِ بِالرَّعِيَّةِ»: «مأموران مخفی را از میان افراد راستگو و باوفا برای بررسی وضع کارگزاران حکومت مبعوث کن، و اعمال آنان را زیر نظر بگیر، زیرا باری مداوم و پنهانی سبب می‌شود که آنها به امانت داری و مدارا کردن به زیر دستان ترغیب شوند!»

البته این یکی از بخش های کار مأموران اطلاعاتی است که نسبت به داخل حکومت و کارگزاران دولت، کار اطلاعاتی انجام می دهند.

۶- آن حضرت در نامه دیگری که فرماندار مکه قثم بن عباس برادر عبدالله بن عباس می نویسد: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ عَيْنِي بِالْمَغْرِبِ^(۱) كَتَبَ إِلَيَّ يُعْلِمُنِي أَنَّهُ وُجَّهٌ إِلَى الْمَوْسِمِ أَنَا مِنْ أَهْلِ الشَّامِ الْعُمَى الْقُلُوبِ الصَّمِّ الْأَسْمَاعِ الْكُمَةِ الْأَبْصَارِ الَّذِينَ يَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَيُطِيعُونَ الْمَخْلُوقَ فِي مَعْصِيَتِهِ الْخَالِقِ ... فَأَقِمْ عَلَى مَا فِي يَدَيْكَ قِيَامَ الْحَازِمِ الصَّلِيبِ»: «مأمور مخفی اطلاعاتی من در مغرب (شام) برایم نوشته است که گروهی از مردم - از سوی معاویه به سوی حج گسیل شده اند، گروهی کوردل و ناشنوا و کور دیده که حق را با باطل مشوب می سازند، و در طریق نافرمانی خالق، اطاعت مخلوق می کنند ... با توجه به این معنی مراقب مسئولیت خویش باش و به وظایف خود قیام کن، قیام انسان دوراندیش و نیرومند!»^(۲)

به نظر می رسد که توطئه ای از سوی معاویه برای فریفتن قثم بن عباس و دعوت او به خیانت نسبت به امام عليه السلام و ایجاد نابسامانی در امور حجاج در کار بود که مأموران اطلاعاتی علی عليه السلام در دستگاه معاویه این خبر را به سرعت به آن حضرت رساندند و حضرت نیز برای خنثی کردن این توطئه به سرعت دست به کار شد.

۱. شام و پایتخت آن، دمشق که در طرف غرب - یا شمال غربی - کوفه که مرکز حکومت علی عليه السلام بود، قرار دارد.

۲. نهج البلاغه، نامه ۳۳.

در اینجا سخن از مأموران مخفی به میان آمده که در قلب تشکیلات دشمن نفوذ کرده‌اند و خبرهای کاملاً مخفیانه آنها را گزارش می‌داده‌اند!

۷- در نامه معروف عثمان بن حنیف می‌خوانیم: «أَمَّا بَعْدُ يَا بَنَ حَنِيفٍ فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِنْ فِئْتَةِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ دَعَاكَ إِلَى مَادُبَةٍ فَأَسْرَعْتَ إِلَيْهَا تُسْتَطَابُ لَكَ الْأَلْوَانُ وَتُنْقَلُ إِلَيْكَ الْجَفَانُ»:

«اما بعد، ای پسر حنیف! به من گزارش داده شده که مردی از متمکنان اهل بصره تو را به خوان میهمانش دعوت کرده، و تو به سرعت به سوی آن شتافته‌ای، در حالی که طعام‌های رنگارنگ و ظرف‌های بزرگ غذا یکی بعد از دیگری پیش تو قرار داده می‌شد...»^(۱)

از این نامه به خوبی استفاده می‌شود که نه تنها مسائل سیاسی و نظامی از طریق عیون مخفی به امام علیه السلام گزارش می‌شده، مسائل اخلاقی که در شأن کارگزاران حکومت نبود و با اصول تعلیمات اسلام مخصوصاً در ارتباط با زهدگرایی هماهنگ نبوده است نیز گزارش می‌شده، و جزئیات حرکات کارگزاران از دیده تیزبین مأموران اطلاعاتی امام علیه السلام پنهان نمی‌مانده است.

شبیه همین معنی در نامه دیگری از امام علیه السلام درباره مندربن جارود والی استخر دیده می‌شود، در این نامه چنین می‌فرماید: «شایستگی پدرت مرا نسبت به تو

گرفتار خوشبینی ساخت، و گمان کردم تو هم در طریق هدایت پدر، گام بر می‌داری و همان راه او را می‌پیمایی! «فَإِذَا أَنْتَ فِيمَا رُفِّيَ إِلَيَّ عَنْكَ لَا تَدْعُ لِهَوَاكَ انْتِياداً وَلَا تُبْقَى لِآخِرَتِكَ عِتَاداً، تَعْمُرُ دُنْيَاكَ بِخَرَابِ آخِرَتِكَ وَ تَصِلُ عَشِيرَتَكَ بِقَطِيعَةِ دِينَكَ»: «ناگهان به من خبر دادند که تو در پیروی از هوا و هوس فرو گذار نمی‌کنی و برای آخرت چیزی باقی نمی‌گذاری! دنیای خود را با ویرانی آخرت آباد می‌سازی، و پیوند خود را با خویشاوندانت به قیمت قطع دین خود برقرار می‌کنی!»^(۱)

از روایات استفاده می‌شود که او خیانت در بیت المال کرده و چهار صد هزار درهم را به نفع خود و بستگانش اختلاس نمود! امام علیه السلام او را از آنجا عزل کرد و مدتی در زندان انداخت.^(۲)

در اینجا نیز می‌بینیم مأموران خبر رسانی، خیانت پنهانی یک فرماندار را کشف کرده و به امام علیه السلام گزارش می‌دهند و امام علیه السلام در برابر آن عکس العمل شدید نشان می‌دهد.

۸- در تاریخ زندگی امام حسن مجتبی علیه السلام آمده است که بعد از شهادت پدرش علی علیه السلام و بیعت کردن مردم با آن حضرت، معاویه دو جاسوس فرستاد: یکی به سوی بصره، و دیگری به سوی کوفه که اخبار این دو شهر را دقیقاً برای او بنویسند و برای

۱. نهج البلاغة، نامه ۷۱.

۲. سفينة البحار، مادة «نذر».

بر هم زدن امر خلافت امام حسن مجتبیٰ (علیه السلام) با استفاده از منافقان آنچه در تلاش دارند مضایقه نکنند؛ ولی دستگاه ضد جاسوسی امام حسن (علیه السلام) این موضوع را کشف کردند، جاسوسی که به کوفه رفته بود دستگیر و اعدام شد، و نامه‌ای - با ذکر مشخصات - به بصره فرستاده و نفر دوم را نیز دستگیر کردند و به مجازات رساندند، سپس نامه‌ای به معاویه مرقوم فرمود که تو جاسوس‌ها می‌فرستی و فتنه‌ها بر می‌انگیزی گویا اراده جنگ داری؛ اگر چنین است من نیز مهیا هستم.^(۱)

۹- بعد از جنگ صفین گروهی از قبیله بنی ناحیه به سرکردگی فریث بن راشد اعلام مخالفت با امام (علیه السلام) کردند، امام (علیه السلام) فرمود: «نزد من بیا تا تو را نسبت به مسائل توجیه کنم»، او خدمت امام نیامد و به اتفاق گروهی از یارانش فرار کرد، و در وسط راه به یکی از یاران وفادار امام (علیه السلام) برخورد کردند و او را کشتند در صورتی که یک نفر یهودی را به عنوان ذمی بودن آزاد کردند، امام (علیه السلام) نامه‌ای به تمام فرمانداران و کارگزاران خود در آن منطقه نوشت که مضمونش این بود: «گروهی از مردان اینجا که گناهی به گردن داشتند گریخته‌اند و گمان می‌کنم به سوی بصره رفته‌اند، شما در جستجوی آنها باشید و جاسوس‌هایی در هر ناحیه در سرزمین خودتان بگمارید و هر خبری از آنها دریافت داشتید برای من بفرستید: «وَاجْعَلْ عَلَيْهِمُ الْعُيُونَ فِي كُلِّ

نَاحِيَةٍ مِّنْ أَرْضِكَ ثُمَّ أَكْتُبُ إِلَيْكَ بِمَا يَنْتَهَى إِلَيْكَ عَنْهُمْ».^(۱)

خ ف

از مجموع روایات بالا و روایات و تواریخ دیگری که ذکر همه آنها به طول می‌انجامد به روشنی استفاده می‌شود که در عصر پیامبر اکرم ﷺ و ائمه معصومین  دستگاه‌های اطلاعاتی به طور فعال کار می‌کردند، هم در جهت کشف توطئه‌های دشمنان، و هم خنثی کردن دستگاه‌های جاسوسی مخالفان، و هم بررسی دقیق اعمال کارگزاران دولت، و نیز برای کشف توطئه‌های منافقان در داخل کشور اسلامی، تلاش و کوشش گسترده‌ای داشتند.

البته در عصر و زمان ما مسائل «اطلاعاتی» و «جاسوسی» و «ضد جاسوسی» - همانند همه چیز دیگر - تغییر و دگرگونی فاحشی پیدا کرده و بسیار گسترده و پیچیده‌تر شده و از تکنولوژی پیشرفته زمان نیز برای این کار بهره‌گیری وسیعی می‌شود.

بی شک حکومت اسلامی نمی‌تواند به طرق ساده قدیمی برای رسیدن به مقاصد اطلاعاتی و ضد جاسوسی قناعت کند؛ بلکه باید مجهز به تمام وسایل پیشرفته شود تا هیچ توطئه‌ای از توطئه‌های دشمنان مخفی نماند و نظارت دقیق و کامل نیز بر وضع کارگزاران حکومت و فعالیت احزاب و گروه‌ها برای برقراری نظم و امنیت و

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۳، صفحه ۱۳۰.

جلوگیری از مفاسد صورت گیرد.

حکومت اسلامی باید از تکنولوژی‌های پیشرفته و تمام وسایل اطلاعاتی در این زمینه کمک بگیرد و تنها به وسایل قدیمی گذشته بسنده ننماید.

درست است که این کار سرمایه‌گذاری وسیعی را می‌طلبد؛ ولی با توجه به اینکه گاه سرمایه‌های کمی در این راه سبب پیشگیری از سرمایه‌گذاری‌های کلان در زمینه‌های نظامی و سیاسی و اقتصادی یا سبب پیشگیری از ضایعات وسیع می‌شود هر گونه سرمایه‌گذاری در این راه مقرون به صرفه است.

مثلاً اگر دستگاه‌های اطلاعاتی یک بمب‌گذاری شمن را به موقع کشف و خنثی کنند چه بسا جلو ضایعات انسانی و اقتصادی زیادی را می‌گیرد، و از آن مهم‌تر آنکه توطئه‌های خطرناک نظامی دشمن را کشف و خنثی می‌نماید که جلو ضایعات بیشتر و گسترده‌تر و وسیع‌تری را می‌گیرد.

فف

استراق سمع

بی‌شک کنترل مکالمات تلفنی اشخاص و تجسس در محتوای آنها جهت آگاهی بر اسرار مردم یکی از مصادیق روشن آیه شریفه سوره حجرات دائر بر حرام بودن

«تجسس» است، و روایات اسلامی نیز آن را شامل می‌شود.

حدیثی داریم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا تَتَّبِعُوا عَثَرَاتِ الْمُسْلِمِينَ، فَإِنَّهُ مَنْ تَتَّبَعَ عَثَرَاتِ الْمُسْلِمِينَ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَثْرَتَهُ وَ مَنْ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَثْرَتَهُ يَفْضَحْهُ»:

«لغزش های مسلمین را جستجو نکنید؛ چرا که هر کس جستجوی لغزش های مسلمین کند خداوند لغزش های او را جستجو می‌کند و هر کس خداوند لغزش هایش را جستجو کند رسوایش می‌سازد!»

جالب اینکه در صدر این حدیث مخاطبین چنین ذکر شده‌اند: «يَا مَعْشَرَ مَنْ أَسْلَمَ بِلِسَانِهِ وَ لَمْ يُسَلِّمْ بِقَلْبِهِ»: «ای کسانی که به زبان ایمان آورده‌اید و با قلب خود اسلام خود را نپذیرفته‌اید!»^(۱)

در اصول کافی در باب من طلب عثرات المسلمین و عوراتهم که حدیث بالا از آن نقل شد احادیث متعدّد و تکان دهنده‌ای ذکر شده است.

حرام بودن این مطلب در میان مسلمین تا آن حد روشن بود که وقتی در زمان عمر شبی از شب ها خود او در مدینه کوچه‌ها را سرکشی می‌کرد، ناگاه صدای مردی را که مشغول آواز خوانی بود از منزلی شنید از دیوار بالا رفت و صدا زد: «ای دشمن خدا تو در اینجا بساط معصیت گسترده‌ای! و گمان می‌کنی خداوند پرده بر کار تو خواهد افکند؟!»

آن مرد گفت: «ای خلیفه عجله مکن! اگر من یک گناه کرده‌ام تو سه گناه کرده‌ای!»

خداوند فرمود: ﴿لَا تَجَسَّسُوا﴾: «تجسس نکنید»^(۱) تو تجسس کردی!

خداوند فرموده: ﴿وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا﴾ «و همیشه از در خانه وارد شوید»^(۲)

تو از دیوار بدون اجازه وارد شدی!

خداوند فرمود: ﴿لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا﴾:

«در خانه‌هایی غیر از خانه خود وارد نشوید تا اجازه بگیرید و سلام کنید بر اهل آن

خانه»^(۳) و (تو این کار را نکردی!)

(عمر شرمنده شد) گفت: «اگر تو را ببخشم دست از کارت بر می‌داری؟» گفت:

«آری»، او را بخشید و خارج شد!^(۴)

به هر حال جای تردید نیست که استراق سمع به معنی کنترل مکالمات مردم،

خواه ملکات عادی باشد یا تلفنی و همچنین تجسس در نامه‌ها و مکاتبات

خصوصی، همه از مصادیق روشن تجسس حرام است.

ولی گاه ضرورت‌هایی ایجاب می‌کند که حکومت اسلامی در پاره‌ای از موارد این

۱. سوره حجرات، آیه ۱۲.

۲. سوره بقره، آیه ۱۸۹.

۳. سوره نور، آیه ۲۷.

۴. کنز العمال، جلد ۳، صفحه ۸۰۸، شماره ۸۸۲۷.

کار را مرتکب شود و آن در جایی است که بیم توطئه‌هایی بر ضد اسلام و مسلمین و به خطر افتادن نفوس و اموال قابل ملاحظه‌ای وجود داشته باشد، در چنین مواردی چاره‌ای جز استراق سمع و تفتیش در کارها نیست، درست همانگونه که برای کشف مواد مخدر و یا اموری همانند آن، وسایل و یا اشخاص را در گلوگاه‌های شهرها تفتیش می‌کنند!

در واقع این مسأله یکی از شاخه‌های مسأله تراحم واجبات یا تراحم واجب و حرام است و باید با در نظر گرفتن مرجحات و مسأله اهم و مهم با آن رفتار شود. به تعبیر روشن تر: تجسس در کار مسلمانان حرام است، ولی حفظ نفوس و نظام جامعه اسلامی و در هم شکستن توطئه دشمنان از آن مهم تر می‌باشد؛ بنابراین در جایی که بیم به خطر افتادن این گونه امور می‌رود مسأله استراق سمع و تجسس برای پیشگیری از این گونه خطرات مجاز می‌شود.

فف

آزار بدنی برای کشف اطلاعات!

بی شک آزار هیچ انسانی بی دلیل جایز نیست و در بحث‌های گذشته نیز گفتیم که نمی‌توان کسی را برای گرفتن اقرار تحت فشار قرارداد و هرگونه اقرار که از طریق

تهدید و ضرب و شکنجه گرفته شود بی اعتبار است و هیچ ارزش شرعی و قانونی ندارد.

در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ أَقَرَّ عِنْدَ تَجْرِيدٍ أَوْ تَخْوِيفٍ أَوْ حَبْسٍ أَوْ تَهْدِيدٍ فَلَا حَدَّ عَلَيْهِ»: «کسی که هنگام برهنه کردن او یا ترساندن یا حبس و تهدید اقرار کند حدّی بر او نیست»^(۱)

ولی اگر متهم غیر از گناهی که متهم به آن شده و ثابت نگردیده گناه واضح دیگری مرتکب شده باشد، می‌توان او را به خاطر آن تعزیر کرد؛ مثل اینکه سارق را به هنگام ورود در خانه دیگری دستگیر کنند در حالی که سرقت او ثابت نشده باشد؛ حال اگر او را به خاطر ورود بدون اجازه در خانه دیگری تعزیر نمایند و او به گمان اینکه تحت فشار قرار گرفته اعترافاتی کند و از قرائن صدق آن اعترافات ثابت شود - مثل اینکه اجناس مسروقه را با نشانی‌هایی که او داده است پیدا کنند - این اعتراف می‌تواند دارای ارزش باشد؛ چرا که قرائن قطعی نشان داده که اعترافی است مطابق به واقع و مقرون به صحت.

در مورد جاسوسان بیگانه نیز می‌توان از این طریق استفاده کرد؛ حتی اگر کار قطعی خلافی انجام نگرفته باشد ولی حاکم شرع یقین یا ظنّ قوی دارد که نزد او

۱. وسایل، جلد ۱۸، حدیث ۲، باب ۷ از ابواب حد السرقة.

اطلاعات بسیار مهمی است که در سرنوشت کشور اسلام و مسلمین دخالت دارد، در چنین حالی می‌توان او را تحت فشار قرار داد؛ ولی فشارهایی که ضدّ انسانی نباشد. در داستان حاطب بن ابی بلتعّه که قبلاً اشاره شد خواندیم که وقتی ساره آن زن جاسوس حاضر نشد نامه‌ای را که با خود برای اهل مکه داشت تسلیم علی رضی الله عنه کند و قویاً آن را انکار می‌کرد آن حضرت شمشیر به روی او کشید و او را سخت ترسانید که اگر نامه را ندهی تو را به قتل می‌رسانم، او هم ترسید و نامه را از لابلای موهایش بیرون آورد و تسلیم کرد؛ این اعتراف از طریق فشار روحی به دست آمد و مقرون به صحت بود.

معلوم است این گونه فشارها در این گونه موارد نه بر خلاف عقل است و نه برخلاف شرع؛ چرا که اهمیّت مسأله در حدّی است که این مقدار فشار را تجویز می‌کند و در همان داستان اگر خبر آمادگی پیامبر صلی الله علیه و آله برای فتح مکه به مشرکان قریش می‌رسید بی شک خونریزی وسیعی در آن شهر به راه می‌افتاد، بی آنکه نتیجه جنگ تغییر کند.

در داستان قضاوت های علی رضی الله عنه نیز موارد متعدّدی می‌یابیم که در بعضی از موارد که مسأله مهمی مطرح بوده و مجرمان حاضر به اقرار نبوده‌اند، امام با فشارهایی شبیه آنچه در بالا آمد مطلب را کشف می‌فرمود؛ مثلاً در داستان معروف

دو نفر که با هم دعوا داشتند و هر یکی ادعا می‌کرد او آقا است و دیگری غلام اوست، امام فرمود: «دو سوراخ در دیوار ایجاد کنند و هر کدام از آنها سر خود را در یکی از آن سوراخ نمایند» و علی علیه السلام فرمود: «ای قنبر شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله را بیاور و آن را در دست بگیر و گردن غلام را بزن!»

آن کس که واقعاً غلام بود ناگهان متوحش شد و سر خود را بیرون کشید، علی علیه السلام به او فرمود: «مگر تو نگفتی که غلام نیستی و مولا هستی؟! او چاره‌ای جز اقرار و اعتراف به حق ندید. (۱)»

شک نیست که این فشار سبب ناراحتی غلام شد؛ ولی برای کشف یک واقعیت مهم حقوقی این مقدار فشار مجاز است، در مسائل اطلاعاتی نیز مطلب همین گونه است، بلکه از آن برتر و بالاتر می‌باشد.

به تعبیر دیگر قانون اهم و مهم و تراحم واجبات و محرمات این فشار و مانند آن را در این گونه مسائل مجاز می‌شمرد.

ولی هرگز نباید با این بهانه اجازه داد که از این قانون سوء استفاده شود و افراد متهم را تحت فشارهای شدید و شکنجه‌های طاقت فرسا قرار دهند و یا با کمترین سوء ظن استفاده از این استثنا را برای خود مباح شمرند.

نباید فراموش کرد این یک استثناء است، و جز در موارد ضرورت آن هم با رعایت

۱. وسایل، جلد ۱۸، باب ۲۱ از ابواب کیفیة الحكم، حدیث ۴، صفحه ۲۰۸.

جهات انسانی در کم و کیف آن نباید مورد استفاده قرار گیرد.

ف ف

از اینجا نکته دیگری را نیز می‌توان روشن ساخت و آن اینکه گاه مأموران اطلاعاتی برای به دست آوردن خبرهای حساس و سرنوشت ساز مجبوراند به رنگ دشمن در آیند و در میان آنها نفوذ کنند، در چنین شرایطی گاه ناچار به ارتکاب بعضی از گناهان می‌شوند، فرضاً غذای حرامی را می‌خورند، یا سخنانی ظاهراً بر ضد اسلام و مقدّسات آن می‌گویند برای اینکه بتوانند کسب خبر کنند.

این مسأله نیز مشمول همان قاعده تراحم واجب و حرام و اهم و مهم است که هرگاه هدف بالاتر و مهم تر از گناهی که انجام می‌شود باشد آن گناه برای رسیدن به آن هدف مجاز می‌شود.

ف ف

سؤال: آیا هدف وسیله را توجیه می‌کند؟

ممکن است گفته شود: آیا این سخن یادآور تعبیر معروف گروهی از سردمداران مکتب های مادی و الحادی نیست که می‌گویند: «الْغَايَاتُ تُبَرِّرُ الْوَسَائِلَ»: «هدف وسیله را توجیه می‌کند؟»

در پاسخ این سؤال فقط باید به یک نکته توجه کرد و آن این که آنها که دم از این

سخن می‌زنند هیچ قید و شرطی برای آن قائل نیستند؛ یعنی می‌گویند: «برای رسیدن به "هدف" - بدون استثناء - استفاده از هر وسیله‌ای - بدون استثناء - مجاز است؛ به همین دلیل گاه برای حفظ منافع اقتصادی خود جنگ‌های خونینی به راه می‌اندازند که هزاران بی‌گناه در آن کشته می‌شوند تنها به این منظور که کمترین آسیبی به منافع نامشروع آنها نرسد.

ولی طرفداران مکتب‌های الهی این عمومیت را در هر دو شاخه‌اش انکار می‌کنند؛ یعنی نه هر هدفی را کافی می‌دانند و نه هر وسیله‌ای را مجاز می‌شمارند؛ بلکه دقیقاً آن را تحت قانون اهم و مهم قرار می‌دهند آن هم اهمیت در ترازوی عقل و شرع نه اهمیت از نظر منافع شخصی و هوا و هوس‌های شیطانی.

قانون اهم و مهم چیزی نیست که کسی بتواند آن را انکار کند؛ مثلاً برای نجات شخصی که تریاک خورده و دارد به خواب می‌رود، از خوابی که مرگ از او در آن است، سیلی‌های آبدار به صورت او می‌نوازند و بیدارش می‌کنند و از آن فراتر برای نجات یک کشور و نجات آن از چنگال یک دشمن خطرناک ممکن است هزینه‌های جنگی را به زور از مردم بگیرند، یا برای مبارزه با یک بیماری خطرناک چند روی همهٔ مردم را در خانه‌ها زندانی کنند تا همه را به زور مایه کوبی کنند.

آنچه طرفداران مکتب انبیاء می‌گویند اینها و مانند این‌هاست در حالی که

پیروان مکتب های مادی و الحادی هیچ قید و شرطی برای این مطلب قائل نیستند، و برای رسیدن به هر هدفی هر وسیله را مجاز می دانند.

فف

در اینجا «جلد دهم پیام قرآن» که پیرامون «حکومت و ولایت» سخن می گوید پایان می یابد و به این ترتیب «دوره کامل معارف و عقاید اسلامی از دیدگاه قرآن و بر اساس تفسیر موضوعی در ده مجلد پایان می گیرد»، خدا را بر این توفیقی که شامل حال این بندگان ضعیف کرد که این مهم را به انجام برسانند شکر و سپاس می گوئیم.

خداوند! این خدمت ناچیز را از همه ما بپذیر و آن را ذخیره روز جزای ما قرار ده و همه کسانی را که می خواهند از معارف و عقاید اسلام از دیدگاه قرآن آگاهی یابند از آن بهره مند ساز.

پایان جلد دهم

به تاریخ ۷ مرداد ماه سال ۱۳۷۴

مطابق آخر ماه صفر روز شهادت امام علی بن موسی الرضا

علیه آلاف التحية والثناء سال ۱۴۱۶

